

فهرست مطالب

12	سوره حج
15	آیه (1) و (2) و ترجمه
15	تفسیر:
17	نکته ها:
20	آیه (3) و (4) و ترجمه
20	تفسیر:
25	آیه (5) تا (7) و ترجمه
26	تفسیر:
31	نکته ها:
31	1 - مراحل هفتگانه زندگی انسان
33	2 - معاد جسمانی
34	3 - ارذل العمر چیست؟
36	آیه (8) تا (10) و ترجمه
36	تفسیر:
40	آیه (11) تا (14) و ترجمه
41	تفسیر:
47	آیه (15) تا (17) و ترجمه
47	شأن نزول:
48	تفسیر:
51	نکته ها:
51	1 - پیوند آیات
52	2 - مجوس کیانند؟
54	3 - صابئان چه کسانی هستند؟
54	4 - گروه منحرفان از توحید

56.....	آیه (18) و ترجمه
56.....	تفسیر:
57.....	نکته ها:
57.....	1 - این سجود همگانی چگونه است؟
59.....	2 - آیا سجود فرشتگان تشریعی است؟
59.....	3 - پاسخ به چند سؤال
61.....	آیه (19) تا (24) و ترجمه
62.....	شأن نزول:
62.....	تفسیر:
66.....	آیه (25) و ترجمه
66.....	تفسیر:
67.....	نکته ها:
73.....	آیه (26) تا (28) و ترجمه
73.....	تفسیر:
80.....	نکته ها:
80.....	1 - ایام معلومات چیست؟
81.....	2 - ذکر خدا در سرزمین منی
82.....	3 - فلسفه و اسرار عمیق حج!
89.....	4 - تکلیف گوشت‌های قربانی در عصر ما
91.....	آیه (29) و (30) و ترجمه
91.....	تفسیر:
97.....	نکته:
99.....	آیه (31) تا (33) و ترجمه
99.....	تفسیر:

107.....	آیه (34) و (35) و ترجمه
107.....	تفسیر:
110.....	آیه (36) تا (38) و ترجمه
110.....	تفسیر:
117.....	آیه (39) تا (41) و ترجمه
118.....	تفسیر:
124.....	نکته ها:
124.....	1 - فلسفه تشریع جهاد
126.....	2 - خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟
127.....	3 - (محسنین)، (مختبین) و (یاوران الله)
129.....	آیه (42) تا (45) و ترجمه
129.....	تفسیر:
131.....	نکته:
133.....	آیه (46) تا (48) و ترجمه
133.....	تفسیر:
139.....	آیه (49) تا (51) و ترجمه
139.....	تفسیر:
142.....	آیه (52) تا (54) و ترجمه
143.....	تفسیر:
144.....	نکته ها:
144.....	1 - القاءات شیطان چیست
146.....	2 - افسانه ساختگی غرائق!
150.....	3 - فرق رسول و (نبی)
151.....	آیه (55) تا (59) و ترجمه
152.....	تفسیر:

157.....	آیه (60) تا (62) و ترجمه
157.....	شأن نزول:
158.....	تفسیر:
162.....	آیه (63) تا (66) و ترجمه
162.....	تفسیر:
167.....	نکته ها:
170.....	آیه (67) تا (70) و ترجمه
170.....	تفسیر:
174.....	آیه (71) تا (74) و ترجمه
175.....	تفسیر:
180.....	نکته:
184.....	آیه (75) تا (78) و ترجمه
185.....	شأن نزول:
185.....	تفسیر:
194.....	سوره مؤ منون
198.....	آیه (1) تا (11) و ترجمه
199.....	تفسیر:
213.....	آیه (12) تا (16) و ترجمه
213.....	تفسیر:
218.....	نکته ها:
219.....	2 - آخرین مرحله تکامل انسان در رحم
220.....	3- لباس گشتین بر اندام استخوان ها!
221.....	4 - لباس مقاوم برای استخوانها!
222.....	آیه (17) تا (22) و ترجمه
223.....	تفسیر:

232.....	آیه (23) تا (25) و ترجمه
232.....	تفسیر:
236.....	آیه (26) تا (30) و ترجمه
237.....	تفسیر:
241.....	آیه (31) تا (41) و ترجمه
242.....	تفسیر:
247.....	نکته ها:
247.....	1 - زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن
249.....	2 - (تراب) و (عظام)
249.....	3 - غناء چیست؟
250.....	4 - یک سرنوشت عمومی
251.....	آیه (42) تا (44) و ترجمه
251.....	تفسیر:
255.....	آیه (45) تا (49) و ترجمه
255.....	تفسیر:
259.....	آیه (50) و ترجمه
259.....	تفسیر:
262.....	آیه (51) تا (54) و ترجمه
262.....	تفسیر:
269.....	آیه (55) تا (61) و ترجمه
269.....	تفسیر:
275.....	آیه (62) تا (67) و ترجمه
276.....	تفسیر:
281.....	آیه (68) تا (74) و ترجمه
282.....	تفسیر:

286.....	نکته ها:
286.....	1 - حق پرستی و هوا پرستی
288.....	2 - صفات رهبر
288.....	3 - چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! کدام اکثریت؟
293.....	آیه (75) تا (80) و ترجمه
294.....	تفسیر:.....
300.....	آیه (81) تا (90) و ترجمه
301.....	تفسیر:.....
304.....	نکته ها:
308.....	آیه (91) و (92) و ترجمه
308.....	تفسیر:.....
312.....	آیه (93) تا (98) و ترجمه
312.....	تفسیر:.....
315.....	نکته ها:
318.....	آیه (99) تا (100) و ترجمه
318.....	تفسیر:.....
320.....	نکته ها:
320.....	1 - مخاطب در جمله (رب ارجعون) کیست؟
320.....	2 - تفسیر جمله (فیما ترکت)
322.....	3 - (کلا) در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟
322.....	4 - جهان برزخ چیست؟
333.....	آیه (101) تا (104) و ترجمه
333.....	تفسیر:.....
338.....	نکته ها:
338.....	1 - آن روز که نسبها از اثر می افتد

340.....	2 - داستان تکان دهنده اصمعی
343.....	3 - تناسب مجازات و گناه
345.....	آیه (105) تا (111) و ترجمه
346.....	تفسیر:
349.....	آیه (112) تا (116) و ترجمه
349.....	تفسیر:
353.....	نکته:
356.....	آیه (117) و (118) و ترجمه
356.....	تفسیر:
359.....	سوره نور
362.....	آیه (1) تا (3) و ترجمه
362.....	تفسیر:
369.....	نکته ها:
369.....	1 - مواردی که حکم زنا اعدام است
370.....	2 - چرا زانیه مقدم ذکر شده؟
370.....	3 - مجازات در حضور جمع چرا؟
371.....	4 - حد زانی قبلاً چه بوده است؟
372.....	5 - افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!
372.....	6 - شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه
373.....	7 - فلسفه تحریم زنا
375.....	آیه (4) و (5) و ترجمه
375.....	تفسیر:
378.....	نکته ها:
378.....	1 - معنی رمی در آیه چیست؟
379.....	2 - چهار شاهد چرا؟

380.....	3 - شرط مهم قبولی توبه
381.....	4 - احکام قذف
383.....	آیه (6) تا (10) و ترجمه
383.....	شأن نزول:
385.....	تفسیر:
389.....	نکته ها:
389.....	1 - چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟
390.....	2 - برنامه مخصوص (لعان)
391.....	3 - جزای محذوف در آیه
392.....	آیه (11) تا (16) و ترجمه
393.....	شأن نزول:
400.....	تفسیر:
408.....	آیه (17) تا (20) و ترجمه
408.....	تفسیر:
417.....	آیه (21) تا (25) و ترجمه
418.....	تفسیر:
428.....	آیه (26) و ترجمه
428.....	تفسیر:
429.....	نکته ها:
434.....	آیه (27) تا (29) و ترجمه
434.....	تفسیر:
437.....	نکته ها:
437.....	1 - امنیت و آزادی در محیط خانه
440.....	2 - منظور از بیوت غیر مسکونه چیست؟
441.....	3 - مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند

443.....	آیه (30) و (31) و ترجمه
444.....	شأن نزول:
444.....	تفسیر:
451.....	نکته ها:
451.....	1 - فلسفه حجاب
459.....	2 - استثناء وجه و کفین
461.....	3 - منظور از نساءن چیست؟
461.....	4 - تفسیر جمله او ما ملکت ایمانھن
462.....	5 - تفسیر (اولی الاربة من الرجال)
463.....	6 - کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند
464.....	7 - چرا عمو و دائی جزء محارم نیامده اند؟
464.....	8 - هر گونه عوامل تحریک ممنوع!
466.....	آیه (32) تا (34) و ترجمه
467.....	تفسیر:
474.....	نکته ها:
474.....	1 - ازدواج یک سنت الهی است
477.....	2 - منظور از جمله و الصالحین من عبادکم و امائکم چیست؟
478.....	3 - عقد مکاتبه؟
480.....	آیه (35) تا (38) و ترجمه
481.....	تفسیر:
496.....	نکته ها:
501.....	آیه (39) تا (40) و ترجمه
501.....	تفسیر:
507.....	آیه (41) و (42) و ترجمه
507.....	تفسیر:

508.....	نکته ها:
514.....	آیه (43) تا (45) و ترجمه
515.....	تفسیر:
521.....	نکته ها:
525.....	آیه (46) تا (50) و ترجمه
526.....	شان نزول:
526.....	تفسیر:
530.....	نکته ها:
533.....	آیه (51) تا (54) و ترجمه
534.....	تفسیر:
539.....	آیه (55) و ترجمه
539.....	شان نزول:
540.....	تفسیر:
541.....	نکته ها:
548.....	آیه (56) و (57) و ترجمه
548.....	تفسیر:
550.....	آیه (58) تا (60) و ترجمه
551.....	تفسیر:
557.....	نکته ها:
562.....	آیه (61) و ترجمه
562.....	تفسیر:
568.....	نکته ها:
568.....	1- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟
569.....	2 - فلسفه این حکم اسلامی
570.....	3 - منظور از صدیق کیست؟

- 572..... 4 - تفسير (ما ملكتكم مفاتحه)
- 573..... 5 - سلام و تحيت
- 574..... آيه (62) تا (64) و ترجمه
- 575..... شأن نزول:
- 576..... تفسير:

سوره حج

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و 78 آیه است

محتوای سوره حج

این سوره که به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می گوید به نام (سوره حج) نامیده شده است از سوره هائی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در (مکی) یا (مدنی) بودنش گفتگو است، جمعی آن را جز چند آیه (مکی) می دانند، در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن جز چند آیه در مدینه نازل شده است، بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات (مکی) و (مدنی) می دانند.

ما با توجه به برداشتی که از سوره های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر جو مدینه و مکه و نیازمندیهای مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر (ﷺ) نسبت به آنها در این دو منطقه داریم آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره های مدنی است، چرا که دستور حج آنهم با ذکر قسمتی از جزئیات آن، و همچنین دستور جهاد، تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد، هر چند تأکید آیات این سوره روی مسأله مبدء و معاد بی تناسب به سوره های مکی نیست.

نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ (فهرست ابن ندیم) و (نظم الدرر) می گوید: سوره حج مگر چند آیه در مدینه نازل شده، آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است، وی اضافه می کند این سوره صد و

ششمین سوره ای است که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده و بر حسب ترتیب، بعد از سوره نور و قبل از سوره (منافقین) است.

به هر حال در مجموع، (مدنی) بودن سوره قویتر به نظر می رسد.

از نظر محتوا مطالب این سوره را به چند بخش می توان تقسیم کرد:

1 - آیات فراوانی که در زمینه (معاد) و دلائل منطقی آن، و انذار مردم غافل از صحنه های قیامت، و مانند آن است که از آغاز این سوره شروع می شود و بخش مهمی از آن را در بر می گیرد.

2 - بخش قابل ملاحظه ای نیز از مبارزه با شرک و مشرکان، سخن می گوید و با توجه دادن به آیات پروردگار در عالم هستی انسانها را متوجه عظمت آفریدگار می سازد.

3 - بخشی از این سوره نیز مردم را به بررسی سرنوشت عبرت انگیز گذشتگان و عذابهای دردناک الهی که بر آنها نازل شد دعوت کرده، از جمله سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، و قوم ابراهیم و لوط، و قوم شعیب و موسی را یادآور می شود.

4 - بخش دیگری از آن پیرامون مسأله حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم (ﷺ) و سپس مسأله قربانی و طواف و مانند آن است.

5 - بخشی از آن هم پیرامون مبارزه در برابر ظالمان و پیکار با دشمنان مهاجم، است.

6 - و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به خداوند.

فضیلت تلاوت سوره حج

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می خوانیم: من قرء
سورة الحج اعطى من الاجر كحجة حجها، و عمرة اعتمرها، بعدد من حج
و اعتمر فیما مضى و فیما بقى! (هر کس سوره حج را بخواند پاداش حج و
عمره را خدا به او

می دهد به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج عمره
بجا آورده یا خواهند آورد)!

بدون شک این ثواب و فضیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست،
تلاوتی است اندیشه ساز، و اندیشه ای است عمل پرور.

در حقیقت کسی که این سوره و محتوای آن را از مبدء و معاد گرفته، تا
دستورات عبادی و اخلاقی، و مسائل مربوط به جهاد و مبارزه با
ستمگران، در اعماق جان خود قرار دهد و برنامه عملی خود سازد،
پیوندی با تمام مؤمنان گذشته و آینده از نظر معنوی و روحانی پیدا
می کند، پیوندی که او را در اعمال آنها شریک، و آنها را نیز
در اعمال او شریک و سهیم می سازد، بی آنکه از پاداش آنان چیزی
کاسته شود و حلقه اتصالی خواهد بود بین همه افراد با ایمان در تمام قرون و
اعصار.

و با این اوصاف و شرایط ثواب و پاداشی که در حدیث فوق آمده
عجیب به نظر نمی رسد.

آیه (1) و (2) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(یا ایها الناس اتقوا ربکم إن زلزلة الساعة شیء عظیم) (1) (یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما اعرضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکری و ما هم بسکری و لکن عذاب الله شدید) (2)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- 1 - ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است.
- 2 - روزی که آن را می بینید (آنچنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که) مادران شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می کنند، و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است!

تفسیر:

زلزله عظیم رستاخیز

این سوره با دو آیه تکان دهنده و هیجان انگیز پیرامون رستاخیز و مقدمات آن شروع می شود، آیاتی که بی اختیار انسان را از این زندگی گذرای مادی بیرون می برد، و به آینده هول انگیزی که در انتظار او است متوجه می سازد

آینده ای که اگر امروز به فکر آن، و آمادگی بر آن نباشد، به راستی وحشتناک است و اگر باشد دل انگیز و روح افزا است.

نخست عموم مردم را بدون استثناء مخاطب ساخته و می گوید: (ای مردم از پروردگارتان بترسید، و پرهیز کاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز، جریان مهم و عظیمی است (یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم) .

خطاب (یا ایها الناس)، دلیل روشنی است بر اینکه هیچگونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکانها و مناطق جغرافیائی و طوائف و قبائل در آن نیست، و مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریکند.

جمله (اتقوا ربکم) عصاره تمام برنامه های سعادتبخش است، چرا که از یکسو (توحید) را بیان می کند (ربکم) و از سوی دیگر تقوا را و به این ترتیب برنامه های عقیدتی و عملی در آن جمع است.

و با ذکر جمله (ان زلزلة الساعة شیء عظیم) حقیقتی را که در بسیاری از آیات قرآن آمده است به طور سربسته بازگو می کند، و آن اینکه رستاخیز با یک انقلاب و تحول شدید در سازمان عالم هستی بر پا می گردد: کوهها از جا کنده می شوند، دریاها به هم می ریزند، زمین و آسمان در هم کوبیده می شوند، و جهانی نو با زندگانی نو آغاز می گردد، مردم در آستانه قیامت در وحشت عظیمی فرو می روند، و سر از پا نمی شناسند.

آیه بعد نمونه هائی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده می گوید: روزی که زلزله رستاخیز را مشاهده کنید آنچنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که مادران شیرده از کودک شیرخوارشان غافل می شوند (یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت) .

(و هر بارداری (در آن صحنه باشد) چنین خود را سقط می کند) (وتضع کل ذات حمل حملها).

سومین بازتاب اینکه (مردم را به صورت مستان می بینی، در حالی که مست نیستند!) (وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری).

(ولی عذاب خدا شدید است) که این چنین هول و وحشت به دلها افکنده و انسانها را از خود بی خود ساخته است (ولکن عذاب الله شدید).

نکته ها:

1 - در زلزله های دنیا، و حوادث وحشتناک نیز گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود، یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده، و بارداران جنین خود را ساقط می کنند، و بعضی همچون افراد مست از خود بی خود می شوند ولی جنبه عمومی و همگانی ندارد اما زلزله رستاخیز چنانست که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند.

2 - این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان که مقدمه رستاخیز است باشد در این صورت زنان باردار، یا کودکان شیر خوار مفهوم اصلی خود را خواهد داشت، ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به زلزله روز قیامت باشد (به قرینه جمله لکن عذاب الله شدید) در این صورت ذکر جمله های فوق جنبه مثال پیدا می کند، یعنی آنقدر، صحنه وحشتناک است که اگر زنان بارداری وجود داشته باشند همگی سقط جنین می کنند، و اگر کودکان شیرخواری باشند مادرها آنها را به کلی فراموش خواهند کرد.

3 - می دانیم معمولا در ادبیات عرب از زنی که کودک خود را شیر می دهد تعبیر به مرضع می کنند ولی همانگونه که جمعی از مفسران و بعضی از ارباب لغت نوشته اند، گاه این کلمه به صورت مؤنث (مرضعه) آورده می شود تا اشاره ای باشد به همان لحظه شیر دادن، و به تعبیر دیگر مرضع به زنی می گویند که می تواند بچه خود را شیر دهد، اما مرضعه مخصوص زنی است که پستان خود را به دهان کودک شیرخوارش نهاده و در حال شیر دادن است! بنا براین تعبیر فوق در آیه نکته خاصی دارد زیرا می گوید: شدت وحشت زلزله رستاخیز آنقدر زیاد است که حتی اگر مادر پستان در دهان کودک شیر خوارش داشته باشد، چنان متوحش می گردد که بی اختیار، پستان از دهانش بیرون کشیده، فراموشش می کند!

4 - جمله (تری الناس سکاری) (مردم را به صورت مستان می بینی) اشاره به این است که پیامبر اسلام (ﷺ) که مخاطب به این جمله می باشد (و احتمالا مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدمهای او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند، زیرا می گوید مردم را به این حالت می بینی، یعنی خودت چنین نیستی.

5 - بسیاری از مفسران و روات حدیث در ذیل آیات مورد بحث روایتی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) نقل کرده اند که ذکر آن در اینجا به مورد است و آن اینکه: دو آیه آغاز این سوره در یکی از شبهای (غزوه بنی المصطلق) نازل شد در حالی که مردم در حال حرکت به سوی میدان جنگ بودند، پیامبر (ﷺ) مردم را صدا زد، آنها توقف کردند و گرداگرد پیامبر (ﷺ) حلقه زدند، حضرت این آیات را بر آنها خواند صدای گریه از مردم بلند شد، و در آن شب مسلمانان بسیار گریستند، هنگام صبح به قدری

نسبت به دنیا و زندگی دنیا بی اعتنا شده بودند که حتی زین به روی مرکبها ننهادند و خیمه ای بر پا نساختند، گروهی گریه می کردند و گروهی نشسته در فکر فرو رفته بودند.

رسول خدا (ﷺ) فرمود: آیا می دانید این چه روزی است عرض کردند: خدا و پیامبرش آگاهتر است، فرمود: روزی است که از هر هزار نفر 999 نفر به سوی دوزخ روان می شوند و تنها یک نفر به سوی بهشت! این امر بر مسلمانان سخت آمد و شدیداً گریستند؟ و عرض کردند پس چه کسی نجات خواهد یافت؟ پیامبر فرمود: گنهکارانی غیر از شما هستند که اکثریت را تشکیل می دهند من امیدوارم شما حداقل یک چهارم اهل بهشت باشید (مسلمانان تکبیر گفتند) بعد فرمود: امیدوارم یک سوم اهل بهشت باشید (باز هم تکبیر گفتند) بعد اضافه فرمود: امیدوارم دو سوم اهل بهشت از شما باشد، چرا که اهل بهشت 120 صفند که 80 صف آنها از امت من هستند...).

آیه (3) و (4) و ترجمه

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجِدَلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ) (3) (كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ) (4)
ترجمه:

- 3 - گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.
- 4 - بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمائی می کند.

تفسیر:

پیروان شیطان!

از آنجا که در آیات گذشته ترسیمی از وحشت عمومی مردم به هنگام وقوع زلزله قیامت بود در آیات مورد بحث حال گروهی از بیخبران را منعکس می کند که چگونه از چنین حادثه عظیمی غافلند.

می گوید: (گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی درباره خدا به مجادله برمی خیزند (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ)).

گاه در اصل توحید و یگانگی حق و نفی هر گونه شریک جدال می کنند، و گاه در قدرت خدا نسبت به مسأله احیای مردگان و بعث و نشور، و در هر صورت هیچگونه دلیلی بر گفته های خود ندارند.

جمعی از مفسران گفته اند این آیه در مورد نضر بن حارث نازل شده که از مشرکان متعصب و لجوج و پشت هم انداز بود، او اصرار داشت که ملائکه دختران خدا هستند!، و قرآن مجموعه های از

افسانه های پیشینیان است که به خدا نسبت داده شده! و زندگی بعد از مرگ را منکر بود.

بعضی دیگر آن را اشاره به همه مشرکان دانسته اند که در مسأله توحید و قدرت خدا به مجادله برمی خاستند.

ولی با توجه به اینکه شائن نزولها هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند نتیجه این دو قول یکی است و همه کسانی را که به نوعی، از روی تقلید کورکورانه یا تعصب یا پیروی از خرافات و هوا و هوسها، به جدال در برابر حق برمی خیزند شامل می شود.

سپس اضافه می کند: اینگونه افراد که تابع هیچگونه منطق و دانشی نیستند از هر شیطان سرکش و متمرّدی تبعیت می کنند (و **یتبع کل شیطان مرید**).^۱

نه از یک شیطان که از همه شیطانها! اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حيله و دامی دارند.

واژه (مرید) از ماده (مرد) (بر وزن سرد) در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هر گونه گیاه باشد، و به درختی که از برگ خالی شود (امرد) می گویند، و روی همین جهت به نوجوانانی که مو در صورتشان نروئیده نیز امرد گفته می شود.

در اینجا منظور از مرید کسی است که عاری از هر گونه خیر و سعادت و نقطه قوت است، و طبعاً چنین کسی سرکش و متمرّد و ظالم و عصیانگر خواهد بود.

روشن است که پیروی از (شیطان بی همه چیز) انسان را به چه سرنوشتی مبتلا می سازد.

لذا در آیه بعد می گوید: بر او نوشته و مقرر شده است که هر کس حلقه اطاعت و ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمائیش می کند (کتب علیه انه من تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر).

نکته ها:

1 - مجادله در برابر حق و باطل گرچه در واژه مجادله در عرف، مفهوم جر و بحث بی اساس و غیرمنطقی افتاده است ولی در اصل لغت چنین نیست بلکه به معنی هر گونه بحث و گفتگو است که گاه به حق و گاه به ناحق است و لذا قرآن به پیامبر دستور می دهد: و جادلهم بالتی هی احسن: (با مخالفان خود با روشی که بهتر است مجادله کن) (نحل - 125).

2 - مجادله به باطل راه شیطان است بعضی از مفسران بزرگ معتقدند که جمله یجادل فی الله بغیر علم اشاره به گفتگوهای بی اساس مشرکان است، و جمله و یتبع کل شیطان مرید اشاره به برنامه های عملی نادرست آنها است.

بعضی دیگر جمله اول را اشاره به اعتقادات فاسد و خرافی آنها دانسته و جمله دوم را به برنامه های عملی غلط و انحرافی آنان.

ولی از آنجا که آیات قبل و بعد از آن پیرامون مبانی اعتقادی و اصول عقائد است بعید نیست که هر دو جمله اشاره به یک حقیقت باشد، و به تعبیر دیگر طرفین نفی و اثبات یک موضوع است. در جمله اول می گوید: آنها بدون علم و دانش و صرفاً از روی تقلید و تعصب و هوا پرستی به مجادله درباره خدا و قدرت او

برمی خیزند، و جمله دوم می گوید: کسی که دنبال علم و دانشی نیست طبیعی است که از هر شیطان طغیانگری پیروی می کند.

3 - چرا از هر شیطان؟ جالب اینکه نمی فرماید: چنین کسی از شیطان پیروی می کند، بلکه می گوید از هر شیطان متمردي، و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند، بلکه هر یک برای خود راهی و دامی انتخاب کرده اند، آنچنان این دامها متنوع است که انسان در تشخیص آنها گم می شود مگر آنها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته اند و مشمول جمله الا عبادک منهم المخلصین هستند.

ذکر این نکته نیز لازم است که تمرد و سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت در مفهوم کلمه شیطان افتاده است ولی در اینجا مخصوصا کلمه مرید (فاقد هر گونه خیر و سعادت بودن) را به عنوان تأکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند کاملا روشن گردد.

4 - تفسیر جمله کتب علیه می دانیم این تعبیر به معنی مقرر و ملزم داشتن است خواه در عالم تکوین و آفرینش باشد و یا در عالم تشریع و احکام و قوانین.

ولی به هر حال نباید توهم کرد که این جمله بوی جبر می دهد، و شیاطین مجبورند پیروان خود را گمراه سازند، و به دار البوار بفرستند، بلکه این نتیجه حتمی برنامه ای است که آنها با میل خود انتخاب کرده اند، مثلا هنگامی که ابلیس رئیس و سر سلسله شیاطین، در برابر فرمان خدا سرپیچی کرد و با میل و اراده خود راه طغیان و حتی اعتراض به ذات پاک خدا را پیش گرفت،

چنین کسی جز اینکه گمراه و گمراه کننده باشد سرنوشتی نخواهد داشت و
همچنین شیطانهای دیگر از انس و جن.
این درست به این می ماند که بگوئیم هر کس معتاد به مواد مخدر شد،
بدبختی و سیه روزی در پیشانیش نوشته می شود، آیا این دلیل جبر است؟

آیه (5) تا (7) و ترجمه

(یا ایها الناس إن كنتم فی ریب من البعث فإننا خلقنكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لكم و نقر فی الا رحام ما نشاء إلى أجل مسمى ثم نخرجكم طفلا ثم لتبلغوا عشدكم و منكم من یتوفی و منكم من یرد إلى اءرذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیا و ترى الا رض هامة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت و أنبتت من کل زوج بهیج) (5) (ذلك بأن الله هو الحق و أنه یحی الموتی و إنه علی کل شیء قدير) (6) (و أن الساعة آتیة لا ریب فیها و أن الله یبعث من فی القبور) (7)

ترجمه:

5 - ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، هدف این است که ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنینهای را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفل بیرون می فرستیم، سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ برسید، در این میان بعضی از شما می میرند و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند آنچنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (از سوی دیگر) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که باران را بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می رویاند.

6 - این به خاطر آنست که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می کند و بر هر چیز تواناست.

7 - و اینکه رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند.

تفسیر:

دلائل معاد در عالم جنین و گیاهان

از آنجا که در آیات گذشته گفتگو از تردید مخالفان در مبدء و معاد بود در آیات مورد بحث به دو دلیل محکم و منطقی برای اثبات معاد جسمانی استدلال شده است، یکی از طریق توجه به تحولات دوران جنینی، و دیگری از طریق تحولات زمین به هنگام نمو گیاهان.

در حقیقت قرآن می خواهد صحنه های معاد را که مردم در همین زندگی دنیا با آن سر و کار دارند و پیوسته با چشم خود می بینند و از آن غافلند برای آنها تشریح کند تا بدانند زندگی بعد از مرگ نه تنها امر غیر ممکن نیست، بلکه دائما صحنه های مشابه آن را در زندگی روزمره با چشم خود مشاهده می کنند.

نخست همه انسانها را مخاطب ساخته می گوید: (ای مردم! اگر در رستاخیز تردید دارید به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شد، و پس از آن از چیزی شبیه به گوشت جویده که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة) .

(همه اینها به خاطر آن است که این حقیقت را برای شما آشکار سازیم که ما بر هر کار قادر و توانا هستیم) (لنبین لکم).

(و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم تا دوران تکاملی خود را طی کنند، و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم و از نیمه راه از مدار خارجش می سازیم) (ونقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی).

از آن پس یک دوران انقلابی جدید آغاز می شود (و ما شما را به صورت طفل از شکم مادر بیرون می فرستیم) (ثم نخرجکم طفلا). به این ترتیب دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می پذیرد، و قدم به محیطی وسیعتر، مملو از نور و صفا و امکانات بسیار فزونیتر می گذارید.

باز چرخهای حرکت تکاملی شما متوقف نمی شود، و همچنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می دهید (سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ و کمال جسم و عقل برسید) (ثم لتبلغوا اشدکم).

در اینجا جهل تبدیل به دانائی، و ضعف و ناتوانی تبدیل به قدرت و توانائی و وابستگی مبدل به استقلال می شود.

ولی این چرخ باز متوقف نمی گردد هر چند (گروهی از شما در این میان از دنیا چشم فرو می بندند اما گروه دیگری سیر نزولی حیات را بعد از تکامل شروع می کنند تا به بدترین مرحله زندگی یعنی نهایت پیری برسند) (و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارض العمر).

آری به مرحله ای می رسد که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهد داشت پرده های نسیان و فراموشی صفحه عقل و فکر او را می

پوشاند، و در واقع حالتی شبیه حال کودکی به او دست می دهد!
(لکی لا یعلم من بعد علم شیئا).

این ضعف و ناتوانی و پژمردگی دلیل بر فرا رسیدن یک مرحله انتقالی جدید است، همانگونه که سستی پیوند میوه با درخت دلیل بر رسیدگی آن و وصول به مرحله جدائی است.

این دگرگونیهای عجیب و پی در پی که حاکی از قدرت بی پایان پروردگار است روشنگر این حقیقت است که همه چیز حتی احیای مردگان برای او سهل و آسان است.

البته در مورد این مراحل مختلف حیات بحثهای فراوانی است که در نکته ها خواهد آمد.

سپس به بیان دلیل دوم که زندگی و حیات گیاهان است پرداخته، می گوید: (در فصل زمستان به زمین نگاه می کنی، آن را خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که قطره های حیاتبخش باران را بر آن فرو فرستادیم و فصل بهار فرا رسید حرکت و جنبشی سراسر آن را فرا می گیرد و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می رویاند)

(وتری الارض هامة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت و انبتت من کل زوج بهیج).

در دو آیه بعد به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری کلی، هدف اصلی از بیان این دو دلیل را ضمن باز گوئی پنج نکته تشریح می کند:

1 - نخست می گوید: (آنچه در آیات قبل از مراحل مختلف حیات در مورد انسانها و جهان گیاهان بازگو شد برای این است که بدانید خداوند حق است) (ذلك بان الله هو الحق).

و چون او حق است نظامی را که آفریده نیز حق است، بنابراین نمی تواند بیهوده و بی هدف باشد، همانگونه که در جای دیگر می خوانیم: (و ما خلقنا السموات والارض و ما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا): (ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و باطل نیافریدیم، این گمان و پندار کافران است (ص - 27)).

و چون این جهان بی هدف نیست و از سوی دیگر هدف اصلی را در خود آن نمی یابیم یقین پیدا می کنیم که معاد و رستاخیزی در کار است.

2 - این نظام حاکم بر جهان حیات به ما می گوید: (او است که مردگان را زنده می کند) (و انه يحيي الموتى).

همان کسی که لباس حیات بر تن خاک می پوشاند، و نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل می سازد، و زمینهای مرده را جان می دهد او مردگان را حیات نوین می بخشد آیا با این برنامه حیات آفرین مستمر او در این جهان باز می توان در امکان معاد تردید کرد؟.

3 - هدف دیگر این است که بدانید (خدا بر هر چیز توانا است) و چیزی در برابر قدرت او غیر ممکن نیست (و انه على كل شيء قدير).

آیا کسی که می تواند خاک بی جان را تبدیل به نطفه کند و نطفه بی ارزش را در مراحل حیات پیش ببرد، و هر روز لباس تازه ای از زندگی بر او بیوشاند، و زمینهای خشکیده و افسرده بی روح را چنان سر سبز و خرم سازد که قهقهه حیات از سر تا سر آن برخیزد، آیا چنین کسی قادر نیست که انسان را بعد از مرگ به زندگی جدید باز گرداند؟

4 - و باز همه اینها برای این است که بدانید (ساعت پایان این جهان و آغاز جهان دیگر جای شک و تردید ندارد) (وان الساعة لا ريب فيها).

5 - و اینها همه مقدمه ای است برای آخرین نتیجه و آن اینکه (خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند (وان الله یبعث من فی القبور)).

البته این نتایج پنجگانه که بعضی مقدمه، و بعضی، ذی المقدمه، بعضی اشاره به امکان، و بعضی اشاره به وقوع است، مکمل یکدیگرند، و همگی به یک نقطه منتهی می شوند و آن اینکه رستاخیز و بعث مردگان نه تنها امکان پذیر است بلکه قطعاً تحقق خواهد یافت.

آنها که در امکان زندگی بعد از مرگ تردید دارند صحنه مشابه آن در زندگی انسانها و گیاهان دائماً در برابر چشمان آنان است و همه سال و همه روز تکرار می شود.

و اگر در قدرت خدا شک دارند این چیزی است که نمونه های بارز آن را با چشم خود می بینند.

مگر انسانها در آغاز از خاک آفریده نشدند؟ بنابراین چه جای تعجب که بار دیگر از خاک برخیزند؟

مگر همه سال زمینهای مرده در برابر چشمان ما زنده نمی شوند؟ چه جای تعجب که انسانهای مرده پس از سالها، جان گیرند و از خاک برخیزند؟

و اگر در وقوع چنین چیزی تردید دارند، باید بدانند نظام حاکم بر آفرینش این جهان نشان می دهد که هدفی از آن در کار است، وگرنه همه باطل و بیهوده بود، در حالی که این زندگی چند روزه و آمیخته با اینهمه ناملایمات و ناکامیها چیزی نیست که ارزش این را داشته باشد که هدف نهائی عالم آفرینش را تشکیل دهد.

بنابراین باید عالم دیگری وجود داشته باشد، عالمی وسیع و جاودانه که شایسته است هدف آفرینش محسوب گردد.

نکته ها:

1 - مراحل هفتگانه زندگی انسان

در آیات فوق برای تشریح مسأله رستاخیز و امکان آن، حرکت انسان را در یک مسیر هفت مرحله ای تشریح کرده است:

نخست زمانی که خاک بود ممکن است منظور از خاک در اینجا خاکی باشد که آدم از آن آفریده شد، و نیز امکان دارد اشاره به این باشد که همه انسانها قطع نظر از این نیز از خاکند، چرا که تمام مواد غذائی که نطفه را تشکیل می دهد و سپس مواد تغذیه کننده آن همه از خاک گرفته می شوند.

البته بدون شک قسمت قابل توجهی از بدن انسان را آب و قسمتی را اکسیژن و کربن تشکیل می دهند که از خاک گرفته نشده ولی از آنجا که ستون اصلی تمام اعضای بدن را موادی که از خاک گرفته شده تشکیل می دهد این تعبیر کاملاً صحیح است که انسان از خاک است.

مرحله دوم مرحله (نطفه) است، خاک این موجود ساده و پیش پا افتاده و خالی از حس و حرکت و حیات تبدیل به نطفه می شود، نطفه ای که از موجودات زنده ذره بینی اسرار انگیزی تشکیل یافته که در مرد (اسپر) و در زن (اوول) نامیده می شود، این موجودات ذره بینی شناور به قدری کوچکند که در نطفه یک مرد ممکن است میلیونها (اسپر) وجود داشته باشد!.

جالب اینکه انسان بعد از تولد معمولاً یک حرکت آرام و تدریجی را که بیشتر شکل (تکامل کمی) دارد تعقیب می کند،

در حالی که حرکت او در محیط رحم همراه با جهشهای سریع و دگرگون کننده کیفی است.

تحولات پی در پی و شگفت انگیز جنین در عالم رحم، به همان اندازه عجیب است که فی المثل سنجاق کوچک ساده ای با گذشت چند ماه تبدیل به یک هواپیما گردد!

امروز (جنین شناسی) به صورت یک علم گسترده در آمده، و دانشمندان این علم موفق شده اند جنین را در مراحل مختلف مورد بررسی قرار داده، پرده از روی اسرار شگرف این پدیده اسرار آمیز جهان هستی بردارند و عجائب بسیاری درباره آن ارائه دهند.

در مرحله سوم نطفه به مرحله علقه می رسد و سلولهای آن همچون یک دانه توت بدون شکل (به صورت یک قطعه خون بسته) در کنار هم قرار می گیرند که آن را در زبان علمی (مورولا) می نامند.

بعد از گذشتن مدت کوتاهی حفره تقسیم که سر آغاز تقسیم نواحی جنین است پیدا می شود (و جنین را در این مرحله به (لاستولا) می نامند).

در مرحله چهارم کم کم جنین شکل یک قطعه گوشت جویده شده به خود می گیرد بی آنکه اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد.

اما ناگهان در پوسته (جنین) تغییراتی پیدا می شود، و شکل آن متناسب با کاری که باید انجام دهد تغییر می یابد و اعضای بدن کم کم ظاهر می شود، اما جنینهایی که از این مرحله نگذرند و همچنان به صورت سابق و یا ناقص بمانند ساقط می شوند و از رده خارج می گردند، جمله (مخلقة و غیر مخلقة) ممکن است اشاره به این مرحله باشد یعنی (کامل الخلقه) و (غیر کامل الخلقه).

جالب اینکه قرآن مجید بعد از ذکر این چهار مرحله جمله لبنین لکم را آورده است، اشاره به اینکه این دگرگونیهای سریع و شگفت انگیز که سبب می شود یک قطره کوچک آب به یک انسان کامل تبدیل گردد، دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

سپس به مراحل سه گانه پنجم و ششم و هفتم جنین که بعد از تولد صورت می گیرد یعنی طفولیت و بلوغ و پیری اشاره کرده است.

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که تولد انسان از خاک به صورت یک موجود زنده خود یک جهش بزرگ است، و مراحل گوناگون جنین همه جهشهای پی در پی محسوب می شوند، و نیز تولد انسان از مادر خود جهش بسیار مهمی است، و مراحل بلوغ و کهنوت نیز جهش محسوب می شوند.

تعبیر قرآن در آیه بالا از (قیامت) به (بعث) گویا اشاره به همین مفهوم جهش باشد که در رستاخیز نیز صورت می گیرد.

به این نکته نیز باید توجه کرد که سخن گفتن قرآن از این مراحل مختلف جنین، در آن روز که نه علم جنین شناسی به وجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه ای درباره دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه زنده ای است بر اینکه این کتاب بزرگ از جهان وحی و ماوراء طبیعت سرچشمه می گیرد.

2 - معاد جسمانی

بدون شک هر جا قرآن سخن از بازگشت انسانها و رستاخیز به میان آورده منظور بازگشت این انسان با روح و جسم در آن جهان است، و آنها که معاد را منحصر به جنبه روحانی آن کرده اند و تنها قائل به بقای ارواحند

به هیچ وجه آیات قرآن را مورد بررسی قرار نداده اند، مثلاً روشن است که آیاتی همچون آیه فوق با صراحت سخن از معاد جسمانی می گوید و گرنه معاد روحانی چه شباهتی به دوران جنینی و زنده شدن زمینهای مرده به وسیله نمو گیاهان دارد؟

مخصوصاً آخرین جمله آیات مورد بحث که به صورت نتیجه نهائی آمده به وضوح این مطلب را ثابت می کند آنجا که می گوید: و ان الله یبعث من فی القبور (و خداوند کسانی را که در قبرها هستند بر می انگیزاند) چرا که قبر جایگاه جسم است نه روح.

اصولاً تمام تعجب مشرکان از همین مسأله بوده است که چگونه انسانی که تبدیل به خاک شد بار دیگر به زندگی باز می گردد، و الا مسأله بقای روح نه تنها چیز عجیبی نبوده بلکه مورد قبول اقوام جاهلی نیز بوده است (دقت کنید).

3 - ارذل العمر چیست؟

(ارذل) از ماده (رذل) به معنی چیز پست و نامطلوب است، و منظور از ارذل العمرنا مطلوبترین دورانهای عمر انسان می باشد که به نهایت پیری می رسد، و به گفته قرآن علوم و دانشهای خود را به کلی فراموش می کند، و درست همانند یک کودک می شود، از نظر معلومات همچون کودک است، از نظر تدبیر امور شبیه کودک است، از چیز جزئی همانند یک کودک ناراحت می شود و با امر مختصری خوشحال و راضی می گردد، ظرفیت و حوصله خود را از دست می دهد، و گاه حرکات او کودکانه می شود.

با این تفاوت که مردم از کودک انتظاری ندارند و از او دارند، بعلاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که با رشد و نمو جسم و روحشان همه این حالات بر طرف می گردد اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال چنین امیدی وجود ندارد و با این تفاوت که یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد اما این پیر کهنسال همه سرمایه های حیاتی خود را از دست داده.

روی این جهات حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است.

در بعضی از روایات ارذل العمر به سن یکصد سالگی به بالا تفسیر شده است.

و این ممکن است ناظر به نوع افراد باشد و گرنه کسانی هستند که در سنین پائینتر از یکصد سالگی به این مرحله می رسند همانگونه که اشخاصی یافت می شوند

که در سنین بالاتر از صد نیز کاملاً هوشیار و آگاهند.

مخصوصاً در علماء و دانشمندان بزرگ که دائماً به مباحث علمی اشتغال دارند کمتر دیده می شود که چنین وضعی دست دهد، و در هر حال باید در مورد این بخش از عمر به خدا پناه بریم، ضمناً یاد آوری این سالها کافی است که ما را از غرور و غفلت بیرون آورد که در آغاز چه بودیم و اکنون چه هستیم و در آینده چه خواهیم شد؟!

آیه (8) تا (10) و ترجمه

(و من الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتب منير) (8)
(ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله له في الدنيا خزي و نذيقه يوم القيمة عذاب
الحريق) (9) (ذلك بما قدمت يداك و اعن الله ليس بظلم للعبيد) (10)
ترجمه:

- 8 - و گروهی از مردم درباره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ
هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند.
- 9 - آنها با تکبر و بی اعتنائی (نسبت به سخنان الهی) می خواهند
مردم را از راه خدا گمراه سازند، برای آنها در دنیا رسوائی است، و در
قیامت عذاب سوزنده به آنها می چشانیم.
- 10 - (و به او می گوئیم) این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای
تو فرستاده است! و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند.

تفسیر:

باز هم مجادله به باطل
در این آیات نیز سخن از مجادله کنندگانی است که
پیرامون مبداء و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می پردازند.
نخست می گوید: (گروهی از مردم کسانی هستند که درباره خدا بدون
هیچ علم و دانش و هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند) (و من النا
من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتب منير).

جمله (و من الناس من يجادل في الله بغير علم) درست همان تعبیری است که در چند آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.

جمعی از مفسران فرق این دو گروه را در این دانسته اند که آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بی خبر است در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد.

جمله (ليضل عن سبيل الله) نشان می دهد که برنامه این گروه اضلال و گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی بر این تفاوت محسوب می شود، همانگونه که جمله يتبع كل شيطان مرید در آیات گذشته که سخن از پیروی شیاطین می گوید نیز این معنی را روشنتر می سازد. در اینکه فرق میان (علم) و (هدی) و (کتاب منیر) چیست؟ نیز مفسران بحثهایی دارند آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که (علم) اشاره به استدلالات عقلی است و (هدی) به هدایت و راهنمایی رهبران الهی، و (کتاب منیر) اشاره به کتب آسمانی می باشد.

به تعبیر ساده تر همان دلائل سه گانه معروف (کتاب) و (سنت) و (دلیل عقل) را بازگو می کند، و با توجه به اینکه (اجماع) نیز طبق تحقیقات دانشمندان به سنت باز می گردد همه دلائل اربعه در این عبارت جمع است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که (هدی) اشاره به هدایت های معنوی است که در پرتو خودسازی و تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می گردد (البته این معنی با آنچه در بالا گفتیم قابل جمع است).

در حقیقت بحث و جدال علمی در صورتی می تواند ثمر بخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد، دلیل عقل یا کتاب، یا سنت.

سپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته می گوید: (آنها با تکبر و بی اعتنائی نسبت به سخنان الهی و دلایل روشن عقلی می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند) (ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله).

(ثانی) از ماده (ثنی) به معنی پیچیدن است و (عطف) به معنی پهلوانی است، و پیچیدن پهلوانی از بی اعتنائی و اعراض از چیزی است.

جمله (لیضل) ممکن است هدف این اعراض و رویگردانی باشد، یعنی آنها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایت های الهی را به هیچ می گیرند، و ممکن است نتیجه آن گردد، یعنی محصول بی اعتنائی آنها این است که مردم را از راه حق باز می دارند.

به هر حال، سپس کیفر شدید آنها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می کند: (بهره آنها در این دنیا رسوائی و بدبختی است، و در قیامت عذاب سوزنده را به آنها می چشانیم) (له فی الدنيا خزی و نذیقه یوم القیمة عذاب الحریق).

و به او می گوئیم: (این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است) (ذلك بما قدمت یداك).

(و خداوند هرگز به بندگان ظلم و ستم نمی کند) (وان الله لیس بظلام للعبید).

نه کسی را بی جهت کیفر می دهد، و نه بر میزان مجازات کسی بدون دلیل می افزاید، و برنامه او عدالت محض و محض عدالت است.

این آیه از آیاتی است که هم مذهب جبریون را نفی می کند و هم اصل عدالت را در مورد افعال خدا اثبات می نماید. (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 195 ذیل آیه 182 آل عمران مراجعه کنید).

آیه (11) تا (14) و ترجمه

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ إِصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ إِصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) (11)
(يَدْعُوا مَنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ)
(12) (يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ) (13) (إِنْ اللَّهُ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) (14)

ترجمه:

- 11 - بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است) همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است!
- 12 - او جز خدا کسی را می خواند که نه زبانی به او می رساند، و نه سودی، این گمراهی بسیار عمیقی است!
- 13 - او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری!
- 14 - خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهراها زیر درختانش جاری است (آری) خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد.

تفسیر:

آنها که بر لب پرتگاه کفرند!

در آیات گذشته سخن از دو گروه در میان بود گروه پیروان گمراه، و رهبران گمراه کننده، اما در آیات مورد بحث سخن از گروه سوم است که همان افراد ضعیف الایمان هستند.

قرآن در توصیف این گروه چنین می گوید: (بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند اما ایمان قلبی شان بسیار سطحی و ضعیف است) (و من الناس من یعبد الله علی حرف).

تعبیر به (علی حرف) ممکن است اشاره به این باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است، و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کم رنگی از ایمان نتابیده است.

و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه آنند، زیرا یکی از معانی حرف لبه کوه و کناره اشیاء است و می دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند مستقر و پا بر جا نیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند، چنین است حال افراد ضعیف الایمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود.

سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته می گوید: (آنها چنانند که اگر دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد حالت اطمینان پیدا می کنند! و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می گیرند، اما اگر به وسیله گرفتاریها و پریشانی و سلب نعمت مورد آزمایش قرار گیرند دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند!) (فان اصابه خیر اطمان به وان اصابه فتنه انقلب علی وجهه).

گوئی آنها دین و ایمان را به عنوان یک وسیله نیل به مادیات پذیرفته اند که اگر این هدف تاءمین شد دین را حق می دانند و گر نه بی اساس!

(ابن عباس) و جمعی دیگر از مفسران پیشین در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده اند که گاهی گروهی از بادیه نشینان خدمت پیامبر می آمدند، اگر حال جسمانی آنها خوب می شد، اسب آنها بچه خوبی می آورد، زن آنها پسر می زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می گرفت خشنود می شدند و به اسلام و پیامبر (ﷺ) عقیده پیدا می کردند! اما اگر بیمار می شدند، همسرشان دختر می آورد و اموالشان رو به نقصان می گذاشت و سوسه های شیطانی قلبشان را فرا می گرفت و به آنها می گفت تمام این بدبختیها بخاطر این آئینی است که پذیرفته ای و آنها هم روی گردان می شدند! قابل توجه اینکه قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص تعبیر به خیر می کند، و در مورد پشت کردن دنیا تعبیر به فتنه (وسيله آزمایش) نه شر اشاره به اینکه این حوادث ناگوار شر و بدی نیست، بلکه وسیله ای است برای آزمایش.

و در پایان آیه اضافه می کند و (به این ترتیب آنها هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را) (خسر الدنيا والاخرة).

(و این روشنترین خسران و زیان است که انسان هم دینش بر باد رود و هم دنیايش) (ذلك هو الخسران المبین).

در حقیقت این گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود می نگرستند و معیار و محک حقانیت آن را روی آوردن دنیا می پنداشتند، این گروه که در عصر و زمان ما نیز تعدادشان کم نیست، و در هر

جامعه ای وجود دارند، ایمانی آلوده به شرک و بت پرستی دارند منتها بت آنها همسر و فرزند و مال و ثروت و گاو و گوسفند آنها است و بدیهی است که چنین ایمان و اعتقادی سست تر از تار عنکبوت است!

البته بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته اند، اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست این بر خلاف ظاهر آیه است، زیرا جمله (يعبد الله) و همچنین (اطمان به) و جمله (انقلب على وجهه) نشان می دهد قبلا ایمان ضعیفی داشته است و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند با آنچه گفتیم منافاتی ندارد و قابل قبول است.

آیه بعد به عقیده شرک آلود این گروه مخصوصا بعد از انحراف از توحید و ایمان به خدا اشاره کرده می گوید: (او جز خدا کسی را می خواند که نه زبانی می تواند به او برساند و نه سودی) (يدعوا من دون الله ما لا يضره ولا ينفعه) اگر به راستی او خواهان منافع مادی و گریزان از زیان است، و به همین دلیل معیار حقانیت دین را اقبال و ادبار دنیا می گیرید، پس چرا به سراغ بتهایی می رود که نه امیدی به نفعشان است، نه ترسی از زیانشان، موجوداتی بی خاصیت و فاقد هر گونه اثر در سرنوشت انسانها؟! آری (این گمراهی بسیار عمیقی است) (ذلك هو الضلال البعيد).

فاصله آن از خط صراط مستقیم آنچنان زیاد است که امید بازگشتشان به سوی حق بسیار کم است.

باز مطلب را از این فراتر برده می گوید: (او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است!) (يدعوا لمن ضره اقرب من نفعه).

چرا که این معبودهای ساختگی در دنیا فکر آنها را به انحطاط و پستی و خرافات سوق می دهند، و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می آورند بلکه آنگونه که در آیه 98 سوره انبیاء خواندیم (این بتها خود آتشگیره ها و هیزم جهنمند)! (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم). و در پایان آیه اضافه می کند (چه بد مولا و یاوری هستند این بتها، و چه بد مونس و معاشری) (لبئس المولی و لبئس العشیر).

در اینجا این سؤال پیش می آید که در آیه قبل هر گونه سود و زیان بتها را نفی می کند اما در این آیه می گوید زیانش از نفعش نزدیکتر است آیا این دو با یکدیگر سازگار است؟

در پاسخ باید گفت: این در گفتگوها معمول است که گاه در یک مرحله موجودی را بی خاصیت می شمرند، پس از آن ترقی کرده آن را منشاء زیان می دانند درست مثل اینکه می گوئیم با فلان شخص معاشرت نکن که نه به درد دین تو می خورد نه به درد دنیا، و بعد ترقی می کنیم و می گوئیم بلکه مایه بدبختی و رسوائی تو است، بعلاوه زیانی که نفی شده زیان به دشمنان آنهاست زیرا آنها قادر نیستند ضرری به مخالفان بزنند، اما زیانی که اثبات شده یک زیان قهری است که دامان عابدان آنها را می گیرد.

ضمنا صیغه افعّل تفضیل (کلمه اقرب) چنانکه در جای دیگر هم گفته ایم الزاما به معنی وجود صفتی در طرفین مورد مقایسه نیست و ای بسا طرف ضعیفتر اصلا فاقد آن باشد، مثلا می گوئیم: یک ساعت صبر و شکیبائی در برابر گناه بهتر از آتش دوزخ است (هرگز مفهوم این سخن آن نیست که آتش دوزخ خوب است

ولی صبر و شکیبائی از آن بهتر است، بلکه آتش دوزخ اصلاً فاقد هر گونه خوبی است).

این تفسیر را جمعی از مفسران بزرگ مانند (شیخ طوسی) در (تبیان) و (طبرسی) در (مجمع البیان) انتخاب کرده اند.

در حالی که بعضی دیگر همچون (فخر رازی) این احتمال را نیز در تفسیر آیه داده اند که هر یک از این دو آیه اشاره به گروهی از بته‌ها است آیه نخست بته‌های سنگی و چوبی بی جان را می‌گوید و آیه دوم طاغوتها و انسانهای بت‌گونه، گروه اول نه سودی دارند و نه زیانی، بلکه کاملاً بی‌خاصیتند، ولی گروه دوم یعنی (أئمة ضلال) زیان دارند و خیری در آنها نیست، و به فرض که خیر اندکی داشته باشند زیانشان به مراتب بیشتر است (جمله لبس المولی و لبس العشیر را نیز گواه این معنی گرفته اند) و به این ترتیب تضادی باقی نمی‌ماند.

و از آنجا که روش قرآن این است که مسائل نیک و بد را در مقایسه با هم بیان کند تا نتیجه‌گیری آن کاملتر و روشنتر باشد در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید: (خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نه‌رها زیر درختانش جاری است) (ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار).

برنامه آنها روشن، خط فکری و عملی آنها مشخص، مولای آنها خدا و همدم و مونسشان انبیاء و شهداء و صالحان و فرشتگان خواهند بود.

آری (خدا هر چه را اراده کند انجام می‌دهد) (ان الله یفعل ما یرید).

این پادشاهای بزرگ برای او سهل و آسان است، همانگونه که مجازات
مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است.

در این مقایسه در حقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد در
کناره دین قرار گرفته اند و با جزئی و سوسه منحرف می شوند
و عمل صالحی نیز ندارند، اما مؤمنان صالح در متن اسلامند و سختترین
طوفانها تکانشان نمی دهد، درخت ایمانشان ریشه دار و میوه اعمال صالح بر
شاخسار آن آشکار است، این از یکسو.

از سوی دیگر معبودهای گروه اول بی خاصیت اند بلکه زیانشان بیشتر
است اما مولا و سرپرست گروه دوم بر همه چیز قدرت دارد و
برترین نعمتها را برای آنها فراهم ساخته است.

آیه (15) تا (17) و ترجمه

(من كان يظن أن لن ينصره الله في الدنيا والآخرة فليمدد بسبب إلى السماء ثم ليقطع فلينظر هل يذهبن كيده ما يغيظ) (15) (و كذلك أنزلنه آيت بينت وإن الله يهدى من يريد) (16) (إن الذين آمنوا والذين هادوا والصبين والنصرى والمجوس والذين أشركوا إن الله يفصل بينهم يوم القيمة إن الله على كل شىء شهيد) (17)

ترجمه:

15 - هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند! (و تالاب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟!

16 - اینگونه ما قرآن را به صورت آیات روشن نازل کردیم و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.

17 - کسانی که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان

آنها روز قیامت داوری می کند و حق را از باطل جدا می سازد، خداوند بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه).

شان نزول:

بعضی از مفسران در شأن نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین نقل کرده اند: گروهی از قبیله (بنی اسد) و (بنی غطفان) که

با پیامبر اسلام (ﷺ) پیمان بسته بودند گفتند ما می ترسیم خدا سرانجام محمد (ﷺ) را یاری نکند و در نتیجه رابطه ما با هم پیمانهایمان از یهود قطع شود و آنها به ما مواد غذایی ندهند، آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد و آنها را سخت مذمت نمود. بعضی دیگر گفته اند گروهی از مسلمانان به خاطر شدت غضب بر کفار، برای پیروی پیغمبر (ﷺ) بیقراری و بیتابی می کردند و می گفتند: چرا وعده خدا در این زمینه تحقق نمی یابد؟ آیه نازل شد و آنها را بر این بی صبری ملامت کرد.

تفسیر:

رستاخیز پایان همه اختلافات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از گروه ضعیف الایمان بود در آیات مورد بحث نیز چهره دیگری از آنها را ترسیم کرده می گوید: (کسی که گمان می کند خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، و در خشم و غیظ فرو رفته هر کاری از دستش ساخته است انجام دهد، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان کند، و نفس خود را قطع نماید و تا سر حد مرگ پیش رود ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند) (من کان یظن ان لن ينصره الله في الدنيا والاخرة فليمدد بسبب الى السماء ثم ليقطع فلينظر هل يذهبن كیده ما یغیظ).

این تفسیر را گروه کثیری از مفسران برگزیده، یا به عنوان یک احتمال قابل ملاحظه ذکر کرده اند.

طبق این تفسیر ضمیر (لن ينصره الله) به پیامبر (ﷺ) باز می گردد، و (سما) به معنی سقف خانه است (چون (سما) به هر چیزی که در جهت فوق

قرار داشته باشد اطلاق می گردد) و جمله (لیقطع) به معنی خفقان و قطع نفس و پیش رفتن تا سر حد مرگ است.

احتمالات مختلف دیگری نیز در تفسیر این آیه داده شده است که ذکر همه آنها لزومی ندارد ولی از میان آنها دو تفسیر قابل ملاحظه است:

1 - منظور از (سماء) همان (آسمان) است، یعنی: (اینگونه اشخاصی که تصور می کنند خدا پیامبرش را یاری نخواهد کرد به آسمان بروند، و طنابی به آن آویزان کنند، و خود را در میان زمین و آسمان به دار کشند تا نفسشان بریده شود (یا طنابی را که به آن آویزان شده اند قطع کنند تا از همانجا سقوط نمایند) ببینند آیا این کار خشمشان را فرو می نشاند)؟!

2 - ضمیر مذکور، به خود این اشخاص باز گردد (نه پیامبر ﷺ) یعنی: (کسانی که فکر می کنند خدا آنها را یاری نمی کند، و روزیشان بر اثر ایمان آوردن قطع می گردد، هر کاری از دستشان ساخته است انجام دهند، به آسمان بروند خود را با ریسمانی آویزان نمایند سپس این ریسمان را قطع کرده تا سقوط کنند، آیا این کارها خشمشان را فرو می نشاند)؟.

مطلب قابل توجه اینکه تمام این تفسیرها به یک نکته روانی در ارتباط با افراد کم حوصله و عصبانی و ضعیف الایمان اشاره می کند که آنها وقتی کارشان ظاهراً به بن بست می رسد فوراً دستپاچه می شوند و تصمیمهای جنون آمیز می گیرند:

گاه مشّت بر در و دیوار می کوبند.

گاه می خواهند زمین را بشکافند و زیر آن پنهان شوند.

و سرانجام برای خاموش کردن آتش خشم خویش تصمیم به انتحار و خودکشی می گیرند، در حالی که هیچیک از این اعمال

جنون آمیز مشکل آنها را حل نمی کند، اگر کمی خونسرد باشند، صبر و حوصله به خرج دهند و با نیروی ایمان به خدا و اعتماد به نفس و شکیبائی و استقامت به جنگ مشکلات بر خیزند حل آن قطعاً ممکن است. آیه بعد اشاره به یک جمع بندی در آیات گذشته کرده می گوید: (اینگونه ما قرآن را به صورت آیات بینات و نشانه های روشن نازل کردیم) (و کذلک انزلناه آیات بینات).

دلائلی برای معاد و رستاخیز همچون بررسی دوران جنینی انسان، و رشد گیاهان، و زنده شدن زمینهای مرده، که همگان را به مسأله معاد آشنا می سازد و دلائلی همچون بی خاصیت بودن بتها، و سرانجام کار کسانی که دین را وسیله جلب منافع مادی قرار می دهند.

ولی با اینهمه، داشتن دلائل روشن به تنهایی کافی نیست بلکه آمادگی پذیرش حق نیز لازم است، به همین دلیل در پایان آیه می گوید: (و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند) (وان الله یهدی من یرید).

بارها گفته ایم که خواست خدا بی حساب نیست، او حکیم است و همه کارهایش دارای حساب، هر کس که در راه او به مجاهده بر خیزد، و از اعماق جان خواستار هدایت باشد، خدا او را به وسیله آیات بیناتش راهنمایی می کند. آخرین آیه مورد بحث به شش گروه از پیروان مذاهب مختلف که یک گروه مسلم و مؤمنند، و پنج گروه غیر مسلمان اشاره کرده می فرماید: (کسانی که ایمان آورده اند، و یهود، و صابئان، و نصارا، و مجوس، و مشرکان، خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می کند، و حق را از باطل جدا می سازد) (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشركوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامة).

مگر نه این است که یکی از نامهای قیامت یوم الفصل، روز جدائی حق از باطل است، یوم البروز روز آشکار شدن مکتومها، و روز پایان گرفتن اختلافات است.

آری خدا در آن روز به همه این اختلافات پایان می دهد چرا که (او از همه چیز آگاه و با خبر است) (ان الله علی کل شیء شهید).

نکته ها:

1 - پیوند آیات

پیوند این آیه با آیات قبل از این نظر است که در آیه قبل سخن از هدایت الهی در دلهای آماده بود، ولی از آنجا که همه دلهای آماده نیست و تعصبا و لجاجتها و تقلیدهای کورکورانه سد محکمی در برابر پذیرش هدایت است لذا می گوید این گروه بندیها و اختلافات در میان عده ای همچنان تا دامنه قیامت باقی خواهد ماند و تنها در آن روز همه خفایا آشکار می گردد و اختلافات بر چیده خواهد شد.

بعلاوه در آیات گذشته سخن از گروههای سه گانه ای بود که بعضی بی دلیل در باره خدا و رستاخیز به مجادله برمی خیزند، و بعضی کارشان اغواگری است،

و گروهی افراد سست ایمانی هستند که گاه به این سو و گاه به آن سو پرتاب می شوند آیه مورد بحث به نمونه های این گروهها که در برابر مؤمنان قرار گرفته اند اشاره می کند.

از همه اینها گذشته بحث در باره معاد در آیات پیشین این سؤال را مطرح می کند که هدف از معاد چیست؟ در آیه مورد

بحث یکی از اهداف آن که پایان گرفتن اختلافات و بازگشت به وحدت است بیان شده.

2 - مجوس کیانند؟

واژه (مجوس) فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده و با توجه به اینکه در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته اند چنین بر می آید که آنها دارای دین و کتاب و پیامبری بوده اند. تردیدی نیست که امروز مجوس به پیروان زردشت گفته می شود، و یا لااقل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می دهند، ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچوجه روشن نمی باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم!

این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن! نشان می دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است.

معروف این است او کتابی به نام اوستا داشته که در سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است، و بعدا در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده.

از عقائد آنها مطالب زیادی در دست نداریم، ولی چیزی که امروز بیش از همه شهرت دارد مسأله اعتقاد به دو مبداء خیر و شر یا نور و ظلمت است، به این ترتیب که خدای نیکوها و نور را (اهورامزدا) و خدای شر و ظلمت را (اهریمن) می دانند، و به عناصر چهار گانه مخصوصا (آتش) احترام بسیار می گذارند تا آنجا که آنها را آتش پرست می خوانند و هر جا آنها هستند آتشکده ای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.

بعضی واژه مجوس را از ماده (مغ) که به پیشوایان و روحانیین این مذهب می گفتند مشتق می دانند، و (مؤبد) که اکنون به روحانیین آنها گفته می شود در اصل از ریشه (مغود) بوده.

در روایات اسلامی آنها از پیروان یکی از انبیای برحق شمرده شده اند (که بعدا از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک آلود روی آورده اند).

در بعضی از روایات می خوانیم مشرکان مکه از پیامبر (ﷺ) تقاضا کردند از آنها جزیه بگیرد، و اجازه بت پرستی به آنها بدهد! پیامبر (ﷺ) فرمود: من جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرم، آنها در پاسخ نوشتند تو چگونه چنین میگوئی در حالی که از مجوس منطقه (هجر) جزیه گرفته ای؟!

پیامبر (ﷺ) فرمود: ان المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه: (مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب او را آتش زدند)!

در حدیث دیگری از (اصبع بن نباته) می خوانیم که علی (ع) بر فراز منبر فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی (از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید).

(اشعث بن قیس) (منافق معروف) برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان چگونه از مجوس جزیه گرفته می شود در حالی که کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته اند؟ علی (ع) فرمود: آری ای اشعث قد انزل الله الیهم کتابا و بعث الیهم نبیا: (خداوند کتابی بر آنها نازل کرده و پیامبری مبعوث نموده است).

و در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر فرمود: سنوا بهم سنة اهل الکتاب، یعنی المجوس: (با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام مجوس بود). ضمنا باید توجه داشت که واژه (مجوس) جمع است و مفرد آن (مجوسی) است.

3 - صابئان چه کسانی هستند؟

از آیه فوق اجمالا استفاده می شود که آنها نیز پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده اند، بخصوص که در آیه در میان طائفه یهود و نصارا قرار گرفته اند، بعضی آنها را از پیروان (یحیی بن زکریا) می دانند که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده می نامند و بعضی معتقدند آنها برخی از عقائد یهود و برخی از عقائد مسیحیان را گرفته و به هم آمیخته اند، و لذا مذهب آنها را برزخی میان این دو مذهب می دانند.

(صابئان) برای آب جاری اهمیت زیادی قائلند، و لذا بسیاری از آنها در کنار نهرهای بزرگ زندگی می کنند، می گویند به بعضی از ستارگان نیز احترام می گذارند، و به همین جهت متهم به (ستاره پرستی) شده اند، هر چند ظاهر آیه فوق این است که آنها در صف مشرکان نیستند.

(برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 62 سوره بقره مراجعه کنید).

4 - گروه منحرفان از توحید

در آیات فوق به پنج گروه از مذاهب تحریف یافته اشاره شده که شاید ترتیب آنها در اینجا بر حسب انحرافشان از اصل توحید است، یهود کمترین

انحراف را نسبت به دیگران از توحید دارند و صابئان که گروه برزخی در میان یهود و نصارا هستند در مرحله دومند.

سپس نصارا با پذیرش تثلیث و خدایان سه گانه انحراف بیشتری یافته، و مجوس با تقسیم کردن کل عالم به دو بخش خیر و شر و قائل شدن به دو مبداء در سراسر جهان هستی در مرحله چهارم قرار دارند. و اما مشرکان و بت پرستان که گرفتار بیشترین انحرافند، در آخر ذکر شده اند.

آیه (18) و ترجمه

(ألم تر إن الله يسجد له من في السموت ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وكثير من الناس وكثير حق عليه العذاب ومن يهن الله فما له من مكرم إن الله يفعل ما يشاء) (18)

ترجمه:

18 - آیا ندیدی که سجده می کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است، و هر کسی را خدا خوار کند کسی او را گرمی نخواهد داشت، خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.

تفسیر:

همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می کنند
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مبدء و معاد بود، آیه مورد بحث با طرح مسأله توحید و خداشناسی، حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند، پیامبر (ﷺ) را مخاطب ساخته می گوید: (آیا ندیدی تمام کسانی که در آسمانها و تمام کسانی که در زمین هستند برای خدا سجده می کنند، و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان؟! (ألم تر إن الله يسجد له من في السماوات ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب)).

(و نیز بسیاری از مردم برای او سجده می کنند، در حالی که بسیار دیگر ابا دارند و مستحق عذابند) (و كثير من الناس وكثير حق عليه العذاب).

سپس اضافه می کند: (اینها نزد پروردگار بی ارزشند و هر کس را خدا بی ارزش سازد هیچکس نمی تواند او را گرمی دارد و مشمول سعادت و ثواب کند) (و من یهن الله فما له من مكرم).

آری (خداوند هر کاری را بخواهد و مصلحت بداند انجام می دهد) مؤمنان را گرمی و منکران را خوار می سازد (ان الله يفعل ما یشاء).

نکته ها:

1 - این سجود همگانی چگونه است؟

- در قرآن مجید در آیات مختلف سخن از (سجود) عمومی موجودات جهان و همچنین (تسبیح) و (حمد) و (صلوة) (نماز) به میان آمده است و تاءکید شده که این عبادات چهار گانه مخصوص انسانها نیست، بلکه حتی موجودات ظاهرا بی جان نیز در آن شرکت دارند.

گر چه در ذیل آیه 44 سوره اسراء (در جلد دوازدهم) پیرامون حمد و تسبیح عمومی موجودات عالم به طور مشروح بحث کرده ایم، و همچنین در جلد دهم ذیل آیه 15 سوره رعد از سجده عمومی موجودات عالم سخن گفته ایم باز در اینجا لازم است اشاره ای به این مسأله مهم بشود:

با توجه به آنچه در آیه مورد بحث آمده موجودات عالم دارای دو گونه سجودند، (سجود تکوینی) و (سجود تشریعی).

خضوع و تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آنها است که تمام ذرات موجودات را شامل می شود، حتی سلولهای مغز فرعونها و

نمرودها و منکران لجوج، و تمام ذرات وجود آنها مشمول این سجود تکوینی هستند.

به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند، و به موازات آن در عالم خود، حمد و تسبیح خدا می گویند، و سجود و صلات دارند (شرح این سخن را در ذیل آیه 44 سوره اسراء آوردیم) و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم لااقل تسلیم و خضوع آنها در برابر همه نظامات هستی به هیچوجه قابل انکار نیست.

اما (سجود تشریعی) همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد. در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر برنامه سجود عمومی موجودات همه انسانها را در بر می گیرید چرا در آیه فوق به گروهی از انسانها تخصیص داده شده است؟.

اما با توجه به اینکه سجده در این آیه در یک مفهوم جامع میان (تشریع) و (تکوین) استعمال شده پاسخ این سؤال روشن می شود، زیرا سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، فرد تکوینیش منظور است، اما در مورد انسانها تشریعی است که بسیاری آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق (کثیر حق علیه العذاب) هستند، و می دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام با حفظ مصادیق مختلف هیچ مانعی ندارد، حتی نزد آنها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند، تا چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد مجاز می دانیم (دقت کنید).

2 - آیا سجود فرشتگان تشریعی است؟

بی شک در (جمله یسجد له من فی السماوات) فرشتگان داخلند، ولی آیا سجده آنها تکوینی است یا تشریعی؟

با توجه به اینکه آنها دارای عقل و شعور و معرفت و اراده اند، سجود آنها جنبه تشریعی دارد یعنی عبادت و خضوعی است که با اراده و اختیار انجام می گیرید قرآن در باره فرشتگان می گوید: **(لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون):**

(آنها هیچیک از فرمانهای الهی را عصیان نمی کنند و آنچه را که او دستور داده انجام می دهند) (تحریم - 6).

3 - پاسخ به چند سؤال

1 - با توجه به اینکه (من فی الارض)، شامل همه انسانها می شود، چرا بعد از آن جمله (کثیر من الناس) آمده است؟

در پاسخ این سؤال می توان گفت که این جمله در حقیقت توضیحی است برای (من فی الارض) یعنی ساکنان زمین دو گروهند، گروهی مؤمن و خاضع در برابر خدا و گروهی کافر و متمرّد و سرکش.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که تعبیر (من فی الارض) که جنبه عمومی دارد اشاره به سجود تکوینی است که همه انسانها حتی کافران جزء جزء وجودشان در آن شرکت دارند، ولی جمله (کثیر من الناس و...) اشاره به سجود تشریعی است که در آن با هم مختلفند.

این احتمال نیز وجود دارد که (من فی الارض) اشاره به فرشتگان ساکن زمین باشد مانند (من فی السماء) که اشاره به فرشتگان ساکن آسمانها است، در حالی که جمله بعد، از انسانهای ساکن زمین سخن می گوید.

2 - چرا در این آیه از ساکنان آسمان و زمین، سخن به میان آمده نه از خود آسمان و زمین.

در پاسخ می گوئیم آسمانها همان ستارگانند که در کلمه (نجوم) جمعند، و ذکر (جبال) (کوهها) که قسمت مهمی از کره زمین را تشکیل می دهند اشاره به خود زمین است.

3 - بالاخره آخرین سؤال این است که چرا (الم تر) (آیا نمی بینی) فرموده، با اینکه سجده عمومی موجودات چیزی نیست که با چشم دیده شود؟

اما با توجه به اینکه (رؤیت) در لسان عرب گاهی به معنی (علم) می آید پاسخ این سؤال نیز روشن می شود، بعلاوه گاه از مسائل بسیار روشن تعبیر به مشاهده می کنیم و مثلاً می گویند آیا نمی بینی که فلان انسان، حسود و بخیل است، یا فلان انسان عالم و عادل است (در حالی که این صفات جنبه حسی ندارد) منظور درک قطعی است.

آیه (19) تا (24) و ترجمه

(هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین كفروا قطعت لهم ثياب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم) (19) (یصهر به ما فی بطونهم والجلود)
(20) (ولهم مقمع من حدید) (21) (كلما أرادوا أن یخرجوا منها من غم أعیدوا فیها وذوقوا عذاب الحریق) (22) (إن الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصلحت جنت تجری من تحتها الا نهر یحلون فیها من أساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر) (23) (وهدوا إلى الطیب من القول وهدوا إلى صراط الحمید) (24)

ترجمه:

19 - اینها دو گروهند که در باره پروردگارشان به خصامه و جدال پرداختند: کسانی که کافر شدند لباسهایی از آتش برای آنها بریده می شود، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می ریزند.

20 - آنچنان که هم درونشان را آب می کند و

21 - و برای آنها گرزهایی از آهن است.

22 - هر گاه بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند آنها را به آن

باز می گردانند و (به آنها گفته می شود) بچشید عذاب سوزان را!

23 - خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند در

باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، آنها

با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می شوند و لباسهایشان در آنجا از حریر است.

24 - آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه

خداوند شایسته ستایش راهنمایی می گردند.

شان نزول:

جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن شأن نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق نقل کرده اند که فشرده اش این است: (روز جنگ بدر، سه نفر از مسلمانان (علی (علیه السلام) و حمزه، و عبیده بن حارث بن عبد المطلب) به میدان نبرد آمدند و به ترتیب (ولید بن عتبه) و (عتبه بن ربیعہ) و (شبهه بن ربیعہ) را از پای در آوردند، آیه فوق نازل شد و سرنوشت این مبارزان را بیان کرد.

و نیز نقل کرده اند که (ابوذر) سوگند یاد می کرد که این آیه در باره مردان فوق نازل شده.

ولی همان گونه که بارها گفته ایم وجودشان نزول خاص هرگز مانع عمومیت مفهوم آیه نمی شود.

تفسیر:

دو گروه متخاصم در برابر هم!

در آیات گذشته به گروه مؤ منان و طوائف مختلفی از کفار اشاره شده بود، و مخصوصا آنها را به صورت شش گروه بیان کرد، در اینجا می فرماید: این دو دسته - مؤ منان و غیر مؤ منان در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند (هذان خصمان اختصموا فی ربهم).

طوائف پنجگانه کفار از یکسو و مؤ منان راستین از سوی دیگر، و اگر درست دقت کنیم می بینیم که اساس اختلافات همه ادیان به اختلاف در باره ذات و صفات خدا باز می گردد و نتیجه آن به مسأله نبوت و معاد کشیده می شود، بنابراین لزومی ندارد که ما در اینجا کلمه (دین) را در تقدیر بگیریم و بگوئیم مخاصمه آنها در دین پروردگارشان است بلکه واقعا ریشه

اختلافات به اختلاف در توحید باز می گردد، و اصولاً تمام ادیان تحریف یافته و باطل به نوعی از شرک گرفتارند که آثارش در همه عقائد آنها ظاهر می شود.

سپس چهار نوع مجازات کافرانی را که دانسته و آگاهانه حق را انکار کردند بیان می کند:

نخست از لباس آنها شروع کرده می گوید: (کسانی که کافر شدند لباسهائی از آتش برای آنها بریده می شود) (فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که واقعا قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می شود! و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آنها را مانند لباس احاطه می کند.

دیگر اینکه مایع سوزان و جوشان (حمیم دوزخ) بر سر آنها ریخته می شود (يَصَّبُ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ).

اما این آب سوزان و جوشان در بدن آنها آنچنان نفوذ می کند که (هم درونشان را ذوب می نماید و هم برونشان را!) (يَصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ).

سوم اینکه (تازیانه ها یا گرزهایی از آهن سوزان برای آنها آماده است) (و لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ).

(و هرگاه بخواهند از دوزخ و غم و اندوههای آن خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند، و به آنان گفته می شود، بچشید عذاب سوزان را!) (كَلِمَاتٍ ارَادُوا أَنْ يَخْرِجُوا مِنْهَا غَمًّا يَعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

و این چهارمین مجازات آنها است.

در آیات بعد با استفاده از (روش مقابله) حال مؤمنان صالح را بیان می کند تا از طریق مقایسه، وضع هر دو گروه کاملاً مشخص شود، و در اینجا پنج نوع پاداش آنها را بازگو می کند:

نخست می گوید: (خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است)

(ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار).

گروه اول در شعله های آتش سوزان غوطه‌ورند و اینها در باغهای بهشت در کنار نهرهای جاری آرمیده اند.

سپس به زینت و لباس آنها پرداخته، می گوید: (آنها با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می یابند و لباسشان در آنجا از حریر است) (يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا و لباسهم فيها حرير).

و این دو پاداش دیگر آنها است.

به این ترتیب در بهشت، زیباترین لباسهایی را که در دنیا از آن محروم بودند در تن می کنند و دستبندهای جواهر نشان در دست دارند، اگر در این جهان از پوشیدن این گونه لباسها و زینتها ممنوع بودند به خاطر آن بود که مایه غرور و غفلت می شد و سبب محرومیت گروه دیگر می گشت، ولی در آنجا که این مسائل مطرح نیست این ممنوعیتها برداشته می شود و جبران می گردد.

البته با توجه به اینکه القبای زندگی در آن جهان با اینجا متفاوت است این الفاظ مفاهیمی برتر و بالاتر از آنچه ما در این جهان می اندیشیم خواهد داشت (دقت کنید).

و بالاخره چهارمین و پنجمین موهبتی که خدا به آنها ارزانی می دارد و صرفاً جنبه روحانی دارد این است که (آنها به سخنان پاکیزه هدایت می شوند) (و هدوا الى الطيب من القول).

سخنانی روح پرور، و جمله ها و الفاظی نشاط آفرین و کلماتی پر از صفا و معنویت که روح را در مدارج کمال سیر می دهد و جان و دل انسان را می نوازد و پرورش می دهد.

و همچنین (به سوی راه خداوند حمید و شایسته ستایش هدایت می گردند) (و هدوا الى صراط الحميد).

راه شناسائی خدا و نزدیک شدن معنوی و روحانی به قرب جوار او، راه عشق و عرفان.

آری خداوند مؤمنان را با هدایت کردن به سوی این معانی به آخرین درجه لذات روحانی سوق می دهد.

در حدیثی که علی بن ابراهیم مفسر معروف، در تفسیر خود آورده است چنین می خوانیم که منظور از (طیب من القول) توحید و اخلاص است و منظور از (صراط الحمید) ولایت و قبول رهبری رهبران الهی است (البته این یکی از مصادیق روشن آیه است).

ضمناً از تعبیرات مختلفی که در آیات فوق و همچنین در شأان نزول آنها وارد شده چنین بر می آید که آن عذابهای سخت و سنگین برای گروه خاصی از کافران است که به مخاصمه در باره پروردگار برمی خیزند و برای گمراهی دیگران کوشش دارند، آنها افرادی هستند از سردمداران کفر، همچون کسانی که در میدان جنگ بدر به مقاتله با علی (علیه السلام) و حمزة بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث برخاستند.

آیه (25) و ترجمه

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ يَا لَاحِدٍ بِظُلْمٍ نَذَقَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ)
(25)

ترجمه:

25 - کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و از مسجدالحرام، که آن را برای همه مردم مساوی قرار دادیم اعم از کسانی که در آنجا زندگی می کنند و یا از نقاط دور وارد می شوند، باز می دارند (مستحق عذابی درد ناکند) و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد و دست به ستم زند ما از عذاب دردناک به او می چشانیم.

تفسیر:

مانعان خانه خدا!

در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود، ولی در آیه مورد بحث، اشاره به گروه خاصی از آنان شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصا در رابطه با مسجدالحرام و مراسم پرشکوه حج هستند. نخست می گوید: (کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می کنند...) (ان کفروا و یصدون عن سبیل الله).

(همچنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید، مسجدالحرام باز می دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده ایم، چه آنها که در آن سرزمین زندگی می کنند و چه آنها که از نقاط دور

به سوی آن می آیند مستحق عذابی دردناکند) (والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیہ و الباد).

(و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد، دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او می چشانیم) (و من یرد فیہ بالحاد بظلم ندقه من عذاب الیم).

در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند:

- 1 - جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او 2 - جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود 3 - در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند.
- خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیمند کیفر می دهد.

نکته ها:

1 - در این آیه، (کفر) این گروه به صورت فعل ماضی، و (جلوگیری از طریق خدا) به صورت (فعل مضارع) آمده است، اشاره به اینکه کفر آنها قدیمی است و اما تلاش و کوششان برای گمراه ساختن مردم، همیشگی و مستمر است، به تعبیر دیگر جمله اول از اعتقاد باطل آنها که یک امر ثابت است سخن می گوید، و جمله دوم از عمل آنها که تکرار (صد عن سبیل الله) است.

2 - منظور از (صد عن سبیل الله)، هر گونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است، و تمام برنامه های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از راههای صحیح و اعمال پاک انجام می گیرید در این مفهوم وسیع جمع است.

3 - همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند

در تفسیر جمله (سواء العاکف فیه و الباد) مفسران بیانات گوناگونی دارند: بعضی گفته اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند، و هیچکس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد.

در حالی که بعضی معنی وسیعتری برای این جمله قائل شده اند و گفته اند نه تنها در مراسم عبادت مردم یکسانند بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقهاء خرید و فروش و اجاره خانه های مکه را تحریم کرده اند و آیه فوق را شاهد بر آن می دانند.

در روایات اسلامی نیز تأکید شده که نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه ها و منازل مکه جلوگیری کرد که بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است.

در نهج البلاغه در نامه ای که علی (علیه السلام) به (قثم بن عباس) فرماندار مکه نگاشت چنین می خوانیم: و مرا اهل مکه ان لایاخذوا من ساکن اجرا، فان الله سبحانه یقول: (سواء العاکف فیه و الباد) فالعاکف المقیم به، و البادی الذی یحج الیه من غیر اهله: (به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر سکنی می کنند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند می فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیمند یا از بیرون می آیند یکسانند، منظور از (عاکف) کسی است که در آنجا اقامت دارد، و از (بادی) کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می آید).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم کانت مکه لیست علی شیء منها باب، و کان اول من علق علی بابہ المصراعین، معاویة بن ابی سفیان، و لیس ینبغی لاحد ان یمنع الحاج شیئا من الدور و منازلها: (در آغاز خانه های مکه، در نداشت، نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود، و سزاوار نیست هیچکس حجاج را از خانه ها و منازل مکه منع کند).

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که زوار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند.

البته این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که منظور از مسجدالحرام در این آیه خصوص آن مسجد است، یا تمام مکه را شامل می شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم نوبت به خانه های مکه نمی رسد، ولی در صورتی که تمام مکه را در مفهوم آیه داخل بدانیم تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه های مکه برای حجاج مطرح می شود و از آنجا که این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر مسلم نیست حکم به تحریم مشکل است، ولی بدون شک سزاوار است اهل مکه هر گونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قائل شوند و هیچگونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه ها قائل نشوند، و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهرا اشاره به همین است.

و به هر حال قول به تحریم در میان فقهای شیعه و اهل تسنن، طرفداران زیادی ندارد (برای توضیح بیشتر به جلد 20 جواهر الکلام صفحه 48 به بعد در احکام منی مراجعه شود).

این معنی نیز مسلم است که هیچکس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر، کمترین مزاحمتی برای زائر این خانه ایجاد کند، و یا آن را بیک پایگاه اختصاصی برای تبلیغات و برنامه های خود تبدیل نماید.

4 - منظور از مسجدالحرام در این آیه چیست؟

بعضی گفته اند منظور همان ظاهر آن است یعنی خانه کعبه و کل مسجدالحرام، ولی بعضی آن را اشاره به تمام (مکه) می دانند، و آیه اول سوره اسراء را که درباره معراج پیامبر (ﷺ) است دلیل بر آن می دانند، زیرا در این آیه تصریح شده که آغاز معراج از مسجدالحرام بود در حالی که تاریخ می گوید از (خانه خدیجه) یا (شعب ابی طالب) یا (خانه ام هانی) بوده است، معلوم می شود منظور از مسجدالحرام کل مکه است.

ولی از آنجا که شروع معراج پیامبر (ﷺ) از بیرون مسجدالحرام مسلم نیست، و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنابراین موضوع بحث در این آیه خود مسجدالحرام است.

و اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه برای مساوات مردم در خانه های مکه استدلال شده است به خاطر این است که حکم مزبور ظاهراً یک حکم استحبابی است و در یک حکم استحبابی توسعه موضوع روی تناسبها مانعی ندارد (دقت کنید).

5 - (الحاد به ظلم) چیست؟

(الحاد) در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است و (لحد) را از این جهت لحد گویند که حفرهای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است.

بنابراین منظور از جمله فوق کسانی است که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج می شوند، و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند، منتهی بعضی ظلم را در اینجا منحصرأ به معنی شرک تفسیر کرده اند، و بعضی حلال شمردن محرمات،

در حالی که بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هر گونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بدگوئی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می دانند، و می گویند ارتکاب هر گونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگینتر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یارانش از تفسیر این آیه سؤال کرد امام فرمود: کل ظلم یظلم الرجل نفسه بمکه من سرقة او ظلم احد او شیء من الظلم فانی اراه الحادا، و لذلک کان ینهی ان یسکن الحرم:

(هرگونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هرگونه ستم، من همه اینها را الحاد (و مشمول این آیه) می دانم، و لذا امام افراد را از اینکه مکه را مسکن خود سازند نهی می کرد (چرا که گناه در این سرزمین مسئولیت سنگینتری دارد).

روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده، و با اطلاق ظاهر آیه نیز هماهنگ است.

به همین دلیل بعضی از فقهاء احتمال داده اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است باید علاوه بر حد تعزیر و مجازات اضافی نیز بشود و به جمله نذقه من عذاب الیم استدلال کرده اند.

از آنچه گفتیم روشن می شود کسانی که آیه فوق را منحصرأ به معنی نهی از
احتکار یا داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام، تفسیر کرده اند
منظورشان بیان یک مصداق روشن بوده است، و هیچ دلیلی بر محدود کردن
مفهوم وسیع آیه در دست نیست.

آیه (26) تا (28) و ترجمه

(وإذ بوأننا لأبرهیم مكان البيت أن لا تشرك بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الركع السجود) (26) (وَأُذِنَ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یاءتوك رجالا و علی كل ضامر یتأین من كل فج عمیق) (27) (لیشهدوا منافع لهم و یذكروا اسم الله فی آیام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الا نعم فكلوا منها و أطعموا البائس الفقیر) (28)

ترجمه:

26 - به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا اقدام به بنای خانه کند و به او گفتیم) چیزی را شریک من قرار مده، و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک گردان.

27 - و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خدا) بیایند.

28 - تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند، و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن)

ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید.

تفسیر:

دعوت عام برای حج!

به تناسب بحثی که در آیه گذشته پیرامون مسجدالحرام و زائران خانه خدا آمد در آیات مورد بحث نخست به تاریخچه بنای کعبه به دست ابراهیم خلیل (علیه السلام) و سپس مسأله وجوب حج، و فلسفه آن، و بخشی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می کند، و یا به تعبیر دیگر آیه گذشته مقدمه ای بود برای بحثهای گوناگون این آیات.

ابتدا از داستان تجدید بنای کعبه شروع کرده، می گوید: به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم تا در آن مکان اقدام به بنای خانه کعبه کند (واذ بوأنا لآبراهیم مکان البیت).

(بواء) در اصل از ماده (بواء) به معنی مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است، سپس به هر گونه آماده ساختن مکان اطلاق شده است.

منظور از این جمله در آیه فوق طبق روایات مفسران این است که خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم ساخته شده بود و در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود به ابراهیم (علیه السلام) نشان داد، طوفانی وزید و خاکها را به عقب برد و پایه های خانه آشکار گشت، یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند، و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم معلوم و آماده ساخت، و او با همیاری فرزندش اسماعیل آن را تجدید بنا نمود.

سپس اضافه می کند هنگامی که خانه آماده شد به ابراهیم خطاب کردیم: این خانه را کانون توحید کن، و (چیزی را شریک من قرار مده، و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک کن) (ان لا تشرك بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الركع السجود). در حقیقت ابراهیم (علیه السلام) ماء مور بود خانه کعبه و اطراف آن را

از هر گونه آلودگی ظاهری و معنوی و هر گونه بت و مظاهر شرک پاک و پاکیزه دارد، تا بندگان خدا در این مکان پاک جز به خدا نیندیشند، و مهمترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است در محیطی پیراسته از هر گونه آلودگی انجام دهند.

از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمده که (قیام) و (رکوع) و (سجود) است به ترتیب اشاره شده، چرا که بقیه در شعاع آن قرار دارد هر چند جمعی از مفسران (قائمین) را در اینجا به معنی (مقیمین در مکه) تفسیر کرده اند ولی با توجه به مسأله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد از آن آمده است شک نیست که قیام در اینجا به معنی قیام نماز است و این معنی را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده اند.

ضمناً باید توجه داشت که (رکع) جمع (راکع) (رکوع کننده) و (سجود) جمع (ساجد) (سجده کننده) می باشد و اینکه در میان این دو (الرکع السجود) و او عطف نیامده، بلکه به صورت توصیف ذکر شده به خاطر نزدیکی این دو عبارت به یکدیگر است.

بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت کنندگان، خدا به ابراهیم (علیه السلام) دستور می دهد: در میان مردم برای حج اعلام کن تا پیاده و سوار بر مرکبهای لاغر، از هر راه دور قصد خانه خدا کنند (واذن فی الناس بالهجرة یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق).

(اذن) از ماده اذن به معنی اعلام و (رجال) جمع (راجل) به معنی (پیاده)، و (ضامر) به معنی حیوان لاغر، و (فج) در اصل به

معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده های وسیع اطلاق شده و (عمیق) در اینجا به معنی دور است.

در روایتی که در تفسیر (علی بن ابراهیم) آمده می خوانیم: (هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت عرض کرد خداوندا، صدای من به گوش مردم نمی رسد، اما خدا به او فرمود: علیک الاذان و علی البلاغ!)(تو اعلام کن و من به گوش آنها می رسانم)!

(ابراهیم) بر محل (مقام) بر آمد، و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت: ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم: (ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید).

و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید، و آنها در پاسخ گفتند: لبیک اللهم لبیک!... و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کردند).

و اگر حجاج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده به خاطر این است که مقام آنها در پیشگاه خدا افضل است چرا که رنج این سفر را بیشتر تحمل می کنند، و به همین دلیل در روایتی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: کسی که پیاده حج می کند در هر گام هفتصد حسنه دارد در حالی که سواره ها در هر گام هفتاد حسنه دارند.

و یا به خاطر این است که اهمیت زیارت خانه خدا را مشخص کند که باید با استفاده از هر گونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری ننشینند.

تعبیر به (ضامر) (حیوان لاغر) اشاره به این است که این راه، راهی است که حیوانات را لاغر می کند چرا که از بیابانهای سوزان و خشک و بی آب و علف می گذرد و هشداری است برای تحمل مشکلات این راه.

و یا اینکه حیواناتی را انتخاب کنند، ورزیده و چابک و پر تحمل، حیواناتی که در میدان تمرین، لاغر شده و عضلاتی صفت و محکم دارند که در اینگونه راهها حیوانات پرواری به کار نمی آید (و انسانهای پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند).

تعبیر به (من کل فج عمیق) اشاره به این است که نه فقط از راههای نزدیک بلکه از راههای دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند (کلمه (کل) در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلکه به معنی کثرت است).

مفسر معروف (ابوالفتوح رازی) در ذیل این آیه سرگذشت جالبی را از مردی به نام ابوالقاسم بشر بن محمد نقل می کند که می گوید: در حال طواف پیر مردی را دیدم در نهایت ضعف و ناتوانی که آثار رنج سفر در چهره او نمایان بود و عصا به دست گرفته طواف می کرد، نزدیک او رفتم و از او پرسیدم از کجا می آئی؟ گفت: از راهی بسیار دور و پنج سال است که راه سپرده ام تا به اینجا رسیده ام! از رنج سفر، پیر و ناتوان شده ام، گفتم به خدا سوگند این مشقتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبتی صادقانه در پیشگاه حق است.

از شنیدن این سخن شاد شد و لبخندی بر روی من زد و این دو بیت را قرائت کرد:

زر من هویت و ان شطت بک و حال من دونه حجب و استار!

الدار

لا یمنعک بعد من زیارتہ ان المحب لمن یهواه زوار!

(آنکس را که دل به او بستیهای زیارت کن، هر چند خانه تو دور افتاده باشد و حجابها و پرده ها میان تو و او جدائی بیفکند.

دوری راه هرگز نباید مانع تو از زیارتش گردد چرا که دوست و عاشق به هر حال باید به زیارت محبوبش رود! آری جاذبه خانه خدا آنقدر زیاد است که دلهای سرشار از ایمان را از تمام نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب و جذب می کند، پیر و جوان، کوچک و بزرگ، از هر نژاد و قبیله از راه دور و نزدیک لبیک گویند، عاشقانه به سوی او می آیند تا جلوه های ذات پاک خدا را در آن سرزمین مقدس با چشم جان تماشا کنند و رحمت بی دریغش را در روح خود لمس نمایند.

در آیه بعد در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنی به فلسفه های مختلف حج پرداخته، می فرماید: آنها به این سرزمین مقدس بیایند (تا منافع خویش را با چشم خود ببینند) (لِيشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ).

مفسران در تفسیر کلمه منافع در اینجا سخن بسیار گفته اند، ولی کاملاً روشن است که هیچگونه محدودیتی در این لفظ نیست تمام منافع و برکات معنوی و نتایج مادی، فوائد فردی و اجتماعی، فلسفه های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی را همه شامل می شود.

آری باید مسلمانان از همه نقاط جهان از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند تا شاهد و ناظر این منافع باشند، چه تعبیر زیبایی؟ شاهد و ناظر باشند، و آنچه را با گوش شنیده اند با چشم ببینند!.

لذا در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ربیع بن خثیم از امام، تفسیر این کلمه را خواست، امام در پاسخ فرمود: (منافع) دنیا و (منافع) آخرت را هر دو در بر می گیرید.

به خواست خدا در نکات آیه از این منافع گوناگون بطور مشروح سخن خواهیم گفت سپس اضافه می کند: (و آنها بیایند و قربانی کنند و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (به هنگام ذبح) ببرند)

(و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام).

از آنجا که توجه اصلی در مراسم حج به جنبه هائی است که با خدا ارتباط پیدا می کند و روح این عبادت بزرگ را منعکس می سازد در آیه فوق از مراسم قربانی، تنها مسأله بردن نام خدا را که یکی از شرائط است بیان می کند، اشاره به اینکه آنها به هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خدا و قبول در گاه او است و استفاده از گوشت آن تحت الشعاع آن قرار دارد.

قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا، همانگونه که در سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) و قربانی او آمده است، آنها با این عمل اعلام می کنند که در راه او آماده هر گونه ایثارند حتی بذل جان.

به هر حال قرآن با این گفتار برنامه شرک آلود بت پرستان را نفی می کند که به هنگام قربانی نام بتها را می بردند، و این مراسم توحیدی را به شرک آلوده می ساختند.

و در پایان آیه می فرماید: (از گوشت حیوانات قربانی، هم خودتان بخورید و هم بینوایان فقیر را اطعام نمائید) **(فكلوا منها و اطعموا البائس الفقير)**.

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که منظور از بردن نام خدا در (ایام معلومات) تکبیر و حمد و ثنای الهی در این ایام است به خاطر نعمتهای بی پایانش، مخصوصا به خاطر چهار پایانی که روزی انسانها کرده که از تمام اجزای بدن آنها در زندگی خود بهره می گیرند.

نکته ها:

1 - ایام معلومات چیست؟

در آیات فوق خداوند دستور می دهد در (ایام معلومات) یاد او کنید، و در آیه 203 سوره بقره همین امر به صورت دیگری آمده است: و اذكرو الله فی ایام معدودات: (خدا را در ایام معدودی یاد کنید).

در اینکه (ایام معلومات) چیست؟ و آیا با (ایام معدودات) که در سوره بقره آمده یکی است یا متفاوت می باشد؟ میان مفسران گفتگو است و روایات نیز در این زمینه متفاوت است:

گروهی از مفسران، طبق بعضی از روایات اسلامی، معتقدند که منظور از ایام معلومات ده روز آغاز ذیحجه است، و ایام معدودات، (ایام التشریق) یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه می باشد، روزهایی که نورانی و روشنی بخش همه دلها است.

در حالی که گروهی دیگر، طبق بعضی دیگر از روایات، گفته اند: هر دو اشاره به ایام التشریق است، و ایام تشریق را گاهی همان سه روز گرفته اند و گاهی روز دهم یعنی عید قربان را نیز بر آن افزوده اند.

جمله (فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه) (کسی که در دو روز مراسم ذکر خدا را بجا آورد گناهی بر او نیست) که در سوره بقره آمده نشان می دهد که ایام تشریق پیش از سه روز نیست، زیرا تعجیل در آن، سبب می شود که یک روز از آن کاسته و تبدیل به دو روز گردد.

ولی با توجه به اینکه در آیات مورد بحث، بعد از ذکر ایام معلومات مسأله قربانی آمده و می دانیم قربانی معمولاً در روز دهم انجام می گیرید این موضوع تاءیید می شود که ایام معلومات ده روز آغاز ذی الحجه است که به روز دهم، روز قربانی ختم می گردد، و به این ترتیب تفسیر اول که دوگانگی مفهوم ایام معلومات با ایام معدودات باشد تقویت می گردد.

اما با توجه به وحدت تعبیرهایی که در دو آیه وارد شده بیشتر این مسأله به ذهن می رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است، هدف در هر دو توجه به یاد خدا و نام خدا در ایام معینی است که از دهم ذی الحجه شروع می شود و به سیزدهم پایان می یابد.

البته یکی از موارد ذکر نام خدا، ذکر نام او به هنگام قربانی است.

2 - ذکر خدا در سرزمین منی

در روایات متعددی می خوانیم که منظور از ذکر خداوند در این ایام، تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان گفته می شود، و تا پانزده نماز ادامه دارد (یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می یابد) و آن این ذکر است

الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا، و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام ضمنا در پاره ای از روایات تصریح شده که تکبیر در این پانزده نوبت مخصوص کسانی است

که در سرزمین (منی) و ایام حج باشد، اما کسانی که در سایر بلادند این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می خوانند (از نماز ظهر روز عید شروع می شود و به نماز صبح روز دوازدهم ختم می گردد).

قابل توجه اینکه روایات تکبیر شاهد دیگری است بر اینکه (ذکر) در آیات فوق، جنبه کلی دارد و مخصوص ذکر خدا به هنگام قربانی کردن نیست هر چند این مفهوم کلی شامل آن مصداق نیز می شود (دقت کنید).

3 - فلسفه و اسرار عمیق حج!

مراسم پرشکوه حج همچون عبادات دیگر دارای برکات و آثار فراوانی در فرد و جامعه اسلامی است که اگر طبق برنامه صحیح انجام پذیرد و از آن بهره برداری درستی شود می تواند هر سال منشاء تحول تازه ای در جوامع اسلامی گردد.

این مناسک بزرگ در حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه دارتر و پر سودتر است:

1 - بعد اخلاقی حج مهمترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسانها به وجود می آورد، مراسم (احرام) انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباسهای رنگارنگ و زر و زیور بیرون می برد، و با تحریم لذائذ و پرداختن به خودسازی که از وظائف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می برد، و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه ها و مدالها را بر دوش خود احساس می کنند یک مرتبه سبکبار و راحت و آسوده می کند.

سپس مراسم دیگر حج یکی پس از دیگری انجام می گیرید، مراسمی که علاقه های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکم تر و رابطه او را

نزدیک تر و قوی تر می سازد، او را از گذشته تاریک و گناه آلودش بریده و به آینده ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می دهد.

مخصوصا توجه به این حقیقت که مراسم حج در هر قدم یاد آور خاطرات ابراهیم بتشکن، و اسماعیل ذبیح الله، و مادرش هاجر است، و مجاهدتها و گذشتها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می کند، و نیز توجه به اینکه سرزمین مکه عموما و مسجدالحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصا یاد آور خاطرات پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ و مجاهدتهای مسلمانان صدر اول است این انقلاب اخلاقی عمیق تر می گردد، به گونه ای که در هر گوشه‌ای از مسجدالحرام و سرزمین مکه انسان، چهره پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) و سایر

پیشوایان بزرگ را می بیند، و صدای آوای حماسه های آنها را می شنود. آری اینها همه دست به دست هم می دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دل‌های آماده فراهم می سازند، به گونه ای توصیف ناشدنی ورق زندگانی انسان را بر می گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می کنند.

بی جهت نیست که در روایات اسلامی می خوانیم: (کسی که حج را به طور کامل انجام دهد یخرج من ذنوبه کهیئته یوم ولدته امه!) از گناهان خود بیرون می آید همانند روزی که از مادر متولد شده).

آری حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است، تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی می باشد.

البته احتیاج به یاد آوری ندارد که این برکات و آثار و آنچه بعدا به آن اشاره خواهیم کرد نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته ای از آن قناعت کرده، و مغز آن را بدور افکنده اند و نه برای آنها که حج را

وسیله تفریح و سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسائل مادی شخصی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده اند سهم آنها همان است که به آن رسیده اند!

2 - بعد سیاسی حج :- به گفته یکی از بزرگان فقهای اسلام مراسم حج در عین اینکه خالصترین و عمیقترین عبادات را عرضه می کند، مؤثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است.

روح عبادت، توجه به خدا، و روح سیاست، توجه به خلق خدا است، این دو در حج آنچنان به هم آمیخته اند که تار و پود یکپارچه!.

حج عامل مؤثری برای وحدت صفوف مسلمانان است.

حج عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیائی است.

حج وسیله ای است برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقانهای نظامهای ظالمانه ای که در کشورهای اسلامی حکمفرما می شود.

حج وسیله ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر، و بالاخره حج، عامل مؤثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین. و به همین دلیل در آن ایام که حاکمان جبار همچون بنی امیه و بنی عباس بر سرزمینهای مقدس اسلامی حکومت می کردند و هر گونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می گرفتند تا هر حرکت آزادیبخش را سرکوب کنند، فرا رسیدن موسم حج دریچه ای بود به سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی.

روی همین جهت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به هنگامی که فلسفه فرائض و عبادات را می شمرد در باره حج می گوید: الحج تقوية للدين: (خداوند مراسم حج را برای تقویت آئین اسلام تشریع کرد).

بی جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می گوید: (وای به حال مسلمانان! اگر معنی حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر معنی حج را درک کنند!).

و حتی در روایات اسلامی، حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن می توانند شکوه و عظمت امت اسلامی را منعکس سازند، و با حلقه های تو در تو نمازگزاران گرد خانه خدا و سر دادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

3 - بعد فرهنگی: ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج می تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید.

مخصوصاً با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج، نماینده طبیعی و واقعی همه قشرهای مسلمانان جهان است (چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا هیچ عامل مصنوعی مؤثر نیست و زوار کعبه از میان تمام گروهها، نژادها، زبانهای که مسلمانان به آن تکلم می کنند بر خاسته و در آنجا جمع می شوند).

لذا در روایات اسلامی می خوانیم: یکی از فوائد حج نشر اخبار و آثار رسول الله (صلی الله علیه و آله) به تمام جهان اسلامی است.

(هشام بن حکم) که از دوستان دانشمند (امام صادق (علیه السلام)) است می گوید: از آنحضرت در باره فلسفه حج و طواف کعبه سؤال

کردم، فرمود: ان الله خلق الخلق... و امرهم بما يكون من امر الطاعة في الدين و مصلحتهم من امر دنياهم فجعل فيه الاجتماع من الشرق و الغرب و ليتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد الى بلد... و لتعرف آثار رسول الله (ﷺ) و تعرف اخباره و يذكر و لا ينسى:

(خداوند این بندگان را آفرید... و فرمانهائی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آئین حج) مقرر داشت تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند، و هر گروهی سرمایه های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند... و برای اینکه آثار پیامبر (ﷺ) و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش نکنند).

به همین دلیل در دورانها خفقان باری که خلفا و سلاطین جور اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی دادند آنها با استفاده از این فرصت، مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی (علیهم السلام) و علمای بزرگ دین پرده از چهره قوانین اسلام و سنت پیامبر (ﷺ) بر می داشتند.

از سوی دیگر، حج می تواند، مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند.

اصولا یکی از بدبختیهای بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدائی فرهنگی آنها شود، مسلمانان هر کشور تنها به خود بیندیشند، که در این صورت جامعه واحد اسلامی پاره پاره و نابود می گردد، آری حج می تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد.

و چه جالب می فرماید: امام صادق (علیه السلام) در ذیل همان روایت هشام بن حکم: و لو کان کل قوم انما یتکلمون علی بلادهم و ما فیها هلکوا، و خربت البلاد، و سقطت الجلب و الارباح و عمیت الاخبار... (اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسائلی که در آن است بیندیشند همگی نابود می گردند و کشورهایشان ویران می شود، منافع آنها ساقط می گردد و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می گیرید).

4 - بعد اقتصادی حج بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها با روح حج منافات ندارد بلکه طبق روایات اسلامی یکی از فلسفه آن را تشکیل می دهد.

چه مانعی دارد مسلمانان در آن اجتماع بزرگ، پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند، و زمینه های مبادلاتی و تجاری را در میان خود به گونه ای فراهم سازند که نه منافعشان به جیب دشمنانشان بریزد، و نه اقتصادشان وابسته به اجانب باشد، که این دنیا پرستی نیست، عین عبادت است و جهاد.

و لذا در همان روایت (هشام بن حکم) از امام صادق (علیه السلام) ضمن بیان فلسفه های حج صریحا به این موضوع اشاره شده بود که یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است.

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه (لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم) (بقره - 198) می خوانیم که فرمود: منظور از این آیه کسب روزی است فاذا احل الرجل من احرامه و قضی فلیشتر لیع فی الموسم: (هنگامی که انسان از احرام بیرون آید و مناسک حج را بجا آورد در

همان موسم حج خرید و فروش کند (و این موضوع نه تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است).

همین معنی در ذیل حدیثی که از (امام علی بن موسی الرضا) (علیه السلام) بطور مشروح در بیان فلسفه های حج وارد شده است آمده و در پایان آن می فرماید: (لِيشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهِمْ).

اشاره به اینکه آیه (لِيشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهِمْ) هم منافع معنوی را شامل می شود و هم منافع مادی را که از یک نظر همه معنوی است.

کوتاه سخن اینکه این عبادت بزرگ اگر بطور صحیح و کامل مورد بهره برداری قرار گیرد و زوار خانه خدا در آن ایام که در آن سرزمین مقدس حضور

فعال دارند و دلهایشان آماده است از این فرصت بزرگ برای حل مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت می تواند از هر نظر مشکل گشا باشد، و شاید به همین دلیل است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبة: (مادام که خانه کعبه بر پا است اسلام هم بر پا است).

و نیز علی (علیه السلام) فرمود: خانه خدا را فراموش نکنید که اگر فراموش کنید هلاک خواهید شد الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتهم فانه ان ترک لم تنظروا: (خدا را خدا را، در مورد خانه پروردگارتان، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گوئید مهلت الهی از شما برداشته می شود)!

و نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یکسال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است که با زور آنها را به مکه بفرستد.

4 - تکلیف گوشت‌های قربانی در عصر ما

از آیات فوق به خوبی این معنی استفاده می شود که هدف از قربانی کردن علاوه بر جنبه های معنوی و روحانی و تقرب به درگاه خداوند این است که گوشت آن به مصرف های لازم برسد هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند.

از سوی دیگر تحریم اسراف در اسلام، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد چرا که قرآن و روایات اسلامی و دلیل عقل آن را اثبات کرده است.

از مجموع این سخن چنین نتیجه می گیریم که مسلمانان مجاز نیستند گوشت‌های قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاکها مدفون کنند، و وجوب قربانی برای حجاج دلیل بر چنین عملی نمی تواند باشد، بلکه اگر نیازمندانی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند و این است مقتضای جمع میان ادله (دقت کنید).

اما متأسفانه در عصر و زمان ما، بسیاری از مسلمانان به حکم اول عمل کرده، و حکم دوم را به دست فراموشی سپرده اند، و هر سال، هزاران هزار، قربانی که گوشت‌های آنها می تواند نیازمندی تغذیه گروه عظیمی از محرومان را تا مدتی طولانی بر طرف گرداند در آن سرزمین مقدس به وضع بسیار زننده و نامطلوبی نابود می

شود، و تاکنون بسیاری از علما و متفکران و قشرهای دیگر اسلامی در این زمینه با مقامات دولت حجاز صحبت کرده اند، و حتی داوطلب پرداخت هزینه های مؤسساتی که برای نگاهداری و حمل و نقل آنها لازم است شده اند، اما جمود و خشکی روحانیین وهابی از یکسو، و بی اعتنائی مقامات دولت سعودی از سوی دیگر هنوز مانع انجام این کار است.

قطع نظر از مسأله تحریم اسراف که یک امر مسلم اسلامی است، اصولاً صحنه قربانگاه در روز عید قربان در حال حاضر بقدری زننده و غیر منطقی به نظر می رسد که افراد ضعیف الایمان را به تردید در اصل این برنامه می اندازد، و به دشمنان دستاویز محکمی می دهد، بی آنکه بدانند این نتیجه ندانم کاری های روحانیون آن منطقه و نظام حاکم بر آن سرزمین است، بنابراین حفظ عظمت اسلام و اصالت مناسک حج، ایجاب می کند که مسلمانان جهان از همه نقاط، مقامات این کشور را تحت فشار قرار دهند تا به این وضع وحشتناک پایان دهد و حکم اسلام را اجرا کند.

و اگر در روایات اسلامی می خوانیم که بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی یا از حرم مکه ممنوع است، این مربوط به زمانهایی بوده که مصرف کننده در آنجا به قدر کافی وجود داشته است. لذا در روایت صحیح که در منابع معتبر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنین می خوانیم: یکی از یاران امام (علیه السلام) از همین موضوع سؤال کرد امام فرمود: کنا نقول لا یخرج منها بشیء لحاجة الناس الیه، فاما الیوم فقد کثر الناس فلا یاس باخراجه: (ما سابقا دستور می دادیم که چیزی از آن را از سرزمین منی بیرون نبرند چرا که مردم به آن نیاز داشتند اما امروز چون مردم (و قربانیان آنها) فزونی یافته اند، بیرون بردن آنها بی مانع است).

آیه (29) و (30) و ترجمه

(ثم ليقضوا تفتهم وليوفوا نذورهم وليطوفوا بالبيت العتيق) (29) (ذلك و
من يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه وأحلّت لكم الا نعم إلا ما يتلى
عليكم فاجتنبوا الرجس من الا وثن واجتنبوا قول الزور) (30)
ترجمه:

29 - بعد از آن باید آلودگیها را از خود بر طرف سازند و به نذرهای خود
وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف نمایند.

30 - مناسک حج چنین است، و هر کس برنامه های الهی را بزرگ
دارد نزد پروردگارش برای او بهتر است، و چهار پایان برای شما
حلال شده مگر آنچه دستور منعش بر شما خوانده می شود، از
پلیدیها یعنی از بتها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی اساس پرهیزید.

تفسیر:

بخش مهم دیگری از مناسک حج

در تعقیب بحثهایی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت، در
آیات مورد بحث به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده، نخست چنین می
گوید: (بعد از آن باید آلودگیها و زوائد بدن را بر طرف سازند) (ثم ليقضوا
تفتهم).

(و به نذرهای خود وفا کنند) (وليوفوا نذورهم).

(و طواف خانه کعبه، خانهای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و
آزاد کرده است بجا آوردند) (وليطوفوا بالبيت العتيق).

(تفت) به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف، به معنی چرک و کثافت و زوائد بدن همچون ناخن و موهای اضافی است و به گفته بعضی در اصل به چرکهای زیر ناخن و مانند آن گفته می شود. گر چه بعضی از ارباب لغت منکر وجود چنین ریشه‌های در لغت عرب شده اند ولی گفته ای را که راغب در مفردات آورده که یک عرب بیابانی به مخاطب خود که بسیار کثیف و آلوده بود گفت: ما اتفتک و ادرنک؟ (چقدر کثیف و آلوده ای)؟

دلیل بر این است که این واژه عربی است و ریشه در لغت عرب دارد. در روایات اسلامی نیز کرارا این جمله، به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است، و به تعبیر دیگر این جمله اشاره به برنامه (تقصیر) است که از مناسک حج محسوب می شود.

در بعضی از روایات نیز به (تراشیدن سر) که یکی دیگر از طرق تقصیر است تفسیر شده.

در (کنز العرفان) از (ابن عباس) نقل شده که در تفسیر این آیه می گفت: (منظور انجام تمام مناسک حج است).

ولی هیچگونه دلیلی بر گفته ابن عباس در اینجا نداریم.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که آن حضرت، جمله (ثم لیقضوا تفتهم) را تفسیر به ملاقات امام کرد، و هنگامی که راوی از این مسأله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام (علیه السلام) فرمود: قرآن، ظاهر و باطنی دارد (یعنی مسأله ملاقات امام در اینجا مربوط به باطن آیه است).

این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زوار خانه خدا بعد از انجام مناسک حج همان گونه که آلودگی های بدن را برطرف می سازند، باید آلودگیهای روح و جان خود را با ملاقات امام (علیه السلام) و پیشوای خود بر طرف نمایند به خصوص که در بسیاری از اعصار، خلفای جبار اجازه چنین ملاقاتی را در شرائط عادی نمی دادند، و مراسم حج بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود.

و به همین مناسبت در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: تمام الحج لقاء الامام: (تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند).

در واقع هر دو تطهیر است یکی تطهیر ظاهر از چرکها و آلودگیها، و دیگری تطهیر باطن از نا آگاهی و مفاسد اخلاقی.

و اما منظور از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می کردند که در صورت توفیق برای حج علاوه بر مناسک حج، قربانیهای اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند و گاه می شد که بعد از رسیدن به مقصد نذرهای خود را به دست فراموشی می سپردند، قرآن تاءکید می کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند.

اما اینکه چرا کعبه را (بیت العتیق) گفته اند؟ با توجه به اینکه (عتیق) از ماده (عتق) به معنی آزاد شدن از بند رقیّت است ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون ابرهه ها آزاد شده است.

یکی از معانی (عتیق) گرامی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می شود. دیگر از معانی (عتیق) قدیم است، چنانکه راغب در مفردات می گوید: العتیق المتقدم فی الزمان او المكان او الرتبة: (عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد) این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمیترین کانون توحید است و به گفته قرآن اولین خانهای است که برای انسانها برپا شده (آل عمران - 96).

به هر حال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه بر خانه خدا به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد، هر چند هر یک از مفسران به بخشی از آن اشاره کرده اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته ای اشاره شده است. و اما اینکه منظور از (طواف) در آخرین جمله آیه فوق کدام طواف است در میان مفسران گفتگو است (می دانیم بعد از مراسم عید قربان در منی، حجاج باید دو طواف بجا آورند که طواف اول را معمولاً (طواف زیارت) و طواف دوم را (طواف نساء) می نامند).

بعضی از فقهاء و مفسران معتقدند چون لفظ آیه قید و شرطی ندارد مفهوم آن عام است و شامل طواف زیارت و طواف نساء و حتی طواف عمره هم می شود.

در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند منظور از آن تنها (طواف زیارت) است که بعد از بیرون آمدن از احرام حج واجب می شود.

ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده تصریح شده که منظور از آن (طواف نساء) است: امام صادق (علیه السلام) در تفسیر و لیوفوا ندورهم و لیطوفوا بالبيت العتیق فرمود: (منظور طواف نساء است).

همین معنی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز نقل شده است.

این همان طوافی است که اهل سنت آن را (طواف وداع) می نامند. به هر حال تفسیر اخیر با توجه به احادیث فوق قویتر به نظر می رسد به خصوص اینکه ممکن است از جمله (ثم لیقضوا تفثهم) این معنی نیز استفاده شود که علاوه بر پاک کردن بدن از چرک و موهای زائد برای تکمیل آن باید از بوی خوش نیز استفاده شود، و می دانیم استفاده از بوی خوش در حج تنها بعد از طواف و سعی زیارت جائز است و طبعاً در اینحال طواف دیگری جز طواف نساء بر ذمه او نمانده است (دقت کنید).

آیه بعد به عنوان یک جمع بندی اشاره به بحثهای آیات گذشته کرده می گوید: (برنامه حج و مناسک آن چنین است که گفته شد) (ذلك). بعد برای تاءکید بر اهمیت وظائفی که بیان گردید اضافه می کند: (و هر کس برنامه های الهی را بزرگ بشمرد و احترام آنها را حفظ کند برای او نزد پروردگارش بهتر است) (و من یعظم حرمت الله فهو خیر له عند ربه).

روشن است که (حرمت) در اینجا اشاره به (اعمال و مناسک حج) است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصاً و حرم مکه عموماً نیز بر آن افزوده شود.

بنابراین، تفسیر آن به خصوص (محرمات) یعنی آنچه از آن نهی شده به طور کلی، یا تمام واجبات، خلاف ظاهر آیات است.

ضمناً باید توجه داشت (حرمت) جمع (حرمة) در اصل به معنی چیزی است که باید احترام آن حفظ شود و در برابر آن بی حرمتی نگردد.

سپس به تناسب احکام احرام به حلال بودن چهار پایان اشاره کرده می گوید: (چهار پایان (همچون شتر و گاو و گوسفند) بر شما حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده می شود و دستور منعش صادر خواهد گشت) (واحلت لكم الانعام الا ما يتلى عليكم).

جمله (الا ما يتلى عليكم) ممکن است اشاره به تحریم صید بر محرم بوده باشد که در سوره مائده که بعداً نازل گردیده، در آیه 95 به آن اشاره شده است (يا ايها الذين آمنوا لا تقاتلوا الصيد وانتم حرم): (ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام کشتار صید نکنید).

و نیز ممکن است اشاره به جملهای باشد که در ذیل آیه مورد بحث راجع به تحریم قربانیانی که برای بتها ذبح می کردند آمده است، زیرا می دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آنها نام خدا گفته شود، نه نام بتها و نه هیچ نام دیگر.

در پایان این آیه دو دستور دیگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنتهای جاهلیت بیان می کند:

نخست می گوید: (از پلیدیها، از بتها اجتناب کنید) (فاجتنبوا الرجس من الاوثان).

(اوثان) جمع (وثن) (بر وزن کفن) به معنی سنگهایی است که مورد پرستش اقوام جاهلی قرار می گرفت، و در اینجا اوثان توضیح کلمه رجس است که قبلاً ذکر شده، به این ترتیب می گوید: از پلیدی اجتناب کنید، بعد می گوید: پلیدی همان بتها هستند.

این نکته نیز قابل توجه است که بت پرستان عصر جاهلیت خونهای حیوانات قربانی را بر سر و روی بت‌هایشان می ریختند و منظرهای بسیار زشت و پلید و تنفر آمیز پیدا می کرد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به آن نیز باشد. دستور دوم این است که: (از سخن باطل و بی اساس پرهیزید) (واجتنبا قول الزور).

نکته:

(قول زور) چیست؟

بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت (لبیک) گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته اند، زیرا آنها لبیک را که آئینه تمام نمای توحید و یگانه پرستی است آنچنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زننده ترین تعبیرات شرک آلود شده بود، می گفتند: لبیک لا شریک لک، الا شریکا هو لک! تملکه و ما ملک: (دعوت را اجابت کردیم و به سویت آمدیم، ای خدائی که شریکی نداری، جز شریکی که مخصوص تو است، تو مالک او و هر چه او در اختیار دارد هستی).

این جمله مسلماً سخنی باطل و بیهوده بوده، و مصداق قول زور است که در اصل به معنی سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال می باشد.

با این حال، توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج، مانع از کلی بودن مفهوم آن که پرهیز از هر گونه بت در هر شکل و صورت، و پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است نمی باشد. لذا در بعضی از روایات (اوئان) تفسیر به (شطرنج) (نوعی از قمار) و (قول زور) تفسیر به (خوانندگی حرام) (غنا) و

(شهادت به باطل) شده است که در واقع از قبیل بیان بعضی از افراد این کلی می باشد، نه به معنی انحصار مفهوم آیه در خصوص این امور.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می خوانیم: روزی حضرت برخاست و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود: ایها الناس عدلت شهادة الزور بالشرك بالله، ثم قراء فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور: (ای مردم شهادت به باطل همطراز شرک با خدا است) سپس این آیه را تلاوت فرمود: فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور.

این حدیث نیز اشاره به وسعت مفهوم این آیه است.

آیه (31) تا (33) و ترجمه

(حنفاً لله غير مشركين به و من يشرك بالله فكانما خر من السماء فتخطفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق) (31) (ذلك و من يعظم شعثر الله فإنها من تقوى القلوب) (32) (لكم فيها منفع إلى أجل مسمى ثم محلها إلى البيت العتيق) (33)

ترجمه:

31 - (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشید و هیچگونه شریکی برای او قائل نشوید، و هر کس شریکی برای خدا قرار دهد گوئی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند، و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند!.

32 - (اینگونه است مناسک حج) و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست.

33 - در حیوانات قربانی منافی برای شما تا زمان معین (روز ذبح آنها) است، سپس محل آن خانه کعبه آن خانه قدیمی و گرامی است (اگر قربانی برای عمره مفرده باشد در سرزمین مکه و اگر برای حج باشد در منی نزدیکی مکه محل ذبح آن خواهد بود)

تفسیر:

تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دلها است

از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته تأکید روی مساءله توحید و اجتناب از هر گونه بت و بت پرستی شده بود، آیات مورد بحث نیز همین مساءله مهم را دنبال کرده می گوید:

(مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص برای خدا باشد، و هیچگونه شرکی در آن راه نیابد) (حنفاء لله غیر مشرکین به).

(حنفاء) جمع (حنیف) به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند، و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بر دارد (زیرا (حنف) - بر وزن صدف به معنی تمایل است، و تمایل از هر گونه انحراف نتیجه اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است).

و به این ترتیب آیه فوق مسأله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدائی و شرک در آن نباشد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم در پاسخ سؤ ال از تفسیر حنیف فرمود: هی الفطرة التي فطر الناس عليها، لا تبدیل لخلق الله قال فطرهم الله على المعرفة: (حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست سپس فرمود: خدا توحید را در سرشت انسانها قرار داده است).

تفسیری که در این روایت وارد شده در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است، که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرید.

سپس ترسیم بسیار گویا و زنده ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید: کسی که شریک برای خدا قرار دهد گوئی از آسمان به زمین سقوط کرده، و در این میان پرندگان

(مردار خوار) او را در وسط زمین و آسمان می ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده خواری می افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند) (و من یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الريح فی مکان سحیق).

در حقیقت آسمان کنایه از (توحید) است و شرک سبب سقوط از این آسمان می گردد، طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست لااقل همانند ستاره درخشانی است اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود: یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد، و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند.

و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دور دست آنچنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی و هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته!

مسلمانی که از آسمان سقوط می کند، قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرید به سوی نیستی پیش می رود و سرانجام محو و نابود می گردد.

آری کسی که پایگاه آسمان توحید را از دست داد دیگر نمی تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد، و هر چه در این مسیر جلوتر می رود شتابش در سقوط فزونی می یابد و سرانجام تمام سرمایه های انسانی خود را از دست خواهد داد.

راستی تشبیهی گویاتر و زنده تر از این تشبیه برای شرک پیدا نمی شود. این نکته نیز قابل توجه است که امروز ثابت شده که انسان در حال سقوط آزاد هیچگونه وزنی ندارد، و لذا برای تمرین حالت بی وزنی برای مسافران فضائی از سقوط آزاد استفاده می کنند، حالت اضطراب فوق العاده ای که انسان در لحظات سقوط پیدا می کند به علت همین مسأله بی وزنی است.

آری کسی که از ایمان به سوی شرک روی می آورد و تکیه گاه مستقر و ثابت خود را از دست می دهد گرفتار چنین حالت بی وزنی در درون روح و جان خود می شود، و به دنبال آن اضطراب فوق العاده ای بر وجود او حاکم می گردد.

آیه بعد بار دیگر یک جمع بندی روی مسائل حج و تعظیم شعائر الهی کرده می گوید: (مطلب چنین است که گفته شد) **(ذَلِكَ)**.

(و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد و به نشانه های آئین خدا و پرچمهای اطاعت او، احترام بگذارد این از تقوای دلها است) **(وَمَنْ يَعْظُمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَانْهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)**.

(شعائر) جمع (شعره) به معنی علامت و نشانه است، بنابراین (شعائر الله) به معنی (نشانه های پروردگار) است که شامل سر فصلهای آئین

الهی و برنامه های کلی و آنچه در نخستین برخورد با این آئین چشمگیر است و از جمله مناسک حج می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد.

گر چه بدون شک (مناسک حج) از جمله شعائری است که در این آیه مقصود بوده است، مخصوصا مسأله قربانی که در آیه 36 همین سوره صریحا جزء شعائر محسوب گردیده جزء آن است ولی روشن است که با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصیص آن به خصوص قربانی یا همه مناسک حج وجود ندارد، بخصوص اینکه قرآن در مورد قربانی حج با ذکر کلمه (من) که برای (تبعیض) است این حقیقت را گوشزد کرده که قربانی یکی از آن شعائر است، همانگونه که در مورد (صفا و مروه) نیز در آیه 158 سوره بقره می خوانیم که (أنهم از شعائر الهی است) (ان الصفا و المروة من شعائر الله).

کوتاه سخن اینکه تمام آنچه در برنامه های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می اندازد شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دلها است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از (بزرگداشت) آنچنان که بعضی از مفسران ظاهر بین گفته اند بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست، بلکه حقیقت تعظیم آن است که مقام و موقعیت این شعائر را در افکار و اذهان و باطن بالا ببرند و آنچه درخور احترام و عظمت آنها است به جای آورند.

ارتباط این عمل با تقوای دلها نیز روشن است، زیرا علاوه بر اینکه تعظیم جزء عناوین قصدیه است، بسیار می شود که افراد متظاهر یا منافق

تظاهر به تعظیم شعائر می کنند، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه نمی گیرد بی ارزش است تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می دانیم

تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسؤولیت در برابر فرمانهای الهی چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است، و از آنجا است که به جسم سرایت می کند، لذا می توان گفت که احترام و بزرگداشت شعائر الهی از نشانه های تقوای دل است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود التقوی هاهنا: (حقیقت تقوا اینجا است)!(تفسیر قرطبی جلد 7 صفحه 4448).

از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهار پایان به عنوان قربانی تعیین می شد و از راههای دور و نزدیک آن را با خود به سوی احرامگاه، و از آنجا به سوی سرزمین مکه می آوردند، نباید بر آن مرکب سوار شد، و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند، و به کلی آن را از خود جدا می پنداشتند، قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده، می گوید: (از برای شما در این حیوانات قربانی منافع و سودهایی است تا زمان معین (یعنی تا روز ذبح آنها) فرا رسد) (لکم فیها منافع الی اجل مسمی).

در حدیثی می خوانیم که پیامبر اسلام (ﷺ) در طریق مکه از کنار مردی عبور کرد که با نهایت زحمت گام برمی داشت در حالی که شتری همراه داشت و کسی بر آن سوار نبود، پیامبر (ﷺ) فرمود: ارکبها: (سوار بر آن شو)!

عرض کرد یا رسول الله انها هدی!:(ای پیامبر خدا این قربانی است)! فرمود: اركبها و یلك!:(وای بر تو می گویم سوار شو)!.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده نیز روی همین مطلب تأکید شده است از جمله (ابو بصیر) از (امام صادق (ع)) نقل می کند که در تفسیر آیه فوق فرمود: ان احتاج الی ظهرها ركبها، من غیر ان یعنف علیها و ان كان لها لبن حلبها حلابا لا ینهکها: (اگر نیاز به سواری دارد بر آن سوار شود، ولی آن حیوان را به زحمت نیفکند، و اگر شیر دارد شیرش را بدوشد، اما برای دوشیدن شیر آن را در فشار قرار ندهد).

در واقع دستور فوق دستوری است معتدل و حد وسط در میان دو کار افراطی و خارج از رویه، از یکسو بعضی احترام حیوانات قربانی را اصلاً نگاه نمی داشتند و گاه قبل از محل آنها را ذبح کرده و از گوشتشان استفاده می نمودند که در آیه 2 سوره مائده از آن نهی شده (لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام ولا الهدی ولا القلائد).

و از سوی دیگر بعضی آنچنان راه افراط را پیش می گرفتند که به مجرد اینکه نام قربانی بر حیوان گذارده می شد نه از شیر آن استفاده می کردند و نه بر آن سوار می شدند، هر چند از راه دور به سوی مکه می آمدند که در آیه مورد بحث این معنی مجاز شمرده شده است.

تنها ایرادی که ممکن است بر تفسیر فوق گرفته شود این است که در آیات گذشته سخن از حیوانات قربانی در میان نبود، چگونه ضمیر به آن باز می گردد؟

اما با توجه به اینکه حیوانات قربانی مسلماً یکی از مصداقهای شعائر الله است که در آیه قبل به آن اشاره شده و بعداً نیز خواهد آمد پاسخ این ایراد روشن می شود.

به هر حال در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی چنین می گوید: (سپس محل آن خانه کعبه، آن خانه قدیمی و گرامی است) (ثم محلها الى البيت العتيق).

و به این ترتیب مادام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده اند می توان از آنها بهره گرفت و پس از وصول به قربانگاه باید وظیفه قربانی کردن را درباره آنها انجام داد. البته طبق آنچه فقها بر اساس مدارک اسلامی گفته اند، اگر قربانی مربوط به حج باشد در سرزمین (منی) باید ذبح شود، و اگر برای (عمره مفرده) باشد در سرزمین (مکه)، و از آنجا که آیات مورد بحث از مراسم حج سخن می گوید باید (بیت العتیق) (خانه کعبه) در اینجا به معنی وسیع کلمه باشد تا اطراف مکه (منی) را نیز شامل گردد (دقت کنید).

آیه (34) و (35) و ترجمه

(و لكل أمة جعلنا منسكا ليزكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الا نعام فإلهمكم إله واحد فله اءسلموا و بشر المختبين) (34) (الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم و الصابرين على ما أصابهم و المقيمي الصلوة و مما رزقناهم ينفقون) (35)
ترجمه:

34 - برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند، و خدای شما معبود واحدی است در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را.

35 - همانها که وقتی نام خدا برده می شود دلهایشان مملو از خوف پروردگار می گردد و آنها که در برابر مصائبی که به آنان می رسد شکیبا و استوارند و آنها که نماز را بر پا می دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.

تفسیر:

مخبتان را بشارت ده

در ارتباط با آیات گذشته و از جمله دستور قربانی ممکن است این سؤال پیش آید که این چگونه عبادتی است که در اسلام تشریع شده که برای خدا و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند مگر خداوند نیاز به قربانی دارد؟ و آیا این کار در ادیان دیگر نیز بوده است یا مخصوص مشرکان بوده؟

قرآن برای روشن ساختن این مطلب در نخستین آیه مورد بحث می گوید:

این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خدا دارید (ما برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند) (و لكل امة جعلنا منسكا ليزكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام).

(راغب) در مفردات می گوید: (نسک) به معنی (عبادت) و (ناسک) به معنی (عابد) است، و مناسک حج یعنی موافقی که این عبادت در آنجا انجام می شود، یا به معنی خود این اعمال است.

ولی طبق گفته (طبرسی) در (مجمع البیان) و (ابوالفتوح رازی) در (روح الجنان) منسک (بر وزن منصب) طبق احتمالی به معنی خصوص قربانی کردن از میان عبادات است.

بنابراین منسک هر چند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصا مراسم حج را شامل می شود ولی در آیه مورد بحث به قرینه (لیذكروا اسم الله...) (تا نام خدا را بر آن ببرند) به معنی خصوص قربانی است. به هر حال مساءله (قربانی) همیشه سوءال انگیز بوده است، البته این سوءالات بیشتر به خاطر مسائل خرافی پیش می آمد که با این عبادت آمیخته شده، مانند قربانی کردن مشرکان برای بتها با برنامه های خاصی که داشتند، ولی ذبح حیوان به نام خدا و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است، سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقراء و مانند آن امری است منطقی و کاملا قابل درک.

ولذا در پایان آیه می فرماید: (خدای شما معبود واحدی است) (و برنامه او هم برنامه واحدی است) (فالهکم اله واحد).

اکنون که چنین است در برابر فرمان او تسلیم شوید (فله اسلموا).
 (و بشارت ده متواضعان در برابر فرمانهای پروردگار را) (وبشر المخبّتين).
 سپس در آیه بعد صفات (مخبّتين) (تواضع کنندگان) را در چهار
 قسمت که دو قسمت جنبه معنوی و روانی دارد و دو قسمت جنبه جسمانی
 توضیح می دهد: نخست می گوید: (آنها کسانی هستند که وقتی نام
 خدا برده می شود دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می گردد) (الذين اذا ذكر
 الله وجلت قلوبهم). نه اینکه از غضب او بی جهت بترسند، و نه اینکه در
 رحمت او شک و تردید داشته باشند، بلکه این ترس به خاطر مسؤ
 لیت‌هایی است که بر دوش داشتند و شاید در انجام آن کوتاهی کرده اند،
 این ترس به خاطر درک مقام با عظمت خدا است که انسان در
 مقابل عظمت خائف می گردد. دیگر اینکه (آنها در برابر حوادث
 دردناکی که در زندگیشان رخ می دهد صبر و شکیبائی پیش می گیرند) (و
 الصابرين على ما اصابهم). عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن
 هر قدر سنگین باشد در برابر آن زانو نمی زنند، خونسردی خود را از دست
 نمی دهند، از میدان فرار نمی کنند، ماء‌یوس نمی شوند، لب به کفران نمی
 گشایند و خلاصه ایستادگی می کنند و پیش می روند و پیروز می شوند. سوم
 و چهارم اینکه آنها نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم
 انفاق می کنند (والمقيمي الصلوة و مما رزقناهم ينفقون). از یکسو
 ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق
 خدا مستحکم. و از این توضیح به خوبی روشن می شود که مساءله اخبات و
 تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤ منان است تنها جنبه درونی ندارد
 بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود.

آیه (36) تا (38) و ترجمه

(و البدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير فاذكروا اسم الله عليها صواف فإذا وجبت جنوبها فكلوا منها واءطعموا القانع والمعتر كذلك سخرناها لكم لعلكم تشكرون) (36) (لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هددكم وبشر- المحسنين) (37) (إن الله يدفع عن الذين آمنوا إن الله لا يحب كل خوان كفور) (38)

ترجمه:

- 36 - و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم در آنها برای شما خیر و برکت است، نام خدا را (هنگام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایستاده اند ببرید، هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادند) از گوشت آنها بخورید و مستمندان قانع و فقیران معترض را نیز از آن اطعام کنید، اینگونه ما آنها را مسخرتان ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید.
- 37 - هرگز نه گوشتها و نه خونهای آنها به خدا نمی رسد، آنچه به او می رسد تقوا و پرهیزگاری شماست!، اینگونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته تا او را به خاطر هدایتتان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را.
- 38 - خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد.

تفسیر:

قربانی برای چیست؟

باز در آیات مورد بحث سخن از مراسم حج و شعائر الهی و مسأله قربانی است، نخست می‌گویید: (شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم) **(والبطن جعلناها لكم من شعائر الله)**.

آنها از یکسو به شما تعلق دارند، و از سوی دیگر از شعائر و نشانه‌های خداوند در این عبادت بزرگ هستند، چرا که قربانی حج یکی از مظاهر روشن این عبادت است که به فلسفه آن سابقا اشاره کرده ایم.

(بدن) (بر وزن قدس) جمع بدنة (بر وزن عجله) به معنی شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است، و از آنجا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی و اطعام فقرا و نیازمندان مناسبتر است مخصوصا روی آن تکیه شده، و گرنه می‌دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرائط الزامی نیست. همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد.

سپس اضافه می‌کند (برای شما در چنین حیواناتی خیر و برکت است) **(لكم فيها خير)**.

از یکسو از گوشت آنها استفاده می‌کنید و دیگران را اطعام می‌نمائید و از سوی دیگر به خاطر این ایثار و گذشت و عبادت پروردگار از نتایج معنوی آن بهره مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می‌جوئید.

سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می‌کند: (نام خدا را به هنگام قربانی کردن آنها در حالی که به صف ایستاده اند ببرید) **(فاذكرو اسم الله عليها صواف)**.

بدون شک ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هرگونه نام خدا را ببرند کافی است چنانکه ظاهر آیه همان است ولی در بعضی از روایات ذکر مخصوصی در اینجا

ذکر شده که در واقع بیان فرد کامل است، مفسران از ابن عباس آن را نقل کرده اند: الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، اللهم منك و لك.

اما در روایتی از امام صادق (ع) جمله های رساتری نقل شده است فرمود: (هنگامی که قربانی را خریدی آن را رو به قبله کن و به هنگام ذبح یا نحر بگو: وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین، اللهم منك و لك بسم الله و بالله و الله اکبر، اللهم تقبل منی.

واژه (صواف) جمع (صافه) به معنی (صف کشیده) است و به طوری که در روایات وارد شده منظور این است که دو دست شتر قربانی را از میچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد با هم ببندند تا به هنگام نحر زیاد تکان به خود ندهد و فرار نکند.

طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می رود دستهایش سست می شود و به روی زمین می خوابد، و لذا در ذیل آیه می فرماید: هنگامی که پهلوی آن آرام گرفت (کنایه از جان دادن است) از آن بخورید و فقیر قانع و سائل معترض را نیز اطعام کنید (فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها و اطعموا القانع و المعتر).

فرق میان (قانع) و (معتر) این است که قانع به کسی می گویند که اگر چیزی به او بدهند قناعت می کند و راضی و خشنود می شود و اعتراض و ایراد و خشمی ندارد اما معتر کسی است که به سراغ تو می آید و سؤال و تقاضا می کند و ای بسا به آنچه می دهی راضی نشود و اعتراض کند.

(قانع) از ماده (قناعت) و (معتز) از ماده (عر) (بر وزن (شر) و بر وزن (حر)) در اصل به معنی بیماری جرب است که عارض بر پوست بدن انسان می شود. سپس به سؤال کننده ای که به سراغ انسان می آید و تقاضای کمک می کند (و ای بسا زبان به اعتراض می گشاید) (معتز) گفته شده است. مقدم داشتن (قانع) بر (معتز) نشانه این است که آن دسته از محرومانی که عقیف النفس و خویشان دارند باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند. این نکته نیز قابل توجه است که جمله (کلوا منها) (از آن بخورید) ظاهر در این است که واجب است (حجاج) چیزی از قربانی خود را نیز بخورند، و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مستمندان است. و بالاخره آیه را چنین پایان می دهد: (اینگونه ما آنها را مسخر شما ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید) (كذلك سخرناها لكم لعلكم تشكرون). و راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آنچنان تسلیم است که اجازه می دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد، و او را نحر کند (طریقه نحر کردن این است که کاردی در گودی گردن او فرو می برند خونریزی شروع می شود و حیوان به زودی جان می دهد). گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر، فرمان اطاعت و تسلیم را از این حیوانات بر می دارد و دیده ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می کشید تبدیل به موجود خطرناکی می شود که چندین انسان نیرومند از عهده او بر نمی آیند. آیه بعد در واقع پاسخی است به این سؤال که خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ و اصولاً فلسفه قربانی کردن چیست؟ مگر این

کار نفعی به حال خدا دارد می فرماید: (گوشتها و خونهای این قربانیان هرگز به خدا نمی رسد) (لن ینال الله لحومها ولا دمائها).

اصولا خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی انتها از هر جهت.

(بلکه آنچه به خدا می رسد تقوا و پرهیزکاری و پاکی اعمال شما بندگان است) (ولکن یناله التقوی منکم).

به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیکتر شوید، همه عبادات کلاسهای تربیت است برای شما انسانها، قربانی درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان.

این تعبیر که خون آنها نیز به خدا نمی رسد با اینکه خون قابل استفاده نیست ظاهرا اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هرگاه حیوانی را قربانی می کردند خون آن را بر سر بتها و گاه بر در و دیوار کعبه می پاشیدند، و بعضی از مسلمانان ناآگاه بی میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد.

متأسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که هرگاه قربانی به خاطر ساختن خانه ای می کنند خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می پاشند، و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است انجام می دهند که باید مسلمانان بیدار شدیدا با آن مبارزه کنند.

سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده می گوید: (این گونه خداوند چارپایان را مسخر شما کرد تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گوئید) (كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هداكم).

هدف نهائی این است که به عظمت خدا آشنا شوید، همان خدائی که شما را در مسیر تشریع و تکوین، هدایت کرده از یکسو مناسک حج و آئین اطاعت و بندگی را به شما آموخت و از سوی دیگر این حیوانات بزرگ و نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت، تا از آنها در راه اطاعت خدا، قربانی کردن، نیکی به نیازمندان و همچنین تاءمین زندگی خود استفاده کنید.

و لذا در پایان آیه می گوید: (بشارت ده نیکوکاران را) (وبشر المحسنين). آنها که از این نعمتهای الهی در طریق اطاعت او بهره می گیرند و وظائف خود را به نیکوترین وجه انجام می دهند و مخصوصا از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی کنند.

این نیکوکاران نه تنها به دیگران نیکی می کنند که نسبت به خویشان هم بهترین خدمت را انجام می دهند.

و از آنجا که مقاومت در برابر خرافات مشرکان که در آیات قبل به آن اشاره شد ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب درگیریهای کوچک و بزرگ شود خداوند در آخرین آیه مورد بحث مؤمنان را به کمک خود

دلگرم ساخته می گوید: (خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند) (ان الله يدافع عن الذين آمنوا).

بگذار طوائف و قبائل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره دست به دست هم بدهند تا مؤ منان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است، وعده بقای اسلام تا دامنہ قیامت! این وعده الهی مخصوص مؤ منان عصر پیامبر (ﷺ) در برابر مشرکان نبود، حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون، مهم آن است که ما مصداق الذین آمنوا باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است و تخلف ناپذیر، آری خدا از مؤ منان دفاع می کند.

و در پایان آیه موضع مشرکان و هم مسلکان آنها را در پیشگاه خدا با این عبارت روشن می سازد (خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد!) (ان الله لا يحب كل خوان كفور).

همانها که برای خدا شریک قرار دادند، و حتی به هنگام گفتن لبیک تصریح به نام بتها نمودند، و به این ترتیب خیانتشان مسجل است، همچنین با بردن نام بتها بر قربانیها و فراموش کردن نام خدا کفران نعمتهای الهی نمودند با این حال چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست دارد؟.

آیه (39) تا (41) و ترجمه

(أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير) (39) (الذين أخرجوا من ديارهم بغیر حق إلا أن يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره إن الله لقوی عزیز) (40) (الذين إن مكناهم في الا رض أقاموا الصلوة وأتوا الزکوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنکر والله عقیبة الا مور) (41)

ترجمه:

39 - به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است.

40 - همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می گفتند

پروردگار ما الله است، و اگر خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

41 - یاران خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.

تفسیر:

نخستین فرمان جهاد

در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که مسلمانان در مکه بودند مشرکان پیوسته آنها را آزار می دادند، و مرتباً مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر (ﷺ) می رسیدند و شکایت می کردند (و تقاضای اذن جهاد داشتند) اما پیامبر (ﷺ) به آنها می فرمود: صبر کنید، هنوز دستور جهاد به من داده نشده تا اینکه هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند، خداوند آیه فوق را که متضمن اذن جهاد است نازل کرد و این نخستین آیه ای است که در باره جهاد نازل شده.

گر چه در میان مفسران در اینکه این آیه آغاز دستور جهاد بوده باشد گفتگو است، بعضی آن را نخستین آیه جهاد می دانند در حالی که بعضی دیگر آیه (قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم...) (بقره - 190) را نخستین آیه می دانند و بعضی دیگر (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم...) (توبه - 111) را نخستین می شمرند.

ولی لحن آیه، تناسب بیشتری برای این موضوع دارد، چرا که تعبیر (اذن) صریحاً در آن آمده، و در آن دو آیه دیگر نیامده است و به عبارت دیگر تعبیر این آیه منحصر به فرد است.

به هر حال با توجه به آنچه در آخرین آیات گذشته ذکر شد که خداوند وعده دفاع از مؤمنان را داده، پیوند آیات مورد بحث با آن روشن می شود.

در این آیات نخست می گوید: (خداوند به کسانی که جنگ از طرف دشمنان بر آنها تحمیل شده اجازه جهاد داده است، چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند) (اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا).

سپس این اجازه را با وعده پیروزی از سوی خداوند قادر متعال تکمیل کرده می فرماید: (و خدا قدرت بر یاری کردن آنها دارد) (وان الله علی نصرهم لقدیر).

این عبارت که متضمن وعده کمک الهی است با تعبیر به (توانائی خدا) ممکن است اشاره به این نکته باشد که این قدرت الهی وقتی به یاری شما می آید که خود نیز به مقدار توانائیتان کسب قدرت و آمادگی دفاع کنید تا گمان نکنند که آنها می توانند در خانه های خود بنشینند و منتظر یاری پروردگار باشند.

به تعبیر دیگر شما باید آنچه در توان دارید در این عالم اسباب به کار گیرید و در آنجا که قدرت شما پایان می گیرد در انتظار یاری خدا باشید، و این همان برنامه ای بود که پیامبر اسلام (ﷺ) در تمام مبارزاتش به کار می گرفت و پیروز می شد.

سپس توضیح بیشتری درباره این ستمدیدگانی که اذن دفاع به آنها داده شده است می دهد، و منطق اسلام را در زمینه این بخش از جهاد روشنتر می سازد می گوید: (همان کسانی که به ناحق از خانه و لانه خود اخراج شدند) (الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق).

(تنها گناهشان این بود که می گفتند پروردگار ما خداوند یکتا است!) (الا ان یقولوا ربنا الله).

بدیهی است اقرار به توحید و یگانگی خدا افتخار است نه گناه، این اقرار چیزی نبود که به مشرکان حق دهد آنها را از خانه و زندگیشان بیرون کنند و مجبور به هجرت از مکه به مدینه سازند، بلکه این تعبیر لطیفی است که برای محکوم کردن طرف در این گونه موارد گفته می شود. فی المثل به شخصی که در برابر خدمت و نعمت ناسپاسی کرده می گوئیم: گناه ما این بود که به تو خدمت کردیم، این کنایه ای است از بیخبری طرف که در برابر خدمت، کیفر گناه داده است.

سپس به یکی از فلسفه های تشریع جهاد اینچنین بازگو می کند: (اگر خداوند از مؤمنان دفاع نکند، و از طریق اذن جهاد بعضی را به وسیله بعضی دفع ننماید، دیرها و صومعه ها و معبد های یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد) (و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا).

آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت های ویرانگرانه طاغوتها و مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی ببینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد، چرا که معبدها جای بیداری است، و محراب میدان مبارزه و جنگ است، و مسجد در برابر خودکامگان سنگر است، و اصولا هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را پرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد.

این یکی از اهداف تشریع جهاد و اذن در مقاتله و جنگ است.

در اینکه میان (صوامع) و (بیع) و (صلوات) و (مساجد) چه تفاوتی است مفسران بیانات گوناگونی دارند، اما آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که:

(صوامع) جمع (صومعه) به معنی مکانی است که معمولاً در بیرون شهرها و دور از جمعیت برای تارکان دنیا و زهاد و عباد ساخته می شد که در فارسی به آن (دیر) گویند (باید توجه داشت صومعه در اصل به معنی بنائی است که قسمت بالای آن بهم پیوسته است، و ظاهراً اشاره به گلدسته های چهار پهلویی بوده که راهبان برای صومعه خود درست می کردند).

(بیع) جمع (بیعة) به معنی (معبد نصارا) است که (کنیسه) یا (کلیسا) نیز به آن گفته می شود.

(صلوات) جمع (صلوة) به معنی (معبد یهود) است، و بعضی آن را معرب (صلوئا) می دانند که در لغت عبرانی به معنی نماز خانه است. و (مساجد) جمع (مسجد) معبد مسلمین است.

بنابراین (صوامع) و (بیع) گرچه هر دو متعلق به نصارا است ولی یکی از این دو نام معبد عمومی است و دیگری نام مرکز تارکان دنیا، بعضی نیز (بیع) را لفظ مشترکی دانسته اند که هم بر معابد یهود گفته می شود و هم بر معابد مسیحیان.

ضمناً جمله (يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِيهَا كَثِيرًا) (نام خدا در آن بسیار برده می شود) ظاهراً توصیفی است برای خصوص مساجد، چرا که مساجد مسلمین با توجه به نمازهای پنجگانه که در تمام ایام سال در آن انجام می گیرید پرونقترین مراکز عبادت در جهان است، در حالی که

بسیاری از معابد دیگر تنها یک روز در هفته و یا روزهایی در سال مورد بهره برداری قرار می گیرد.

و در پایان آیه بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تأکید کرده می گوید:
(به طور مسلم خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آئین و مراکز عبادتش دفاع نمایند یاری می کند) (ولینصرن الله من ينصره).

و بدون شک این وعده خدا انجام شدنی است چرا که (او قوی و قادر و غیر قابل شکست است) (ان الله لقوی عزیز).

تا مدافعان خط توحید تصور نکنند در این میدان مبارزه حق و باطل، و در برابر انبوه عظیم دشمنان سر سخت تنها و بدون تکیه گاهند.

و از پرتو همین وعده الهی بود که مدافعان راه خدا در میدانهای جنگ با دشمنان با اینکه در بسیاری از صحنه ها از نظر نفرات و ساز و برگ جنگی در اقلیت بودند بر آنها پیروز می شدند، آنچنان پیروزی که جز از طریق نصرت و یاری الهی قابل تفسیر و توجیه نبود.

و آخرین آیه که تفسیری است در مورد یاران خدا که در آیه قبل وعده یاری به آنها داده شده است چنین می گوید: (آنها کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند) (الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزكاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر).

آنها هرگز پس از پیروزی، همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند، و در غرور و مستی فرو نمی روند، بلکه پیروزیها و موفقیتها را نردبانی برای ساختن خویش و

جامعه قرار می دهند آنها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چرا که صلوٰۃ (نماز) سمبل پیوند با خالق است، و زکات رمزی برای پیوند با خلق، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است

و در سایه آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگیهای یک جامعه با ایمان و پیشرفته فراهم است.

باید توجه داشت که (مکنا) از ماده (تمکین)، و (تمکین) به معنی فراهم ساختن وسائل و ابزار کار است، اعم از آلات و ادوات لازم یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری.

(معروف) به معنی کارهای خوب و حق است، و منکر به معنی زشت و باطل، چرا که اولی برای هر انسان پاک سرشتی شناخته شده، و دومی ناشناس است، و به تعبیر دیگر اولی هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ.

و در پایان آیه می فرماید: (و پایان همه کارها از آن خدا است) (و الله عاقبة الامور).

یعنی همانگونه که آغاز هر قدرت و پیروزی از ناحیه خدا می باشد سرانجام نیز تمام اینها به او باز می گردد که (انا لله و انا الیه راجعون).

نکته ها:

1 - فلسفه تشریع جهاد

گرچه در گذشته پیرامون این مسأله مهم بحث بسیار کرده ایم ولی با توجه به اینکه احتمالاً آیات مورد بحث، نخستین آیاتی است که اجازه جهاد را برای مسلمانان صادر کرده است، و محتوای آن اشاره ای به فلسفه این حکم دارد، تذکر مجددی در این زمینه لازم به نظر می رسد.

در این آیات به دو قسمت مهم از فلسفه های جهاد اشاره شده است: نخست جهاد (مظلوم) در برابر (ظالم و ستمگر) که حق مسلم طبیعی و فطری و عقلی او است که تن به ظلم ندهد، برخیزد و فریاد کند، و دست به اسلحه برد، ظالم را بر سر جای خود بنشاند و دست آلوده او را از حقوق خود کوتاه سازد.

دیگر جهاد در برابر طاغوت‌هایی است که قصد محو نام خدا را از دلها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند. در برابر این گروه نیز باید بپاخواست تا نتوانند یاد الهی را از خاطره ها محو کنند، مردم را تخدیر نموده، بنده و برده خویش سازند.

این نکته نیز قابل توجه است که ویران کردن معابد و مساجد، تنها به این نیست که با وسائل تخریب به جان آنها بیفتند و آنها را در هم بکوبند، بلکه ممکن است از طرق غیر مستقیم وارد شوند و آنقدر سرگرمیهای ناسالم فراهم سازند و یا تبلیغات سوء کنند که توده مردم را از معابد و مساجد، منحرف نمایند و به این ترتیب آنها را عملاً به ویرانه ای تبدیل کنند.

بنابراین آنها که می گویند: چرا اسلام اجازه داده است که مسلمانان با توسل به زور و نبرد مسلحانه، مقاصد خود را

پیش ببرند؟ چرا با توسل به منطق هدفهای اسلامی پیاده نمی شود؟ پاسخشان از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می شود.

آیا در برابر ظالم بیدادگری که مردم را به جرم گفتن (لا اله الا الله) از خانه و کاشانه شان آواره می سازد، و هستی آنها را تملک می کند و پایبند به هیچ قانون و منطقی نیست می توان با حرف حساب ایستاد؟! آیا در برابر چنین دیوانگان بی منطق جز با زبان اسلحه می توان سخن گفت؟.

این درست به این می ماند که بگویند چرا شما با اسرائیل غاصب بر سر یک

میز نمی نشینید و مذاکره نمی کنید؟ همان اسرائیلی که تمام قوانین بین المللی و اختارها و تصویبنامه های سازمانهای جهانی را که مورد اتفاق تمام ملتها است، و تمام قوانین بشری و دینی را زیر پا گذاشته است، آیا چنین کسی منطق و مذاکره می فهمد؟!

اسرائیلی که هزاران هزار کودک بی گناه و پیر زنان و پیر مردان و حتی بیماران بیمارستانها در زیر بمبهای آتشزایش، قطعه قطعه شده و سوخته اند، کسی است که باید از در منطق با او وارد شد؟

همچنین کسانی که وجود یک معبد و مسجد را که سبب آگاهی و حرکت توده های مردم است مزاحم منافع نامشروع خود می بینند و به هر قیمتی بتوانند در هدم و محو آن می کوشند، اشخاصی هستند که باید از طرق مسالمت آمیز با آنها وارد بحث شد؟

به هر حال اگر مسائل ذهنی را کنار بگذاریم و به واقعیات موجود در جوامع انسانی بنگریم یقین خواهیم کرد که در بعضی از

موارد چاره ای جز توسل به اسلحه و زور نیست و این هم از ناتوانی منطق نیست بلکه عدم آمادگی جباران برای پذیرش منطق صحیح است، بدون شک هر جا منطق مؤثر افتد حق تقدم با آن است.

2 - خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟

این تصور اشتباه است که وعده پیروزی و یاری خدا و دفاع از مؤمنان که در آیات فوق و سایر آیات قرآن آمده است خارج از سنت آفرینش و قوانین حیات می باشد، چنین نیست، این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که تمام نیروهای خود را بسیج کنند، و با همه توان به میدان آیند، و لذا در تعبیر آیات فوق می خوانیم: (لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض) بنابراین دفع ظالمان را خدا تنها با نیروهای غیبی و قدرت صاعقه و زلزله (جز در موارد استثنائی) نمی کند، بلکه به وسیله مؤمنان راستین دفع شر آنها را می نماید، تنها چنین کسانی را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

بنابراین وعده های الهی نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسئولیت از دوش شود بلکه باید موجب تحرک بیشتر و فعالیت دامنه دارتر گردد، و البته در این صورت پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است.

و نیز یاد آوری می شود که این گروه از مؤمنان تنها قبل از پیروزی به در خانه خدا نمی روند، بلکه بعد از پیروزی هم به مقتضای (الذین ان مكناهم فی الارض اقاموا الصلوة...) نیز رابطه خود را با او همچنان محکم می دارند، و پیروزی بر دشمن را وسیله ای برای نشر حق و عدالت و فضیلت قرار می دهند.

در بعضی از روایات اسلامی آیه فوق به حضرت مهدی (علیه السلام) و یارانش، یا آل محمد (صلی الله علیه و آله) به طور عموم تفسیر شده است، چنانکه از حدیثی از

امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه (الذین ان مکناهم فی الارض...) فرمود: این آیه تا آخر از آن (آل محمد و مهدی و یاران او) است (یملکهم الله مشارق الارض و مغاربها، و یظهر الدین، و یمیت الله به و باصحابه البدع و الباطل، کما امات الشقاة الحق، حتی لا یری این الظلم، و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر):

(خداوند شرق و غرب زمین را در سیطره حکومت آنها قرار می دهد، آئینش را آشکار می سازد، و به وسیله مهدی (علیه السلام) و یارانش، بدعت و باطل را نابود می کند آنچنان که تبهکاران حق را نابود کرده بودند، و آنچنان می شود که بر صفحه زمین، اثری از ظلم دیده نمی شود (چرا که) آنها امر به معروف و نهی از منکر می کنند) در این زمینه احادیث دیگری نیز وارد شده است.

اما همانگونه که بارها گفته ایم این احادیث بیان کننده مصداقهای روشن و آشکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست، بنابراین مفهوم گسترده آیه همه افراد با ایمان و مجاهد و مبارزه را شامل می شود.

3 - (محسنین)، (مخبتین) و (یاران الله)

در آیات فوق و آیات قبل از آن گاه دستور می دهد به (محسنین) (نیکوکاران) بشارت ده، و بعد آنها را به عنوان کسانی که ایمان آورده اند و خیانت و کفران نمی کنند، معرفی می نماید.

و گاه سخن از مخبتین (متواضعان) به میان آورده، و آنها را به عنوان کسانی که به هنگام یاد خدا، دلهایشان ترسان می شود و در برابر مصائب، صابر و شکیبیا و برپادارنده نماز و انفاق کننده از همه مواهب هستند تفسیر می نماید.

و سرانجام ویژگیهای (یاران الله) را این می‌شمرد که به هنگام پیروزی راه
طغیان پیش نمی‌گیرند، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به
معروف و نهی از منکر دارند.

جمع بندی این آیات نشان می‌دهد که مؤمنان راستین که دارای همه این
ویژگیها هستند، از یکسو از نظر اعتقاد و احساس مسئولیت
بسیار نیرومند، و از سوی دیگر از نظر عمل در جنبه های ارتباط با
خالق و خلق و مبارزه با فساد قوی و پراستقامتند.

آیه (42) تا (45) و ترجمه

(وإن يكذبوك فقد كذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود) (42) (و قوم
إبراهيم و قوم لوط) (43) (و أصحاب مدین و کذب موسی فاءملیت للکافرین ثم
أخذتهم فكيف كان نكير) (44) (فكأین من قرية أهلكناها و هي
ظالمة فهي خاوية على عروشها و بئر معطلة و قصر مشید) (45)

ترجمه:

42 - اگر ترا تکذیب کنند (امر تازه ای نیست) پیش از آنها
قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبران شان را) تکذیب کردند.

43 - و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط.

44 - و اصحاب مدین (قوم شعیب) و نیز (فرعونیان) موسی را تکذیب
کردند، اما من به آنها مهلت دادم سپس آنها را گرفتم، دیدی
چگونه عمل آنها را شدیدانکار کردم؟ (و چگونه به آنها پاسخ گفتم).

45 - چه بسیار از شهرها و آبادیها که آنها را نابود و هلاک کردیم در
حالی که ستمگر بودند به گونه ای که بر سقفهای خود فرو ریختند (نخست
سقفها ویران گشت و بعد دیوارها به روی سقفها!) و چه بسیار چاه پر آب که بی
صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!

تفسیر:

بئر معطله و قصر مشید!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشکلات طاقت فرسائی بود که دشمنان
اسلام برای مؤمنان فراهم ساخته بودند، آنها را اذیت و آزار می کردند و از

خانه و کاشانه شان به جرم یکتاپرستی آواره می ساختند لذا دستور جهاد در برابر آنها صادر شد.

در آیات مورد بحث از یکسو دلداری به پیامبر (ﷺ) و مؤمنان می دهد و از سوی دیگر عاقبت شوم کافران را روشن می سازد.

نخست می گوید: (اگر تو را تکذیب کنند غمگین مباش، چرا که پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود، پیامبران شان را تکذیب کردند) (و ان یکذبوک فقد کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود).

(و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط، این دو پیامبر بزرگ را تکذیب نمودند) (و قوم ابراهیم و قوم لوط).

و نیز (مردم سرزمین مدین، به تکذیب شعیب برخاستند، و موسی از سوی فرعون و فرعونیان تکذیب شد) (و اصحاب مدین و کذب موسی).

همانگونه که این مخالفتها و تکذیبها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان به سوی توحید و حق و عدالت نگشت، مسلما در روح پاک و پر استقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد.

ولی این کافران کور دل تصور نکنند برای همیشه می توانند به این برنامه های

ننگین ادامه دهند: (من در گذشته به کافران مهلت دادم، تا امتحان خود را کاملا بدهند، و بر آنها اتمام حجت شود، و غرق ناز و نعمت گردند، سپس آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم) (فاملیت للکافرین ثم اخذتهم).

(دیدي چگونه من شدیداً عملشان را انکار کردم و زشتی آن را نشان دادم) (فکیف کان نکیر).

نعمتهای آنها را گرفتیم و نعمت و بدبختی به آنها دادیم، حیاتشان را گرفتیم و مرگ در عوض آن دادیم.

در آخرین آیه مورد بحث، چگونگی مجازات خدا را که در جمله قبل سر بسته بود به طور گسترده بیان شده است، می فرماید: (چه بسیار شهرها و آبادیها که ما آنها را هلاک کردیم در حالی که ظالم و ستمگر بودند) (و کاین من قرية اهلکناها و هی ظالمة).

(آنها بر سقفهای خود فرو ریختند) (فهی خاویة علی عروشها).

یعنی شدت حادثه به قدری بود که نخست سقفها فرو ریختند و بعد دیوارها بروی سقفها!.

(و چه بسیار چاههای پر آبی که صاحبانش نابود و آبهایش در زمین فرو رفته بود و معطل و بی مصرف ماندند، نه کسی از آنها آبی می کشد و نه تشنه ای از آن سیراب می گردد) (و بئر معطلة).

(و چه بسیار قصرهای پرشکوه و کاخهای سر به آسمان کشیده و به صورت زیبا گچ کاری شده ویران گشتند) و صاحبانش به دیار عدم شتافتند (و قصر مشید).

و به این ترتیب هم مساکن پر زرق و برق و مستحکم آنها بی صاحب ماند و هم آبهایی که مایه آبادی زمینهایشان بود.

نکته:

جالب اینکه در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده جمله (و بئر معطلة) به علما و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علومشان بهره نمی گیرد تفسیر شده است!.

از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر جمله (و بئر معطله و قصر مشید) می خوانیم: البئر المعطلة الامام الصامت، و القصر المشید الامام الناطق: (چاه معطل که از آن بهره نمی گیرند، امام خاموش، و قصر محکم سر برافراشته امام ناطق است).

نظیر همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است. این تفسیر در حقیقت نوعی از تشبیه است (همانگونه که حضرت مهدی (علیه السلام) و عدالت عالمگیر او در روایات به (ماء معین) (آب جاری) تشبیه شده است) یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده ها را به خود جلب می کند و پناهگاهی برای همگان است، اما هنگامی که از مسند حکومت دور گردد و مردم اطراف او را خالی کرده، ناهلان بجای او بنشینند به چاه پر آبی می ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می یابند.

و در همین زمینه شاعر عرب چه جالب سروده است:

بئر معطلة و قصر مشرف مثل لال محمد مستطرف
فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی و البئر علمهم الذی لا ینزف

(چاه متروک و قصر برافراشته مثال زیبائی برای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است).

(قصر)، مجد و عظمت آنها است که کسی به آن نمی رسد، و (چاه)، علم و دانش آنها است که هرگز پایان نمی گیرد).

آیه (46) تا (48) و ترجمه

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (46) (و
يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ
كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْدُونَ) (47) (وَكَأَيْنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتَ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتَهَا
وَالِى الْمَصِيرِ) (48)

ترجمه:

46 - آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دل‌هائی داشته باشند که با آن حقیقت را
درک کنند یا گوش‌های شنوائی که ندای حق را بشنوند چرا که چشم‌های
ظاهر نابینا نمی شود بلکه دل‌هائی که در سینه ها جای دارد بینائی را از دست
می دهد!

47 - آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که خداوند
هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد، و یک روز نزد پروردگار
تو همانند هزار سال از سال‌هائی است که شما می شمرد.

48 - و چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که
ستمگر بودند (اما از این مهلت برای اصلاح خویش استفاده نکردند) سپس آنها
را گرفتم، و همه به سوی من باز می گیرند.

تفسیر:

سیر در ارض و بیداری دل‌ها

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اقوام ظالم و ستمگری بود که
خداوند آنها را به کیفر اعمالشان رسانید و شهر و دیارشان را ویران ساخت، در

نخستین آیه مورد بحث به عنوان تاءکید روی این مسأله می گوید: (آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دلhائی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند؟ یا گوشهای شنوائی که ندای حق را بشنوند) (افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها).

آری ویرانه های کاخهای ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیا پرستان که روزی در اوج قدرت می زیستند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می گویند.

این ویرانه ها، کتابهای گویا و زندهای است از سرگذشت این اقوام، از نتایج اعمال و رفتارشان و از برنامه های ننگین و کیفر شومشان. این زمینهای خاموش، و آثاری که در این ویرانه ها به چشم می خورد، چنان نغمه های شورانگیزی در جان انسان می دمند که گاه مطالعه یکی از آنها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس می دهد، و با توجه به تکرار تاریخ که اصل اساسی زندگی انسانها است آینده را در برابرش مجسم می کنند آری مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا، چشم را بینا می سازد.

و به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن، دستور جهانگردی داده شده است، اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت بین از دیده بیرون آید و ایوان مدائن و قصرهای فراغه را آئینه عبرت بداند، گاهی از راه دجله سری به مدائن زند و گاه سیلابی از اشک همچون دجله بر خاک مدائن جاری سازد.

از دندانهای قصرهای ویران شده شاهان جبار پندهائی نو نو بشنود، و از درون این ذرات خاک این نغمه را به گوش جان دریابد که (گامی دو سه بر، ما نه، اشکی دو سه هم بفشان)!

سپس برای اینکه حقیقت این سخن آشکارتر گردد، قرآن می گوید: چه
بسیارند کسانی که ظاهر را چشم بینا و گوش شنوا دارند اما در واقع کوران و
کراند، (چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در
سینه ها جای دارد، بینائی را از دست می دهد) (فانها لا تعمی الابصار ولكن
تعمی القلوب التي في الصدور).

در حقیقت آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می
دهند، کور و نابینا نیستند و گاه روشندلانی هستند از همه آگاهتر،
نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی
کنند!.

لذا در روایتی از پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم شر العمی، عمی
القلب: (بدترین نابینائی نابینائی دل است)!.
(واعمى العمى عمى القلب): (نابینائی ترین نابینائی
ها نابینائی دل است).

و در روایت دیگری که در کتاب غوالی اللئالی آمده، می خوانیم:
پیامبر (ﷺ) فرمود: اذا اراد الله بعد خيرا فتح عين قلبه فيشاهد بها ما كان
غائبا عنه: (هنگامی که خدا بخواهد در حق بندهای نیکی کند چشمان
قلب او را می گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان بود مشاهده کند).

اما این سؤال که چگونه نسبت درک حقایق به قلبها که در سینه ها قرار دارد
داده شده است با اینکه می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست، در
جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 7 سوره (بقره) مشروحا به آن
پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است.

یکی از معانی قلب، عقل است و یکی از معانی صدر، ذات و سرشت انسان.

بعلاوه قلب، مظهر عواطف است و هر گاه برقی از عواطف و ادراکهای که مایه حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود، نخستین اثرش در همین قلب جسمانی، ظاهر می گردد، ضربان قلب دگرگون می شود، خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می رسد، و نشاط و نیروی تازه ای به آن می بخشد، بنابراین اگر پدیده های روحی به قلب نسبت داده می شود بخاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان قلب او است (دقت کنید).

جالب توجه اینکه مجموعه ادراکات انسان در آیه فوق به (قلب) (عقل) و (آذان) (گوشها) نسبت داده شده است، اشاره به اینکه برای درک حقایق دو راه بیشتر وجود ندارد یا باید انسان از درون جانش جوششی داشته باشد و مسائل را شخصا تحلیل کند و به نتیجه لازم برسد، و یا گوش به سخن ناصحان مشفق، هادیان راه و پیامبران الله و مردان حق بدهد و یا از هر دو راه به حقایق برسد.

دومین آیه مورد بحث، چهره دیگری از جهالت و بیخبری کوردلان بی ایمان را ترسیم می کند، می گوید: (آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند و می گویند اگر راست می گوئی پس چرا مجازات الهی دامن ما را نمی گیرد)؟! (و **يستعجلونك بالعذاب**).

در پاسخ به آنها بگو زیاد عجله نکنید: (خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد)! (و **لن يخلف الله وعده**).

عجله کسی می کند که بترسد فرصت از دستش برود و امکاناتش پایان گیرد، اما خدائی که از ازل تا ابد بر همه چیز قادر بوده و هست، عجله برای او مطرح نیست و همیشه قادر بر انجام وعده های خود می باشد.

برای او یکساعت و یکروز و یکسال، فرق نمی کند: (چرا که یک روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سالهائی است که شما می شمیرید) (وان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون).

بنابراین آنها چه از روی حقیقت و چه از روی استهزاء و مسخره، این سخن را تکرار کنند و بگویند (چرا عذاب خدا بر سر ما نازل نمی شود؟! باید بدانند عذاب در انتظار آنها است، و دیر یا زود به سراغشان می آید، و اگر مهلتی داده شود فرصتی است برای بیداری و تجدید نظر، ولی آنها باید توجه کنند که بعد از نزول عذاب درهای توبه و بازگشت به کلی بسته می شود و راهی به سوی نجات نیست.

در مورد جمله ان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون، علاوه بر تفسیر بالا (یکسان بودن یک روز و هزار سال در برابر قدرت خدا)، تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند.

از جمله اینکه: ممکن است شما برای انجام دادن کاری یکهزار سال وقت لازم داشته باشید اما خداوند در یکروز (بلکه کمتر) آن را انجام می دهد، بنابراین مجازات او مقدمات زیادی نمی خواهد.

دیگر اینکه یک روز از ایام آخرت، همانند یکهزار سال در دنیا است (و پاداش و کیفرش نیز به همین نسبت افزایش می یابد) لذا در روایتی می خوانیم: (ان الفقراء یدخلون الجنة قبل الاغنیاء نصف یوم، خمسامة عام): تهیدستان قبل از ثروتمندان به نصف روز پانصد سال وارد بهشت می شوند)!.!

در آخرین آیه بار دیگر روی همان مسأله ای که در چند آیه قبل تکیه شده بود تاءکید می کند و به کافران لجوج اینچنین هشدار می دهد: (چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند) (مهلت دادم تا اینکه بیدار شوند و هنگامی که بیدار نشدند باز هم مهلت دادم تا در ناز و نعمت فرو روند) اما ناگهان آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم) (و کاین من قرية املیت لها و هی ظالمة ثم اخذتها).

آنها نیز مثل شما از دیر شدن عذاب، شکایت داشتند و مسخره می کردند و آن را دلیل بر بطلان وعده پیامبران می گرفتند، ولی سرانجام گرفتار شدند و هر چه فریاد کشیدند، فریادشان به جائی نرسید.

آری، (همه به سوی من باز می گردند) و تمام خطوط به خدا منتهی می شود و همه این اموال و ثروتها می ماند و وارث همه او است (و الی المصیر).

آیه (49) تا (51) و ترجمه

(قل یا ایها الناس إنما أنا لكم نذیر مبین) (49) (فالذین آمنوا و عملوا الصلحت لهم مغفرة و رزق کریم) (50) (والذین سعوا فی أیتنا معجزین أولئک أصحاب الجحیم) (51)

ترجمه:

49 - بگو ای مردم من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.

50 - آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش و روزی پر ارزشی برای آنها است.

51 - و آنها که (برای تخریب و محو) آیات ما تلاش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخند.

تفسیر:

رزق کریم

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعجیل کافران در عذاب الهی بود و این مسأله ای است که تنها به مشیت ذات پاک خداوند مربوط می شود و حتی پیغمبر (ﷺ) را در آن اختیاری نیست، نخستین آیه مورد بحث چنین می گوید: (بگو ای مردم! من تنها برای شما انذار کننده آشکاری هستم) (قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین).

اما اینکه در صورت سرپیچی و تخلف از فرمان الهی، کیفر و عذابش دیر یا زود دامن شما را بگیرد، این مربوط به من نیست.

بدون شک پیامبر (ﷺ) هم انذار کننده است، و هم بشارت دهند، ولی تکیه کردن بر روی انذار در اینجا و عدم ذکر بشارت به خاطر تناسب با

مخاطبین مورد بحث است که آنها افراد بی ایمان و لجوجی بودند که حتی مجازات الهی را به باد استهزاء می گرفتند.

اما در دو آیه بعد چهره ای از مسأله بشارت و چهره ای از انذار را ترسیم می کند و از آنجا که همواره رحمت و اسعه خدا بر عذاب و کیفرش پیشی دارد نخست از بشارت، سخن می گوید: (کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش خدا و روزی پر ارزشی در انتظار آنها است) (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

نخست با آب آمرزش و مغفرت الهی شستشو داده و پاک می شوند، خاطری آسوده و وجدانی آرام از این ناحیه پیدا می کنند.

سپس مشمول انواع الطاف و نعمتهای ارزشمند او می گردند.

(رزق کریم) (با توجه به اینکه کریم به معنی هر موجود شریف و پر ارزش است) مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمتهای گرانبهائی معنوی و مادی را شامل می شود.

آری خدای کریم در آن سرای کریم، انواع نعمتهای کریم را به بنده های مؤمن و صالحش ارزانی می دارد.

راغب در کتاب (مفردات) می گوید: (کرم) معمولاً به امور نیک و پر ارزشی گفته می شود که بسیار قابل توجه است، بنابراین به نیکیهای کوچک کرم گفته نمی شود.

و اگر بعضی (رزق کریم) را به معنی روزی مستمر و بی عیب و نقص، و بعضی به معنی روزی شایسته، تفسیر کرده اند همه در آن معنی جامع و کلی که اشیاء پر ارزش و قابل توجه است جمع می شود.

و در آیه بعد اضافه می کند: (اما کسانی که برای تخریب و محو آیات الهی کوشش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی پروردگار غالب شوند، آنها اصحاب دوزخند) (والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک اصحاب الجحیم).

حجیم از ماده (جحم) (بر وزن شرم) به معنی شدت برافروختگی آتش است و به شدت غضب نیز گفته می شود، بنابراین حجیم به معنی جائی است که آتش شعله ور و برافروخته ای دارد و اشاره به دوزخ است.

آیه (52) تا (54) و ترجمه

(وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی إلا إذا تمنى ألقى الشیطن فی أمانته فینسخ الله ما یلقى الشیطن ثم یحکم الله أیتة والله علیم حکیم) (52)
(لیجعل ما یلقى الشیطن فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسية قلوبهم وإن الظالمین لفی شقاق بعید) (53) (ولیعلم الذین اعوتوا العلم أنه الحق من ربك فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم وإن الله لهاد الذین آمنوا إلى صراط مستقیم)
(54)

ترجمه:

52 - ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می ریخت) شیطان القائاتی در آن می کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است.
53 - هدف از این ماجرا این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد، و ظالمان در عداوت شدیدی دور از حق قرار گرفته اند.

54 - و نیز هدف این بود کسانی که خدا آگاهی به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

تفسیر:

وسوسه های شیاطین در تلاشهای انبیا

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تلاش و کوشش مشرکان و کافران برای محو آئین الهی و استهزاء و سخریه آنها نسبت به آن در میان بود، در آیات مورد بحث هشدار می دهد که این توطئه های مخالفان برنامه تازه ای نیست، همیشه این القاءات شیطانی در برابر انبیاء بوده و هست.

نخست چنین می گوید: (ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می کشید شیطان، القاءاتی در آن طرح می کرد) (و ما ارسلنا من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته).

اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القاءات شیطانی تنها نمی گذاشت (خداوند القاءات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید) (فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته).

و این کار برای خدا آسان است چرا که (خداوند علیم و حکیم می باشد) و از همه این توطئه ها و نقشه های شوم با خبر است و طرز خنثی کردن آنها را به خوبی می داند (والله علیم حکیم).

ولی همواره این توطئه های شیطانی مخالفان، میدان آزمایشی برای آگاهان و مؤمنان و کافران تشکیل می داد، لذا در آیه بعد اضافه می کند: (این ماجراها

برای این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد) (ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة للذين في قلوبهم مرض و القاسية قلوبهم).

(و ظالمان بیدادگر در عداوت و مخالفت شدیدی دور از حق قرار گرفته اند) (وان الظالمين لفي شقاق بعيد).

و نیز (هدف از این ماجرا این بود آنها که عالمند و آگاه، حق را از باطل تشخیص دهند، و برنامه های الهی را از القائات شیطانی جدا سازند و در مقایسه با یکدیگر بدانند که آئین خدا حق است، و از سوی پروردگار تو است، در نتیجه به آن ایمان آورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد) (وليعلم الذين اتوا العلم انه الحق من ربك فيؤمنوا به فتخبت له قلوبهم).

البته خدا این مؤمنان آگاه و حق طلب را در این مسیر پر خطر تنها نمی گذارد بلکه (خداوند افرادی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند) (وان الله لهاد الذين آمنوا الى صراط مستقيم).

نکته ها:

1 - القآت شیطان چیست

آنچه در بالا در تفسیر آیات فوق گفتیم هماهنگ با نظرات جمعی از محققین است، با این حال احتمالات دیگری در تفسیر آیه نیز ذکر شده: از جمله اینکه (تمنی) و (امنیه) به معنی تلاوت و قرائت است، چنانکه در اشعار عرب گاه به این معنی آمده، بنابراین، آیه و ما ارسلنا من قبلک من رسول... می گوید (تمام پیامبران پیشین و انبیاء به

هنگامی که کلمات خدا را بر مردم می خواندند شیاطین (مخصوصا شیاطین از نوع بشر) در لابلای سخنان آنها القائاتی می کردند

و مطالبی برای انحراف افکار عمومی در لابلای آن می گفتند تا اثرات هدایت بخش آنها را خنثی کنند، اما خداوند این القائات شیطانی را محو و نابود می کرد و آیات خود را استحکام می بخشید).

البته این تفسیر با جمله ثم يحکم الله آیاته هماهنگی دارد، و با افسانه (غرائیق) که بعدا می آید (طبق بعضی از توجیهات) سازگار است، ولی مهم این است که (تمنی) و (امنیه) کمتر به معنی تلاوت آمده تا آنجا که در آیات قرآن در هیچ موردی در این معنی به کار نرفته است.

ریشه اصلی (تمنی) که از ماده (منی) (بر وزن مشی) گرفته شده، در اصل به معنی تقدیر و فرض است، و اگر نطفه انسان و حیوانات را (منی) می گویند به خاطر این است که صورت بندی از طریق آن انجام می گیرید، و اگر به مرگ (منیة) گفته می شود به خاطر آن است که اجل مقدر انسان در آن فرا می رسد آرزوها را از این رو (تمنی) می گویند که انسان تقدیر و تصویر آن را در ذهن خود می گیرد، نتیجه اینکه ریشه اصلی این کلمه همه جا به (تقدیر و فرض و تصویر) باز می گردد.

البته (تلاوت) را می توان به نوعی با این معنی ارتباط داد و گفت: تلاوت عبارت از تقدیر و تصویر الفاظ می باشد، ولی ارتباطی است بسیار دور که کمتر در کلمات عرب اثری از آن دیده شده است.

اما معنی گذشته که در تفسیر آیه گفتیم، (طرحها و برنامه های پیامبران برای پیشبرد اهداف الهی) تناسب زیادی با معنی ریشه ای (تمنی) دارد.

سومین احتمالی که در تفسیر آیه فوق از سوی بعضی از مفسران اظهار شده این است که منظور اشاره به پاره ای (از خطورات و وسوسه های شیطانی) است که گاه در یک لحظه زودگذر در میان افکار پاک و نورانی انبیاء افکنده می شد، اما چون آنها دارای مقام عصمت بودند و با نیروی غیبی و امداد الهی تقویت می شدند

خدا این خطورات زودگذر و القاءات شیطانی را از صفحه افکارشان محو می کرد و آنها را در همان صراط مستقیم پیش می برد.

این تفسیر نیز با آیات دوم و سوم مورد بحث چندان سازگار نیست، چرا که قرآن این القاءات شیطانی را وسیله آزمایش کافران و آگاهی مؤمنان می شمرد در حالی که خطورات قلبی پیامبران که بزودی محو می شود چنین اثری نمی تواند داشته باشد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن می شود که تفسیر اول از همه مناسبتر است، که در حقیقت اشاره به فعالیت های شیاطین و وسوسه های آنها در برابر برنامه های سازنده انبیاء است چرا که آنها همیشه می خواستند با القاءات خود این برنامه ها و تقدیرها را بهم بزنند، اما خدا مانع از آن می شد.

2 - افسانه ساختگی غرائق!

در بعضی از کتب اهل سنت روایات عجیبی در اینجا از ابن عباس نقل شده که: پیامبر خدا (ﷺ) در مکه مشغول خواندن سوره النجم بود، چون به آیاتی که نام بت های مشرکان در آن بود رسید (افراء یتم اللات و العزی و منات الثالثة الاخری در این هنگام شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت: تلک الغرائق العلی، و ان شفاعتھن لترتجی!). (اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است!).

در این هنگام مشرکان خوشحال شدند و گفتند محمد (ﷺ) تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود، در این هنگام پیامبر (ﷺ) سجده کرد و آنها هم سجده کردند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر (ﷺ) اخطار کرد که این دو جمله را من برای تو نیاورده بودم، این از القائنات شیطان بود در این موقع آیات مورد بحث (و ما ارسلنا من قبلك من نبی...) نازل گردید و به پیامبر (ﷺ) و مؤمنان هشدار داد!

گرچه جمعی از مخالفان اسلام برای تضعیف برنامه های پیامبر (ﷺ) به گمان اینکه دستاویز خوبی پیدا کرده اند این قضیه را با آب و تاب فراوان نقل کرده و شاخ و برگهای زیادی به آن داده اند ولی قرائن فراوان نشان می دهد که این یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن و کلمات پیامبر اسلام (ﷺ) وسیله شیطان صفتان جعل شده است زیرا:

اولا - به گفته محققان، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند، و صدور آن از ابن عباس نیز به هیچوجه معلوم نیست، و به گفته محمد بن اسحاق این حدیث از مجعولات زنداقه می باشد و او کتابی در این باره نگاشته است.

ثانیا - احادیث متعددی در مورد نزول سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده، و در هیچیک از این احادیث سخنی از افسانه غرائب نیست، و این نشان می دهد که این جمله بعدا به آن افزوده شده است.

ثالثا - آیات آغاز سوره نجم صریحا این خرافات را ابطال می کند آنجا که می گوید و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى: پیامبر از

روی هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید تنها وحی الهی است این آیه با افسانه فوق چگونه سازگار است؟

رابعا - آیاتی که بعد از ذکر نام بتها در این سوره آمده، همه بیان مذمت بتها و زشتی و پستی آنها است و با صراحت می گوید: اینها اوهامی است که شما با پندارهای بی اساس خود ساخته اید و هیچگونه کاری از آنها ساخته نیست (ان هی الا اسماء سمیتوها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس و لقد جائهم من ربهم الهدی).

با این مذمتهای شدید چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن، مدح بتها شده باشد بعلاوه قرآن صریحا یادآور شده که خدا تمامی آن را از هر گونه تحریف و انحراف و تزییع حفظ می کند چنانکه در آیه 9 سوره حجر می خوانیم: (انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون).

خامسا - مبارزه پیامبر (ﷺ) با بت و بت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پیگیر و بی وقفه از آغاز تا پایان عمر او است، پیغمبر (ﷺ) در عمل نشان داد که هیچگونه مصالحه و سازش و انعطافی در مقابل بت و بت پرستی حتی در سخت ترین حالات نشان نمی دهد، چگونه ممکن است چنین الفاظی بر زبان مبارکش جاری شود.

و سادسا حتی آنها که پیامبر اسلام (ﷺ) را از سوی خدا نمی دانند و مسلمان نیستند او را انسانی متفکر و آگاه و مدبر می دانند که در سایه تدبیرش به بزرگترین پیروزیها رسید، آیا چنین کسی که شعار اصلیش لا اله الا الله و مبارزه آشتی ناپذیر با هر گونه شرک و بت پرستی بوده، و عملا نشان داده است که در ارتباط با مسأله بتها حاضر به هیچگونه

سازی نیست، چگونه ممکن است برنامه اصلی خود را رها کرده و از بتها این چنین تجلیل به عمل آورد؟!

از مجموع این بحث بخوبی روشن می شود که افسانه غرائیق ساخته و پرداخته دشمنان ناشی و مخالفان بیخبر است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر (ﷺ) چنین حدیث بی اساس را جعل کرده اند.

لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن این حدیث را قویا نفی و تضعیف کرده اند و به جعل جاعلین نسبت داده اند.

البته بعضی از مفسران توجیهی برای این حدیث ذکر کرده اند که بر فرض ثبوت اصل حدیث، قابل مطالعه بود و آن اینکه: (پیامبر اسلام (ﷺ) آیات قرآن را آهسته و با تأنی می خواند، و گاه در میان آن لحظاتی سکوت می کرد، تا دلهای مردم آن را بخوبی جذب کند، هنگامی که مشغول تلاوت آیات سوره نجم بود و به آیه (افرأیتم اللات و العزی و منات الثالثة الاخری) رسید بعضی از شیطان صفتان (مشرکان لجوج) از فرصت استفاده کرده و جمله تلک الغرائیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی را در این وسط با لحن مخصوصی سر دادند تا هم دهن کجی به سخنان پیامبر (ﷺ) کنند و هم کار را بر مردم مشتبه سازند، ولی آیات بعد به خوبی از آنها پاسخ گفت و بت پرستی را شدیداً محکوم کرد).

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی خواسته اند داستان غرائیق را نوعی انعطاف از ناحیه پیامبر (ﷺ) نسبت به بت پرستان به خاطر سرسختی آنها و علاقه پیامبر (ﷺ) به جذب آنان به سوی اسلام بدانند و از این راه تفسیر کنند، مرتکب اشتباه بزرگی شده اند، و نشان می دهد که این

توجیه گران موضع اسلام و پیامبر (ﷺ) را در برابر بت و بت پرستی درک نکرده اند و مدارک تاریخی که می گوید دشمنان هر بهائی را حاضر شدند به پیامبر (ﷺ) در این زمینه پردازند و او قبول نکرد و ذره ای از برنامه خود عدول ننمود ندیده اند، و یا عمداً جاهل می کنند.

3 - فرق رسول و (نبی)

در مورد فرق میان (رسول) و (نبی) سخن بسیار است، آنچه مناسبتر به نظر می رسد این است که (رسول) به پیامبرانی گفته می شود که مأمور تبلیغ و دعوت به آئین خود بوده اند، و چنانکه در حالات آنها می خوانیم از هر گونه کوشش و تلاشی در این راه فروگذار نکردند و انواع مشکلات را به جان خریدند.

اما (نبی) چنانکه از ماده اصلی این لغت پیدا است کسی است که از وحی الهی خبر می دهد، هر چند مأمور به تبلیغ گسترده نیست، و در واقع به طبیعی می ماند که دردمندان به سراغ او می روند و از او دارو و درمان می جویند، می دانیم شرائط محیطها و پیامبران با هم مختلف بوده و هر کدام مأموریتی داشتند.

آیه (55) تا (59) و ترجمه

(ولا يزال الذين كفروا في مرية منه حتى تأتيهم الساعة بغتة أو يأتهم عذاب يوم عقيم) (55) (الملك يومئذ لله يحكم بينهم فالذين اءمنوا وعملوا الصلحت في جنت النعيم) (56) (والذين كفروا وكذبوا بايتنا فأولئك لهم عذاب مهين) (57) (والذين هاجروا في سبيل الله ثم قتلوا اءوماتوا ليرزقنهم الله رزقا حسنا وإن الله لهو خير الرزقين) (58) (ليدخلنهم مدخلا يرضونه وإن الله لعليم حلیم) (59)

ترجمه:

55 - کافران همواره در باره قرآن در شکند تا روز قیامت ناگهانی فرا رسد، یا عذاب روز عقیم (روزی که قادر بر جبران نیستند) به سراغشان بیاید.

56 - حکومت و فرمانروائی در آن روز از آن خدا است، و بین آنها حکم می فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهای پر نعمت بهشتند.

57 - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند عذاب خوارکننده ای برای آنها است.

58 - و کسانی که در راه خدا هجرت کردند سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به آنها روزی نیکوئی می دهد که او بهترین روزی دهندگان است.

59 - خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود و خداوند عالم و با حلم است.

تفسیر:

رزق حسن

در تعقیب آیات گذشته که سخن از تلاش و کوشش مخالفان برای محو آیات الهی می گفت در آیات مورد بحث، اشاره به ادامه این تلاشها از ناحیه افراد متعصب سرسخت می کند.

نخست می گوید: (کافران همواره در باره قرآن و آئین توحیدی تو در شک هستند، (تا روز قیامت) ناگهان فرا رسد، یا عذاب روز عقیم روزی که قادر بر جبران نیستند، به سراغشان بیاید) (ولا یزال الذین کفروا فی مرية منه حتی تاتیهم الساعة بغتة او یاتیهم عذاب یوم عقیم).

بدیهی است منظور از (کافران) در اینجا همه آنها نیستند چرا که بسیاری در ادامه راه بیدار شدند و به پیامبر (ﷺ) و صفوف مسلمین پیوستند، منظور سران آنها و افراد لجوج و فوق العاده متعصب و کینه توزند که هرگز ایمان نیاوردند و همواره به کارشکنیهای خود ادامه دادند.

واژه (مریه) که به معنی شک و تردید است نشان می دهد که آنها هرگز یقین به خلاف قرآن و اسلام نداشتند هر چند در الفاظشان چنین اظهار می کردند بلکه حداقل به مرحله شک تنزل کرده بودند، اما تعصبا به آنها اجازه مطالعه بیشتر و یافتن حقیقت را نمی داد.

کلمه (ساعة) گرچه بعضی احتمال داده اند به معنی لحظه مرگ و مانند آن بوده باشد، ولی آیات بعد نشان می دهد که منظور از آن پایان جهان و قرار گرفتن در آستانه قیامت است که با کلمه (بغتة) (ناگهانی) مخصوصا همراه است.

منظور از عذاب (یوم عقیم) مجازات روز قیامت است و اینکه روز قیامت توصیف به (عقیم) (نازا) شده اشاره به این است که آنها روز دیگری پشت سر ندارند تا بتوانند به جبران گذشته برخیزند و در سرنوشت خود تغییری ایجاد کنند.

سپس به حاکمیت مطلقه پروردگار در روز رستاخیز اشاره کرده می گوید: (حکومت و فرمانروائی در آن روز مخصوص خدا است) (الملك یومئذ لله).

البته این اختصاص به روز قیامت ندارد، امروز و همیشه حاکم و مالک مطلق خدا است، منتهی چون در این دنیا مالکان و حاکمان دیگری نیز وجود دارند، هر چند قلمرو حکومتشان بسیار محدود و ضعیف است و جنبه صوری و ظاهری دارد، اما همین امر ممکن است موجب تداعی این فکر شود که حاکم و مالک دیگری غیر از خداوند وجود دارد اما در صحنه قیامت که همه این مسائل بر چیده می شود بیش از هر زمان این حقیقت آشکار می گردد که حاکم و مالک تنها او است.

به تعبیر دیگر دو رقم حاکمیت و مالکیت وجود دارد؛ حاکمیت حقیقی که حاکمیت خالق بر مخلوق است و حاکمیت اعتباری و قرار دادی که میان مردم معمول است، در دنیا این هر دو وجود دارد اما در سرای آخرت حکومتهای قرار دادی و اعتباری همه برچیده می شود تنها حکومت حقیقی خالق جهان باقی می ماند.

به هر حال چون مالک حقیقی او است، حاکم حقیقی هم او خواهد بود، لذا او در میان همه انسانها اعم از مؤمن و کافر حکومت و داوری می کند، و نتیجه آن همان است که قرآن به دنبال این سخن

فرموده: (آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهای پر نعمت بهشت قرار دارند)، باغهایی که همه مواهب در آن جمع است و هر خیر و برکتی که بخواهند در آن موجود است (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

اما آنها که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوار کننده ای برای آنهاست (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاولئك لهم عذاب مهين).

چه تعبیر گویا و زندهای؟ عذابی که آنها را پست و حقیر می کند و در برابر آنهمه گردنکشیها و خود برتریبنیها و استکبار در برابر خلق خدا آنها را به پائینترین مرحله ذلت می کشاند، و می دانیم توصیف عذاب به الیم و عظیم و مهین که در آیات مختلف قرآن ذکر شده هر کدام متناسب نوع گناهی است که از گردنکشان سر می زده است!.

جالب توجه اینکه در باره مؤمنان اشاره به دو چیز می کند: (ایمان) و (عمل صالح) و در نقطه مقابل در باره کافران اشاره به (کفر) و (تکذیب آیات الهی) است، که در واقع هر کدام ترکیبی است از اعتقاد درونی و آثار برونی و عملی آن، چرا که اعمال انسان غالبا از یک ریشه فکری و اعتقاد سرچشمه می گیرید.

و از آنجا که در آیات گذشته سخن از مهاجرانی به میان آمد که از خانه و کاشانه خود به خاطر نام الله و حمایت از آئین او بیرون رانده شدند، در آیه بعد از آنها به عنوان یک گروه ممتاز یاد کرده، می گوید: (کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس شربت شهادت نوشیدند و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به همه آنها روزی نیکوئی می دهد، و از نعمتهای ویژه ای

برخوردار می کند چرا که او بهترین روزی دهندگان است) (و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین) .

بعضی از مفسران گفته اند: (رزق حسن)، اشاره به نعمتهائی است که وقتی چشم انسان به آن می افتد، چنان مجذوب می شود که نمی تواند دیده از آن برگردد و به غیر آن نگاه کند، و تنها خدا قدرت دارد که چنین روزی را به کسی دهد.

بعضی از دانشمندان شأن نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است: هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند بعضی از آنها به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، در حالی که بعضی شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام گروهی تمام فضیلت را برای شهیدان قائل شدند، آیه فوق نازل شد و هر دو را مشمول بهترین نعمتهای الهی معرفی کرد، لذا بعضی از مفسران از این تعبیر چنین نتیجه گرفته اند که مهم جان دادن در راه خدا است چه از طریق شهادت باشد و چه از طریق مرگ طبیعی، هر کس برای خدا و در راه خدا بمیرد مشمول ثواب شهیدان است (ان المقتول فی سبیل الله و المیت فی سبیل الله شهید) .

و در آخرین آیه نمونه ای از این رزق حسن را بازگو کرده می گوید: (خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن راضی و خشنود خواهند بود) (لیدخلنهم مدخلا یرضونه) .

اگر در این جهان از منزل و ماءوای خود به ناراحتی تبعید و اخراج شدند خداوند در جهان دیگر آنها را در منزل و ماوایی جای می دهد که از هر نظر مورد رضایت آنها است، و به این ترتیب ایثار و فداکاری آنان را به عالیتین وجه جبران می کند.

و در پایان می فرماید: (خداوند، عالم و آگاه است و از اعمال
این بندگان با خبر، و در عین حال حلیم است و عجله در مجازات و کیفر نمی
کند، تا مؤمنان در این میدان آزمایش پرورش یابند و آزموده شوند) (و ان الله
لعليم حلیم).

آیه (60) تا (62) و ترجمه

(ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغى عليه لينصرنه الله إن الله لعفو غفور) (60) (ذلك بأن الله يولج الليل فى النهار ويولج النهار فى الليل وامن الله سميع بصير) (61) (ذلك بأن الله هو الحق وامن ما يدعون من دونه هو البطل وأن الله هو العلى الكبير) (62)

ترجمه:

60 - مطلب چنین است، و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند سپس مورد تعدی قرار گیرد خدا او را یاری خواهد کرد خداوند بخشنده و آمرزنده است.

61 - این بخاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند و خداوند شنوا و بینا است.

62 - این بخاطر آن است که خدا حق است و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ است.

شان نزول:

در بعضی از روایات آمده است که جمعی از مشرکان مکه با مسلمانان روبرو شدند در حالی که فقط دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود، مشرکان به یکدیگر گفتند یاران محمد (ﷺ) در ماه محرم دست به پیکار نمی زنند و جنگ را حرام می دانند و به همین دلیل حمله را آغاز کردند، مسلمانان نخست با اصرار از آنها خواستند که در این ماه حرام جنگ را آغاز نکنند، ولی آنها گوش ندادند، ناچار برای دفاع از خود وارد عمل شدند و مردانه

جنگیدند و خداوند آنها را پیروز کرد (نخستین آیه فوق در اینجا نازل گشت).

تفسیر:

پیروزمندان کیانند؟

در آیات گذشته سخن از مهاجران فی سبیل الله بود و وعده های پاداش بزرگی که خداوند در قیامت به آنها داده است.

برای اینکه تصور نشود که وعده الهی، مخصوص آخرت است در نخستین آیه مورد بحث سخن از پیروزی آنها در سایه لطف الهی در این جهان می گوید می فرماید: (مسأله چنین است و هر کس در برابر ستمی که به او شده به همان اندازه دست به مجازات زند، سپس بر او ظلم شود، خداوند او را یاری خواهد کرد) (ذلك و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لينصرنه الله).

اشاره به اینکه دفاع در مقابل ظلم و ستم، یک حق طبیعی است و هر کس مجاز است به آن اقدام کند.

ولی تعبیر به (مثل) تاءکید بر این حقیقت است که نباید از حد تجاوز کند. جمله (ثم بغی علیه)، نیز اشاره به این است که اگر شخص در مقام دفاع از خویشتن تحت فشار ظلم قرار گیرد، خدا وعده یاری به او داده است، و به این ترتیب کسی که از آغاز سکوت کند و تن به ظلم و ستم در دهد و هیچگونه گام مؤثری در راه دفاع از خود بر ندارد خدا به چنین کسی وعده یاری نداده است،

و عده الهی مخصوص کسانی است که تمام نیروی خود را برای دفاع در برابر ظالمان و ستمگران بسیج کنند و باز هم از طرف دشمن تحت ستم قرار بگیرند.

و از آنجا که همیشه قصاص و مجازات باید با عفو و رحمت، آمیخته شود تا افرادی که از کار خود پشیمان گشته اند و سر تسلیم فرود آورده اند زیر پوشش آن قرار گیرند در پایان آیه می فرماید: (خداوند بخشنده و آمرزنده است) (ان الله لعفو غفور).

این درست به آیات قصاص می ماند که از یک طرف به اولیای دم اجازه قصاص می دهد، و از سوی دیگر دستور عفو را به عنوان یک فضیلت (در مورد کسانی که شایسته عفوند) در کنار آن می گذارد.

و از آنجا که وعده نصرت و یاری هنگامی دلگرم کننده و مؤثر است که از شخص قادر و توانائی بوده باشد، لذا در آیه بعد گوشه‌ای از قدرت بی پایان خدا را در پهنه عالم هستی چنین بازگو می کند: (این بخاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند) (دائماً از یکی می کاهد و طبق نظام معینی بر دیگری می افزاید، نظامی پایدار و کاملاً حساب شده که هزاران بلکه میلیونها سال برقرار است). (ذلك بان الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل).

(یولج) از ماده (ایلاج) در اصل از ولوج به معنی دخول است، این تعبیر همانگونه که گفتیم اشاره به دگرگونیهای تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده شب و روز در فصول مختلف سال است که از یکی کاسته و به دیگری افزوده می شود، اما این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مساءله طلوع و غروب آفتاب

باشد که به خاطر شرائط خاص جو (هوای اطراف زمین) این امر به صورت ناگهانی انجام نمی گیرد، بلکه از آغاز طلوع فجر، اشعه آفتاب به طبقات بالای هوا می افتد و آهسته آهسته به طبقات پائین منتقل می شود، گوئی روز تدریجا

وارد شب می گردد، و لشکر نور بر سپاهیان ظلمت چیره می شود، و بعکس هنگام غروب آفتاب نخست نور از قشر پائین جو برچیده می شود و هوا کمی تار می گردد و تدریجا از طبقات بالاتر، تا آخرین شعاع خورشید برچیده شود و لشکر ظلمت همه جا را تسخیر کند، و اگر این موضوع نبود، طلوع و غروب آفتاب در یک لحظه زود گذر انجام می گرفت و انتقال ناگهانی از شب به روز و روز به شب هم از نظر جسمی و روحی برای انسان زیانبار بود، و هم از نظر نظام اجتماعی این تغییر سریع و بی مقدمه مشکلات فراوان به وجود می آورد.

هیچ مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو تفسیر باشد.

و در پایان آیه می گوید (خداوند سمیع و بصیر است) (وان الله سمیع بصیر).

تقاضای کمک مؤمنان را می شنود، و از حال و کار آنها آگاه است، و در موقع لزوم، لطفش به یاری آنها می شتابد، همانگونه که از اعمال و نیات دشمنان حق با خبر است.

آخرین آیه مورد بحث در واقع دلیلی است برای آنچه قبلا گذشت، می گوید: (این به خاطر آن است که خداوند حق است، و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ است) (ذلك بان الله هو الحق وان ما يدعون من دونه هو الباطل وان الله هو العلی الکبیر).

اگر می بینید لشکریان حق پیروز می شوند، باطل عقب نشینی می کند، لطف خدا به یاری مؤمنان می شتابد و کافران را تنها می گذارد، به خاطر آن است که آنها باطلند و اینان حق، آنها بر خلاف نظام عالم هستی هستند و سرنوشتشان فنا و نیستی است و اینها هماهنگ با قوانین جهان هستی. اصولاً خداوند حق است و غیر او باطل است و تمام انسانها و موجوداتی که به نحوی با خدا ارتباط دارند حقند و به همان اندازه که از او بیگانه‌اند باطلند.

کلمه (علی) که از ماده (علو) گرفته شده به معنی بلند مقام است، و نیز به کسی گفته می شود که قادر و قاهر است و کسی قدرت مقاومت در برابر اراده او ندارد.

(کبیر) نیز اشاره ای است به عظمت علم و قدرت پروردگار و کسی که دارای این صفات است بخوبی می تواند دوستان خود را یاری دهد، و دشمنان را در هم بشکند لذا دوستانش باید به وعده های او دلگرم باشند.

آیه (63) تا (66) و ترجمه

(ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء فتصبح الأرض مخضرة إن الله لطيف
خبير) (63) (له ما في السموات وما في الأرض وإن الله لهو الغني الحميد) (64)
(ألم تر أن الله سخر لكم ما في الأرض والفلک تجري في البحر بأمره و
يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه إن الله بالناس لرؤف رحيم) (65)
(وهو الذي أحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم إن الإنسان لَكفور) (66)

ترجمه:

63 - آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین (بر اثر آن) سر
سبز و خرم می گردد؟ و خداوند لطیف و خبیر است.

64 - آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است، و خداوند بی نیاز و
شایسته هر گونه ستایش است.

65 - آیا ندیدی که خداوند آنچه در زمین است مسخر شما کرد؟ و کشتیها
به فرمان او بر صفحه اوقیانوسها حرکت می کنند و آسمان (کرات و سنگهای
آسمانی) را نگه می دارد تا بر زمین، جز به فرمان او، فرو نیفتند؟ خداوند نسبت
به مردم رحیم و مهربان است.

66 - او کسی است که شما را زنده کرد سپس می میراند بار دیگر
زنده می کند اما این انسان کفران کننده و ناسپاس است.

تفسیر:

نشانه های خدا در صحنه هستی

در آیات گذشته، سخن از قدرت بی پایان خداوند و حقانیت او بود، در آیات مورد بحث نشانه های مختلفی از این قدرت گسترده و حقانیت مطلقه را بیان می کند.

نخست می گوید: (آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین خشکیده و مرده بواسطه آن سبز و خرم می گردد)؟! (**الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة**).

زمینی که آثار حیات از او رخت بر بسته بود و چهرهای عبوس و زشت و تیره داشت با نزول قطرات حیاتبخش باران، زنده شد و آثار حیات در آن نمایان گشت و لبخند زندگی در چهره او آشکار. آری خداوندی که به این سادگی اینهمه حیات و زندگی می آفریند لطیف و خبیر است (**ان الله لطیف خبیر**).

(لطیف) از ماده (لطف) به معنی کار بسیار ظریف و باریک است، و اگر به رحمتهای خاص الهی، (لطف) گفته می شود نیز به خاطر همین ظرافت آن است.

(خبیر) به معنی کسی است که از مسائل دقیق آگاه است.

لطیف بودن خدا ایجاب می کند که نطفه های کوچک و کم ارزش گیاهان را که در درون بذرها در اعماق خاکها نهفته است پرورش دهد، و آنها را که در نهایت ظرافت و لطافتند از اعماق خاک تیره برخلاف قانون جاذبه بیرون فرستد، و در معرض تابش آفتاب، و وزش نسیم قرار دهد، و سرانجام آن را به گیاهی بارور، یا درختی تنومند تبدیل کند.

اگر او دانه های باران را نمی فرستاد و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و (لطیف) نمی شد آنها هرگز قدرت نمو و رشد نمی داشتند، اما

او با این باران به آن محیط خشک و خشن، لطف و نرمش بخشید تا آماده حرکت و نمو گردد.

در عین حال از تمام نیازها و احتیاجات این دانه ضعیف از آغاز حرکت در زیر خاک تا هنگامی که سر به آسمان کشیده، آگاه و خبیر است. خداوند به مقتضای لطفش باران را می فرستد، و به مقتضای خبیر بودنش اندازه ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد سیل است و ویرانی، و اگر کمتر از حد باشد خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند.

در آیه 18 سوره مؤ منون نیز می خوانیم: **(و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض):** (ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین، سپس آن را در زمین ساکن کردیم).

نشانه دیگری که برای قدرت بی پایان و حقانیت ذات پاک او می آورد این است که می گوید: (آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است از آن خدا است) **(له ما فی السماوات و ما فی الارض)**.

خالق همه او است، و مالک همه نیز او است، و به همین دلیل بر همه چیز توانائی دارد.

و نیز به همین دلیل (او تنها غنی و بی نیاز در عالم هستی، و شایسته هر گونه حمد و ستایش است) **(وان الله لهو الغنی الحمید)**.

پیوند این دو صفت (غنی و حمید) با هم یک پیوند بسیار حساب شده است، چرا که اولاً بسیاری از کسانی که غنی هستند اما بخیلند و استثمارگر و انحصار طلب و غرق غفلت و غرور، و به همین دلیل عنوان غنی بودن گاهی تداعی این اوصاف را می کند، ولی غنی بودن خداوند توأم

است با لطف و بخشندگی، جود و سخای او نسبت به بندگان که او را شایسته حمد و ستایش می کند.

ثانیا: اغنیای دیگر غنایشان ظاهری است و اگر جود و سخائی دارند در واقع از خودشان نیست چرا که تمام نعمت و امکانات را خدا در اختیار آنها گذارده است، غنی بالذات و شایسته هر گونه ثنا و ستایش تنها ذات پاک او است.

ثالثا: بی نیازان دیگر اگر کاری می کنند بالاخره سودی از آن عاید خودشان می شود تنها کسی که بی حساب می بخشد و سودی عائد او نمی گردد بلکه می خواهد تا بر بندگان جودی کند، او است و به همین دلیل از همه شایسته تر به حمد و ثنا است.

باز به نمونه دیگری از این قدرت بی پایان در زمینه تسخیر موجودات برای انسانها اشاره کرده می فرماید: (آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد) و همه مواهب و امکانات آن را در اختیار شما قرار داد؟ تا هر گونه بخواهید از آن بهره بگیرید (الم تر ان الله سخر لكم ما في الارض).

و همچنین کشتیها را در حالی که در دریاها به فرمان او به حرکت در می آیند و سینه آنها را می شکافند و به سوی مقصدها پیش می روند؟ (والفلك تجرى في البحر بامره).

از این گذشته (خداوند آسمان را در جای خود نگه می دارد تا بر زمین جز به فرمان او فرود نیفتد (ویمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه).

از یکسو هر یک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت در آورده و نیروی (دافعه) حاصل از گریز از مرکز را درست معادل نیروی (جاذبه) آنها

قرار داده است، تا هر یک در مدار خود بی آنکه در فاصله های آنها دگرگونی حاصل بشود به حرکت در آیند، و تصادمی در میان کرات روی ندهد.

از سوی دیگر جو زمین را آنچنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه بر خورد با زمین و تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلش ندهند.

آری این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین گهواره زمین را امن و امان و خالی از هر گونه خطر آفریده تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد، نه سنگهای سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می کنند نه کرات دیگر با آن تصادم می نمایند.

لذا در پایان آیه اضافه می کند: (خداوند نسبت به مردم مهربان و رحیم است) (ان الله بالناس لرؤف رحیم).

سرانجام در آخرین آیه از قدرت پروردگار در مهمترین مسأله جهان هستی، یعنی مسأله حیات و مرگ سخن می گوید و می فرماید: (او کسی است که شما را زنده کرد) (خاک بی جان بودید لباس حیات بر شما پوشانید) (وهو الذی احیاکم).

(سپس بعد از طی دوره حیات شما را می میراند) (و به همان خاک که از آن برخاستید باز می گردید) (ثم یمیتکم).

(و دیگر بار در رستاخیز حیاتی نوین به شما می بخشد) (و سر از خاک مرده بر می آورید و آماده حساب و جزا می شوید) (ثم یحییکم).

اما با این حال (این انسان در برابر اینهمه نعمتهائی که خدا در زمین و آسمان در جسم و جان، به او ارزانی داشته کفران کننده و ناسپاس

است، و با دیدن اینهمه نشانه های روشن، ذات پاک او را انکار می کنند (ان
الانسان لکفور).

نکته ها:

1 - صفات ویژه پروردگار

در آیات فوق و دو آیه قبل از آن به ترتیب چهارده بخش از صفات خداوند
(در آخر هر آیه دو صفت) بیان شده است: علیم و حلیم عفو و غفور سمیع و
بصیر علی و کبیر لطیف و خبیر غنی و حمید رؤف و رحیم که هر
بخش از این صفات دو گانه هماهنگ و مکمل یکدیگرند، عفو
خداوند با غفران او، سمیع بودن با بصیر بودن، بلند مقام بودنش با بزرگیش،
لطیف بودن با آگاهیش، غنی بودن با حمید بودنش، و بالاخره رؤف بودن
با مهربانیش همه هماهنگ، و در عین حال هر کدام از آنها درست متناسب همان
بحثی است که در آن آیه مطرح شده، و چون قبلا در ذیل خود آیات
از آن سخن گفته ایم نیاز به تکرار نمی بینیم.

آیات فوق همانگونه که دلیلی بر قدرت خدا است و تاءکیدی بر وعده های
نصرت الهی نسبت به بندگان با ایمان، همچنین نشانه ای است از
حقانیت ذات پاک او که در آیات گذشته روی آن تکیه شده بود، و نیز دلیلی
است بر توحید، و دلیلی است بر معاد، چرا که مسأله زنده شدن
زمینهای مرده به وسیله گیاهان سر سبز در پرتو نزول باران
و همچنین مسأله حیات و مرگ نخستین انسان شاهد زنده ای است بر
اینکه او قادر است بار دیگر انسان را زنده کند و لباس حیات بر او بپوشاند،
چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به همین امور بر مسأله معاد استدلال شده.

ضمناً جمله ان الانسان لكفور با توجه به اینکه (كفور) صیغه مبالغه است اشاره به كفر و انكار انسانهای لجوج می کند که حتی با مشاهده اینهمه آیات عظمت خدا باز راه انكار را پیش می گیرند، و یا اشاره به كفران و ناسپاسی اینگونه افراد است که وجودشان غرق نعمتهای او است و باز هم نه در مقام شكر منعمند و نه شناخت او.

3 - تسخیر موجودات زمین و آسمان

همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم تسخیر این امور برای انسان از این نظر است که خدا آنها را خدمتگزار انسان قرار داده و در مسیر منافع او می باشند (شرح مفصل این موضوع را در جلد یازدهم تفسیر نمونه صفحه 167 به بعد - ذیل آیات 12 تا 14 سوره نحل و همچنین در جلد دهم صفحه 120 به بعد ذیل آیه 2 سوره رعد بیان کرده ایم).

و اگر می بینیم در میان نعمتهای زمینی، حرکت کشتیها بر صحنه اقیانوسها بالخصوص ذکر شده به خاطر آن است که این کشتیها در گذشته و حال مهمترین وسیله ارتباطی و انتقال انسانها و کالاها از نقطه ای به نقطه دیگر بوده و هستند، و هیچ وسیله نقلیه ای تاکنون نتوانسته است جای کشتیها را در این زمینه بگیرد.

به طور قطع اگر یک روز تمام کشتیها بر صفحه اقیانوسها از حرکت باز ایستند زندگی انسانها به کلی مختل خواهد شد، چرا که راههای خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال اینهمه وسائل و کالا را ندارد، مخصوصاً در عصر و زمان ما با توجه به اینکه مهمترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر نفت است، و مهمترین

وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر همان کشتیها هستند اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود، چرا که گاهی کار یک کشتی نفتکش غول پیکر را (ده هزار اتومبیل هم) نمی تواند انجام دهد! و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است.

آیه (67) تا (70) و ترجمه

(لکل أمة جعلنا منسكا هم ناسكوه فلا ينزعنك في الا مروادع إلى ربك إنك لعلی هدی مستقیم) (67) (وإن جدلوك فقل الله أعلم بما تعملون) (68) (الله يحكم بينكم يوم القيمة فيما كنتم فيه تختلفون) (69) (ألم تعلم أن الله يعلم ما فی السماء و الا رض إن ذلك فی كتب إن ذلك علی الله یسیر) (70)

ترجمه:

67 - برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند، بنابراین آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سوی پروردگارت دعوت کن که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می پویی).

68 - و اگر آنها با تو به جدال برخیزند بگو: خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است.

69 - خداوند میان شما در آن چه اختلاف داشتید داوری می کند.

70 - آیا نمیدانی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟ همه اینها در کتابی ثبت است (کتاب علم بی پایان پروردگار) و این بر خداوند آسان است.

تفسیر:

هر امتی عبادتی دارد

در بحثهای گذشته گفتگوهائی پیرامون مشرکان داشتیم، از آنجا که مشرکان به طور خصوص و مخالفان اسلام به طور عموم، جر و بحثهای

با پیامبر (ﷺ) پیرامون مسائل و احکام تازه اسلام داشتند و نسخ و دگرگونی قسمتهائی از احکام شرایع پیشین را نقطه ضعفی برای شریعت اسلام می پنداشتند در حالی که این دگرگونیها نه تنها ضعف نبود بلکه یکی از برنامه تکامل ادیان محسوب می شد، لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: (برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا خدا را با آن پرستش کنند) (لکل امة جعلنا منسكا هم ناسکوه).

مناسک: چنانکه قبلا هم گفته ایم جمع (منسک) به معنی مطلق عبادت است، و در اینجا ممکن است تمام برنامه های دینی و الهی را شامل شود، بنابراین آیه گویای این حقیقت است که امتهای پیشین هر کدام برنامه ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرایط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کاملترین برنامه بوده است، ولی مسلما با دگرگون شدن آن شرایط لازم بود احکام تازه تری جانشین آنها شود.

لذا به دنبال این سخن اضافه می کند: (بنابراین نباید آنها در این امر با تو به نزاع برخیزند) (فلا ینازعنک فی الامر).

(و تو به سوی پروردگارت دعوت کن که راه راست همین است که تو می پویی) (وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم).

هرگز گفتگوها و ایرادهای بی پایه آنان در روحیه تو کمترین اثری نگذارد که دعوتت به سوی خدا است، و مسیر تو هدایت، و راهت مستقیم است! توصیف (هدی) به (مستقیم بودن) یا جنبه تاءکید دارد، و یا اشاره به این است که هدایت به سوی مقصد ممکن است از طرق مختلفی صورت گیرد راههای نزدیک و دور، مستقیم و کج، ولی هدایت الهی، از نزدیکترین و مستقیمترین راه است.

(اما اگر باز به مجادله و منازعه ادامه دهند و سخنان تو در دل آنها اثر نگذارد در پاسخ آنها بگو، خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است) (**وان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون**).

(خداوند در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کند) (و در صحنه قیامت که صحنه بازگشت به توحید و یکپارچگی و برطرف شدن اختلافات است حقایق را برای همه شما آشکار می سازد) (**الله يحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون**).

و از آنجا که قضاوت و داوری در قیامت نسبت به اختلافات و اعمال بندگان نیاز به علم و آگاهی وسیعی به همه آنها دارد، در آخرین آیه مورد بحث اشاره به علم بی پایان خدا کرده، چنین می گوید: (آیا نمیدانی که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند؟) (**الم تعلم ان الله يعلم ما في السموات والارض**).

آری (همه اینها در کتابی ثبت است) (**ان ذلك في كتاب**).

کتاب علم بی پایان خداوند، کتاب عالم هستی و جهان علت و معلول، جهانی که چیزی در آن گم نمی شود و نابود نمی گردد، بلکه همواره تغییر صورت می دهد حتی امواج صدای ضعیفی که از حلقوم انسانی در هزاران سال قبل برخاسته به کلی نابود نشده است، و همواره در این فضا وجود دارد این یک کتاب بسیار دقیق و جامع است که همه چیز در آن ضبط شده است.

و به تعبیر دیگر همه اینها در (لوح محفوظ)، لوح علم الهی ثبت است، و همه این موجودات با تمام خصوصیات و جزئیات نزد او حاضرند.

و لذا در آخرین جمله می فرماید: (این بر خداوند آسان است) چرا که
همگی موجودات با تمام خصوصیاتشان نزد او حضور دارند (ان ذلك على الله
يسير).

آیه (71) تا (74) و ترجمه

(ويعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطانا وما ليس لهم به علم وما للظالمين من نصير) (71) (وَإِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَلِيلًا فَاُتِيتُكُمْ بَشَرًا مِنْ ذَلِكُمُ النَّارِ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبُئْسَ الْمَصِيرُ) (72) (يَأْيُهَا النَّاسُ ضُرِبَ مِثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) (73) (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) (74)

ترجمه:

71 - آنها غیر از خداوند چیزهائی را می پرستند که خدا هیچگونه دلیلی برای آن نازل نکرده است، و چیزهائی که علم و آگاهی به آن ندارند، و برای ظالمان یاور و راهنمائی نیست.

72 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود در چهره کافران آثار انکار مشاهده می کنی، آن چنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند! بگو: آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش سوزنده (دوزخ) است که خدا به کافران وعده داده، و بدترین جایگاه است!

73 - ای مردم مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان).

74 - آنها خدا را آنگونه که باید بشناسند نشناختند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

تفسیر:

معبودانی ضعیفتر از یک مگس!

در این آیات به تناسب بحثهایی که قبلاً پیرامون توحید و شرک بود باز سخن از مشرکان و برنامه های غلط آنها می گوید:

و از آنجا که یکی از روشنترین دلائل بطلان شرک و بت پرستی این است که هیچگونه دلیل عقلی و نقلی بر جواز این عمل دلالت نمی کند، در آیه نخست می فرماید: (آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که هیچگونه دلیلی خداوند برای آن نازل نکرده است) (و **يعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطانا**).

در واقع این ابطال اعتقاد بت پرستان است که معتقد بودند خدا اجازه بت پرستی را به آنها داده، و این بتها شفیعان درگاه او می باشند.

سپس اضافه می کند: (آنها معبودهایی را می پرستند که علم و دانشی به حقانیت آنها ندارند) (**و ما ليس لهم به علم**).

یعنی نه از طریق دستور الهی، و نه از طریق دلیل عقل هیچ حجت و برهانی برای کار خود مطلقاً ندارند.

بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود متکی به دلیل روشنی نیست، ستمگر است، هم به خویش ستم کرده، و هم به دیگران، و به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی هیچکس قدرت دفاع از او ندارد، لذا در پایان آیه می گوید: (برای ستمکاران یاور و راهنمایی نیست) (**و ما للظالمين من نصير**).

بعضی از مفسران گفته اند که (نصیر) در اینجا به معنی دلیل و برهان است، چرا که یاری کننده حقیقی همان می باشد. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از (نصیر)، راهنما است و مکملی است برای بحث گذشته یعنی نه حجت الهی دارند، نه دلیل عقلی که خود به آن رسیده باشند، و نه رهبر و راهنما و استادی که آنها را در این مسیر یاری کند، چرا که آنها ستمگرند و در برابر حق تسلیم نیستند.

این تفسیرهای سه گانه با هم منافاتی ندارند هر چند تفسیر اول روشنتر به نظر می رسد.

سپس به عکس العمل بت پرستان در برابر آیات خدا، و شدت لجاجت و تعصب آنها در یک جمله کوتاه اشاره کرده می گوید: (و هنگامی که آیات روشن ما که بهره گیری از آن برای هر صاحب عقلی آسان است بر آنها خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار را به خوبی مشاهده می کنی) (واذا تتلى عليهم آياتنا بينات تعرف في وجوه الذين كفروا المنكر).

در حقیقت هنگام شنیدن این آیات بینات، تضادی در میان منطق زنده قرآن و تعصبات جاهلانه آنها پیدا می شود، و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند، بی اختیار آثار آن در چهره هاشان به صورت علامت انکار نقش می بندد.

نه تنها اثر انکار و ناراحتی در چهره شان نمایان می شود، بلکه بر اثر شدت تعصب و لجاج نزدیک است برخیزند و با مشت های گره کرده خود به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند! (یکادون یسطون بالذین یتلون عليهم آياتنا).

(یسطون) از ماده (سطوت) به معنی بلند کردن دست و حمله کردن به طرف مقابل است، و در اصل به گفته راغب در مفردات به معنی بلند شدن اسب، بر سر پاها و بلند کردن دستها است، سپس به معنی بالا اطلاق شده. در حالی که انسان اگر منطقی فکر کند هر گاه سخن خلافی بشنود، نه چهره در هم می کشد و نه پاسخ آن را با مشت گره کرده می دهد، بلکه با بیان منطقی آن را رد می کند، این عکس العملهای نادرست کافران، خود دلیل روشنی است بر اینکه آنها تابع هیچ دلیل و منطقی نیستند، تنها جهل و عصبیت بر وجودشان حاکم است. قابل توجه اینکه جمله یکادون یسطون با توجه به اینکه از دو فعل مضارع تشکیل شده دلیل بر استمرار (حالت حمله و پرخاشگری) در وجود آنها است که گاه شرائط ایجاب می کرد عملاً آن را ظاهر کنند، و گاه که شرائط اجازه نمی داد، حالت آمادگی حمله در آنها پیدا می شد و به تعبیر ما به خود می پیچیدند که چرا قادر بر حمله و ضرب نیستند.

قرآن در برابر این بی منطقان به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد: (به آنها بگو: آیا می خواهید من شما را به بدتر از این خبر دهم؟! بدتر از این همان آتش سوزنده دوزخ است!) (قل افانبئکم بشر من ذلکم النار).

یعنی اگر به زعم شما این آیات بینات الهی شر است، چون با افکار منحرف و نادرستتان هماهنگ نیست، من، بدتر از این را به شما معرفی می کنم، که همان مجازات دردناک الهی است که در برابر این لجاج و عناد سرانجام دامناتان را خواهد گرفت.

(همان آتش سوزانی که خداوند به کافران وعده داده) (وعدها الله الذین کفروا).

(و دوزخ آتش سوزانش بدترین جایگاه است) (و بئس المصیر).

در حقیقت در برابر این آتش مزاجان پرخاشگر که شعله های عصبیت و لجاج، همواره در درونشان افروخته است، پاسخی جز آتش دوزخ نیست! چرا که همیشه مجازات الهی تناسب نزدیکی با چگونگی گناه و عصیان دارد.

در آیه بعد ترسیم جالب و گویائی از وضع بتها و معبودهای ساختگی، و ضعف و ناتوانی آنها، بیان می کند، و بطلان اعتقاد مشرکان را به روشنترین وجهی آشکار می سازد.

روی سخن را به عموم مردم کرده، می گوید: ای مردم در اینجا مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید (و دقیقا به آن بیندیشید) (یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له).

(کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار اجتماع کنند و دست به دست یکدیگر بدهند) (ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له).

همه بتها و همه معبودهای آنها و حتی همه دانشمندان و متفکران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند قادر بر آفرینش مگسی نیستند.

بنابراین چگونه می خواهید شما اینها را همردیف پروردگار بزرگی قرار دهید که آفریننده آسمانها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگلها و اعماق زمین است، خداوندی که حیات و زندگی را در اشکال مختلف و چهره های بدیع و متنوع قرار داده که هر یک از آنها انسان را به اعجاب و تحسین وادار، آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا؟

سپس اضافه می کند نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجزند چرا که اگر مگس چیزی از آنها را بر باید نمی توانند آن را باز پس گیرند! (وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه).

موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می خورد چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند و حلال مشکلات.

آری (هم این طلب کنندگان و عابدان ضعیف و ناتوانند و هم آن مطلوبان و معبودان) (ضعف الطالب و المطلوب).

در روایات می خوانیم: بت پرستان قریش، بتھائی را که در اطراف کعبه گرد آوری کرده بودند آنها را با مشک و عنبر و گاه با زعفران یا عسل می آلودند و اطراف آنها ندای لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، الا شریک هو لک تملکه و ما ملک! که بیانگر شرک و بت پرستی آنها و تحریف لبیک موحدان بود سر در می دادند، و این موجودات پست و بی ارزش را شریک خدا می پنداشتند، ولی مگسها می آمدند و بر آنها می نشستند و آن عسل و زعفران و مشک و عنبر را می ربودند و آنها قدرت بر باز پس گرفتن آن نداشتند!

قرآن مجید همین صحنه را عنوان قرار داده و برای بیان ضعف و ناتوانی بتها و سستی منطق مشرکان از آن بهره گیری می کند، می گوید شما خوب نگاه کنید ببینید معبودهایتان چگونه زیر دست و پای مگسها قرار گرفته اند و قادر به کمترین دفاع از خود نیستند؟! این چه معبودهای بی عرضه و بی ارزشی هستند که شما حل مشکلات خود را از آنها می خواهید؟!

در اینکه منظور از (طالب) و (مطلوب) چیست؟ حق همان است که در بالا گفتیم: (طالب) عبادت کنندگان بتها هستند و (مطلوب) خود بتها که هر دو ضعیف هستند و ناتوان.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که (طالب) اشاره به مگس است، و مطلوب اشاره به بتها (زیرا مگسها به سراغ بتها می روند تا از مواد غذائی روی آنها بهره گیرند).

بعضی دیگر (طالب) را بتها دانسته اند و (مطلوب) را مگس (زیرا به فرض که بتها به فکر آفرینش مگس ضعیفی بیفتند قادر نخواهند بود) ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

قرآن بعد از بیان مثال زنده فوق، نتیجه گیری می کند که (آنها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند) (ما قدروا الله حق قدره).

بقدری در معرفت و شناسائی خدا، ضعیف و ناتوانند که خداوند با آن عظمت را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی مقدار تنزل دادند، و آنها را شریک او شمردند، که اگر کمترین معرفتی درباره خدا داشتند بر این مقایسه خود می خندیدند.

و در پایان آیه می فرماید: (خداوند قوی و عزیز است) (ان الله لقوی عزیز).

نه همچون بتها که قادر بر آفرینش موجود کوچکی نیستند و حتی قدرت دفاع از خویش در برابر مگسی ندارند، او بر همه چیز قادر و توانا است و هیچکس را قدرت مقابله با او نیست.

نکته:

مثالی روشن برای بیان ضعفها

گر چه جمعی از مفسران عقیده دارند که قرآن در آیات فوق، سخن از مثل به میان آورده، اما خود مثل را صریحا بیان نکرده است بلکه اشاره به موارد دیگر قرآن نموده، و یا اصلا مثل در اینجا به معنی اثبات و تبیین مطلب یا چیز عجیب است، نه به معنی معروفش.

ولی بدون شک، این نظر نادرستی است، چرا که قرآن در آیات فوق، مصداق این مثالی را که دعوت عمومی برای اندیشه در آن کرده است بیان نموده این مثال همان مگس است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذائی!.

این مثال گر چه در برابر مشرکان عرب ذکر شده، ولی با توجه به اینکه مخاطب همه مردم جهانند (یا ایها الناس) اختصاصی به بتهای سنگی و چوبی ندارد، بلکه تمام معبودهائی را که جز خدا می پرستند در این مثال شرکت داده شده اند، اعم از فرعونها و نمرودها و بتهای شخصیتهای کاذب و قدرتهای پوشالی و مانند آن.

آنها نیز بر این مثال منطبق هستند، آنها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشگر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانشان را دعوت کنند قادر به خلق مگسی نیستند، و حتی اگر مگسی ذره ای از سفره آنها بر گیرد توانائی به باز گرداندن آن ندارند.

پاسخ به یک سؤال

ممکن است در اینجا گفته شود که انسان امروز با نیروی علم و دانش خود توانسته است اختراعاتی کند که به مراتب از یک مگس برتر و بالاتر است.

وسائل نقلیه سریع السیر و بادپیمائی ساخته که در یک چشم بر هم زدن مسافت زیادی را طی می کند.

مغزهای الکترونیکی دقیقی را اختراع کرده که پیچیده ترین معادلات ریاضی را در یک لحظه حل می نماید، آیا این گفتگوها درباره انسان عصر ما نیز صادق است؟

در پاسخ می گوئیم: ساختن این وسائل محیر العقول بدون شک، دلیل بر پیشرفت فوق العاده صنایع بشر است، اما همه اینها در برابر مسأله آفرینش یک موجود زنده و خلقت حیات مسائلی ساده و پیش پا افتاده است.

اگر کتبی را که در باره فیزیولوژی موجودات زنده، و فعالیتهای بیولوژیکی و حیاتی یک حشره کوچک مانند مگس بحث می کند، به دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که ساختمان مغز یک مگس و سلسله اعصاب و دستگاه گوارش او به مراتب از ساختمان مجهزترین هواپیماها برتر است و اصلاً قابل مقایسه با آن نیست.

اصولاً (مسأله حیات) و حس و حرکت موجودات زنده و نمو و تولید مثل آنها هنوز به صورت معمائی در برابر دانشمندان قرار گرفته است، و ریزه کاریها و ظرافتهائی که در ساختمان این موجودات به کار رفته، خود معماهای دیگری است، معماهایی که هنوز به هیچوجه حل نشده.

به گفته دانشمندان علوم طبیعی چشمهای فوق العاده کوچک بعضی از همین حشرات خود مرکب از صدها چشم است! یعنی همان چشمی را که ما به زحمت می بینیم و شاید به اندازه یک سر سوزن بیش نیست از چند صد چشم کوچکتر تشکیل یافته که مجموعه آنها را چشم

مرکب می نامند! به فرض که انسان بتواند از مواد بی جان سلول زنده ای بسازد چه کسی می تواند، صدها چشم کوچک که هر کدام از آنها خوددارای دوربین ظریف و طبقات و دستگاههایی است در کنار هم بچینند و رشته ارتباطی آنها را در مغز حشره پیوند دهد و اطلاعات را به وسیله آنها به مغز حشره منتقل سازد و حشره بتواند در موقع مناسب، عکس العمل نسبت به حوادثی که اطراف او می گذرد نشان دهد؟

آیا اگر همه انسانها جمع شوند، قدرت بر آفرینش چنین موجود ظاهرا ناپیچ اما در واقع بسیار پیچیده و اسرار آمیز خواهند داشت؟! و باز به فرض انسان همه این مسائل را عملی سازد ولی آیا می توان نام آن را خلقت گذاشت؟ یا ترکیب و مونتاژی است از وسائل موجود در همین جهان آفرینش؟ آیا کسانی که قطعات پیش ساخته اتومبیلی را به هم مونتاژ می کنند، مخترع محسوب می شوند و نام عمل آنها را ابداع و اختراع می توان گذاشت؟

آیه (75) تا (78) و ترجمه

(اللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) (75) (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) (76) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (77) (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ) (78)

ترجمه:

75 - خداوند از فرشتگان رسولانی بر می گزیند و همچنین از انسان خداوند شنوا و بینا است.

76 - آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می داند و همه کارها به سوی خدا باز می گردد.

77 - ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

78 - و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید او شما را برگزید و در دین کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد این همان آئین پدر شما ابراهیم است او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید تا پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم بنابراین نماز را بر پا دارید و زکاة را بدهید و به خدا تمسک جوئید که او مولا و سرپرست شماست چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته ای.

شان نزول:

به طوری که جمعی از مفسران، نقل کرده اند، بعضی از مشرکان مانند (ولید بن مغیره) (که مغز متفکر آنان محسوب می شد) به هنگام مبعوث شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با تعجب و انکار می گفتند (أنزل علیه الذكر من بیننا): (آیا از میان همه ما وحی الهی بر محمد (این یتیم فقیر و تهیدست امت ما) نازل شده است)؟ نخستین آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که انتخاب انبیاء و فرشتگان برای رسالت روی معیار شایستگی و معیار معنویت آنها بوده است).

تفسیر:

پنج دستور سازنده و مهم

با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از توحید و شرک و معبودهای

پنداری

مشرکان در میان بود، و با توجه به اینکه جمعی از مردم، فرشتگان یا بعضی از پیامبران را برای عبادت برگزیدند، قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید: همه رسولان الهی، بندگان سر بر فرمان او هستند (خداوند از فرشتگان، رسولانی برمی گزیند و همچنین از انسانها) (الله یصطفی من الملائكة رسلا و من الناس).

از فرشتگان رسولانی همچون جبرئیل، و از انسانها فرستادگانی همچون پیامبران بزرگ الهی و تعبیر به (من) که در اینجا تبعیضیه است نشان می دهد که همه فرشتگان الهی، رسولان او به سوی بشر نبودند، بلکه گروهی از آنها این سمت را داشتند، این تعبیر منافات با آیه اول سوره فاطر که می گوید: جاعل الملائكة رسلا

(خدا فرشتگان را رسولان قرار داده است) ندارد، چرا که منظور در این آیه نیز بیان جنس است، نه بیان عمومیت افراد.

و در پایان آیه اضافه می کند: (خداوند شنوا و بینا است) (ان الله سمیع بصیر).

یعنی چنان نیست که خداوند مانند انسانها از کار رسولانش در غیابشان بی خبر باشد، بلکه در هر لحظه از وضع آنها با خبر است، سخنانشان را می شنود و اعمالشان را می بیند.

سپس اشاره به مسئولیت پیامبران در ابلاغ رسالت از یکسو و مراقبتها الهی نسبت به آنها از سوی دیگر کرده، می گوید: (خداوند آنچه را در پیش روی آنها، و پشت سر آنها است می داند) (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).

هم از آینده آنها آگاه است و هم از گذشته و آنچه را پشت سر نهاده اند. (و همه کارها به خدا باز می گردد، و همه در برابر او مسئولند) (والی الله ترجع الامور).

تا مردم بدانند فرشتگان و پیامبران الهی نیز بندگانی هستند سر بر فرمان خدا، و دارای مسئولیت در پیشگاه او، و از خود چیزی ندارند جز آنچه خدا به آنها داده است، نه اینکه معبودان و خدایانی باشند در برابر الله.

بنابراین جمله يعلم ما بین ایدیهم... در واقع اشاره به تکلیف و مسئولیت رسولان الهی و کنترل اعمال آنها از ناحیه پروردگار است همانند آنچه در سوره جن آیه 27 و 28 آمده است (فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى- من رسول فانه یسلک من بین یدیہ و من خلفه رصدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم): (خداوند هیچکس را بر اسرار غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولانی را که برگزیده است و از آنها راضی شده، و برای آنها مراقبانی از پیش رو و پشت سر می فرستد تا روشن شود آیا آنها رسالات

پروردگارشان را ابلاغ کرده اند یا نه، و خداوند از آنچه نزد آنان است با خبر است).

ضمناً روشن شد که منظور از (ما بین ایدیه‌م) حوادث آینده است و از (ما خلفهم) حوادث گذشته.

در دو آیه بعد که آیات پایان سوره حج را تشکیل می‌دهد، روی سخن را به افراد با ایمان کرده و یک سلسله دستورات کلی و جامع را که حافظ دین و دنیا و پیروزی آنها در تمام صحنه‌ها است بیان می‌دارد و با این حسن ختام، (سوره حج) پایان می‌گیرد.

نخست به چهار دستور مهم اشاره کرده می‌گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید، و سجده بجا آورید، و پروردگارتان را عبادت کنید، و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید) **(یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون)**.

بیان دو رکن رکوع و سجود از میان تمام ارکان نماز به خاطر اهمیت فوق العاده آنها در این عبادت بزرگ است.

دستور عبودیت به طور مطلق که بعد از این دو بیان شده هر گونه عبادت و بندگی خدا را شامل می‌شود.

تعبیر به (ربکم) (پروردگار شما) در حقیقت اشاره ای است به شایستگی او برای عبودیت و عدم شایستگی غیر او، زیرا تنها مالک و صاحب و تربیت کننده او است.

دستور به (فعل خیرات) هر گونه کار نیکی را بدون هیچ قید و شرط - شامل می‌شود، و اینکه از (ابن عباس) نقل شده که منظور

صله رحم و مکارم اخلاق است در حقیقت بیان مصداق زنده ای از این مفهوم عام می باشد.

سپس پنجمین دستور را در زمینه جهاد به معنی وسیع کلمه صادر می کند و می گوید: (در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید) (و جاهدوا فی الله حق جهاده).

اکثر مفسران اسلامی، جهاد را در اینجا به معنی خصوص مبارزه مسلحانه با دشمنان نگرفته اند، بلکه همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود به معنی هر گونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها، و مبارزه با هوسهای سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته اند.

مرحوم (طبرسی) در مجمع البیان از اکثر مفسران چنین نقل می کند که منظور از حق جهاد خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خدا است.

بدون شک (حق جهاد) نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت و مکان و زمان و سایر جهات، همه را شامل می شود، اما از آنجا که مرحله اخلاص سختترین مرحله در جهاد نفس است، روی این مرحله تکیه کرده است، چرا که نفوذ افکار و انگیزه های غیر الهی در قلب و اعمال انسان آنقدر مخفی و باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهائی نمی یابند! در حقیقت قرآن مجید در این پنج دستور از مراحل ساده شروع کرده و به آخرین و برترین مراحل عبودیت می رساند: نخست سخن از رکوع و سپس از آن برتر سخن از سجود است، بعد عبادت به طور کلی، و سپس انجام کارهای نیک اعم از عبادات و غیر عبادات، و در آخرین مرحله

سخن از جهاد و تلاش و کوشش فردی و جمعی در بخش درون و برون، کردار و گفتار و اخلاق و نیت به میان آورده است.

و این دستور جامعی است که فلاح و رستگاری بدون شک در دنبال آن خواهد بود.

و از آنجا که این تصور ممکن است پیدا شود، اینهمه دستورات سنگین که هر یک از دیگری جامعتر و وسیعتر است چگونه بر دوش ما بندگان ضعیف قرار داده شده است، در جمله های بعد تعبیرات گوناگونی دارد که نشان می دهد اینها دلیل لطف الهی نسبت به شما است و نشانه عظمت و مقام شخصیت شما مؤ منان در پیشگاه او است.

در نخستین تعبیر می فرماید: (او شما را برگزید) (هو اجتباکم).

اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسئولیتها بر دوش شما گذارده نمی شد. و در تعبیر بعد می فرماید: (او کار سنگین و شاقی در دین بر شما نگذاشته است) (وما جعل علیکم فی الدین من حرج).

یعنی اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند، بلکه با فطرت پاک شما هماهنگ و سازگارند، و اصولاً چون وسیله تکامل شما هستند و هر کدام فلسفه و منافع روشنی دارند که عائد خودتان می شود، در ذائقه جانتان تلخ نخواهند بود، بلکه کاملاً شیرین و گوارا هستند.

در سومین تعبیر می گوید: از این گذشته (این همان آئین پدر شما ابراهیم است) (ملة ابراهیم).

اطلاق (پدر) بر (ابراهیم) یا به خاطر آن است که عربها و مسلمانان آن روز غالباً از نسل اسماعیل بودند و یا به خاطر این بود که آنها همگی (ابراهیم) را بزرگ می شمردند و از او به صورت یک پدر

روحانی و معنوی احترام می کردند هر چند آئین پاک او با انواع خرافات آلوده شده بود.

سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد می گوید: (او شما را در کتب پیشین، مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی) (قرآن) (هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا).

و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمانهای الهی تسلیم است.

در اینکه: مرجع ضمیر (هو) (او) چه کسی است در میان مفسران گفتگو است بعضی گفته اند به (خدا) برمی گردد، یعنی خدا هم در کتب پیشین و هم در قرآن شما را به این نام افتخار آمیز نامیده است، ولی بعضی دیگر آن را اشاره به (ابراهیم) می دانند، چرا که در آیه 128 سوره بقره می خوانیم ابراهیم پس از پایان بنای کعبه از خداوند تقاضاهائی کرد، از جمله این بود: (ربنا واجعلنا مسلمین لك ومن ذریتنا امة مسلمة لك): (پروردگارا! من و فرزندانم اسماعیل را تسلیم در مقابل فرمانت قرار ده، و از دودمان ما امتی مسلم و تسلیم در برابر اراده ات به وجود آور).

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد زیرا با ذیل آیه سازگارتر است، که می گوید: (او شما را در کتب پیشین و در این کتاب (قرآن) مسلمان نامید) و این تعبیر درباره ابراهیم، تناسب ندارد بلکه مناسب خداوند است.

سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را درباره مسلمانان کرده و آنها را به عنوان الگو و اسوه امتهای معرفی می کند و می فرماید: (هدف این بوده

است که پیامبر (ﷺ) شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم! (لیکون الرسول شهيدا علیکم و تكونوا شهداء علی الناس).

(شهید) به معنی شاهد از ماده شهود به معنی آگاهی تواءم با حضور است مفهوم این سخن آن است که شاهد بودن پیامبر (ﷺ) بر همه مسلمانها به معنی آگاهی او از اعمال امت خویش است، و این با روایات عرض اعمال و بعضی از آیات قرآن که به آن اشاره می کند کاملاً سازگار می باشد، چرا که طبق این روایات اعمال همه امت را در عرض هفته به حضور پیامبر (ﷺ) عرضه می دارند و روح پاک او از همه اینها آگاه و با خبر می شود، بنابراین او شاهد و گواه این امت است.

اما شاهد و گواه بودن این امت، طبق بعضی از روایات به معنی معصومین این امت و امامان است که آنها نیز گواهان بر اعمال مردمند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: که فرمود: نحن حجج الله فی خلقه و نحن شهداء الله و اعلامه فی بریته: (ما حجتهاى خدا در میان خلقیم و شاهدان او و نشانه هایش در میان مردمیم).

در حقیقت مخاطب در جمله (تکونوا) ظاهراً همه امتند اما در واقع گروهی از سران و بزرگان آنها می باشد، و خطاب به کل به خاطر جزء در تعبیرات روزمره فراوان است مثلاً در آیه 20 سوره مائده می خوانیم: که خداوند ضمن بر شمردن نعمتهایش بر بنی اسرائیل به آنها خطاب کرده می گوید: (خداوند شما را ملوک و پادشاهان قرار داد) در حالی که می دانیم افراد معدودی از آنها به این مقام رسیدند.

البته (شهود) معنی دیگری نیز دارد و آن (شهادت عملی) است، یعنی مقیاس سنجش و الگو بودن اعمال یک فرد نمونه و بارز برای اعمال

سایرین، در این صورت تمام مسلمانان راستین چنین خواهند بود، چرا که آنها امت نمونه ای هستند با برترین آئین که می توانند مقیاس و الگوئی برای سنجش شخصیت و فضیلت در میان همه امتها باشند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می خوانیم که خداوند چند فضیلت و برتری به امت اسلام داده است، از جمله اینکه در امتهای پیشین، پیامبر آنها شاهد و گواه قومش بود ولی خداوند تمام امت مرا گواهان بر خلق قرار داده زیرا می فرماید: لیکون الرسول شهيدا عليكم و تكونوا شهدا على الناس.

یعنی همانگونه که پیامبر (ﷺ) اسوه و الگوی امت خویش است شما هم اسوه ها و الگوها برای مردم جهانید.

این تفسیر در عین حال با تفسیر سابق منافات ندارد ممکن است همه امت شاهد و گواه باشند و امامان شاهدان و گواهان نمونه و ممتاز.

در پایان این آیه بار دیگر وظائف پنجگانه پیشین را در تعبیرات فشرده تری که در سه جمله خلاصه می شود به عنوان تاءکید چنین بازگو می کند: (اکنون که چنین است و شما دارای این امتیازات و افتخارات هستید، نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید و به آئین حق و ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید) (فاقيموا الصلوة و آتوا الزکوة و اعتصموا بالله).

که (مولی و سرپرست و یار و یاور شما او است) (هو مولاکم).

(چه مولی و سرپرست خوبی، و چه یار و یاور شایسته ای) (فنعم المولى ونعم النصير).

در حقیقت جمله (فنعم المولى و نعم النصير) دلیلی است بر (و اعتصموا بالله هو مولاکم) یعنی اینکه به شما فرمان داده شده

تنها به ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید به خاطر آن است که او
برترین و بهترین مولی و شایسته ترین یار و یاور است.
پروردگارا! به ما این توفیق و سعادت را مرحمت فرما که با اعتصام به
ذات پاکت و پیوند با خلق و خالق مردمی نمونه باشیم و الگو و شاهد بر
دیگران، و تفسیری جامع و نمونه بر این کتاب بزرگت تا پایان بنگاریم.
خداوندا! همانگونه که در کتاب آسمانیت قرآن و کتب پیشینیان ما را
مسلمان خواندی توفیق مرحمت فرما تا سراپا تسلیم فرمان تو باشیم.
بار الها! ما را بر دشمنانی که امروز در هر گوشه و کنار، قصد یورش
بر قرآن و اسلام دارند پیروز گردان که تو بهترین مولی و یار و یآوری
(فنعم المولی و نعم النصیر).

سوره مؤ منون

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و 118 آیه است

فضیلت سوره مؤ منون

در روایات اسلامی که از پیامبر (ﷺ) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است.

در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم من قرء سورة المؤمنین بشرته الملائكة يوم القيامة بالروح و الريحان و ما تقر به عينه عند نزول ملك الموت: (هر کس سوره مؤ منان را تلاوت کند فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود).

و از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من قرء سورة المؤمنین ختم الله له بالسعادة اذا كان يدمن قرائتها في كل جمعة، و كان منزله في الفردوس الاعلى مع النبيين والمرسلين: (هر کس سوره مؤ منون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلى (بهشت برین) است، همراه پیامبران و رسولان).

تکرار این معنی را ضروری می دانیم که ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و تصمیم و عمل نیست که این کتاب آسمانی کتاب تربیت و انسانسازی و برنامه های عملی است، و به راستی اگر کسی برنامه های عقیدتی و عملی خود را با محتوای این

سوره و حتی چند آیه آغاز آن که بیان صفات مؤمنان است تطبیق دهد آنهمه افتخارات باید نصیب او شود.

و لذا در بعضی از روایات از پیامبر (ﷺ) نقل شده: هنگام نزول آغاز این سوره فرمود لقد انزل الی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة: (ده آیه بر من نازل شده که هر کس آنها را بر پا دارد وارد بهشت خواهد شد)!

تعبیر به (اقام) (بر پا دارد) به جای (قرء) (بخواند) گویای همان حقیقتی است که در بالا اشاره کردیم که هدف اصلی پیاده کردن محتوای این آیات در متن زندگی است، نه مجرد خواندن.

محتوای سوره مؤمنون

این سوره چنانکه از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است.

سپس بحثهایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد.

رویهمرفته مجموع مطالب این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد: بخش اول - که از آیه قد افلح المؤمنون آغاز می شود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید این اوصاف آنقدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می دهد.

و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه های مختلف خداشناسی، و آیات افاقی و انفسی پروردگار در پهنه

عالم هستی، اشاره کرده، و نمونه هائی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد.

و برای تکمیل جنبه های عملی در بخش سوم به شرح سرگذشت عبرت انگیز جمعی از پیامبران بزرگ همچون نوح، هود، موسی، عیسی (علیهمالسلام) پرداخته فرازهائی از زندگی آنها را بیان می کند.

در بخش چهارم روی سخن را به مستکبران کرده، و با دلایل منطقی و گاه با تعبیرات تند و کوبنده به آنها هشدار می دهد، تا دلهای آماده به خود آید و راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کند.

در بخش پنجم بحثهای فشرده ای درباره معاد بیان کرده است.

و در بخش ششم از حاکمیت خداوند بر عالم هستی و نفوذ فرمانش در همه جهان سخن می گوید.

سرانجام در بخش هفتم باز هم سخن از قیامت، حساب، جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به میان می آورد، و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می دهد.

و به این ترتیب محتوای این سوره مجموعه ای است از درسهای اعتقادی و عملی، و مسائل بیدار کننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان.

این سوره همانگونه که در آغاز هم گفته ایم در مکه نازل شده، ولی بعضی از مفسران نوشته اند که بعضی از آیات این سوره در مدینه نازل شده است، وجود آیه زکات در آن برای بعضی این فکر را به وجود آورده که تمام این سوره نمی تواند در مکه نازل شده باشد، چرا که می دانیم زکات نخستین بار در مدینه تشریع شد و به دنبال نزول آیه خذ من

اموالهم صدقة... (توبه 103) پیامبر (ﷺ) فرمان داد مأموران جمع زکات به اطراف بروند و از مردم زکات بگیرند.

ولی باید توجه داشت که زکات مفهوم وسیعی دارد که واجب و مستحب را شامل می شود، و معنی آن منحصر به زکات واجب نیست، لذا در روایات می خوانیم که نماز و زکات همیشه با هم بوده است. اما از این گذشته به عقیده بعضی از دانشمندان زکات در مکه نیز واجب بوده، ولی به صورت اجمالی و سر بسته، یعنی هر کس موظف بوده مقداری از اموال خود را به نیازمندان بدهد.

ولی در مدینه که حکومت اسلامی تشکیل شد زکات تحت برنامه دقیقی قرار گرفت و برای آن نصاب بندی شد و پیامبر (ﷺ) مأموران جمع زکات را به هر سو فرستاد تا از مردم زکات بگیرند.

آیه (1) تا (11) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(قد أفلح المؤمنون) (1) (الذين هم في صلاتهم خاشعون) (2) (والذين هم عن اللغو معرضون) (3) (والذين هم للزكاة فاعلون) (4) (والذين هم لفروجهم حافظون) (5) (إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين) (6) (فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون) (7) (والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون) (8) (والذين هم على صلواتهم يحافظون) (9) (أولئك هم الوارثون) (10) (الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون) (11)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- 1 - مؤ منان رستگار شدند.
- 2 - آنها که در نمازشان خشوع دارند.
- 3 - و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند.
- 4 - و آنها که زکات را انجام می دهند.
- 5 - و آنها که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند.
- 6 - تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنها ملامت نمی شوند.
- 7 - و هر کس غیر این طریق را طلب کند تجاوزگر است.
- 8 - و آنها که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند.
- 9 - و آنها که از نمازها مواظبت می نمایند.
- 10 - (آری) آنها وارثانند.

11 - که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

صفات برجسته مؤ منان

همانگونه که قبلاً گفتیم انتخاب نام مؤ منون برای این سوره به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگیهای مؤ منان را در عباراتی کوتاه، زنده و پر محتوا تشریح می کند، و جالب اینکه نخست به سرنوشت لذتبخش و پر افتخار مؤ منان پیش از بیان صفات آنها اشاره می نماید تا شعله های شوق و عشق را در دلها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند. می فرماید: (مؤ منان رستگار شدند)، و به هدف نهائی خود در تمام ابعاد رسیدند (قد افلح المؤمنون).

(افلح) از ماده (فلح و فلاح) در اصل به معنی شکافتن و بریدن است، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است. در حقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه بر می دارند

و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند. البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزیهای مادی را شامل می شود، و هم معنوی را، و در مورد مؤ منان هر دو بعد منظور است.

پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند، و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست، و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار،

در میان نعمتهای جاویدان، در کنار دوستان شایسته و پاک، و در کمال عزت و سربلندی به سر برد.

(راغب) در (مفردات) ضمن تشریح این معنی می گوید: (فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: بقاء و غنا و عزت، و فلاح اخروی در چهار چیز: بقاء بلا فناء، و غنی بلا فقر، و عز بلا ذل، و علم بلا جهل: (بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل).

سپس به بیان این صفات پرداخته و قبل از هر چیز انگشت روی نماز می گذارد و می گوید: (آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشعند) (الذینهم فی صلاتهم خاشعون).

(خاشعون) از ماده (خشوع) به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود، و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن (اقامه صلوٰة) (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگیهای آنان می شمرد، اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست، بلکه به هنگام نماز آنچنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردند و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد، خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان، و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران.

لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله ای است برای تهذیب روح و جان.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر (ﷺ) مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند فرمود: اما انه لو خضع قلبه لخشعت جوارحه! (اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می شد).

اشاره به اینکه خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می گذارد. پیشوایان بزرگ اسلام آنچنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از ما سوی الله بیگانه می شدند، تا آنجا که در حدیثی می خوانیم: پیامبر اسلام (ﷺ) گاه به هنگام نماز به آسمان نظر می کرد اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر بر نمی داشت و دائماً به زمین نگاه می کرد).

دومین صفتی را که بعد از صفت خشوع برای مؤمنان بیان می کند این است که: (آنها از هر گونه لغو و بیهودگی رویگردانند) (وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ **معرضون**).

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند، هدفی مفید و سازنده چرا که لغو به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است.

در حقیقت لغو همانگونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد، و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل تفسیر کرده اند.

و بعضی به معنی همه معاصی.

و بعضی به معنی دروغ.

و بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام.

و بعضی به معنی غنا و لهو و لعب.

و بالاخره بعضی به معنی شرک، تفسیر کرده اند همه اینها مصداقهای آن مفهوم جامع و کلی است.

البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود بلکه افکار بیهوده و بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آنچه مفید و سازنده است به خود مشغول می دارد همه در مفهوم لغو جمع است. در واقع مؤمنان آنچنان ساخته شده اند که نه تنها به اندیشه های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی زنند، بلکه به تعبیر قرآن از آن (معرض) و رویگردانند.

در آیه بعد به سومین صفت مؤمنان راستین که جنبه اجتماعی و مالی دارد اشاره کرده می گوید: (آنها کسانی هستند که زکات را انجام می دهند) (و الذین هم للزکوة فاعلون).

و از آنجا که این سوره همانگونه که قبلا نیز گفتیم از سوره هایی است که در مکه نازل شده و در آن هنگام حکم زکات معمولی نازل نگردیده بود، مفسران در تفسیر این آیه گفتگوهای مختلفی دارند.

آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که زکات منحصر به معنی زکات واجب نیست، بلکه زکاتهای مستحب در شرع اسلام فراوان است، آنچه در مدینه نازل شد زکات واجب بود ولی زکات مستحب قبلا نیز بوده است.

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که زکات به صورت یک حکم وجوبی اما بدون حد و حدود در مکه بوده است، یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به

نیازمندان بپردازند، ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و تاسیس بیت المال زکات تحت برنامه مشخصی قرار گرفت و نصابها و مقدارهای معینی برای آن قرار داده شد و مأمور این جمع زکات از طرف پیامبر (ﷺ) به هر سو اعزام شدند.

اما اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی و آلوسی در روح المعانی و راغب در مفردات نقل کرده که زکات در اینجا به معنی هر گونه کار نیک و یا تزکیه و پاکسازی روح و جان است بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا در قرآن مجید هر جا نماز و زکات همراه با هم ذکر می شود زکات به همان معنی انفاق مالی است، و استفاده معنی دیگر نیاز به قرینه روشنی دارد که در اینجا نیست.

چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی و عفت به طور کامل، و پرهیز از هر گونه آلودگی جنسی قرار داده، چنین می گوید: (آنها کسانی هستند که فروج خویش را از بی عفتی حفظ می کنند) (و الذینهم لفروجهم حافظون).

(مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند) (الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهن غیر ملومین).

از آنجا که غریزه جنسی سرکشتترین غرائز انسان است و خویشتن داری در برابر آن نیاز به تقوی و پرهیزگاری فراوان و ایمان قوی و نیرومند دارد، در آیه بعد بار دیگر روی همین مسأله تأکید کرده و می گوید: (هر کس غیر این طریق را (جهت بهره گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است) (فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون).

تعبیر به محافظت (فروج) گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پیگیر در این زمینه نباشد، بیم آلودگی فراوان است.

و تعبیر به (همسران) شامل همسران دائم و موقت هر دو می شود، هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که در نکات به آن اشاره خواهد شد.

تعبیر به (غیر ملومین) (آنها مورد ملامت قرار نمی گیرند) ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده که آنها هر گونه آمیزش جنسی را خلاف شان انسان می پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا، در تمام عمر، مجرد زندگی می کنند، و هر گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصور می کنند! (هر چند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در خفا جمعی از آنها طرقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتابهای نویسندگان خودشان پر است از داستانهای که در این زمینه نوشته اند. به هر حال امکان ندارد خداوند غریزه ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن را به کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند.

این نکته چندان نیاز به یاد آوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنائی نیست، مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن. همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط بر شرائط متعددی است که در کتب فقهی آمده و چنان نیست که هر کنیزی به صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرائط، همان شرائط همسران را دارد.

در هشتمین آیه مورد بحث به پنجمین و ششمین صفت برجسته مؤمنان اشاره کرده، می گوید: (آنها کسانی هستند که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند) (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون). حفظ و ادای امانت به معنی وسیع کلمه و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤمنان است.

در مفهوم وسیع امانت، امانتهای خدا و پیامبران الهی و همچنین امانتهای مردم جمع است، نعمتهای مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند، آئین حق، کتب آسمانی، دستورالعملهای پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پستها و مقامها، همه امانتهای اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می کوشند تا در حیاتند از آن پاسداری می کنند و به هنگام ترک دنیا آنها را به نسلهای برومند آینده خود می سپارند، و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند.

دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در اینجا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده، گاهی امانت به معنی امامت (امامان معصوم) که هر امام آن را به امام بعد از خود می سپارد تفسیر شده و گاه به مطلق ولایت و حکومت.

جالب اینکه (زراره) که از شاگردان بزرگ امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) است چنین می گوید: (منظور از جمله ان تؤدوا الامانات الی اهلها (آیه 58 سوره نساء) این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید)!

و این نشان می دهد که حکومت از مهمترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

همچنین دلیل عمومیت عهد و پیمان، تعبیراتی است که در سایر آیات قرآن آمده از جمله (**و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم**) : (به عهد خداوند وفا کنید هنگامی که عهد و پیمان بستید) (نحل - 91).

قابل توجه اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به (ادای امانت) و یا (عدم خیانت در امانت) شده، در حالی که در آیه مورد بحث تعبیر به (رعایت امانت) شده که هم شامل ادا می شود هم محافظت و مراقبت کامل از آن.

بنابراین اگر کوتاهی در اصلاح چیزی که مورد امانت است باعث ضرر یا خطری بشود شخص امین موظف است که در اصلاح آن نیز بکوشد (و به این ترتیب سه کار لازم است اداء و حفظ و اصلاح).

به هر حال مسلم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهمترین پایه های نظام اجتماعی بشر است و بدون آنها هرج و مرج در سرتاسر جامعه به وجود خواهد آمد، به همین دلیل حتی افراد و ملت‌هایی که اعتقاد الهی و مذهبی نیز ندارند برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت، خود را موظف به انجام این دو برنامه لااقل در مسائل کلی اجتماعی می دانند.

در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 432 به بعد (ذیل آیه 58 سوره نساء) و در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه 136 (ذیل آیه 27 سوره انفال) و در زمینه وفاء به عهد جلد چهارم صفحه 242 (ذیل آیه یک سوره مائده) و جلد 11 صفحه 382 (ذیل آیه 91 سوره نحل) مشروحا بحث کرده ایم.

بالاخره در نهمین آیه آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازها است بیان کرده می‌گوید: (آنها کسانی هستند که در حفظ نمازهای خویش می‌کوشند) **(وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)**.

جالب اینکه: نخستین ویژگی مؤمنان را خشوع در نماز و آخرین صفت آنها را محافظت بر نماز شمرده است، از نماز شروع می‌شود و به نماز ختم می‌گردد چرا که نماز مهمترین رابطه خلق و خالق است.

نماز برترین مکتب عالی تربیت است.

نماز وسیله بیداری روح و جان و بیمه کننده انسان در برابر گناهان است. خلاصه نماز هر گاه با آدابش انجام گیرد زمینه مطمئنی برای همه خوبیها و نیکیها خواهد بود.

یادآوری این نکته نیز لازم است که آیه نخست و آیه اخیر اشاره به دو مطلب متفاوت می‌کند، و به همین دلیل در آیه نخست، صلاة به صورت (مفرد) و در آیه اخیر به صورت (جمع) است، اولی به مساءله خشوع و توجه خاص درونی که روح نماز است و اثر بر تمام اعضاء می‌گذارد اشاره می‌کند، و دومی به مساءله آداب و شرائط نماز از نظر وقت و زمان و مکان و همچنین از نظر تعداد نمازها، و به نمازگزاران و مؤمنان راستین توصیه می‌کند در همه نمازها مراقب همه این آداب و شرائط باشند.

در مورد اهمیت نماز در مجلدات مختلف این تفسیر مشروحا بحث کرده ایم:

به جلد نهم صفحه 267 (ذیل آیه 114 سوره هود).

و جلد چهارم صفحه 104 (ذیل آیه 103 سوره نساء).

و جلد سیزدهم (ذیل آیه 14 سوره طه) مراجعه فرمائید.

بعد از ذکر این صفات ممتاز، نتیجه نهائی آن را به این صورت بیان می کند: (آنها وارثانند) (اولئک هم الوارثون).

همان وارثانی که فردوس و بهشت برین را به ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند (الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون).

(فردوس) در اصل به گفته بعضی - یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می دانند و به معنی (باغ) است، یا باغ مخصوصی که تمام نعمتها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا می توان آن را به عنوان (بهشت برین) (بهترین و برترین باغهای بهشت) نامید.

تعبیر به (ارث بردن) ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می رسند همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است، درست است که نائل شدن به مقامات عالی بهشت، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز بقدری زیاد است که گوئی انسان بی زحمت به آن رسیده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) چنین نقل شده: ما منکم من احد الا وله منزلان: منزل فی الجنة، و منزل فی النار، فان مات و دخل النار ورث اهل الجنة منزله: (هر یک از شما بدون استثنا دارای دو منزل است: منزلی در بهشت، و منزلی در دوزخ، اگر دوزخی شود و وارد جهنم گردد اهل بهشت منزلگاه او را به ارث می برند).

تعبیر به (ارث) در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران دور ندانسته اند که تعبیر به ارث در اینجا اشاره به سرانجام کار مؤ منان است، همچون میراث که در پایان کار به وارث می رسد.

و به هر حال این مرحله عالی بهشت طبق ظاهر آیات فوق مخصوص مؤ منانی است که دارای صفات بالا هستند، به این ترتیب دیگر بهشتیان در مراحل پائینتر قرار دارند.
نکته ها:

انتخاب فعل ماضی (افلح) در مورد رستگاری مؤ منان برای تأکید هر چه بیشتر است، یعنی رستگاری آنها آنقدر مسلم است که گوئی قبلاً تحقق یافته، و ذکر کلمه (قد) قبل از آن نیز تأکید دیگری برای موضوع است.
تعبیراتی همچون (خاشعون) (معرضون) (راعون) و (یحافظون) ... (به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع) همه دلیل بر آن است که برنامه های مؤ منان راستین در این اوصاف برجسته موقتی و محدود نیست بلکه مستمر و دائمی است.

2 - همسر دائم و موقت

از آیات فوق، استفاده می شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند: نخست همسران و دیگر کنیزان (با شرایط مخصوص) و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحثهای نکاح در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است.

جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته اند از این آیه شاهی برای نفی ازدواج موقت بیاورند، و بگویند آن هم در حکم زنا است!.

اما با توجه به این حقیقت که (ازدواج موقت) (متعّه) به طور مسلم در زمان پیامبر (ﷺ) حلال بوده است و احدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند، منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده و بعضی می گویند: عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد.

با توجه به این واقعیتهای مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که پیامبر (ﷺ) (العیاذ بالله زنا را - حداقل برای مدتی مجاز شمرده است، و این غیر ممکن است.

از این گذشته (دقت کنید) متعه بر خلاف پندار این گروه یکنوع ازدواج است ازدواجی است موقت و دارای اکثر شرائط ازدواج دائم، بنابراین قطعاً در جمله (الا علی ازواجهم) داخل است، و به همین دلیل به هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم (انکحت و زوجت) با قید مدت استفاده می شود، و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

درباره ازدواج موقت و دلائل مشروعیت آن در اسلام و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم صفحه 335 به بعد (ذیل آیه 24 سوره نساء) مشروحا بحث کرده ایم.

3 - خشوع، روح نماز است اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب تواءم با تواضع و ادب و احترام نیست و به این ترتیب روشن می شود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمی نگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیارند کسانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، امور ذیل را دقیقاً توصیه می کنیم:

1 - بدست آوردن آنچنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.

2 - توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

3 - انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهائی که ذهن انسان را به خود مشغول می دارد مکروه است، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می کند.

- 4 - پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور می‌سازد، و از حضور قلب می‌کاهد.
- 5 - آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.
- 6 - انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می‌کند.
- 7 - از همه اینها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد، بسیار می‌شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می‌کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم آنچنان قدرت نفس پیدا می‌کند که می‌تواند به هنگام نماز دریچه‌های فکر خود را بر غیر معبود مطلقا ببندد! (دقت کنید).

آیه (12) تا (16) و ترجمه

(ولقد خلقنا الانسان من سللة من طين) (12) (ثم جعلناه نطفة في قرار
مکین) (13) (ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغة فخلقنا المضغة
عظما فكسونا العظام لحما ثم أنشأناه خلقا آخر فتبارك الله أحسن الخالقين) (14)
(ثم إنكم بعد ذلك لميتون) (15) (ثم إنكم يوم القيمة تبعثون) (16)
ترجمه:

12 - ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم.

13 - سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم.

14 - سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت
مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوانهایی در
آوردیم، از آن پس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدائی که
بهترین خلق کنندگان است!

15 - سپس شما بعد از آن می میرید.

16 - سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.

تفسیر:

مراحل تکامل جنین در رحم مادر

ذکر اوصاف مؤمنان راستین و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند
به آنها می دهد در آیات گذشته، این شوق را در دلها زنده می کند که باید به
صفوف آنها پیوست، اما از چه راهی؟ و از کدام طریق؟

آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده، طرق اساسی
تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد، نخست دست انسان را
گرفته و به کاوش در اسرار درون و

(سیر در عالم انفس) و می دارد، و در آیاتی که بعد از آن خواهد
آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می دهد و به
(سیر آفاقی) می پردازد.

نخست می گوید: (ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از
گل آفریدیم) (و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین).

آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت، با آنهمه
استعداد و شایستگی ها این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان از
خاکی بی ارزش است همان خاکی که در کم ارزش بودن ضرب المثل
است، و این نهایت قدرتمائی او است که از چنین مواد ساده ای چنان موجود
بدیعی آفرید.

در آیه بعد اضافه می کند:

(سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاه امن و امانی) (ثم جعلناه
نطفه فی قرار مکین).

در حقیقت نخستین آیه به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان
او اشاره می کند که همه به خاک باز می گردند و از گل
برخاسته اند، اما در دومین آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب
نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می دهد.

در حقیقت این بحث شبیه تعبیری است که در آیات 7 و 8 سوره سجده
آمده است: و بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله

من ماء مهين (آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش).

تعبیر از رحم به (قرار مکین) (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است، در واقع در محفوظترین نقطه بدن که از هر طرف کاملاً تحت حفاظت است قرار گرفته، ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خالصه از سوی دیگر، پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می آید از سوی چهارم، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

بعد به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود اشاره کرده می فرماید: (سپس ما نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به (مضغه) که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعداً آن را به صورت استخوان در آوردیم، و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشاندیم) (ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فكسونا العظام لحماً).

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتیها که در علم جنین شناسی امروز دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتابها نوشته اند، ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتیهای آن سخن می گفت، اثری از این علم و دانش نبود.

و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده می فرماید: (سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم) (ثم انشاناه خلقا آخر).
(بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است) (فتبارك الله احسن الخالقين).

آفرین بر این قدرتمائی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر بدیعی با اینهمه عجائب و شگفتیها بر قطره آبی نقش می زند.
آفرین بر آن علم و حکمتی که اینهمه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می کند، آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش.

ضمنا باید توجه داشت که (خالق) از ماده خلق، و خلق در اصل به معنی اندازه گیری است، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن، اندازه گیری می کنند، عرب واژه (خلق) در باره آن به کار می برد، و از آنجا که در آفرینش مسأله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق در باره آن به کار رفته است.

تعبیر به (احسن الخالقين) (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟! بعضی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده اند، در حالی که نیازی به این توجیهات نیست، و کلمه خلق به معنی اندازه گیری و صنعت درباره غیر خداوند نیز صادق است، ولی البته خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است:

- خداوند ماده و صورت اشیاء را می آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه ای به آن ببخشد مثلاً از مصالح ساختمانی خانه ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.

- از سوئی دیگر خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است و او آفریدگار همه چیز است (الله خالق کل شیء) (سوره رعد آیه 16) در حالی انسان موجودات بسیار محدودی را می تواند ابداع کند، و گاه توأم با انواع ضعفها و نقصها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است.

- از سوی سوم در آنجا که انسان توانائی بر این امر پیدا می کند، آن نیز به

اذن

و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبد چنانکه درباره حضرت مسیح (علیه السلام) در سوره مائده آیه 110 می خوانیم (واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذن): (در آن هنگام که تو از گل، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی).

آیه بعد از مسأله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مسأله (معاد) منتقل می شود، و می گوید: این انسان با همه شگفتیهایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و شما بعد از این زندگی همگی می میرید (ثم انکم بعد ذلک لمیتون).

ولی برای اینکه این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می گیرید (پس این آفرینش با اینهمه شکوه و عظمت برای این چند روز

زندگی امری بیهوده بوده است) بلافاصله می افزاید: (سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید) (البته در سطحی عالیت‌ر و در جهانی وسیع‌تر و گسترده‌تر) (ثم انکم یوم القیامة تبعثون).

نکته ها:

1 - اثبات مبدء و معاد با یک دلیل

جالب اینکه در آیات فوق برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره حج برای اثبات معاد، و آنمساءله مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقاً در ذیل همین آیات مورد بحث چنانکه دیدیم گریزی به مسأله معاد نیز زده شده است.

آری از یکسو می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرید شناخت که گوئی جمعی نقاش چیره دست، گروهی صنعتگر و ابداعگر ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاههای مختلف حیات می گذرانند.

اگر می توانستیم از مراحل رشد و نمو جنین بطور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم آنگاه می فهمیدیم چه شگفتیها در این کار نهفته است؟

هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما و تحقیقات روز افزون دانشمندان و تجربیات و آزمایشهایشان روی این امر،

بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می‌گیرد بی‌اختیار جمله فتبارک الله احسن الخالقین را زمزمه می‌کند.

و از سوی دیگر این آفرینشهای پی در پی که هر روز چهره تازه‌ای به خود می‌گیرید، و اصولاً پیدایش یک انسان کامل از یک قطره کوچک آب، بیانگر قدرت خداوند بر مسأله معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است، و به این ترتیب با بیان یک دلیل دو هدف و با یک کرشمه دو کار، انجام شده است.

2 - آخرین مرحله تکامل انسان در رحم

جالب اینک که در مراحل پنجگانه‌ای که برای آفرینش انسان در آیه فوق ذکر شده همه جا تعبیر به (خلق) شده است، اما هنگامی که به آخرین مرحله می‌رسد تعبیر به (انشاء) می‌کند.

(انشاء) همانگونه که ارباب لغت گفته است به معنی (ایجاد کردن چیزی) توأم با تربیت آن) است، این تعبیر نشان می‌دهد که مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان) کاملاً متفاوت است مرحله‌ای است مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می‌گوید: (سپس ما به آن آفرینش تازه‌ای دادیم) و بلافاصله پشت سر آن (فتبارک الله احسن الخالقین) می‌گوید.

این چه مرحله‌ای است که این قدر شایان اهمیت است، این همان مرحله‌ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می‌شود، حس و حرکت پیدا می‌کند، و به جنبش در می‌آید که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله (نفخ روح) (دمیدن روح در کالبد) شده است.

اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسانها می گذارد، و فاصله آن با مرحله قبل آنقدر زیاد است که تعبیر از آن با جمله ثم خلقنا کافی نبود و لذا (ثم انشاءنا) فرمود.

در اینجا است که انسان، ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه جهان ممتاز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوهها و آسمانها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند. در واقع همینجا است که (عالم کبیر) با همه شگفتیهایش در این (جرم صغیر) منطوقی و پیچیده می شود و به راستی شایسته (تبارک الله احسن الخالقین) است.

3- لباس گوشتین بر اندام استخوان ها!

نویسنده تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث در اینجا جمله عجیبی نقل می کند و آن اینکه: جنین بعد از آنکه مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت تمام سلولهایش تبدیل به سلولهای استخوانی می شود و بعد از آن تدریجا عضلات و گوشت روی آن رامی پوشاند، بنابراین جمله کسونا العظام لحما یک معجزه علمی است که پرده از روی اینمساءله

که در آن روز برای هیچکس روشن نبود بر می دارد، زیرا قرآن نمی گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشاندیم اشاره به اینکه مضغه نخست تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.

4 - لباس مقاوم برای استخوانها!

اصولا اینکه از عضلات تعبیر به لباس می کند خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوانها نبود بسیار اندام انسان زشت و نازیبا بود (درست همانند اسکلت‌هایی که همه ما خود آن یا لااقل عکس آن را دیده ایم).

از این گذشته لباس حافظ بدن است، عضلات نیز حافظ استخوانها هستند که اگر آنها نبودند، ضربه‌هایی که بر بدن وارد می شد استخوانها را مرتباً صدمه می زد یا می شکست، همچنین کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند گوشتها در نگهداری استخوانها که ستون اصلی بدن هستند انجام می دهند اینها همه نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است.

آیه (17) تا (22) و ترجمه

(و لقد خلقنا فوقكم سبع طرائق و ما كنا عن الخلق غافلين) (17) (و أنزلنا من السماء ماء بقدر فاسكنه في الارض و إنا على ذهاب به لقادرون) (18) (فأنشأنا لكم به جنات من نخيل و أعناب لكم فيها فواكه كثيرة و منها تأكلون) (19) (و شجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن و صبغ للكلين) (20) (و إن لكم في الا نعم لعبرة نسقيكم مما في بطونها و لكم فيها منافع كثيرة و منها تأكلون) (21) (و عليها و على الفلك تحملون) (22)

ترجمه:

- 17 - ما بر بالای سر شما هفت راه (طبقه) قرار دادیم، و ما از خلق (خود) غافل نبوده و نیستیم.
- 18 - و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را در زمین (در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم.
- 19 - سپس به وسیله آن باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم، باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید.
- 20 - و نیز درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و (نان خورش) برای خوردندگان فراهم می گردد.
- 21 - و برای شما در چهارپایان عبرتی است، از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می کنیم و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می خورید.
- 22 - و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.

تفسیر:

باز هم نشانه های توحید

گفتیم قرآن پس از ذکر صفات مؤمنان به طرق تحصیل ایمان پرداخته، و در آیات گذشته چنانکه دیدیم از آیات انفسی و نشانه های عظمت پروردگار در وجود خود ما سخن گفت، اکنون به جهان برون و آیات آفاقی می پردازد و عظمت آفرینش را در آسمان و زمین منعکس می کند: نخست می فرماید: (ما بر فراز شما هفت طریقه آفریدیم) (ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق). (طرائق جمع (طریقه به معنی (راه) یا به معنی (طبقه) است، در صورت اول معنی آیه چنین می شود که ما هفت راه بالای سر شما آفریدیم، ممکن است این راهها طرق رفت و آمد فرشتگان باشد، و ممکن است مدار گردش ستارگان آسمان.

بنابر معنی دوم مفهومی این است که ما هفت طبقه (هفت آسمان) بر فراز شما آفریدیم.

درباره آسمانهای هفتگانه قبلا سخن بسیار گفته ایم آنچه در اینجا به عنوان اشاره باید گفت این است که اگر عدد هفت را به معنی (تکثیر) بگیریم مفهومی این است که بر فراز شما عالمهای بسیار و کرات و کواکب و سیارات بیشمار است.

تعبیر به طبقه هرگز نباید افلاک بطلمیوسی را که همچون پوست پیاز بر فراز یکدیگر قرار داشتند تداعی کند، و چنین تصور شود که قرآن بر این فرضیه نادرست تکیه کرده، بلکه (طرائق و طبقات) اشاره به

عوالمی است که در فواصل مختلف از ما قرار دارند و نسبت به ما هر یک فوق دیگری است، بعضی دورتر و بعضی نزدیکتر.

و اگر عدد (سبع) (هفت) را، عدد (شمارش و تعداد) بگیریم، مفهومی این است غیر از این عالمی که شما می بینید (مجموعه ثوابت و سیارات و کهکشانها) شش عالم دیگر ما فوق آن قرار دارد که هنوز دست علم و دانش بشر به آن نرسیده است.

و هرگاه به نقشه منظومه شمسی و قرار گرفتن سیارات مختلف بر گردد آن درست دقت کنیم تفسیر دیگری نیز برای این آیه می توان یافت و آن اینکه از این نه سیاره که گرد آفتاب می گردند دو سیاره (عطارد و زهره) مدارشان زیر مدار زمین است، در حالی که شش سیاره دیگر مدارشان بیرون مدار زمین و شبیه طبقاتی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته و هنگامی که مدار کره ماه را که آنهم گرد زمین می چرخد بر آن بیفزاییم عدد هفت مدار (مسیر) یا هفت طبقه تکمیل می گردد (دقت کنید).

و از آنجا که تعدد عوالم و طرق آنها ممکن است این توهم را به وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد که آفریدگار از آنها غافل گردد، در پایان آیه بلافاصله می فرماید: ما هرگز از آفرینش خود غافل نبوده و نخواهیم بود (وما کنا عن الخلق غافلین).

تکیه بر روی عنوان (خلق) در اینجا اشاره به این است که مسأله آفرینش و خلقت به خودی خود دلیل علم آفریدگار و توجه او به آنها است، مگر می شود (آفریننده) از (آفریده) خود غافل باشد؟!.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است: ما راههای فراوانی برای آمد و شد فرشتگان بر فراز شما قرار دادیم و از حال شما غافل نیستیم و فرشتگان ما نیز شاهد و ناظر اعمال شمایند.

آیه بعد به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمان و زمین محسوب می شود یعنی باران اشاره کرده می گوید: (ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازه معین) (و انزلنا من السماء ماء بقدر).

نه آنقدر زیاد که زمینها را در خود غرق کند، و نه آنقدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند.

آری از (آسمان) که بگذریم و به (زمین) پردازیم یکی از مهمترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است.

سپس به مسأله مهمتری در همین رابطه که مسأله ذخیره آبها در منابع زیرزمینی است پرداخته می گوید ما این آب را در زمین در مخازن مخصوص ساکن کردیم، در حالی که اگر می خواستیم آن را از بین ببریم کاملاً قدرت داشتیم (فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون).

می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته: طبقه نفوذپذیر

و طبقه نفوذ ناپذیر، اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود آبهای باران فوراً در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شد و قطره‌های آب پیدا نبود!

و اگر تمام قشر زمینی طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رس بود تمام آبهای باران در سطح زمین می ماندند آلوده و متعفن می شدند و

عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداوند بزرگ و منان قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ ناپذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعد از طریق چشمه ها، چاهها و قناتها مورد استفاده واقع شوند، بی آنکه بگنند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند. این آب گوارائی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن جان تازه پیدا می کنیم ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است، بی آنکه فاسد شود.

به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفرید و مهمترین مایه حیات او را آب قرار داد منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آبها را در آن ذخیره کرده است!

البته قسمتی از ذخیره های این ماده حیاتی بر فراز کوهها است (به صورت برفها و یخها) که گاهی همه ساله آب شده جریان می یابد و گاه صدها و یا هزاران سال بر قله کوهی می مانند تا روزی که فرمان نزول به آنها داده شود و بر اثر تغییر حرارت جوی به سوی دشت و هامون سرازیر گردد و زمینهای تشنه را سیراب کند،

ولی با توجه به کلمه (فی) در (فی الارض) چنین به نظر می رسد که آیه اشاره به منابع زیر زمینی آب می کند نه فوق زمینی.

در آیه بعد به دنبال نعمت پر برکت باران به محصولاتی که از آن می روید اشاره کرده می گوید: (ما به وسیله این آب، باغهایی از

درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم، باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن می خورید) (فانشانا لکم به جنات من نخیل و اعناب لکم فیها فواکه کثیرة و منها تاكلون) .

خرما و انگور تنها محصول آنها نیست بلکه این دو محصول عمده و پرارزش آنها است و گونه انواع مختلفی از دیگر میوه ها در آن یافت می شود.

جمله (و منها تاكلون) (از آن می خورید) ممکن است اشاره به این باشد که محصول این باغهای پر برکت تنها میوه های آنها نیست، بلکه خوردنی بخشی از آن است.

این باغها (از جمله نخلستانها) استفاده های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد، از برگهای آنها، فرش، و گاهی لباس درست می کنند، از چوبهای آنها خانه می سازند، از ریشه ها و برگها و میوه های بعضی از این درختان مواد داروئی می گیرند، و نیز از بسیاری از آنها علوفه برای دامها، و از چوب آنها برای سوخت استفاده می کنند.

فخر رازی در تفسیر خود این احتمال را نیز داده است که منظور از (منها تاكلون) این است که زندگی و روزی شما از این باغها اداره می شود، درست همانند اینکه در فارسی می گوئیم: فلانکس از فلان کسب و کار نان می خورد (یعنی گذران زندگی او از آن است).

این نکته نیز قابل توجه است که در آیات فوق، مبدء حیات انسانی آب نطفه شمرده شده، و مبدء حیات گیاهی آب باران، در واقع این دو نمونه برجسته حیات هر دو از آب سرچشمه می گیرند، آری قانون خداوند، قانون واحد و گسترده ای در همه جا است.

بعد به یکی دیگر از درختان پر برکتی که از همین آب باران پرورش می یابد اشاره کرده می گوید: علاوه بر این باغهای نخل و انگور و میوه های دیگر درختی ایجاد کردیم که از طور سیناء می روید و از آن روغن و نان خورش برای خورندگان بدست می آید (*وشجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صیغ للکلین*).

در اینکه منظور از (طور سیناء) چیست، مفسران دو احتمال عمده داده اند:

نخست اینکه اشاره به همان کوه طور معروف است که در صحرای سینا قرار دارد، و اگر می بینیم که قرآن در اینجا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده به خاطر آن است که عربهای حجاز هنگامی که از بیابانهای خشک این منطقه می گذشتند و به شمال رو می آوردند نخستین منطقه ای که در آن به درختهای پر بار زیتون بر خورد می کردند، منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است، مشاهده نقشه جغرافیائی این مطلب را به خوبی روشن می کند.

احتمال دیگر اینکه طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی کوه پربرکت یا کوه پردرخت یا کوه زیبا است (چون طور به معنی کوه و سیناء به معنی پر برکت و زیبا و مشجر است).

واژه (صیغ) در اصل به معنی رنگ است، ولی از آنجا که انسان به هنگام خوردن غذا معمولاً نان خود را با خورشی که می خورد رنگین می کند به تمام انواع نان خورشها، (صیغ) گفته شده است، به هر حال کلمه صیغ، ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند و یا انواع نان خورشها که از درختان دیگر استفاده می کردند.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا در میان انواع میوه‌ها بالخصوص روی این سه میوه تکیه شده است: خرما، انگور و زیتون؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که از نظر تحقیقات علمی غذانشناسان کمتر میوه‌ای وجود دارد که برای بدن انسان به اندازه این سه میوه مفید و مؤثر باشد.

(روغن زیتون) برای تولید سوخت و ساز بدن ارزش فراوانی دارد، کالری حرارتی آن بسیار زیاد، دوست صمیمی کبد انسان، برطرف کننده عوارض کلیه‌ها و سنگهای صفراوی و قلنجهای کلیوی، تقویت کننده اعصاب و بالاخره اکسیر سلامتی است.

در مورد (خرما) آنقدر توصیف شده که در این مختصر نمی‌گنجد: قند فراوان خرما از سالمترین قندها است و از نظر بسیاری از غذانشناسان خرما یکی از عوامل جلوگیری از سرطان است، دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی، و پنج نوع ویتامین کشف کرده‌اند که آن را به صورت یک منبع فوق العاده ارزشمند غذایی در می‌آورد.

اما (انگور) به عقیده بعضی از دانشمندان، یک داروخانه طبیعی است، از نظر خواص همچون شیر مادر است و دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می‌کند، خون را تصفیه می‌کند، سموم بدن را دفع می‌نماید، انواع ویتامین موجود در آن به انسان نیرو و توان می‌بخشد.

بعد از بیان گوشه‌ای از نعمتهای پروردگار در جهان گیاهان که به وسیله آب باران پرورش می‌یابد به بخش مهمی از نعمتها و مواهب او در جهان حیوانات پرداخته می‌گوید: (در چهارپایان برای شما عبرت بزرگی است) (و ان لكم فی الانعام لعلبة).

سپس این عبرت را چنین شرح می دهد: (ما از آنچه در درون آنها است شما را سیراب می کنیم) (نسقیکم مما فی بطونها).

آری شیر گوارا این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات، از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهرا آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارائی بیرون فرستد.

سپس اضافه می کند: مسائل عبرت انگیز و برکات حیوانات منحصر به شیر نیست بلکه برای شما در آنها منافع بسیاری است و از گوشت آنها نیز می خورید (ولکم فیها منافع کثیرة و منها تاكلون).

علاوه بر گوشت که آن نیز در حد اعتدالش از بخشهای عمده مواد غذائی مورد نیاز بدن را تشکیل می دهد، از چرم آنها انواع لباس و خیمه های پر دوام، و از پشم آنها انواع لباسها و پوششها و فرشها، و از بعضی اجزای بدن آنها مواد داروئی و حتی از مدفوع آنها مواد تقویت کننده برای درختان و زراعتها تهیه می کنید.

از همه اینها گذشته، از چهارپایان به عنوان مرکبهای راهوار در خشکی و از کشتیها برای دریاها استفاده کرده بر چهارپایان و کشتیها سوار و به منزلگاههای مقصود خود می رسید (و علیها و علی الفلک تحملون).

اینهمه آثار و خواص و فوائد در این حیوانات به راستی مایه عبرت است، هم انسان را به آفریننده اینهمه نعمت آشنا می سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی انگیزد.

تنها سؤالی که اینجا باقی می ماند این است که چگونه چهارپایان و کشتیها در یک ردیف قرار گرفته اند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ

این سؤال روشن می شود: زیرا انسان نیاز به مرکب در همه روی زمین دارد، در کنار مرکب برای خشکی مرکبهای دریائی یعنی کشتیها را ذکر می کند و در حقیقت این تعبیر همانند چیزی است که در آیه 70 سوره اسراء که در مورد مواهب بنی آدم می فرماید: (وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ): (ما آنها را در خشکیها و دریاها حمل و نقل می کنیم).

آیه (23) تا (25) و ترجمه

(و لقد أرسلنا نوحا إلى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره أفلاتتقون) (23) (فقال الملؤ الذين كفروا من قومه ما هذا إلا بشر مثلكم يريد أن يتفضل عليكم ولو شاء الله لا نزل ملائكة ما سمعنا بهذا في أبائنا الا ولین) (24) (إن هو إلا رجل به جنة فتربصوا به حتى حين) (25)

ترجمه:

23 - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت ای قوم من! خداوند یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست، آیا (باز از پرستش بتها) پرهیز نمی کنید؟

24 - جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر شده بودند گفتند: این مرد بشری است همچون شما که می خواهد بر شما برتری جوید، اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد فرشتگانی نازل می کرد، ما چنین چیزی هرگز در نیاکان خود نشنیده ایم.

25 - او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، باید مدتی درباره او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد، یا از این بیماری رهائی یابد).

تفسیر:

منطق کوردلان مغرور

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از توحید و معرفت خداوند و دلائل عظمت

او در جهان آفرینش بود، همین مطلب را در آیات مورد بحث و آیات آینده از زبان پیامبران بزرگ و در لابلای تاریخ آنها بیان می کند.

نخست از نوح نخستین پیامبر اولوالعزم و منادی توحید شروع کرده می گوید: (ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، او به آنها گفت که ای قوم من! الله خداوند یگانه یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست) (ولقد ارسلنا نوحا الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره).

(آیا با این بیان روشن از پرستش بتها پرهیز نمی کنید؟) (افلا تتقون).
(اما جمعیت اشرافی ثروتمند و مغرور که چشمها را در ظاهر پر می کنند و از درون خالی هستند، از قوم او گفتند: این مرد تنها بشری همچون شما است با این قید که حس برتری جوئی در او تحریک شده و می خواهد بر شما مسلط شود و حکومت کند!) (فقال الملا الذين كفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلكم يريد ان يتفضل عليكم).

و به این ترتیب انسان بودنش را نخستین عیبش دانستند و به دنبال آن متهمش ساختند که او یک فرد سلطه جو است و سخنانش از خدا و توحید و دین و آئین، همه توطئه ای است برای رسیدن به این مقصود!

سپس افزودند: (اگر خدا می خواست رسولی بفرستد حتما فرشتگانی را برای این منظور نازل می کرد) (ولو شاء الله لانزل ملائكة).

و برای تکمیل این استدلال واهی گفتند: (ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده ایم که انسانی دعوی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند!) (ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين).

ولی این سخنان بی اساس در روح این پیامبر بزرگ اثر نکرد و نوح همچنان به دعوت خود ادامه می داد و نشانه ای از برتری جوئی و سلطه طلبی در کار

او نبود، لذا او را به اتهام دیگری متهم ساختند و آن اتهام (جنون و دیوانگی) بود که همه پیامبران الهی و رهبران راستین را در طول تاریخ به آن متهم ساختند، گفتند: (او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است باید مدتی درباره او صبر کنید تا مرگ او فرا رسد و یا از این جنون شفا یابد!) (ان هو الا رجل به جنه فتربصوا به حتى حين).

جالب اینکه آنها در این تهمت خود نسبت به این پیامبر بزرگ تعبیر به جنه را (دارای نوعی جنون است) به کار بردند، تا بر این واقعیت سرپوش نهند که زندگی این پیغمبر و سخنان او همگی بهترین نشانه عقل و دانش او است در حقیقت آنها می خواستند بگویند همه اینها درست است، ولی جنون فنون و چهره های مختلفی دارد که در بعضی مظاهر عقل نیز هست!!

جمله فتربصوا به حتی حین ممکن است اشاره به انتظار مرگ نوح باشد که مخالفان برای آن دقیقه شماری می کردند تا آسوده خاطر شوند، و ممکن است تاءکید بر نسبت جنون به او باشد یعنی انتظار بکشید تا از این بیماری بهبودی یابد!.

به هر حال آنها در سخنان خود سه نوع اتهام واهی و ضد و نقیض برای نوح قائل شدند، و هر یک را دلیل بر نفی رسالت او گرفتند. نخست اینکه اصولاً ادعای رسالت از ناحیه بشر دروغ است! چنین چیزی سابقه نداشت اگر خدا می خواست باید فرشتگانی بفرستد. دیگر اینکه او مرد سلطه جوئی است و این ادعا را وسیله ای برای رسیدن به این هدف قرار داده است.

سوم اینکه او عقل درستی ندارد و آنچه می گوید: از این رهگذر است!.

و از آنجا که پاسخ این ایرادها و اتهامات بی اساس و پریشان همه روشن بود و در آیات دیگر قرآن نیز آمده، قرآن در اینجا سخنی در این زمینه نمی گوید. زیرا از یکسو مسلم است رهبر انسان باید از جنس خود او باشد تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنائی داشته باشد، بعلاوه همیشه پیامبران از جنس بشر بوده اند.

از سوی دیگر از زندگی پیامبران به خوبی روشن می شود که مسأله برادری و تواضع و نفی هر گونه سلطه جوئی از بارزترین صفاتشان بوده، و عقل و هوش و درایتشان نیز حتی بر دشمنانشان آشکار بوده و در لابلای گفته هاشان به آن اعتراف می کردند.

آیه (26) تا (30) و ترجمه

(قال رب انصرني بما كذبون) (26) (فاوحينا إليه أن اصنع الفلك باعيننا ووحينا فإذا جاء أمرنا وفار التنور فاسلك فيها من كل زوجين اثنين و أهلك إلا من سبق عليه القول منهم ولا تخاطبني في الذين ظلموا إنهم مغرقون) (27) (فاذا استويت أنت ومن معك على الفلك فقل الحمد لله الذي نجتنا من القوم الظلمين) (28) (وقل رب أنزلني منزلا مباركا وأنت خير المنزلين) (29) (إن في ذلك لآيات وإن كنا لمبتلين) (30)

ترجمه:

- 26 - (نوح) گفت پروردگارا مرا در برابر تکذیبهای آنان یاری کن.
- 27 - ما به نوح وحی کردیم که کشتی را در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنور بجوشد (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را، مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده است
- (اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و دیگر درباره این ستمگران با من سخن مگوی که آنها همگی هلاک خواهند شد!
- 28 - و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو ستایش خدائی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید.
- 29 - و بگو پروردگارا ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی.
- 30 - (آری) در این ماجرا آیات و نشانه هائی برای صاحبان عقل و اندیشه است و ما مسلما همگان را آزمایش می کنیم.

تفسیر:

پایان عمر یک قوم سرکش

در آیات گذشته بخشی از تهمتهای ناروایی را که دشمنان نوح به او زدند خواندیم ولی از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که اذیت و آزار این قوم سرکش تنها منحصر به این امور نبود بلکه با هر وسیله توانستند او را در فشار قرار دادند و آزار کردند، و نوح حداکثر تلاش و کوشش خود را در هدایت و نجات آنها از چنگال شرک و کفر به خرج داد، هنگامی که از تلاشهای خود مأیوس شد و جز گروه اندکی ایمان نیاوردند از خدا تقاضای کمک کرد چنانکه در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم:

(گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهایی که کردند یاری کن) (قال رب انصرنی بما کذبون).

در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح و یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

(ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز)
(فأوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا ووحینا).

تعبیر (باعیننا) (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش و کوشش تو در این راه در حضور ما است و تحت پوشش حمایت ما، بنابراین با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش.
ضمناً تعبیر به (وحینا) نشان می دهد که نوح طرز کشتی ساختن و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت، و گر نه چنان چیزی طبق نوشته تواریخ

تا آن زمان سابقه نداشت، به همین دلیل نوح کشتی را آنچنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کم و کسری در آن نبود!

سپس ادامه می دهد هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و نشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده است بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) انتخاب و در کشتی سوار کن (**فاذا جاء امرنا و فار التنور فاسلك فيها من كل زوجين اثنين**).

(و خانواده و دوستان با ایمانت را بر کشتی سوار نما، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است) (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش است) (**واهلك الا من سبق عليه القول منهم**).

و باز اضافه می کند: (و دیگر درباره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد و جای گفتگو نیست) (**ولا تخاطبني في الذين ظلموا انهم مغرقون**).

البته این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح تحت تاءثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندی قرار گیرد و باز درباره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند.

در آیه بعد می فرماید: (هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدی و استقرار یافتی خدا را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس بجا آور و بگو حمد خدائی را که ما را از قوم ستمگر رهائی بخشید) (**فاذا استويت انت و من معك على الفلك فقل الحمد لله الذى نجانا من القوم الظالمين**). و بعد از حمد و ستایش خدا در برابر نخستین نعمت بزرگ او یعنی نجات از چنگال ظالمان، از درگاهش چنین تقاضا کن (و

بگو: پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگان (**و قل رب انزلني منزلا مباركا وانت خير المنزلين**).

واژه (منزل) ممکن است (اسم مکان) باشد، یعنی بعد از پایان گرفتن طوفان کشتی ما را در سرزمینی فرود آور که دارای برکات فراوانی باشد و ما بتوانیم با آسودگی خاطر به زندگی خود ادامه دهیم.

و نیز ممکن است (مصدر میمی) باشد، یعنی ما را به طرز شایسته ای فرود آر چرا که بعد از پایان گرفتن طوفان به هنگام نشستن کشتی بر زمین، خطرات زیادی این سرنشینان را تهدید می کرد، نبودن جای مناسب برای زندگی، کمبود غذا، انواع بیماریها، نوح از خدا می خواهد که او را به نحوی سالم و شایسته بر زمین فرود آورد.

و بالاخره آخرین آیه مورد بحث اشاره به مجموع این داستان کرده می گوید: (در این ماجرای نوح و پیروزش بر ستمکاران و مجازات این قوم سرکش به شدیدترین وجه، آیات و نشانه هایی برای صاحبان عقل و اندیشه است!) **(ان في ذلك لآيات)**.

(و ما به طور مسلم همگان را آزمایش می کنیم) **(وان كنا لمبتلین)** این جمله ممکن است اشاره به این باشد که ما قوم نوح را کرارا آزمودیم و هنگامی که از عهده آزمایشها برنیامدند هلاکشان کردیم.

و نیز ممکن است اشاره به این باشد که ما همه انسانها را در هر عصر و زمان آزمایش می کنیم و آنچه در آیات فوق گفته شد مخصوص مردم عصر نوح نبود، بلکه در همه اعصار و قرون در اشکال مختلف، آزمایشها صورت می گیرد، و در این آزمایشها آنها که خار راه تکامل بشرند از سر راه برداشته می شوند، تا بشریت به سیر تکاملی خود همچنان ادامه دهد.

جالب اینکه در آیات فوق، تنها به مسأله ساختن کشتی و سوار شدن نوح و یارانش بر آن اکتفا شده و اما اینکه سرانجام گنهکاران به کجا رسید پیرامون آن سخنی به میان نیامده چرا که با وعده الهی (انهم مغرقون) مسلم می شود چنین سرنوشتی دامن آنها را گرفته، چرا که وعده اش تخلف ناپذیر است. ذکر این معنی نیز لازم است که درباره قوم نوح و مبارزه آنها با این پیامبر بزرگ و سرنوشت دردناک آنان و ماجرای کشتی ساختن و جوشیدن آب از تنور و وقوع طوفان و غرق فرزندان نوح، سخن بسیار است که ما قسمت زیادی از آن را در سوره هود جلد نهم از صفحه 68 تا صفحه 125 مشروحا آورده ایم و به خواست خدا بخش دیگری هم در تفسیر سوره نوح خواهد آمد.

آیه (31) تا (41) و ترجمه

(ثم أنشاننا من بعدهم قرنا آخرين) (31) (فارسلنا فيهم رسولا منهم أن
اعبدوا الله ما لكم من اله غيره أفلا تتقون) (32) (وقال الملا من قومه الذين
كفروا و كذبوا بلقاء الآخرة و أترفنهم في الحياة الدنيا ما هذا إلا بشر- مثلکم
ياکل مما تاكلون منه و يشرب مما تشربون) (33) (ولئن أطعتم بشرا مثلكم إنکم
إذا لخاسرون) (34) (أیعدکم أنکم إذا متم و کنتم ترابا و عظاما أنکم
مخرجون) (35) (هیهات هیهات لما توعدون) (36) (إن هی إلا حیاتنا الدنیا
نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین) (37) (إن هو إلا رجل افتری علی الله کذبا و ما
نحن له بمؤمنین) (38) (قال رب انصرنی بما کذبون) (39) (قال عما لقلیل
لیصبحن نادمین) (40) (فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غشاء فبعدا للقوم
الظالمین) (41)

ترجمه:

- 31 - سپس بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم.
- 32 - و در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را
پیرستید، جز او معبودی برای شما نیست آیا (با این همه از شرک و بت پرستی)
پرهیز نمی کنید؟!
- 33 - ولی اشرافیان خود خواه قوم او که کافر شده بودند و لقای آخرت را
تکذیب کرده بودند و ناز و نعمت در زندگی دنیا به آنها داده
بودیم گفتند: این بشری است مثل شما! از آنچه شما می خورید می خورد
و از آنچه می نوشید می نوشد!
- 34 - و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید مسلما زیانکارید.

- 35 - آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می شوید؟
- 36 - هیئات، هیئات از این وعده هائی که به شما داده می شود!.
- 37 - غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرید و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.
- 38 - او فقط مرد دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.
- 39 - عرض کرد، پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهای آنها یاری فرما.
- 40 - (خداوند) فرمود: به زودی آنها از کار خود پشیمان خواهند شد. (اما زمانی که سودی به حالشان ندارد).
- 41 - سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت و ما آنها را همچون خاشاک بر سیلاب قرار دادیم دور باد از رحمت خدا قوم ستمگر!

تفسیر:

سرنوشت غم انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود) این آیات به بحث پیرامون اقوام دیگری که بعد از نوح (علیه السلام) بر سر کار آمدند پرداخته و منطق آنها را که هماهنگ منطق کفار پیشین بوده، و همچنین سرنوشت دردناکشان را شرح می دهد، و بحثهایی را که در آیات گذشته ذکر شد تکمیل می کند.

نخست می گوید: (ما بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم و قوم تازه ای به روی کار آمدند) (ثم انشاننا من بعدهم قرنا آخرین).

(قرن) از ماده (اقتران) به معنی نزدیکی است، لذا به جمعیتی که در عصر واحد زندگی می کنند قرن گفته می شود، و گاه به زمان آنها نیز قرن می گویند، اندازه گیری مدت قرن به سی سال یا صد سال صرفاً جنبه قراردادی دارد و تابع سنتهای اقوام مختلف می باشد.

از آنجا که بشر نمی تواند بدون یک رهبر الهی باشد خداوند پیامبر بزرگی را برای نشر دعوت توحید و آئین حق و عدالت به سوی آنها فرستاد چنانکه آیه بعد می گوید: (ما در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید و جز او معبودی برای شما نیست) (فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).

این همان چیزی بود که نخستین پایه دعوت همه پیامبران را تشکیل می داد این ندای توحید بود که زیر بنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است.

سپس این رسول الهی برای تأکید بیشتر به آنها می گفت: (آیا در برابر این دعوت صریح باز هم از شرک و بت پرستی پرهیز نمی کنید) (افلا تتقون).

در اینکه این قوم کدامیک از اقوام بودند؟ و پیامبرشان چه نام داشت؟ مفسران با بررسی آیات مشابه آن در قرآن دو احتمال داده اند:

نخست اینکه منظور (قوم ثمود است) که در سرزمینی در شمال حجاز زندگی می کردند و پیامبر بزرگ الهی (صالح) برای هدایت آنها مبعوث شد، آنها کفر ورزیدند و راه طغیان پیش گرفتند، سرانجام به وسیله صیحه آسمانی (صاعقه ای مرگبار) از میان رفتند.

شاهد این تفسیر مجازات (صیحه) است که در پایان آیات مورد بحث برای آنها ذکر شده، و در سوره هود آیه 67 نیز صریحا در باره (قوم صالح) آمده است.

دیگر اینکه منظور (قوم عاد) است که پیامبرشان (هود) بود و در بعضی از آیات قرآن سرگذشت آنها بلافاصله بعد از سرگذشت نوح آمده و این خود قرینهای بر این تفسیر است.

اما با توجه به اینکه مجازات این قوم طبق آیات 6 و 7 سوره (الحاقه) تندباد شدیدی بود که هفت شب و هشت روز آنها را در هم می کوبید روشن می شود تفسیر اول صحیحتر است.

به هر حال ببینیم عکس العمل این قوم سرکش در برابر ندای توحیدی این پیامبر بزرگ چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید: (آن جمعیت اشرافی خودخواه که خداوند یگانه را انکار کردند و لقای آخرت و رستخیز را تکذیب نمودند و ما آنها را نعمت فراوانی در این زندگی دنیا بخشیده بودیم گفتند: این فقط انسانی است مثل شما، از آنچه شما می خورید می خورد، و از آنچه می نوشید می نوشد) (و قال الملا من قومه الذين كفروا و كذبوا بلقاء الاخره و اترفناهم في الحياة الدنيا ما هذا الا بشر- مثلکم یا کل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون).

آری جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می بردند و به تعبیر قرآن (ملا) بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی از نور حق تهی داشتند) چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوسهای خود می دیدند، و مزاحم منافع نامشروع و استکبار و برتری جوئی بی دلیلشان مشاهده می کردند و به خاطر همین ناز و نعمتها از خدا دور افتاده بودند و سرای آخرت را انکار

نمودند، به ستیزه بر خواستند، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح داشتند.

آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و نوشیدن آنها را همانند سایر مردم دلیلی بر نفی رسالتشان گرفتند، در حالی که این خود تاءییدی بر رسالت این بزرگ مردان بود که آنها از میان توده های مردم برمی خاستند که دردها و نیازها شان را بخوبی درک کنند.

سپس به یکدیگر گفتند: (اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید بطور قطع زیانکارید!) (وَلئن اطعمم بشرًا مثلکم انکم اذا لخاسرون).

این کوردلان توجه به این نکته نداشتند که خودشان انتظار داشتند مردم در این وسوسه های شیطانی از آنان پیروی کنند و برای مبارزه با این پیامبر همصدا شوند، اما با این حال پیروی از کسی را که از کانون وحی کمک می گیرید و قلبش به نور علم پروردگار روشن است عیب می شمردند و مخالف آزادی و حریت انسان!

سپس به انکار معاد که همیشه قبول آن سدی بر سر راه خودکامگان و هوسرانان بود پرداختند و گفتند: (آیا این مرد به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان (پوسیده) شدید باز هم از قبرها بیرون می آئید و حیات نوینی را آغاز می کنید؟! (ایعدکم انکم اذا متم وکنتم ترابا و عظاما انکم مخرجون).

(هیئات! هیئات! از این وعده هایی که به شما داده می شود) (وعده های بی اساس و تو خالی!) (هیئات هیئات لما توعدون).

اصلا مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرات آن به هر سو پراکنده گشت باز هم به زندگی باز گردد؟ چنین چیزی محال است محال!!

سپس با این سخن انکار معاد را تأکید بیشتری کردند که (غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرد، و بعد از مرگ دیگر هیچ خبری نیست! و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!) (ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحی و ما نحن بمبعوثین).

سرانجام به عنوان یک جمع بندی در اتهامی که نسبت به پیامبرشان داشتند چنین گفتند: (او فقط مرد دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته، و به همین دلیل ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد!) (ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا و ما نحن له بمؤمنین).

نه رسالتی از طرف خدا دارد، و نه وعده های رستاخیز او درست است، و نه برنامه های دیگرش، به همین دلیل یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد. هنگامی که غرور و طغیان آنها از حد گذشت و تمام پرده های حیا را دریدند، و بی شرمی را در انکار رسالت و معجزات و دعوت انسانساز پیامبرشان را به آخرین حد رساندند، و خلاصه بر همه آنها اتمام حجت شد، این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرد و (گفت: پروردگارا مرا در مقابل تکذیبهای آنها یاری کن) (قال رب انصرنی بما کذبون).

آنها هر چه توانستند گفتند و هر تهمتی می خواستند زدند، تو مرا کمک فرما.

(و از سوی پروردگار به او گفته شد که آنها به زودی از کار خود
پشیمان خواهند گشت) و میوه درخت تلخی را که نشانده اند
خواهند چشید) (قال عما قليل ليصبحن نادمين).

اما زمانی پشیمان می شوند که سودی ندارد و راه بازگشت بسته است.
و همین طور شد (ناگهان صیحه آسمانی آنها را به حق زیر ضربات خود فرو
گرفت) (فاخذتهم الصيحة بالحق).

صاعقه ای مرگبار با صدائی وحشت انگیز و مهیب فرود آمد، همه جا
را تکان داد و در هم کوبید و ویران کرد، و اجساد بی جان آنها را روی هم
ریخت، بقدری

سریع و کوبنده بود که حتی قدرت فرار از خانه هاشان پیدا نکردند و در
درون همان خانه هایشان مدفون گشتند چنانکه قرآن در پایان این آیات می
گوید:

(ما آنها را همچون خار و خاشاک در هم کوبیده شده روی سیلاب قرار
دادیم) (فجعلناهم غداء).

(دور باد از رحمت خداوند قوم ستمگر!) (فبعدا للقوم الظالمين).

نکته ها:

1 - زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن

در آیات فوق رابطهای میان (اتراف) (زندگی اشرافی و پرناز و نعمت) و
(کفر و تکذیب لقای پروردگار دیده می شود، و به راستی چنین است، چرا
که صاحبان این گونه زندگانی معمولاً تمایل به آزادی بی قید و شرط برای
هر گونه کامجویی و بهره گیری از لذائذ حیوانی دارند، و پر واضح
است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رستاخیز مانع مهمی

در این راه است، هم آرامش وجدانشان را بر هم می زند، و هم زبان مردم را به روی آنها باز می کند.

لذا این گونه افراد یکباره طوق عبودیت پروردگار را از گردن بر می دارند، و راه انکار مبدء و معاد را پیش می گیرند و به تعبیری که در آیات فوق خواندیم می گویند: زندگی همین است و بس و هیچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر این بگوید دروغگو است! دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را باید خوش بود، از هر چمنی باید گلی چید و از هر وسیله لذتی لذت جست! و اینچنین خلافکاریها و زشتیهای اعمال خود را توجیه می کنند.

از این گذشته فراهم ساختن چنان زندگی پر زرق و برق بدون غصب حقوق دیگران و ظلم و ستم معمولاً ممکن نیست، تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند

این راه برای آنها هموار نخواهد شد، و اینجاست که می بینیم اکثریت کسانی که دارای چنین زندگی هستند به همه چیز پشت پا می زنند و با دیده تحقیر و انکار به همه چیز می نگرند.

این بینوایان کور دل و اسیران چنگال هوی و هوس از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می روند، ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را بر گردن می نهند، و خود بنده بندگان دگر می شوند، افکاری منحط، ارواحی آلوده، و دلپهای سیاه و تاریک دارند، دورنمای زندگی آنها شاید برای بعضی جالب باشد اما از نزدیک وحشتناک است چرا که نا آرامی حاصل از گناه و ترس از زوال نعمتها و مرگ فکر آنها را همواره در اضطراب فرو می برد.

2 - (تراب) و (عظام)

(تراب) به معنی خاک و (عظام) به معنی استخوانها است، معمولاً بدن انسان نخست تبدیل به استخوانهای پوسیده و سپس خاک می شود، بنابراین جای این سؤال باقی است که چرا در آیه فوق، تراب بر عظام مقدم داشته شده است؟.

این تعبیر ممکن است اشاره به دو بخش مختلف بدن آدمی باشد نخست گوشتها فرو میریزد و خاک می شود و استخوانها سالها بعد از آن باقی می ماند و سپس می پوسد و از بین می رود.

این احتمال نیز قابل توجه است که تراب اشاره به نیاکان بسیار قدیم باشد که همگی خاک شدند و عظام اشاره به پدران که استخوانهای پوسیده آنها باقی است.

3 - غناء چیست؟

در آیات فوق خواندیم که (قوم ثمود) بر اثر صیحه آسمانی همچون (غناء) گشتند، غناء در اصل به معنی گیاهان خشکیده ای است که به صورت بسیار در هم ریخته بر روی سیلاب قرار دارد، همچنین به کفهایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود نیز غناء می گویند.

تشبیه اجساد بی جان آنها به غناء اشاره به نهایت ضعف و ناتوانی و در هم شکستگی و بی ارزش بودن آنها است، چرا که خاشاک روی سیلاب از هر چیز بی ارزشتر و سبکتر است نه از خود اراده ای دارد و نه بعد از گذشتن و فرو نشستن سیلاب اثری از آن باقی می ماند.

در مورد صیحه آسمانی، شرح مبسوطی در جلد نهم صفحه 164 (ذیل آیه 67 سوره هود) داشتیم، البته این مجازات منحصر به

قوم ثمود نبود بلکه چند قوم گنهکار با همین عذاب الهی نابود شدند که شرح آن را در همانجا بیان کردیم.

4 - یک سرنوشت عمومی

جالب اینکه در آخرین جمله از آیات مورد بحث، مسأله را از صورت خصوصی بیرون آورده و به صورت یک قانون کلی و همگانی بیان می کند و می فرماید: دور باد قوم ستمگر از رحمت خدا، و این در حقیقت نتیجه گیری نهائی از کل این آیات است که آنچه در این ماجرا گفته شد از انکار و تکذیب آیات الهی و انکار معاد و رستاخیز و نتیجه دردناک آنها، مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست، بلکه همه ستمگران را در طول تاریخ شامل می شود.

آیه (42) تا (44) و ترجمه

(ثم أنشأنا من بعدهم قرونا آخرين) (42) (ما تسبق من أمة أجلها وما يستخرون) (43) (ثم أرسلنا رسلنا تترأكل ما جاء أمة رسولها كذبوه فأتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم أحاديث فبعدا لقوم لا يؤمنون) (44)

ترجمه:

42 - سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم.

43 - هیچ امتی بر اصل و سر رسید حتمیش پیشی نمی گیرد و از آن نیز تاءخیر نمی کند.

44 - سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم، هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد او را تکذیب می کردند ولی ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم و آنها را احادیثی قرار دادیم (چنان محو شدند که تنها نام و گفتگوئی از آنها باقی ماند) دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند!

تفسیر:

اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند

پس از پایان داستان قوم ثمود، قرآن در آیات مورد بحث اشاره به اقوام دیگری که بعد از آنها و قبل از موسی (علیه السلام) روی کار آمدند کرده، می گوید: (بعد از آنان جمعیتهای دیگری را روی کار آوردیم) (ثم انشاننا من بعدهم قرونا آخرين).

چرا که این قانون و سنت خداوند بزرگ است که فیض خود را قطع نمی کند و اگر گروهی مانعی بر سر راه تکامل نوع بشر شدند آنها را کنار زده و این قافله را در مسیرش همچنان پیش می برد.

اما این اقوام و طوائف گوناگون هر کدام دارای زمان و اجل معینی بودند و (هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرند و از آن عقب نمی افتند) (ما تسبق من امة اجلها و ما يستأخرون).

بلکه هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد از میان می رفتند، نه یک لحظه زودتر و نه دیرتر.

(اجل) به معنی عمر و مدت چیزی است، و گاه به نقطه پایان و انتها نیز اجل گفته می شود، مثل اینکه می گوئیم: اجل فلان بدهی فلان زمان است (یعنی سر رسید آن).

البته (اجل) همانگونه که قبلا هم گفته ایم دو گونه است: (حتمی) و (مشروط یا معلق).

اجل حتمی زمان پایان قطعی عمر شخص یا قوم یا چیزی است که هیچگونه دگرگونی در آن امکان ندارد، ولی اجل مشروط یا معلق زمانی است که با دگرگون شدن شرائط و موانع ممکن است کم و زیاد بشود، قبلا در این زمینه بقدر کافی صحبت کرده ایم.

به هر حال روشن است که آیه فوق به اجل حتمی اشاره می کند. آیه بعد ناظر به این حقیقت است که دعوت پیامبران در طول تاریخ هیچگاه قطع نشده، می فرماید: (ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم) (ثم ارسلنا رسلنا تترأ).

(تترا) از ماده (وتر) به معنی پی در پی در آمدن است، و تواتر اخبار به معنی خبرهائی است که یکی بعد از دیگری می رسد و از مجموعه آنها انسان یقین پیدا می کند، این ماده در اصل از (وتر) به معنی (زه کمان) گرفته شده است چرا که زه به کمان چسبیده و پشت سر آن قرار گرفته است و دو سر کمان را به هم نزدیک می کند، (از نظر ساختمان کلمه، (تترا) در اصل (وترا) بوده که واو آن تبدیل به (ت) شده).

به هر حال این معلمان آسمانی یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند، ولی اقوام سرکش همچنان بر کفر و انکار خود باقی بودند، به طوری که (هر زمان رسولی برای هدایت امتی می آمد او را تکذیب می کردند) (کَلِمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولَهَا كَذَّبُوهُ).

هنگامی که این کفر و تکذیب از حد گذشت و بقدر کافی اتمام حجت شد (ما این امتهای سرکش را یکی بعد از دیگری هلاک نمودیم و از صفحه روزگار محویشان کردیم) (فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا).

آنچنان نابود شدند که تنها گفتگوئی از آنها در میان مردم باقی ماند آری (ما آنها را احادیثی قرار دادیم) (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ).

اشاره به اینکه گاه امتی منقرض می شود اما نفرات و آثار چشمگیری از آنها در گوشه و کنار به صورت پراکنده باقی می ماند، ولی گاه چنان نابود می شود که جز اسمی از آنها بر صفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی ماند و این امتهای سرکش و طغیانگر از دسته دوم بودند.

و در پایان آیه، همچون آیات پیشین می گوید: (دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند) (فَبَعْدَ الْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ).

آری این سرنوشت‌های دردناک نتیجه بی ایمانی آنها بود،
و به همین دلیل مخصوص آنها نیست، هر گروه بی ایمان و سرکش
و ستمگر خواه ناخواه به چنین سرنوشتی گرفتار می شود، چنان نابود
می گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می ماند.
آنها نه تنها در این دنیا دور از رحمت خدا بودند که در سرای دیگر
نیز از رحمت الهی دورند، چرا که تعبیر آیه، مطلق است و همه را
شامل می شود.

آیه (45) تا (49) و ترجمه

(ثم أرسلنا موسى وأخاه هرون بآيتنا وسلطن مبين) (45) (الى فرعون و
ملايه فاستكبروا و كانوا قوما عالين) (46) (فقالوا انؤ من لبشرين مثلنا و قومهما
لنا عبدون) (47) (فكذبوهما فكانوا من المهلكين) (48) (و لقد أتينا موسى
الكتب لعلمهم يهتدون) (49)

ترجمه:

45 - سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل
روشن فرستادیم.

46 - به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او، اما آنها استکبار کردند و
اصولا مردمی برتری جو بودند.

47 - آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی
که قوم آنها (بنی اسرائیل) ما را پرستش می کنند (و بردگان ما هستند).

48 - (آری) آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند.

49 - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، شاید آنها (بنی
اسرائیل) هدایت شوند.

تفسیر:

قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می رسد

تا اینجا سخن در باره اقوامی بود که پیش از موسی (علیه السلام) پیامبر اولوالعزم
پروردگار روی کار آمدند و رفتند، اما در آیات مورد بحث اشاره بسیار کوتاهی
به قیام موسی و هارون در برابر فرعونیان و سرانجام کار این قوم مستکبر کرده
می فرماید:

(سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل آشکار و روشن فرستادیم) (ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین).
در اینکه منظور از (آیات) و (سلطان مبین) چیست؟ و این دو، چه تفاوتی با هم دارند؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی کرده اند:

1 - بعضی گفته اند منظور از آیات، معجزاتی است که خداوند به موسی بن عمران داد (آیات نه گانه) و منظور از (سلطان مبین)، منطق نیرومند و دلایل داندانشکن موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) در برابر فرعونیان است.

2 - دیگر اینکه مراد از (آیات) همه معجزات موسی است و منظور از (سلطان مبین) بعضی از معجزات مهم مانند معجزه (عصا) و (ید بیضاء) است، چرا که اینها از ویژگی خاصی برخوردار بودند که موجب سلطه و پیروزی آشکار موسی بر فرعونیان می شد.

3 - این احتمال را نیز بعضی داده اند که (آیات) اشاره به آیات تورات و بیان احکام و مانند آن است، و (سلطان مبین) اشاره به معجزات موسی است.
ولی با توجه به موارد استعمال (سلطان مبین) در قرآن مجید، تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد چرا که در موارد متعددی کلمه (سلطان) یا (سلطان مبین) در قرآن به معنی دلیل و منطق روشن آمده است.

آری موسی و برادرش هارون با این آیات و سلطان مبین را فرستادیم (به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی و مغرور او) (الی فرعون و ملاه).

چرا تنها سخن از ملا (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور) می گوید و نمیفرماید آن دو را به سوی همه مردم مصر فرستادیم، اشاره به اینکه ریشه

همه فساد، اینها بودند و اگر اینها اصلاح می شدند، بقیه، کارشان آسان بود، و از این گذشته آنها سردمداران و دستاندرکاران کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر اینکه سردمدارانش اصلاح شوند. (ولی فرعون و اطرافیانش، استکبار کردند و زیر بار آیات حق و سلطان مبین نرفتند (فاستکبروا)).

(و اصولاً آنها مردمی برتری جو و سلطه طلب بودند) (و کانوا قوما عالین). تفاوت جمله (استکبروا) با جمله (کانوا قوما عالین) ممکن است از این نظر باشد که جمله نخست، اشاره به استکبار آنها در برابر دعوت موسی است، و جمله دوم اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آنها و بافت فکر و روحشان بود.

این احتمال نیز وجود دارد که اولی اشاره به استکبار آنها، و دومی اشاره به این باشد که آنها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.

یکی از نشانه های روشن برتری جوئی آنها این بود که (گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) بندگان و بردگان ما هستند؟! (و قالوا انؤ من لبشرین مثلنا و قومها لنا عابدون)).

نه تنها ما نباید زیر بار آنها برویم، بلکه آنها همیشه باید بندگی ما کنند! آنها پیامبران را متهم به برتری جوئی و سلطه طلبی می کردند در حالی که خودشان بدترین سلطه جو بودند و آثار این خوی زشت در این گفتارشان به خوبی نمایان است.

به هر حال با این استدلالات واهی به مخالفت با حق برخاستند (و موسی و هارون را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک و نابود شدند) و ملک و حکومتشان بر باد رفت (فکذبوهما فکانوا من المهلکین). و سرانجام به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل که سد راه دعوت موسی و هارون بودند از میان رفتند، و دوران آموزش و تربیت الهی بنی اسرائیل فرا رسید.

در همین مرحله بود که خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و بنی اسرائیل را به انجام برنامه های آن دعوت نمود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

(ما به موسی کتاب آسمانی دادیم تا بنی اسرائیل در سایه آن هدایت شوند) (ولقد آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون).

قابل توجه اینکه در آیات گذشته در مرحله مبارزه با فرعونیان سخن از موسی و برادرش هارون در میان بود، و تمام ضمیرها به صورت تشبیه آمده، ولی در اینجا که سخن از نزول کتاب آسمانی است تنها از موسی بحث شده، زیرا او پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و شریعت تازه بود، بعلاوه هنگام نزول تورات او در کوه طور بود و برادرش هارون در میان جمعیت بنی اسرائیل باقی ماند.

آیه (50) و ترجمه

(و جعلنا ابن مریم و أمه آية و أوینهما إلى ربوة ذات قرار و معین) (50)

ترجمه:

50 - ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش (مریم) را نشانه خود قرار دادیم و آنها را در سر زمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت جای دادیم.

تفسیر:

آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح (علیه السلام) و همچنین مادرش مریم کرده می گوید: (ما فرزند مریم و مادرش را نشانه ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم) (و جعلنا ابن مریم و امه آیه).

تعبیر به (ابن مریم) بجای (عیسی) برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدری به فرمان پروردگار متولد شد، و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

و از آنجا که این تولد استثنائی رابطه ای با عیسی و رابطه ای با مادرش مریم دارد هر دو را به عنوان یک آیه و نشانه می شمرد چرا که این دو (تولد فرزندی بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادری بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

سپس به بخشی از نعمتها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده می گوید: (ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش و امنیت و آب جاری بود جای دادیم) (و أویناهما إلى ربوة ذات قرار و معین).

(ربوه) از ماده (ر با) به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین بلند می باشد.

(معین) از ماده (معن) (بر وزن شان) به معنی جریان آب است، بنابراین ماء معین به معنی آب جاری است، بعضی نیز آن را از ماده (عین) یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می شود دانسته اند.

به هر حال این جمله اشاره سر بستهای است به محل امن و امان و پر برکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از شر دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظائف خویش بپردازند.

اما اینکه این محل کدام نقطه بوده است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است. بعضی آن را ناصره (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح (علیه السلام) می دانند، چرا که به هنگام تولدش گروهی از دشمنان که خبر تولد او و آینده وی را اجمالا دریافته بودند در صدد نابودیش بر آمدند، اما خدا او را در آن محل امن و امان و پر نعمتی حفظ کرد.

بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می دانند چرا که عیسی و مادرش مریم مدتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند.

بعضی دیگر آن را به سرزمین (دمشق) و بعضی سرزمین (رمله) (یکی از شهرهای شمال شرقی بیت المقدس) تفسیر کرده اند چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق، قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محل تولد مسیح (علیه السلام) در بیابان بیت المقدس باشد، جائی که خداوند آن را محل امنی برای این مادر و فرزند قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.

و در هر صورت آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می کردند، و نشان می دهد که اگر تمام تیغهای جهان از جا حرکت کنند تا رگی را ببرند تا خدا نخواهد توانائی نخواهند داشت، و هرگز تنهائی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد.

آیه (51) تا (54) و ترجمه

(یاایها الرسل کلا من الطیبت و اعملوا صلیحا انی بما تعملون علیم) (51)
(و ان هذه أمتکم أمة واحدة و إنا ربکم فاتقون) (52) (فتقطعوا أمرهم بینهم
زبرا کل حزب بما لديهم فرحون) (53) (فذرهم فی غمرتهم حتی حین) (54)
ترجمه:

51 - ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح
انجام دهید که من به آنچه انجام می دهید آگاهم.
52 - همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شما را از مخالفت فرمان
من بهره‌زید.

53 - اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی
رفتند (و عجب اینکه) هر گروه، به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!
54 - آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا
رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند).

تفسیر:

همگی امت واحدید

در آیات پیشین سخن از سرگذشت پیامبران و امت‌هایشان بود، در نخستین
آیه مورد بحث همه را مخاطب ساخته چنین می گوید: (ای پیامبران! از
غذاهای پاکیزه و طیب تغذیه کنید و عمل صالح بجا آورید که
من به آنچه شما عمل می کنید آگاهم) (یاایها الرسل کلا من
الطیبات و اعملوا صلیحا انی بما تعملون علیم).

فرق میان شما و دیگر انسانها این نیست که شما صفات بشری همانند نیاز به تغذیه ندارید، تفاوت این است که شما حتی تغذیه را نیز به عنوان یک وسیله تکامل پذیرفته اید و به همین دلیل برنامه شما خوردن از طیبات و پاکیزه ها است در حالی که مردمی که خوردن را هدف نهائی خود قرار داده اند به هیچ وجه مقید به این برنامه نیستند، به دنبال چیزی می روند که هوس حیوانی آنها را اشباع کند خواه خبیث باشد یا طیب.

و با توجه به اینکه نوع تغذیه در روحيات انسان مسلماً مؤثر است و غذاهای مختلف، آثار اخلاقی متفاوتی دارد ارتباط این دو جمله روشن می شود که می فرماید: (از غذاهای پاکیزه بخورید) و (عمل صالح انجام دهید).

در روایات اسلامی نیز می خوانیم خوردن غذای حرام جلو استجابت دعای انسان را می گیرید، حدیث معروفی که از پیامبر اسلام (ﷺ) نقل شده شاهد این مدعی است: مردی خدمتش عرض کرد دوست دارم دعايم مستجاب شود، فرمود: طهر ماکلتک و لا تدخل بطنک الحرام: (غذای خود را پاک کن، و از هر گونه غذای حرام بپرهیز)!

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله انی بما تعملون علیم (من از آنچه انجام می دهید آگاهم) خود دلیل مستقلى برای انجام عمل صالح است، چرا که وقتی انسان بداند کسی همواره ناظر عمل او است که چیزی بر او مخفی نمی شود

و حساب اعمال او را دقیقاً نگاه می دارد، بدون شک این توجه در اصلاح عمل او مؤثر است.

و از این گذشته تعبیرات آیه فوق از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمت‌های پاکیزه ای که نصیب او شده نیز روی اعمال انسان مؤثر است.

به این ترتیب در این آیه از سه جهت برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است: از جهت تاءثیر غذای پاک بر صفای قلب، و از جهت تحریک حس شکرگزاری، و از جهت توجه دادن به اینکه خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است.

و اما واژه (طیب) چنانکه قبلاً هم گفته ایم به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل (خبیث) (ناپاک) است، راغب در مفردات می گوید: (طیب) در اصل به معنی هر امر لذتبخش است خواه حواس انسان از آن لذت ببرد و یا روح و جان انسان، ولی در شرع به معنی چیزی است که پاک و حلال باشد.

به هر حال بسیاری از بحث‌های قرآن پیرامون طیب و طیبات دور می زند:

- به پیامبران دستور می دهد تنها از غذای طیب تغذیه کنند.

- نه تنها به پیامبران، به همه مؤمنان خطاب می کند: (یا ایها الذین آمنوا کلوا

من طیبات ما رزقناکم)، (ای کسانی که ایمان آوردید از طیباتی که به شما روزی داده ایم بخورید) (بقره - 172).

- اعمال و سخنانی به مقام قرب او راه میابند که طیب و پاک باشند

(الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه): (کلمات طیب

به مقام قرب او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد) (فاطر -

10).

- و نیز یکی از افتخارات بزرگی که خداوند به انسان داده، و به عنوان یکی از نشانه های برتری او بر سایر موجودات می شمرد استفاده از طیبات است (و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً): (ما فرزندان آدم را اکرام کردیم و بزرگ داشتیم، و آنها را در خشکی و دریا بر مرکبهای حمل نمودیم، و از روزیهای طیب و پاکیزه به آنها بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت دادیم) (اسراء - 70).

در یک حدیث کوتاه و پر معنی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) نیز این حقیقت بازگو شده است فرمود: یا ایها الناس! ان الله طیب لا یقبل الا طیباً: ای مردم! خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پاک و پاکیزه چیزی را قبول نمی کند).

سپس آیه بعد همه پیامبران و پیروان آنها را به توحید و تقوی دعوت کرده چنین می گوید: (همه شما امت واحدی هستید) (و تفاوتهای میان شما و همچنین پیامبرانتان هرگز دلیل بر دوگانگی و چند گانگی نیست) (و ان هذه امتکم امة واحدة).

(و من پروردگار شما هستم، از مخالفت فرمان من پرهیزید) (و انا ربکم فاتقون).

به این ترتیب، آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی، و حذف هر گونه تبعیض و جدائی دعوت می کند، همانگونه که او پروردگار واحد است انسانها نیز امت واحد هستند.

به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند همانگونه که پیامبرانشان نیز به آئین واحدی دعوت می کردند که اصول و اساس آن همه جا یکی بود: توحید و شناسائی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر

و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح، و حمایت از عدالت و اصول انسانی.

بعضی از مفسران (امت) را در اینجا به معنی دین و آئین می دانند، نه به معنی جمعیت و جماعت، در حالی که ضمیر جمع در جمله (اناربکم) شاهد بر آن است که منظور از امت همان جماعت انسانها است.

و لذا در تمام مواردی که کلمه امت در قرآن مجید به کار رفته همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است، مگر در بعضی از موارد استثنائی که تواءم با قرینه خاصی بوده و امت مجازا به معنی مذهب به کار رفته است، مانند انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثار هم مقتدون. (ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می کنیم) (زخرف - 23).

قابل توجه اینکه مضمون همین آیه با تفاوت مختصری در سوره انبیاء آیه 92 آمده است (ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون) در حالی که قبل از آن شرح حال بسیاری از انبیاء بیان شده است و در واقع (هذه) اشاره به امتهای انبیای پیشین است که همه از دیدگاه فرمان الهی امت واحد بودند و همگی به دنبال یک هدف در حرکت. آیه بعد به دنبال دعوتی که به وحدت و یگانگی در آیه قبل شد انسانها را از پراکندگی و اختلاف با این عبارت بر حذر می دارد: (اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند) (فتقطعوا امرهم بینهم زیرا).

و عجب اینکه (هر یک از این احزاب و گروهها به آنچه نزد خود دارند خوشحالند) و از دیگران بیزار (کل حزب بما لیدهم فرحون).

(زبر) جمع زبرة (بر وزن لقمه) به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود اطلاق شده است، بنابراین جمله (فتقطعوا امرهم بینهم زیرا) اشاره به تجزیه امتها به گروههای مختلف است.

بعضی نیز احتمال داده اند: (زبر) جمع (زبور) به معنی کتاب بوده باشد، یعنی هر یک از آنها دنباله رو کتابی از کتب آسمانی شدند، و بقیه کتب الهی را نفی کردند، در حالی که همه از مبدء واحدی سرچشمه گرفته بود.

ولی جمله (کل حزب بما لدیهم فرحون) تفسیر اول را تقویت می کند چرا که از احزاب مختلف و تعصب هر یک از آنها بر گفته های خویش سخن می گوید.

به هر حال آیه فوق یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می کند و آن تعصب جاهلانه احزاب و گروهها است که هر یک راه و آئینی را برای خود برگزیده، و دریچه های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته اند، و اجازه نمی دهند شعاع تازه ای به مغز آنها بتابد، نسیمی به روحشان بوزد و حقیقتی را بر آنها روشن سازد!

این حالت که از خود خواهی و حب ذات افراطی و خود بینی و خودپسندی سرچشمه می گیرید بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت امتها است.

این خوشحال بودن به راه و رسم خویشتن و احساس تنفر و بیگانگی از هر چه غیر آن است گاه به جائی می رسد که اگر انسان سخنی بر خلاف راه و رسم خویش بشنود انگشت در گوش می گذارد و جامه بر سر میکشد و پا به فرار می نهد مبدا حقیقتی بر خلاف آنچه با آن خو گرفته بر او روشن

شود، آنچنان که قرآن درباره مشرکان عصر نوح (عَلَيْهِ السَّلَام) بیان می کند و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصرؤا و استکبروا استکبارا:

(بار الها هر زمان که من از اینها دعوت کردم که به سوی تو آیند و گناهانشان را ببخشی، انگشتها بر گوش نهادند و جامه بر خود پیچیدند و در راه غلطشان اصرار ورزیدند و به شدت در برابر حق استکبار کردند) (نوح - 7).

و تا به این حالت پایان داده نشود راه وصول به حق برای انسان ممکن نیست و هر کس بر طریقه خود اصرار می ورزد و لجاجت می کند.

لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: (اکنون که چنین است بگذار آنها در جهل و گمراهی و غفلت و سرگردانیشان فرو روند تا مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند) (فذرهم فی غمرتهم حتی حین).

کلمه (حین) ممکن است اشاره به وقت مرگ یا وقت نزول عذاب و یا هر دو باشد.

واژه (غمره) (بر وزن ضربه) در اصل از (غمر) به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می شوید و پیش می رود (غمر) و (غامر) گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاریهایی که انسان را در خود فرو می برد نیز اطلاق گردیده است، و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

آیه (55) تا (61) و ترجمه

(أَيَحْسَبُونَ إِنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ) (55) (نَسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) (56) (إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ) (57) (وَالَّذِينَ هُمْ يَأْتِيهِمْ بِهِمْ يُؤْمِنُونَ) (58) (وَالَّذِينَ هُمْ يَشْرُكُونَ) (59) (وَالَّذِينَ يَأْتِيهِمْ بِهِمْ وَجَلَّتْ عَنْهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَجْعُونَ) (60) (أُولَئِكَ يَسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) (61)

ترجمه:

- 55 - آنها گمان می کنند اموال و فرزندانی که به آنان داده ایم...
- 56 - برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشاییم؟! (چنین نیست) بلکه آنها نمیفهمند!
- 57 - آنان که از خوف پروردگارشان بیمناکند.
- 58 - و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند.
- 59 - و آنها که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.
- 60 - و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات بخرج می دهند اما با این حال دلهایشان ترسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند.
- 61 - (آری) چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند.

تفسیر:

سبقت گیرندگان در خیرات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از احزاب و گروههای لجوج و متعصب و خود خواهی به میان آمد که تنها به عقائد خود چسبیده اند و خوشحالند و راه هر گونه تحقیق را به روی عقل خود بسته اند، در آیات مورد بحث به بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه آنان اشاره کرده می گوید:

(آیا آنها گمان می کنند اموال و فرزندی را که به آنان داده ایم...) (۱)
يَحْسِبُونَ اِنَّمَا نَمْدُهُمْ بِهٖ مِنْ مَّالٍ وَبَنِيْنٍ) .

(برای این است که درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشایم)؟!
(نَسَارِعْ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) .

آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روشن خود می پندارند و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می دانند؟.

نه، هرگز چنین نیست (بلکه آنها نمی فهمند) (بَلْ لَا
يَشْعُرُوْنَ) .

آنها نمی دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است، آنها نمی دانند که خدا می خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناکتر باشد، زیرا اگر درهای نعمتها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتیها پیدا کند مجازاتها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه چال زندان وحشتناکی بیفکنند فوق العاده دردناک خواهد بود.

بعلاوه این فراوانی نعمت، پرده های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیمتر می کند تا آنجا که راه باز گشت بر او غیر ممکن می شود. این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن اشاره به (استدراج در نعمت) شده است.

ضمنا جمله (نمد) از ماده (امداد) و (مد) به معنی کامل کردن نقصان چیزی، و جلوگیری از قطع و پایان آن است.

بعد از نفی پندارهای این غافلان خود خواه، چگونگی حال مؤمنان و سرعت کنندگان در خیرات را ضمن چند آیه بازگو می کند و صفات اساسی آنها را تشریح می نماید:

نخست می گوید: (کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک و نگرانند) (ان الذین هم من خشية ربهم مشفقون).

قابل توجه اینکه (خشیت) به معنی هر گونه ترس نیست، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد، همچنین (مشفق) که از ماده (اشفاق) و از ریشه (شفق) به معنی روشنائی آمیخته با تاریکی گرفته شده به معنی خوف و ترسی است که آمیخته با محبت و احترام است.

و از آنجا که (خشیت) بیشتر جنبه قلبی دارد و اشفاق جنبه عملی را شامل می شود، ذکر این دو به صورت علت و معلول در آیه روشن می گردد، در حقیقت می فرماید: آنها کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خدا در دلهایشان جای

کرده است و آثار آن در عملشان و مراقبتهایشان نسبت به دستورات الهی نمایان است، و به تعبیر دیگر (اشفاق) مرحله تکامل

(خشیت) است که در عمل اثر می گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیتها و می دارد.

سپس اضافه می کند: (کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند) (و الذین هم بآیات ربهم یؤمنون).

بعد از مرحله ایمان به آیات پروردگار، مرحله تنزیه و پاک شمردن او از هر گونه شبیه و شریک فرا می رسد و می گوید: (کسانی که نسبت به پروردگارشان شرک نمی ورزند) (و الذین هم بربهم لا یشرکون).

در واقع نفی شرک، نتیجه ایمان به آیات پروردگار و معلول آن است، و یا به تعبیر دیگر ایمان به آیات پروردگار به (صفات ثبوتی) او اشاره می کند و نفی شرک اشاره به (صفات سلبی) است، به هر حال نفی هر گونه شرک اعم از آشکار و نهان (جلی و خفی) در این جمله درج است.

بعد از این، مرحله ایمان به معاد و رستاخیز و توجه خاصی که مؤمنان راستین به این مسأله دارند فرا می رسد، توجهی که آنها را در عمل، کاملاً کنترل می کند، می گوید:

(و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام اطاعات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار دارند اما با این حال خود را مقصر می دانند و دلهایشان ترسان است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند) (و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم و جلة انهم الی ربهم راجعون).

اینان همچون افراد کوتهفکر و دون همت نیستند که با انجام یک عمل کوچک خود را از مقربان درگاه خدا پندارند و چنان حالت عجبی پیدا کنند

که همه را در برابر خود کوچک و بی مقدار ببینند، بلکه اگر برترین اعمال صالح را انجام دهند، عملی که معادل تمام عبادت انس و جن باشد علیوار می گویند: آه من قلة الزاد و بعد السفر! (آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن سفر آخرت)!

بعد از شرح این صفات چهارگانه می فرماید: (چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند) (اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون).

در واقع خیرات و نیکیها و سعادت واقعی، آن نیست که غرق شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا میپندارند، خیر و سعادت و برکت برای گروه مؤمنانی است که دارای ویژگیهای اعتقادی و اخلاقی فوق هستند و به دنبال آن در انجام اعمال صالح پیشقدمند.

آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملاً منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤمنان پیشگام است، نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هر گونه شرک است شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسئولیت و انگیزه هر کار نیک است منتهی می گردد و مجموعاً چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می کند (دقت کنید).

ضمناً تعبیر به (یسارعون) که از باب (مفاعله) و به معنی سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است، تعبیر جالبی است که وضع

حال مؤمنان را در یک مسابقه که به سوی مقصدی بزرگ و پر ارزش انجام می شود، مشخص می کند و نشان می دهد آنها چگونه در برنامه اعمال صالح با یکدیگر رقابت سازنده و مسابقه بی وقفه دارند.

آیه (62) تا (67) و ترجمه

(ولا نكلف نفسا إلا وسعها ولدینا کتاب ینطق بالحق وهم لا یظلمون)
(62) (بل قلوبهم فی غمرة من هذا ولهم أعمال من دون ذلك هم لها عاملون)
(63) (حق إذا أخذنا مترفیهم بالعذاب إذا هم یجارون) (64) (لا تجاروا الیوم
إنکم منا لا تنصرون) (65) (قد كانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی إعقابکم
تنکصون) (66) (مستکبرین به سامرا تهجرون) (67)

ترجمه:

62 - و ما هیچ کس را جزء به اندازه توانائیش تکلیف نمی کنیم و نزد ما
کتابی است (که تمام اعمال بندگان را ثبت کرده) و به حق سخن می گوید لذا
به آنان هیچ ظلم و ستمی نمی شود.

63 - بلکه دلهای آنها از این نامه اعمال (و روز حساب و آیات قرآن
(در بیخبری فرو رفته و آنان اعمال (زشتی) جز این دارند که پیوسته آن را
انجام می دهند.

64 - تا زمانی که متنعمان مغرور آنها در چنگال عذاب گرفتار سازیم
در این هنگام ناله های دردناک و استغاثه آمیز سر می دهند!.

65 - (اما به آنها گفته می شود) فریاد نکنید! امروز شما از ناحیه ما یاری
نخواهید شد.

66 - (آیا فراموش کرده اید که) در گذشته آیات من بطور مداوم بر شما
خوانده می شد اما شما اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید؟!.

67 - در حالی که در برابر آن آیات استکبار می نمودید و شبها
در جلسات خود به بدگوئی ادامه می دادید.

تفسیر:

دل‌های فرو رفته در جهل!

از آنجا که صفات بر جسته و ویژه مؤمنان که سر چشمه انجام هر گونه کار نیک است و در آیات قبل به آن اشاره شد، این سؤال را برمی انگیزد که اتصاف به این صفات و انجام این اعمال، کار همه کس نیست، و از عهده همه بر نمی آید، در نخستین آیه مورد بحث به پاسخ پرداخته می گوید: (ما هیچکس را جز به مقدار توانائیش تکلیف نمی کنیم) و از هر کس به اندازه عقل و طاقتش می خواهیم (ولا نكلف نفسا الا وسعها).

این تعبیر نشان می دهد که وظائف و احکام الهی در حدود توانائی انسانها است، و در هر مورد بیش از میزان قدرت و توانائی باشد ساقط می شود و به تعبیر علمای اصول، این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد و بر آنها مقدم است.

و باز از آنجا که ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه اینهمه انسانها اعمالشان از کوچک و بزرگ، مورد حساب و بررسی قرار می گیرید؟ اضافه می کند: و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید (و تمام اعمال بندگان را ثبت و بازگو می کند) و به همین دلیل هیچ ظلم و ستمی بر آنها نمی شود (ولدينا كتاب ينطق بالحق و هم لا يظلمون).

این اشاره به نامه های اعمال و پرونده هائی است که همه کارهای آدمی در آن ثبت است و نزد خداوند محفوظ است، پرونده هائی که گوئی زبان دارد و حق را

بازگو می کند به گونه ای که جای هیچگونه انکار در آن باقی نمی ماند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این کتاب که نزد پروردگار است، لوح محفوظ باشد و تعبیر به لدینا (نزد ما) این تفسیر را تایید می کند. به هر حال آیه فوق گویای این حقیقت است که ذره ای از اعمال آدمی به دست فراموشی سپرده نمی شود و همه دقیقاً ثبت خواهد شد، ایمان به این واقعیت نیکوکاران را در کار خیر تشویق و از کار بد بر حذر می دارد.

جمله (ینطق بالحق) (به حق سخن می گوید) که در توصیف کتاب اعمال آدمی آمده است شبیه تعبیری است که در فارسی نیز داریم و می گوئیم: فلان نامه به قدر کافی گویاست، یعنی نیاز به شرح و توضیح ندارد، گوئی خودش سخن می گوید و بدون احتیاج به مطالعه، حقایق را بازگو می کند.

جمله (و هم لا یظلمون) نیز اشاره به این است که با ثبت دقیق اعمال جائی برای ظلم و ستم باقی نمی ماند.

ولی از آنجا که بیان این واقعیات تنها در کسانی اثر می کند که مختصر بیداری و آگاهی دارند بلافاصله اضافه می کند: (اما دلهای این جمعیت کافر لجوج در جهل و بیخبری آنچنان فرو رفته که از نامه اعمال و روز حساب و جزا و آنچه در قرآن از وعد و وعید آمده است غافلند) (بل قلوبهم فی غمرة من هذا).

این انغمار و فرو رفتن در جهل و بیخبری به آنها اجازه نمی دهد که این حقایق روشن را مشاهده کنند، شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند سپس اضافه می کند: (آنها اعمالی جز این هم دارند که

پیوسته آن را انجام می دهند) (و لهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون).

مفسران برای جمله (لهم اعمال من دون ذلك) تفسیرهای گوناگونی گفته اند: بعضی آن را اشاره به اعمال خلاف و زشتی می دانند که به خاطر جهل و نادانی از آنها سر می زند (بنابراین (ذلك) اشاره به جهل آنها است) و اعمال اشاره به گناهیانی است که از آنها از این رهگذر سر می زد.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها علاوه بر کفر عقیدتی از نظر عمل نیز آلودگی فراوان دارند.

و بالاخره بعضی احتمال داده اند که منظور این است: برنامه این کافران با برنامه مؤمنان به کلی از هم جدا است و دو خط مختلف را تعقیب می کند.

این تفسیرها در نهایت، منافاتی با هم ندارند و قابل جمعند، آنچه باید به آن توجه داشت این است که سر چشمه اعمال ننگین آنان همان قرار گرفتن قلبهایشان در غمره و فرو رفتن در جهل و نادانی است.

اما آنها در این غفلت و بیخبری همچنان باقی می مانند (تا روزی که مترفین را (آنان که غرق ناز و نعمتند) در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام نعره استغاثه آمیز آنها همچون نعره وحوش بیابان برمی خیزد) و از سنگینی عذاب و مجازات دردناک الهی ناله سر می دهند (حتى اذا اخذنا مترفهم بالعذاب اذا هم يجثرون)

ولی به آنها خطاب می شود (فریاد نکنید و ناله زنید که شما امروز از ناحیه ما یاری نخواهید شد)! (لا تجثروا اليوم انکم منا لا تنصرون).

ذکر خصوص (مترفین) در اینجا با اینکه گنهکاران منحصر به آنها نیستند یا به خاطر این است که آنها سردمداران گمراهی و ضلالتند و یا برای این است که مجازات در مورد آنها دردناکتر خواهد بود.

ضمناً منظور از عذاب در اینجا ممکن است عذاب دنیا یا عذاب آخرت یا هر دو باشد، یعنی هنگامی که عذاب دردناک الهی در این جهان یا آن جهان دامانشان را فرا می گیرد، نعره و فریاد بر می آورند و استغاثه می کنند، اما بدیهی است در آن هنگام کار از کار گذشته و راه بازگشت وجود ندارد.

آیه بعد در حقیقت بیان علت این سرنوشت شوم است، می گوید: (در گذشته آیات من به طور مداوم بر شما خوانده می شد اما بجای اینکه از آن، درس بیاموزید و بیدار شوید اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید) (قد کانت آیاتی تتلى علیکم و کنتم علی اعقابکم تنکصون).

(تنکصون) از ماده (نکوص) به معنی عقب عقب بر گشتن است، و (اعقاب) جمع (عقب) (بر وزن جهش) به معنی پاشنه پا است و مجموع این جمله کنایه از کسی است که سخن نامطلوبی را می شنود و بقدری نگران و وحشت زده می شود که بر پاشنه پایش به عقب باز می گردد. نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب گرد می کردید، بلکه (در برابر آن حالت استکبار به خود می گرفتید) (مستکبرین به).

و علاوه بر این (جلسات شب نشینی تشکیل می دادید و از پیامبر و قرآن و مؤمنان بدگوئی می نمودید) (سامرا تهجرون). (سامرا) از ماده (سمر) (بر وزن ثمر) به معنی گفتگوهای شبانه است.

بعضی از مفسران گفته اند معنی اصلی این ماده سایه ماه در شب است که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده و از آنجا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود چنانکه از مشرکان عرب نقل کرده اند که آنها شبهای ماهتابی در اطراف کعبه جمع می شدند و بر ضد پیامبر (ﷺ) سخن می گفتند این واژه در مورد آن به کار رفته، و اگر می بینیم به افراد گندمگون و یا خود گندم، (سمراء) گفته می شود به خاطر آن است که سفیدی آن با کمی تیرگی آمیخته شده است.

(تهجرون) از ماده (هجر) (بر وزن فجر) در اصل به معنی دوری کردن و جدائی است، سپس به معنی هذیان گفتن مریض نیز آمده، چرا که سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است و نیز هجر (بر وزن کفر) به معنی فحش و ناسزا است که آن نیز مایه دوری و جدائی است.

در آیه فوق همین معنی اخیر منظور است یعنی شبها تا مدت طولانی بیدار می مانید و همچون بیماران هذیان می گوئید و فحش و ناسزا می دهید.

و این راه و رسم افراد بی منطق و در عین حال ضعیف و زبون است بجای اینکه روز روشن با شهادت بر منطق و دلیل تکیه کنند، شبهای تاریک را که چشم مردم در خواب است انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتیهای درون و گشودن عقده ها به ناسزاگوئی می پردازند.

قرآن می گوید: مایه بدبختی شما و عذاب دردناک الهی این بود که شما نه شهادت پذیرش حق داشتید، نه متواضعانه در برابر آیات خدا زانو می زدید، و نه برخورد شما با پیامبر یک برخورد منطقی و صحیح بود که اگر چنین بود راه حق را پیدا می کردید.

آیه (68) تا (74) و ترجمه

(أفلم يدبروا القول أم جاءهم ما لم يأت أبأهم الا ولين) (68) (أم لم يعرفوا رسولهم فهم له منكرون) (69) (أم يقولون به جنة بل جاءهم بالحق وأكثرهم للحق كارهون) (70) (ولو اتبع الحق أهواءهم لفسدت السموت والارض ومن فيهن بل أتيناهم بذكرهم فهم عن ذكرهم معرضون) (71) (أم تسألهم خرجا فخراج ربك خير وهو خير الرزقين) (72) (وإنك لتدعوهم إلى صراط مستقيم) (73) (وإن الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون) (74)

ترجمه:

68 - آیا آنها در این گفتار تدبر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟!

69 - یا اینکه پیامبرشان را شناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) که او را انکار می کنند؟!

70 - یا می گویند او دیوانه است؟! ولی او حق را برای آنها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند.

71 - و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند تباه می شوند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و مایه شرف و حیثیت آنها) است اما آنان از چنین چیزی رویگردانند.

72 - یا اینکه تو از آنها مزد و هزینه ای (در برابر دعوت) می خواهی؟ در حالی که مزد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است.

73 - به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی.

74 - اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این صراط منحرفند.

تفسیر:

بھانہ ہای رنگارنگ منکران

در تعقیب آیات گذشتہ کہ سخن از اعراض و استکبار کفار در برابر پیامبر اسلام (ﷺ) بود در آیات مورد بحث از بھانہ ہائی کہ ممکن است آنہا برای خود در این زمینہ بتراشند و پاسخ دندان شکن آن سخن می گوید، ضمنا علل واقعی اعراض و رویگردانی آنہا را نیز شرح می دہد کہ در واقع در پنج قسمت خلاصہ می شود:

نخست می گوید: (آیا آنہا در این گفتار (آیات الہی) تدبر و اندیشہ نکردند؟) (افلّم یدبروا القول).

آری نخستین عامل بدبختی آنہا تعطیل اندیشہ و تفکر در محتوای دعوت تو است، کہ اگر بود مشکلات آنہا حل می شد.

در دومین مرحلہ می گوید: (یا اینکہ مطالبی برای آنہا آمدہ است کہ برای نیاکانشان نیامدہ)؟! (ام جائهم مالم یات آبائهم الاولین).

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت بہ نیکیا و پاکیا تنها از ناحیہ تو بود، ممکن بود بھانہ کنند کہ اینہا سخنان نو ظہوری است کہ ما نمی توانیم زیر بار آن برویم.

اگر این مطالب حق بود چرا خدا کہ بہ ہمہ انسانہا نظر لطف و مرحمت دارد برای گذشتگان نفرستاد؟

ولی با توجہ بہ اینکہ محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای دعوت ہمہ پیامبران است، این بھانہ جوئیہا بی معنی است. در سومین مرحلہ می گوید: (یا اینکہ آنہا پیامبرشان را شناختند، لذا او را انکار می کنند) (ام لم یعرفوا رسولہم فہم لہ منکرون).

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود ممکن بود بگویند سخنانش حق است، اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد.

ولی اینها سابقه تو را بخوبی می دانند، در گذشته (محمد امین) ات می خواندند به عقل و دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله ات را به خوبی می شناسند، پس جائی برای این گونه بهانه ها نیز نیست.

در چهارمین مرحله می گوید: (با اینکه می گویند او دیوانه است)؟! (ام یقولون به جنه).

یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم، مشکوک و مرموز نیست اما به عقل و فکر او ایمان نداریم، چه بسا این سخنان را از روی جنون می گوید، چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی خود دلیل بر دیوانگی است!

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جوئی می گوید: پیامبر برای آنها حق آورده است و سخنانش گواه بر این حقیقت است (بل جائهم بالحق).

(عیب کار اینجا است که آنها از حق کراهت دارند)! (واکثرهم للحق کارهون).

آری اینها سخنان حکیمانه است منتها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست آن را نفی کرده و بر چسب افکار جنون آمیز به آن می زنند!

در حالی که هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد، که (اگر حق از هوسهای آنها پیروی می کرد و جهان هستی بر

طبق تمایل آنها گردش داشت آسمانها و زمین و هر آنکس در آنها است تباه می شدند!) (ولو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض و من فیهن).

زیرا هوی و هوسهای مردم معیار و ضابطه ای ندارد، بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به سوی زشتیها می گراید، اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می شد هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می گرفت! سپس برای تاءکید بیشتر روی این موضوع می گوید: (بلکه ما قرآنی به آنها دادیم که مایه تذکر و یادآوری و توجه به خدا و مایه شرف و آبرو و حیثیت آنها است، ولی آنها از چیزی که مایه یادآوری و شرف و آبروی آنها است روی گردانند) (بل آتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون).

در پنجمین و آخرین مرحله می گوید: (آیا بهانه فرار آنها از حق این است که تو از آنها اجر و مزد و هزینه ای در برابر دعوت تقاضا می کنی؟ در حالی که رزق پروردگارت برای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است) (ام تستلهم خرجا فخرجا ربك خير و هو خير الرازقین).

بدون شک اگر یک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند علاوه بر اینکه بهانه ای به دست بهانه جویان می دهد که به خاطر نداشتن امکانات مالی از او دور شوند، آنها را متهم می سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده.

وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام رزق و روزیها به دست خداوند قادر رزاق نیست؟.

به هر حال قرآن با بیان گویائی که در این پنج مرحله بیان داشته روشن می سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می کنند بهانه های بی اساسی بیش نیستند.

در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری کلی از آنچه گذشت چنین می گوید: (به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی) (و انك لتدعوهم الى صراط مستقیم).

صراط مستقیمی که نشانه های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می گردد.

می دانیم راه راست نزدیکترین فاصله میان دو نقطه است، و یک راه بیش نیست، در حالی که جاده های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی نهایت است.

گر چه در بعضی از روایات اسلامی صراط مستقیم به ولایت علی (علیه السلام) تفسیر شده ولی چنانکه بارها گفته ایم این گونه روایات بیان بعضی از مصداقهای روشن است، و هیچ منافات با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد و عدل و داد ندارد.

و نتیجه طبیعی این موضوع همانست که در آیه بعد بازگو می کند (و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به طور مسلم از این صراط منحرفند) (وان الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون).

(ناکب) از ماده (نکب) و (نکوب) به معنی انحراف از مسیر است، و (نکبت دنیا) در مقابل روی آوردن دنیا به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است.

روشن است که منظور از (صراط) در این آیه همان صراط مستقیم در آیه پیش از آن است.

این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد در جهان دیگر هم از صراط بهشت، منحرف شده به دوزخ سقوط می کند چرا که هر چه در آنجا است نتیجه مستقیم کارهای اینجا است، تکیه کردن روی عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد احساس مسئولیت نمی کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: ان الله جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله والوجه الذى يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا او فضل علينا غيرنا فانهم عن الصراط لناكبون: (خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می رسند قرار داده، بنابراین کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما برگزینند آنها از صراط حق منحرفند).

نکته ها:

1 - حق پرستی و هوا پرستی

در آیات فوق اشاره کوتاه و پر معنایی به تضاد حق پرستی و هواپرستی بود و می فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلس که آسمانها هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مسأله چندان مشکل نیست زیرا:

1 - بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست، و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک

انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می پرستند، و بتی برای خود ساخته اند، اگر حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

2 - تمایلات هوس آلود مردم، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.

3 - تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است، و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه فوق از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه 22 سوره انبیاء آمده است نیست: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا): (اگر در آسمان و زمین خدایانی

جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند).

بدیهی است (حق) همچون (صراط مستقیم) یکتا و یگانه است، این هوا و هوسها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش (حق) و (هوا) از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که

رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

2 - صفات رهبر

از آیات فوق ضمناً بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می گردد: آنها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکیها که اگر افراد ناشناخته و مرموزی بودند به حکم (ام لم یعرفوا رسولهم فهم لهم منکرون)، بهانه ای به دست منافقان می افتاد که دعوت شناخته شده آنها را به خاطر ناشناخته بودن خودشان نادیده بگیرند و انکار کنند.

دیگر اینکه آنها هرگز در مسیر خود تسلیم هوسهای مردم نمی شوند و به عکس آنچه دنیای امروز می پسندد بر تمایلات عمومی به طور مطلق (هر چند انحرافی باشد) صحنه نمی گذارند، آنها در ترویج مکتب حق اصرار می ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد.

دیگر اینکه آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی طلبند. با انواع محرومیتها می سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی کنند چرا که این نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آنها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان!

3 - چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! کدام اکثریت؟

در بسیاری از آیات قرآن همچون آیات فوق (اکثریت) مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند، در حالی که می دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود، و این امر بسیار سؤال انگیز است.

در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه (اکثر)، ضمیر (هم) را ذکر می کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آنها اشاره می کند سخن نمی گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان (اکثر الناس) (اکثر مردم) دارد مانند:

(ولكن اكثر الناس لا يعلمون): (ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند) (بقره - 243).

(ولكن اكثر الناس لا يعلمون): (ولی اکثر مردم نمی دانند) (اعراف - 187).

(ولكن اكثر الناس لا يعلمون): (ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند) (هود - 17).

(وما اكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين): (اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی آورند) (یوسف 103).

(وابى اكثر الناس الا كفورا): (اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند) (اسراء - 89).

و ان تطع اكثر من فى الارض يضلوك عن سبيل الله: (اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند) (انعام 116).

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است، در آیه 115 سوره نساء می خوانیم

(ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا): (هر کس از

در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤ منان پیروی کند او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ می فرستیم، و بد جایگاهی دارد).

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است، چنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمود: *ينظر الى ما كان من روايتهما عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه عند اصحابك فيؤخذ به من حكما و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه: (هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدامیک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست).*

و در نهج البلاغه می خوانیم: *و الزموا السواد الاعظم، فان يد الله مع الجماعة، و اياكم و الفرقه، فان الشاذ من الناس للشيطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب: (همیشه همراه جمعیتهای بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی پرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونانکه گوسفند تنها طعمه گرگ)!*

و نیز در نهج البلاغه می خوانیم: *و الزموا ما عقد عليه حبل الجماعة: (آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها مکنید).*

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می گردد:

جان کلام اینجا است که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آنها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنانکه قرآن می گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک دموکراسی سالم باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و وگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از اینجا ناشی می شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آنها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده، توده های مردم است، و از آنجا که قدرت

آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند، بعلاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آنها به صرفه مقرونتر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آنها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختیهای که دامگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم آور است، با نظر اکثریت تصویب نشده؟! و چه آتشهایی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟ و چه مظالم و بیدادگریهایی که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحه نگذارده است?!.

آیه (75) تا (80) و ترجمه

(و لو رحمناهم و كشفنا ما بهم من ضر للجوا في طغيانهم يعمهون) (75) (و لقد أخذناهم بالعذاب فما استكانوا لربهم و ما يتضرعون) (76) (حتى إذا فتحنا عليهم بابا ذا عذاب شديد إذا هم فيه مبلسون) (77) (و هو الذي أنشا لكم السمع و الا بصار و الافدة قليلا ما تشكرون) (78) (و هو الذي ذرأكم في الارض و إليه تحشرون) (79) (و هو الذي يحيي ويميت و له اختلاف الليل و النهار أفلا تعقلون) (80)

ترجمه:

75 - و اگر به آنها رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند) بلکه در طغیانشان اصرار می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند.

76 - ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند) اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند.

77 - (این وضع همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنها بگشاییم، و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند!

78 - او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را به جا می آورید 79 او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید.

80 - او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن اوست، آیا اندیشه نمی کنید؟!

تفسیر:

طرق مختلف بیدار سازی الهی

از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند، در آیات مورد بحث خداوند از طرق اتمام حجت و بیدارسازی آنها سخن می گوید.

نخست می فرماید: گاه آنها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار شوند، ولی (اگر آنها را بوسیله نعمتها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم چنان آلوده اند که باز در طغیانشان اصرار و لجاجت می ورزند و در این وادی همچنان سرگردان می مانند) (و لورحمانهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون).

و گاه آنها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت و نعمت بیدار نشدند از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آنها مؤثر نیست، زیرا ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند (و لقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما يتضرعون).

تضرع چنانکه پیش از این هم گفته ایم در اصل از ماده (ضرع) به معنی پستان گرفته شده و (تضرع) دوشنده است، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است.

یعنی این حوادث دردناک آنها را هرگز از مرکب غرور و سرکشی و خود کامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند.

و اگر در پاره ای از روایات تضرع به معنی بلند کردن دستها در هنگام دعا و نماز تفسیر شده در واقع بیان یکی از مصداقهای این معنی وسیع است.

به هر حال ما به این رحمتها و نعمتها و مجازاتهای بیدار کننده ادامه می دهیم و آنها نیز به طغیان و سرکشی و لجajتشان، (تا هنگامی که دری از عذاب شدید و دردناک خود به روی آنها بگشائیم و چنان گرفتار شوند که به کلی مأیوس گردند)

(حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون).

در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد (مجازاتهای تربیتی) و (مجازاتهای پاکسازی و استیصال) هدف در مجازاتهای قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند. ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می گیرید این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه کن شوند، چرا که در این نظام حق حیات برای آنها باقی نمانده و این خارهای راه تکامل انسانها باید کنار زده شوند.

در اینکه منظور از (بابا ذا عذاب شدید) (دری از عذاب دردناک) چیست در میان مفسران گفتگو است:

بسیاری آن را مرگ و سپس عذاب و کیفر قیامت دانسته اند. بعضی دیگر آن را اشاره به قحطی شدیدی دانسته اند که به نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چند سال دامان مشرکان را گرفت، تا آنجا که مواد غذایی به کلی نایاب شد و مجبور به خوردن اشیائی شدند که در حال عادی هیچکس حاضر به خوردن آنها نیست.

بعضی دیگر آن را اشاره به کیفر دردناکی می دانند که در زیر ضربات شمشیر رزمندگان اسلام در میدان بدر بر سر آنان فرود آمد. این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد بلکه یک قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی بازگو می کند که آغازش رحمت است و سپس گوشمالیها و کیفرهای تربیتی، و سرانجام عذاب استیصال و مجازات نابود کننده. قرآن بعد از این بیان، از طریق دیگر وارد می شود و به ذکر نعمتهای الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته می گوید: (او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را بجا می آورید) **(و هو الذی انشا لکم السمع و الابصار و الافئدة قليلا ما تشكرون)**.

تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می باشد، مسائل حسی را غالبا از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیر حسی را به وسیله نیروی عقل. برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینائی و شنوائی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هر گونه نور و روشنائی، بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملا بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد زبان و گویائی که در آغاز از طریق شنوائی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادر زاد همیشه لالند با اینکه زبانشان عیب و آفتی ندارد).

و به این ترتیب این دو حس، کلید عالم محسوساتند، سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ماوراء حس و عالم ماورای طبیعت است، و در عین حال ماء مور نقادی، نتیجه گیری، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است.

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند درخور سرزنش و ملامت نیستند؟ و آیا دقت در ریزه کاری های این سه وسیله مؤثر کافی نیست که انسان را به خالق آنها آشنا سازد؟

و اگر نعمت گوش و چشم، در آیه فوق بر عقل مقدم داشته شده دلیلش روشن

است، اما چرا نعمت گوش را بر چشم مقدم می دارد؟ ممکن است به این دلیل باشد که به گفته دانشمندان برای نخستین بار گوش نوزاد به کار می افتد و چشم مدتی بعد از آن، چرا که چشمهای بسته در محیط تاریک رحم هیچگونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد و به همین دلیل بعد از تولد مدتها بسته است تا تدریجا به نور عادت کند، در حالی که گوش چنین نیست، حتی به اعتقاد بعضی در عالم جنین نیز قدرت شنوایی را دارد و صدای قلب مادر را می شنود.

در حقیقت بیان مواهب سه گانه فوق، انگیزه ای است برای شناخت بخشنده این مواهب که او را به دنبال معرفت منعم اصلی می فرستد (همانگونه که علمای عقائد بحث شکر منعم را پایه ای برای وجوب عقلی معرفة الله دانسته اند).

سپس در آیه بعد به یکی از مهمترین آیات پروردگار، یعنی خلقت انسان از این زمین خاکی پرداخته چنین می گوید: (او کسی است که شما را در زمین آفرید) (وهو الذی ذراکم فی الارض).

و چون از زمین آفریده شده اید باز به زمین باز می گردید و دیگر بار (برانگیخته شده به سوی او جمع و محشور می شوید) (والیه تحشرون).

و اگر در آفرینش خودتان از خاک بی ارزش بیندیشید، کافی است که هستی بخش را بشناسید و نیز امکان مسأله معاد را دریابید.

بعد از ذکر مسأله آفرینش انسان به مسأله مرگ و حیات و آمد و شد شب و روز که از آیات بزرگ پروردگار است پرداخته چنین می گوید: (او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن او است، آیا اندیشه نمی کنید؟! (وهو الذی یحیی و یمیت وله اختلاف اللیل و النهار افلا تعقلون).

و به این ترتیب در آیات سه گانه اخیر از انگیزه شناخت پروردگار شروع کرده و با ذکر بخشی از مهمترین آیات انفسی و آفاقی بحث را پایان می دهد و به تعبیر دیگر سیر انسان را از آغاز تولد تا مرگ و بازگشت به سوی پروردگار بازگو می کند که همه چیزش به فرمان او، و با اراده او صورت می گیرد.

جالب اینکه: آفرینش (مرگ) و (حیات) را در کنار آفرینش (شب) و (روز) قرار می دهد چرا که نور و ظلمت در پهنه عالم هستی همانند مرگ و حیات در جهان جانداران است همانگونه که در پرتو امواج نور، عالم هستی جنب و جوش و حرکت پیدا می کند و زیر پرده های ظلمت به خاموشی می

گرایید، همین گونه موجودات زنده با نور حیات حرکت خود را آغاز می کنند و با ظلمت مرگ خاموش می گردند و هر دو جنبه تدریجی دارند.

این نکته را سابقا گفته ایم که اختلاف شب و روز ممکن است به معنی آمد و شد آنها بوده باشد که هر یک خلف و جانشین دیگری می شود، و نیز ممکن است به معنی اختلاف و تفاوت تدریجی آنها باشد که فصول چهارگانه سال را به وجود می آورد، و گردش حیات را در جهان گیاهان تحت نظام دقیقی رهبری می کند.

در هر حال همه این مسائل می تواند راهنمای طریق معرفت پروردگار باشد، به همین دلیل در پایان آیه می گوید: (افلا تعقلون): (آیا اندیشه نمی کنید)؟!

آیه (81) تا (90) و ترجمه

(بل قالوا مثل ما قال الاولون) (81) (قالوا اذامتنا و كنا ترابا و عظما ائنا لمبعوثون) (82) (لقد وعدنا نحن و اباؤنا هذا من قبل ان هذا إلا أساطير الاولين) (83) (قل لمن الارض و من فيها ان كنتم تعلمون) (84) (سيقولون لله قل أفلا تذكرون) (85) (قل من رب السموات السبع و رب العرش العظيم) (86) (سيقولون لله قل أفلا تتقون) (87) (قل من بيده ملكوت كل شئ و هو يجير و لا يجار عليه ان كنتم تعلمون) (88) (سيقولون لله قل فأنى تسحرون) (89) (بل أتيناهم بالحق و انهم لكاذبون) (90)

ترجمه:

- 81 - آنها همان گفتند که پیشینیان‌شان می گفتند.
- 82 - آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!.
- 83 - این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده، این فقط افسانه های پیشینیان است.
- 84 - بگو زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیست، اگر شما می دانید؟!.
- 85 - (در پاسخ تو) می گویند: همه از آن خدا است، بگو آیا متذکر نمی شوید؟!.
- 86 - بگو: چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است.

87 - می گویند: همه اینها از آن خدا است، بگو آیا تقوی پیشه نمی کنید
(و از خدا نمی ترسید)؟!

88 - بگو اگر راست می گوئید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد؟ و به بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن ندارد؟!

89 - می گویند: (همه اینها) از آن خدا است. بگو با این حال چگونه می گوئید شما را سحر کرده اند؟

90 - واقع این است که ما حق را برای آنها آوردیم و آنان دروغ می گویند!

تفسیر:

قرآن وجدان آنها را به داوری می طلبد
آیات گذشته منکران توحید پروردگار و معاد را به اندیشه در جهان هستی و آیات آفاقی و انفسی دعوت کرد، در آیات مورد بحث اضافه می کند: اینها اندیشه و عقل را رها کرده و کورکورانه از نیاکان خود تقلید می کنند، (آنها همان می گویند که پیشینیان می گفتند) (بل قالوا مثل ما قالوا الاولون) .

(آنها از روی تعجب می گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد)؟! (قالوا ا اذا متنا و كنا ترا با و عظاما انا لمبعوثون) .

این باور کردنی نیست! (اینها وعده های دروغینی است که هم به ما و هم به پدران ما در گذشته داده می شد) (لقد وعدنا نحن و آبائنا هذا من قبل) .

(اینها فقط افسانه ها و اسطوره های پیشینیان است) (ان هذا الا ساطير الاولين) .

آفرینش مجدد، اسطوره ای است و حساب و کتاب افسانه ای دیگر، و بهشت و دوزخ نیز هر یک اسطوره ای بیش نیست!.

و از آنجا که کفار و مشرکان بیش از همه از مسأله معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه ها و لطائف الحیل می خواستند شانه از زیر بار آن خالی کنند، قرآن نیز مشروحا و به طور مؤکد از معاد سخن می گوید.

لذا در دنباله آیات مورد بحث از سه راه، منطق واهی منکران معاد را در هم می کوبد: از راه مالکیت خداوند بر پهنه عالم هستی، سپس ربوبیت او، و سرانجام حاکمیتش بر مجموعه جهان، و از تمام این بحثها چنین نتیجه می گیرید که او از هر نظر قدرت و توانائی بر مسأله معاد را دارد، و عدالت و حکمتش ایجاب می کند که این جهان، عالم آخرت را به دنبال خود داشته باشد.

و جالب اینکه در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می گیرید و سخن آنها را به خودشان باز می گرداند.

نخست می گوید: (بگو زمین و کسانی که در زمینند از آن کیست، اگر شما می دانید؟! (قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون)).

سپس اضافه می کند آنها بر اساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند آفریننده هستی دارند (در پاسخ تو می گویند مالکیت زمین و آنچه در آنست برای خدا است) (سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ).

ولی تو به آنها (بگو اکنون که چنین است و خود شما نیز اعتراف دارید چرا متذکر نمی شوید) (قل افلا تذکرون).

با این اعتراف صریح و روشن چگونه زنده شدن انسان را بعد از مرگ بعید می‌شمیرید؟ و از قدرت فراگیر خداوند بزرگ دور می‌دانید؟

دگر بار دستور می‌دهد از آنها سؤ ال کن و (بگو چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است)؟! (قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظيم).

باز آنها روی همان فطرت توحیدی و اعتقادی که به الله به عنوان خالق هستی دارند (می‌گویند همه اینها از آن خدا است) (سيقولون لله).

با این اقرار آشکار به آنها (بگو شما که خود به این واقعیت معترفید چرا از خدا نمی‌ترسید و منکر قیامت و بازگشت مجدد انسان به زندگی می‌شوید)؟! (قل افلا تتقون).

بار دیگر از آنها درباره حاکمیت بر آسمانها و زمین سؤ ال کن و (بگو، چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد)؟! (قل من بیده ملکوت کل شیء).

(چه کسی به همه بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه دادن کسی ندارد)؟! (وهو یجیر ولا یجار علیه).

(اگر راستی از این واقعیتها آگاهید) (ان کنتم تعلمون).

دیگر بار زبان به اعتراف می‌گشایند و (می‌گویند ملکوت و حاکمیت و حمایت و پناه دادن در این عالم منحصر به خدا است) (سيقولون لله).

(بگو با این حال چگونه می‌گوئید پیامبر (ﷺ) شما را سحر کرده و مسحور او شده‌اید)؟! (قل فانی تسحرون).

اینها واقعیاتی است که خود شما در هر مرحله به آن اعتراف دارید، او را (مالک) هستی می دانید، او را (خالق) هستی معرفی می کنید، او را (مدیر و مدبر و حاکم و پناهگاه) می شمرد.

کسی که اینهمه قدرت و توانائی دارد، و قلمرو حکومتش تا این حد گسترده است آیا نمی تواند انسانی را که در آغاز خاک بوده، باز هم به خاک باز گشته، لباس حیات در تنش بیوشاند، و مبعوث و محشورش کند؟! چرا از واقعیتهای طفره می روید؟ چرا پیامبر اسلام را ساحر یا دیوانه می شمرد، شما که در اعماق دل به این حقایق معترفید؟!

سرانجام به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری فشرده و کوتاه می فرماید: نه سحر است و نه جادو و نه چیز دیگر، بلکه ما حق را برای آنها آوردیم و روشن ساختیم و آنها دروغ می گویند (بل آتیناهم بالحق وانهم لکاذبون).

در بیان حقایق از ناحیه ما و پیامبران ما کوتاهی نشده است، مقصر خود شما هستید که چشم روی هم گذارده و راه انحراف پیش گرفته و لجوجانه و سرسختانه به آن ادامه می دهند.

نکته ها:

1 - معنی چند لغت:

(اساطیر) جمع (اسطوره) به گفته ارباب لغت از ماده (سطر) در اصل به معنی (صف) می باشد، از این رو به کلماتی که در ردیف هم قرار دارند و به اصطلاح صف کشیده اند، سطر می گویند.

به این ترتیب اسطوره به معنی نوشته ها و سطور است که از دیگران به یادگار مانده، و از آنجا که در نوشته های پیشین افسانه ها و خرافات وجود دارد، این کلمه معمولاً به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود. واژه (اساطیر) در قرآن نه بار تکرار شده، و همه از زبان کفار بی ایمان در برابر پیامبران به منظور توجیه مخالفتشان به آنها است.

(رب) همانگونه که در جلد اول در تفسیر سوره حمد گفته ایم به معنی (مالک مصلح) است، بنابراین به هر کس که مالک چیزی باشد گفته نمی شود بلکه به مالکی می گویند که در صدد اصلاح و حفظ و تدبیر ملک خویش است، به همین دلیل گاه به معنی تربیت کننده و پرورش دهنده نیز آمده است.

(ملکوت) از ریشه (ملک) (بر وزن حکم) به معنی حکومت و مالکیت است، و اضافه (واو) و (ت) برای تأکید و مبالغه می باشد.

(عرش) به معنی تخت پایه بلند است و گاه به سقف و داربست نیز اطلاق می شود، این کلمه هنگامی که در مورد پروردگار به کار می رود به معنی (مجموعه عالم هستی) است که در حقیقت تخت حکومت و فرمانروائی او محسوب می شود

اما گاهی این کلمه فقط بر جهان ماوراء طبیعت اطلاق می گردد در مقابل (کرسی) که اشاره به عالم طبیعت و ماده است مانند (وسع کرسیه السماوات و الارض) بقره 255.

2 - معاد از طریق عمومیت قدرت خدا

از آیات قرآن به خوبی بر می آید که بیشترین مخالفت منکران معاد روی مسأله معاد جسمانی و تعجب از باز گشت انسان خاک شده به زندگی و

حیات بوده است، لذا بسیاری از آیات معاد روی مسأله قدرت خداوند تکیه می کند، و نمونه های آن را در عالم هستی شرح می دهد، تا تعجب آنها از مسأله حیات بعد از مرگ زائل گردد.

در آیات مورد بحث نیز همین مسأله از سه راه تعقیب شده، نخست قدرت او را در مورد زمین و زمینیان، و سپس آسمانها و عرش عظیم، و سر انجام قدرت او بر تدبیر و اداره عالم آفرینش، و به این ترتیب هر سه مصداقهای از یک مفهومند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از این سه بحث اشاره به یکی از نقطه نظرهای منکران معاد باشد، می گوید:

اگر انکار شما به خاطر آن است که انسانهای پوسیده و خاک شده از قلمرو مالکیت خداوند بیرون می روند این اشتباه است چرا که شما خودتان خدا را مالک زمین و زمینیان می دانید.

و اگر به خاطر این است که میگوئید زنده شدن مردگان نیاز به پروردگار قادری دارد شما که خودتان خدا را پروردگار آسمانها و عرش می خوانید.

و اگر این انکار به خاطر آن است که در تدبیر عالم بعد از حیات مجدد مردگان ایراد دارید، آن هم بیجا است، زیرا قدرت او را در تدبیر این عالم هستی و پناه دادن به همه موجودات پذیرفته اید، به این ترتیب جائی برای انکار شما باقی نمی ماند.

هماهنگ بودن پاسخ کفار در سه مورد (سیقولون لله) تفسیر اول را تقویت می کند.

3 - تفاوت آخر آیات

جالب اینکه پس از ذکر سؤال و جواب اول جمله افلا تذکرون (آیا متذکر نمی شوید).

و پس از سؤال و جواب دوم افلا تتقون (آیا از خدا نمی ترسید).
و پس از سؤال و جواب سوم فانی تسحرون (چگونه میگوئید اغفال و مسحور شده اید) آمده است.

در حقیقت اینها توبیخها و سرزنشهایی است که مرحله به مرحله شدیدتر می شود و یکی از روشهای معمول در تعلیم و تربیت منطقی است که وقتی بخواهند کسی را با سه دلیل محکوم کنند نخست او را به طور ملایم مورد سرزنش قرار می دهند، بعدا شدید و سرانجام شدیدتر!

آیه (91) و (92) و ترجمه

(ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من إله إذا لذهب كل إله بما خلق
ولعلا بعضهم على بعض سبحن الله عما يصفون) (91) (علم الغيب والشهادة
فتعل عما يشركون) (92)

ترجمه:

91 - خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده، و معبود دیگری با او نیست
که اگر چنین می شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می
کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می جستند (و جهان هستی به تباهی
کشیده می شد) منزّه است خدا از توصیفی که آنها می کنند.
92 - او از پنهان و آشکار آگاه است، او برتر است از اینکه
شریک برای او قائل شوند.

تفسیر:

شرک جهان را به تباهی می کشد
در آیات گذشته بحثهایی در زمینه معاد و مالکیت و حاکمیت و ربوبیت
پروردگار بیان شد، آیات مورد بحث به مسأله نفی شرک پرداخته،
قسمتی از انحرافات مشرکان را مطرح کرده، و به آن پاسخ می گوید:
نخست می فرماید: (خداوند هرگز فرزندی برای خود برنگزیده است و
معبود دیگری با او نیست) (ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من إله).

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصر به مسیحیان نیست که عیسی را
فرزند حقیقی! او می خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بود که فرشتگان را
دختران خدا می پنداشتند، و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکان پیشین

گرفته بودند، به هر حال از آنجا که فرزند از نظر ذات و حقیقت، بخشی از پدر است، برای فرشتگان یا حضرت مسیح و غیر او، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشنترین مظاهر شرک است.

سپس به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته چنین می گوید: (اگر خداوند شریکی می داشت و آلهه متعدد در جهان هستی حکومت می کرد هر یک از این خدایان مخلوقات خاص خود را در پنجه تدبیر و اداره خویش قرار می داد) (و طبعاً هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می شد و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می بینیم سازگار نیست) (اذا لذهب کل اله بما خلق).

(بعلاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود سعی داشتند بر دیگری تفوق جویند) و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می شد (و لعلا بعضهم علی بعض).

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: (منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند) (سبحان الله عما یصفون).

عصاره این سخن این است که ما به خوبی مشاهده می کنیم که نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می کند، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است، نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است بر منظومه شمسی و منظومه های عظیم دیگر نیز حاکم است، و به گفته دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم شکل منظومه شمسی را به خود می گیرید، و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم به صورت یک اتم در می آید.

مطالعاتی که صاحب‌نظران در علوم مختلف با وسائل جدید درباره جهانهای دور دست کرده اند نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است، این از یکسو.

از سوی دیگر لازمه تعدد همیشه نوعی (تباین) است، چرا که اگر دو چیز از هر نظر واحد باشند یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت. بنابراین اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم، این چند گانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آنها اثر می گذارد، و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.

و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد، و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعا هیچکدام دارای کمال مطلق نیستند طبیعی است که هر کدام در صدد تکامل خویش است، و می خواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد، و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است، و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است.

به این ترتیب هر یک از دو جمله آیه فوق اشاره به یک دلیل منطقی است و نوبت به این نمی رسد که ما برای این دلایل جنبه اقناعی قائل باشیم نه منطقی.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که اینها همه در صورتی است که خدایان را برتری طلب فرض کنیم اما اگر آنها حکیم و آگاه باشند چه مانعی دارد فی المثل جهان را با نظام شورائی اداره کنند؟!

پاسخ این سؤال را مشروحا در جلد سیزدهم ذیل آیه 22 سوره انبیاء در بحث برهان تمنع ذکر کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم. آیه بعد پاسخ دیگری به این مشرکان بیهوده گو است (می گوید: خداوند از غیب و شهود (پنهان و آشکار) آگاه است) او هرگز چیزی را به نام خدایانی که شما ادعا می کنید سراغ ندارد (عالم الغیب و الشهادة). مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد و شما از آن آگاه باشید اما خداوندی که خالق شما است و غیب و شهود جهان را می داند از آن بیخبر باشد؟

این بیان در حقیقت شبیه بیانی است که در آیه 18 سوره یونس آمده است (قل اتنبؤن الله بما لا يعلم فی السماوات و لا فی الارض): (بگو آیا شما به خدا چیزی را خبر می دهید که او در آسمان و زمین از آن آگاه نیست)؟!

و سرانجام با این جمله خط بطلان بر پندارهای خرافی آنها می کشد: (خداوند برتر است از آنچه آنها می گویند و برای او شریک قائل می شوند) (فتعالی عما یشرکون).

پایان این آیه کاملاً شبیه پایان آیه 18 سوره یونس است در آنجا نیز می خوانیم سبحانه و تعالی عما یشرکون و این نشان می دهد که هر دو آیه یک مطلب را دنبال می کند.

این جمله ضمناً تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آنها آگاه است و تمام این سخنان را می داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد.

آیه (93) تا (98) و ترجمه

(قل رب إما ترینی ما یوعدون) (93) (رب فلا تجعلی فی القوم الظلمین)
(94) (وإنّا علیٰ إن نریک ما نعدهم لقدرون) (95) (ادفع بالتی هی أحسن
السیئة نحن أعلم بما یصفون) (96) (وقل رب أعوذ بك من همزت الشیطن)
(97) (و أعوذ بك رب أن یحضرون) (98)

ترجمه:

93 - بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهای را که به آنها وعده داده
شده به من نشان دهی...

94 - پروردگارا! مرا (در این عذابها) با قوم ستمگر قرار مده.

95 - و ما قادریم آنچه را به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم.

96 - بدی را از راهی که بهتر است دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)
ما به آنچه آنها توصیف می کنند آگاهتریم.

97 - و بگو پروردگارا من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم.

98 - و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه میبرم ای پروردگارا!

تفسیر:

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید

گرچه در این آیات روی سخن به پیامبر (ﷺ) است، ولی هدف آیات
گذشته را که تهدید کفار و مشرکان لجوج به عذابهای الهی است، تعقیب می کند.
نخست می گوید: (ای پیامبر بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهای را که به
این گروه سرکش وعده می دهی به من نشان دهی...) (قل رب اما
ترینی ما یوعدون).

(پروردگارا! مرا در این عذابها با قوم ستمگر همراه مگردان) (رب فلا تجعلی فی القوم الظالمین).

تقاضایم این است که هر گاه عذاب قطعی تو دامن اینها را فرو گیرد بر من منت گذار و مرا از این مهلکه برهان که با ظالمان و ستمگران همراه نباشم. بدون شک عمل و برنامه پیامبر (ﷺ) چیزی نبود که او را مشمول مجازات الهی کند، و نیز بدون شک در قانون عدل الهی هرگز خشک و تر با هم نمی سوزند و حتی اگر در یک مملکت عظیم یک نفر خداپرست وظیفه شناس باشد و دیگران به جرم اعمالشان گرفتار عذاب شوند خدا آن یکنفر را نجات خواهد داد.

ولی این دعای پیامبر (ﷺ) که به فرمان الهی انجام می گیرید به خاطر این است که اولاً به کافران مشرک اخطار کند که مسأله آنقدر جدی است که حتی پیامبر بزرگ اسلام (ﷺ) باید خود را به خدا بسپارد و نجات را از او بخواهد، ثانیاً تعلیمی است برای همه پیروان این پیامبر که هرگز ایمن از عذاب الهی نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند.

و اما اینکه منظور از این عذاب، چه عذابی است؟ بیشتر مفسران معتقدند منظور مجازاتهای دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان ساخت از جمله شکست سخت و ضربات کوبنده ای بود که در جنگ بدر بر آنها وارد آمد.

و با توجه به اینکه سوره مؤ منون مکی است و در آن روز مؤ منان، سخت در فشار بودند این آیات یکنوع دلداری و تسلی خاطر برای آنها بود (نظیر این معنی در سوره یونس آیه 46 نیز آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که هم عذاب دنیا و هم عذاب آخرت را شامل گردد.

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

و باز برای تأکید بیشتر روی این موضوع و نفی هر گونه شک و تردید از دشمنان و دلداری و تسلی خاطر به پیامبر (ﷺ) و مؤمنان در آیه بعد اضافه می کند (ما حتما قادریم که آنچه را از عذاب به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم) (و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون).

و چنانکه می دانیم این قدرت پروردگار در صحنه های مختلف بعد از آن تاریخ از جمله در صحنه جنگ بدر به مرحله فعلیت در آمد و ارتشی که در ظاهر بسیار کوچک و کم قدرت بود به فرمان خدا و به نیروی ایمان بر انبوه دشمنان پیروز شد.

سپس به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که با این گروه مدارا کن و (بدیهای آنها را با عفو و گذشت و نیکی دفع کن، و سخنان نامطلوب آنها را با بهترین منطق پاسخ گو) (ادفع بالقی هی احسن السیئة).

در این راه عجله و شتابی نداشته باش و بدان ما به آنچه آنها می گویند و توصیف می کنند آگاهتریم) (نحن اعلم بما یصفون).

می دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را ناراحت می کند، اما تو وظیفه نداری که در برابر آن خشونتها و زشتگوئیها مقابله به مثل کنی، تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤثرترین روشها برای بیدار کردن غافلان و فریبخوردگان است.

ولی در عین حال باز هم خودت را به خدا بسیار (و بگو پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم) (وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین).

نه تنها از وسوسه های اغفال کننده آنها، بلکه (به تو پناه می برم از اینکه آنها نزد من حاضر شوند) (واعوذ بك رب ان يحضرون).

و در جلسات من حضور یابند که حضورشان نیز اغوا کننده و زیانبار است.

نکته ها:

1 - (همزات شیاطین) چیست؟

(همزات) جمع (همزه) به معنی دفع و تحریک با شدت است، و اگر به حرف همزه، (همزه) می گویند، به خاطر آنست که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید، و به گفته بعضی از مفسران (همز) و (غمز) و (رمز) هر سه یک معنی را می رساند، منتهی (رمز) به مرحله خفیف و (غمز) از آن شدیدتر و (همز) نهایت شدت را بیان می کند.

و با توجه به اینکه شیاطین، جمع است، همه شیطانهای آشکار و پنهان، انس و جن را شامل می گردد.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که امام (علیه السلام) در معنی آیه (قل رب اعوذ بك من همزات الشیاطین) فرمود: هو ما يقع فی قلبك من وسوسة الشیطان: (منظور از آن، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد).

آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی چنین تقاضائی را از خدا می کند تکلیف دیگران روشن است، باید همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آنها است بخواهند لحظه ای آنها را به حال خودشان وامگذارند نه تنها تحت تاءثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند بلکه در مجلس آنها نیز حضور نیابند.

به این ترتیب همه رهروان راه حق باید به طور مداوم از القائنات شیطانی بر حذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند.

2 - پاسخ بدی به نیکی!

یکی از مؤثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج آن است که بديها را به نیکی پاسخ دهند، اینجاست که شور و غوغائی از درون وجدان آنها برمی خیزد، و شخص بد کار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد، و در مقایسه او با طرف مقابل حق را به طرف می دهد، و همین امر در بسیاری از موارد سبب تجدید نظر دشمن در برنامه هایش می گردد.

در سیره پیشوایان و روش عملی پیامبر (ﷺ) و ائمه هدی (علیهم السلام) بسیار دیده ایم که افراد یا جمعیت هائی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند، و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و باز گشت آنها به طریق حق گردیده.

قرآن بارها و از جمله در آیات فوق این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بديها به مسلمانان گوشزد می کند، و حتی در آیه 34 سوره فصلت می گوید: (نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شوند) (فاذا الذی بینک و بینة عداوة کانه ولی حمیم). ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند، آن را دلیل بر ضعف نشمارد، و بر جرات و جسارتش افزوده نگردد.

و نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری و قبول تسلیم در برابر وسوسه های دشمنان نیست، و شاید به همین دلیل بعد از بیان این دستور در آیات فوق بلا فاصله به پیامبر (ﷺ) دستور داده شده است که از همزات و وسوسه های شیاطین و حضور آنها به خدا پناه ببرد.

آیه (99) تا (100) و ترجمه

(حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ) (99) (لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (100)

ترجمه:

99 - (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید: پروردگار من! مرا باز گردانید!

100 - شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می گویند) چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر باز گردد برنامه اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

تفسیر:

تقاضای ناممکن!

در تعقیب بحثهایی که در آیات قبل پیرامون سرسختی مشرکان و گنهکاران در مسیر باطلشان گذشت، در آیات مورد بحث وضع دردناکشان را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند چنین توصیف می کند: آنها به این راه غلط خود همچنان ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ).

در این هنگام که خود را در حال بریدن از این جهان و قرار گرفتن در جهان دیگر می بینند، پرده های غرور و غفلت از مقابل دیدگانیشان کنار می رود گوئی سرنوشت دردناک خویش را با چشم می بینند،

عمر و سرمایه های از دست رفته و کوتاهیهای را که در گذشته کرده و گناهای را که مرتکب شده اند عواقب شوم آن را مشاهده می کنند، اینجا است که فریاد او بلند می شود و می گوید: ای پروردگار من! مرا باز گردانید! (قال رب ارجعون).

مرا باز گردانید (شاید گذشته خود را جبران کنم و عمل صالحی در برابر آنچه ترک گفتم بجا آورم) (لعلی اعمل صالحا فیما ترکت).

اما از آنجا که قانون آفرینش چنین اجازه بازگشتی را به هیچکس، نه نیکوکار و نه بدکار، نمی دهد، به او چنین پاسخ داده می شود (نه! هرگز راه بازگشتی وجود ندارد) (کلا).

(این سخنی است که او به زبان می گوید) (انها کلمة هو قائلها).

سخنی که هرگز از اعماق دلش با اراده و آزادی بر نخواستہ است، این همان سخنی است که هر بدکاری به موقع گرفتار شدن در چنگال مجازات و هر قاتلی به هنگام دیدن چوبه دار می گوید و هر وقت امواج بلا فرو بنشینند باز همان برنامه سابق خود را ادامه می دهد.

این شبیه چیزی است که در آیه 28 سوره انعام می خوانیم و لورد (و لعادوا لما نهوا عنه) (آنها اگر به حیات دنیا باز گردند باز به همان برنامه ها و روش خود ادامه می دهند).

و در پایان آیه، اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به جهان اسرار آمیز برزخ کرده می گوید: (در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته می شوند برزخی وجود دارد) (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون).

نکته ها:

1 - مخاطب در جمله (رب ارجعون) کیست؟

با توجه به اینکه کلمه (رب) مخفف (ربی) به معنی (پروردگار من) می باشد، آغاز این جمله نشان می دهد مخاطب خداوند متعال است، ولی از آنجا که (ارجعون) (باز گردانید مرا) به صیغه جمع آمده، مخاطب نمی تواند خدا باشد، و جمع این دو تعبیر در جمله فوق سؤ ال انگیز شده است.

جمعی از مفسران معتقدند که مخاطب خداوند است و ذکر صیغه جمع در اینجا به عنوان احترام و تعظیم است، که در زبان فارسی ما نیز معمول است به مخاطب واحد، هنگام احترام (شما) می گوئیم، ولی با توجه به اینکه این تعبیر در زبان عربی، مخصوصا در اعصار گذشته، رایج نبوده، و در قرآن نیز نمونه ای برای آن دیده نمی شود، ضعف این تفسیر روشن است. جمع دیگری از مفسران گفته اند مخاطب در واقع فرشتگان مرگ و قبض ارواحند، و گفتن کلمه رب یکنوع استغاثه به درگاه خدا می باشد که در سخنان روز مره ما نیز فراوان است که وقتی انسان در بحرانی سخت قرار می گیرد نخست به درگاه خدا استغاثه می کند و بعد از مردم یاری می طلبد و فریاد می زند: (ای خدا! ای خدا! مرا نجات دهید، به کمک من بشتابید).

این تفسیر صحیحتر به نظر می رسد.

2 - تفسیر جمله (فیما ترکت)

در آیات فوق خواندیم که کافران در آستانه مرگ تقاضا می کنند که آنها را بازگردانند تا (در آنچه ترک گفته اند) عمل صالح انجام دهند.

بعضی معتقدند (فیما ترکت) در اینجا اشاره به اموالی است که از آنها به یادگار می ماند که در تعبیرات معمولی نیز از آن به (ترکه میت) تعبیر می شود. حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است شاهی بر این معنی است، آنجا که فرمود: من منع قیراطا من الزکوة فلیس بمؤ من و لا مسلم و هو قوله تعالی رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت: (کسی که قیراطی از زکات را ندهد نه مؤ من است و نه مسلمان و سخن خداوند رب ارجعون...) نیز همین را می گوید.

در حالی که بعضی دیگر معنی وسیعتری برای آن قائلند و (ما ترکت) را اشاره به تمام اعمال صالحی که ترک گفته می دانند، یعنی: خداوندا! مرا باز گردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده ام جبران کنم، و حدیثی که در بالا نقل کردیم چنانچه از قبیل بیان مصداق روشن باشد منافاتی با این تفسیر وسیع و جامع ندارد و با توجه به اینکه این گونه افراد از تمام فرصتهائی که از دست داده اند پشیمان می شوند و میل دارند همه را جبران کنند، تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد.

ضمنا تعبیر به (لعل) در جمله (لعلی اعمل صالحا) (شاید عمل صالحی انجام دهم) ممکن است اشاره به این باشد که این افراد آلوده و منحرف از وضع آینده خود نیز اطمینان کامل ندارند و کم و بیش می دانند که این ندامت و پشیمانی معلول شرائط خاصی است که در آستانه مرگ برای آنها پیدا شده است و ای بسا اگر باز گردند همان روش گذشته را ادامه خواهند داد و حقیقت نیز همین است.

3 - (کلا) در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟

(کلا) کلمه ای است که در لغت عرب برای منع و جلوگیری و ابطال گفتار طرف مقابل می آید، و در واقع نقطه مقابل (ای) (آری) است که برای تصدیق می باشد.

در پاسخ سؤال فوق بعضی گفته اند: (کلا) نفی تقاضای کفار برای بازگشت به زندگی دنیا است، یعنی: راه بازگشت بسته شده و به هیچوجه امکان پذیر نیست.

بعضی دیگر گفته اند که این کلمه برای نفی ادعای آنها است که می گویند اگر ما به دنیا باز گردیم گذشته را جبران خواهیم کرد، خداوند می گوید: این یک ادعای بی اساس و تو خالی است و اگر آنها باز گردند برنامه همان برنامه پیشین است.

در عین حال هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به نفی هر دو معنی باشد. ذکر این نکته نیز لازم است که این تقاضا و جواب گر چه در آیه فوق تنها در مورد مشرکان ذکر شده ولی مسلم است که اختصاص به آنها ندارد، بلکه تقاضای همه گنهکاران و ستمگران و آلودگان است که با دیدن سر نوشت دردناک خود در آستانه مرگ از گذشته پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت می کنند اما دست رد بر سینه آنها می زنند.

4 - جهان برزخ چیست؟

عالم برزخ چه عالمی است؟ و کجا است؟ و دلیل بر اثبات چنین عالمی که در میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد چیست؟
آیا برزخ برای همه است یا برای گروه معینی؟

و بالاخره وضع حال مؤمنان و صالحان و نیز کافران و بدکاران در آنجا چگونه است؟

اینها سؤالاتی است که در این زمینه وجود دارد و در آیات و روایات اشاراتی به آن شده است و لازم است تا آنجا که وضع این کتاب اجازه می دهد به پاسخ آنها بپردازیم.

واژه (برزخ) در اصل به معنی چیزی است که در میان دو شیء، حائل می شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد برزخ گفته شده است و روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، برزخ گفته می شود.

دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به (عالم قبر) و یا (عالم ارواح) می شود از طریق ادله نقلیه است آیات متعددی از قرآن مجید داریم که بعضی ظهور و بعضی صراحت در این معنی دارد.

آیه مورد بحث (وَمَنْ وَرَائِهِم بَرْزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) ظاهر در وجود چنین عالمی است، هر چند بعضی خواسته اند کلمه برزخ را در این آیه به معنی مانعی برای بازگشت به این دنیا معرفی کنند و گفته اند مفهوم آیه این است که پشت سر انسان مانعی است که او را از بازگشت به این جهان منع می کند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا تعبیر به (الی یوم یبعثون) (تا روز رستاخیز) دلیل بر این است که این برزخ در میان دنیا و آخرت قرار گرفته، نه میان انسان و دنیا.

از آیاتی که (صریحا) وجود چنین جهانی را اثبات می کند آیات مربوط به حیات شهیدان است مانند (وَلَا تُحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا

فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون): (هرگز گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شدند

مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند) (آیه 169 سوره آل عمران).

در اینجا خطاب به پیامبر است، و در آیه 154 سوره بقره خطاب به همه مؤمنان کرده می گوید: (ولا تقولوا لمن يقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون).

نه تنها در مورد مؤمنان عالیمقامی همچون شهیدان جهان برزخ وجود دارد بلکه درباره کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش نیز وجود برزخ صریحا در آیه 46 سوره مؤمن آمده است:

(النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب): (آنها (فرعون و یارانش) هر صبح و شام در برابر آتش قرار می گیرند و به هنگامی که روز قیامت بر پا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در شدیدترین کیفرها وارد کنید).

البته آیات دیگری را نیز برای این موضوع ذکر کرده اند که در صراحت و ظهور به پایه آیات فوق نمی رسد، تنها مطلبی که در آیات برزخ باید مورد توجه قرار گیرد این است که بجز آیه مورد بحث که مسأله برزخ را به طور کلی بیان کرده، بقیه آنها مسأله را به صورت خصوصی مثلا در مورد (شهداء) یا (آل فرعون) طرح می کند.

ولی روشن است که نه آل فرعون خصوصیتی دارند، که همانند آنها در جهان بسیار بوده، و نه شهیدان چرا که قرآن مجید گروهی از صالحان و خاصان را همطراز آنها شمرده، در آیه 69 سوره نساء پیامبران و صدیقان و

شهداء و صالحان را در کنار هم قرار می دهد (فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين).

درباره عمومی بودن یا نبودن برزخ سخنی داریم که در پایان این بحث به خواست خدا خواهد آمد.

و اما از نظر روایات در کتب معروف شیعه و اهل تسنن روایات فراوانی است که با تعبیرات مختلف و کاملاً متفاوت از جهان برزخ و عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد سخن می گوید:

1 - در حدیث معروفی که در کلمات قصار در نهج البلاغه آمده است می خوانیم که علی (علیه السلام) هنگام مراجعت از جنگ صفین وقتی که نزدیک کوفه کنار قبرستانی که بیرون دروازه قرار داشت رسید، رو به سوی قبرها کرد و چنین گفت: یا اهل الدیار الموحشة و المحال المقفرة و القبور المظلمة! یا اهل التربة! یا اهل الغربه! یا اهل الوحده! یا اهل الوحشة! انتم لنا فرط سابق و نحن لكم تبع لاحق، اما الدور فقد سكنت، و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت، هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم؟

ثم التفت الى اصحابه فقال: اما لو اذن لهم في الكلام لاخبروكم ان خير الزاد التقوى:

(ای ساکنان خانه های وحشتناک و مکانهای خالی و قبرهای تاریک! ای خاک نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! ای وحشتردگان! شما در این راه بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، اگر از اخبار دنیا پیرسید به شما می گویم خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به

نکاح دیگران در آمدند، و اموالتان تقسیم شد، اینها خبرهایی است که نزد ما است نزد شما چه خبر؟!

سپس رو به یارانش کرد و فرمود: اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود حتما به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای این سفر پرهیزکاری است).

روشن است که تمام این تعبیرات را بر مجاز و کنایه نمی توان حمل کرد، بلکه همه آنها خبر از این واقعیت می دهد که انسان بعد از مرگ دارای یکنوع حیات برزخی است می فهمد و درک می کند و اگر اجازه سخن گفتن داشته باشد سخن هم می گوید.

2 - در حدیث دیگری از اصبع بن نباته از علی (علیه السلام) می خوانیم که روزی حضرت از کوفه خارج شد و به نزدیک سرزمین (غری) (نجف) آمد و از آن گذشت اصبع می گوید: ما به او رسیدیم در حالی که دیدیم روی زمین دراز کشیده است قبر گفت: ای امیر مؤمنان اجازه نمی دهی عبایم را زیر پای شما پهن کنم؟ فرمود: نه اینجا سرزمینی است که خاکهای مؤمنان در آن قرار دارد و یا این کار تو مزاحمتی برای آنها است. اصبع می گوید: عرض کردم خاک مؤمن را فهمیدم چیست؟ اما مزاحمت آنها چه معنی دارد؟

فرمود: یا بن نباته لو کشف لکم لرایتم ارواح المؤمنین فی هذا الظهر حلقا، یتزاورون و یتحدثون، ان فی هذا الظهر روح کل مؤمن و بوادی برهوت نسمة کل کافر: (ای فرزندان نباته اگر پرده از مقابل چشم شما برداشته شود ارواح مؤمنان را می بینید که در اینجا حلقه حلقه

نشسته اند و یکدیگر را ملاقات می کنند و سخن می گویند اینجا جایگاه مؤمنان است و در وادی برهوت ارواح کافران.

3 - در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم: ان القبر اما روضة من رياض الجنة، او حفرة من حفر النار! (قبر باغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم)!

4 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: که فرمود: البرزخ القبر، و هو الثواب و العقاب بین الدنيا و الآخرة... و الله ما نخاف علیکم الا البرزخ: (برزخ همان عالم قبر است که پاداش و کیفر میان دنیا و آخرت است، به خدا ما بر شما نمی ترسیم مگر از برزخ)!

5 - در حدیث دیگری که در کتاب کافی نقل شده است بعد از ذکر این جمله می خوانیم راوی از امام سؤال کرد و ما البرزخ (برزخ چیست) امام فرمود: القبر منذ حین موته الی يوم القيامة (قبر از زمان مرگ تا روز قیامت ادامه دارد).

6 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی خدمتش عرض کرد: جمعی نقل می کنند که ارواح مؤمنان بعد از مرگ در سینه پرندگان سبز رنگی قرار می گیرند که اطراف عرش الهی می گردند؟! امام فرمود: لا، المؤمن من اکرم علی الله من ان يجعل روحه فی حوصلة طیر و لکن فی ابدان کابدانهم: (چنین نیست، مؤمن نزد خدا گرامیتر از این است که روح او را در سینه پرنده ای محبوس کند، بلکه ارواح مؤمنین در بدنهایی همانند بدنهایشان قرار دارد).

این حدیث اشاره به قالب مثالی است که از جهاتی شباهت به این بدن مادی دارد ولی دارای یکنوع تجرد برزخی است.

7 - باز در حدیث دیگری که در کتاب (کافی) نقل شده از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در مورد ارواح مؤمنین از حضرتش سؤال کردند فرمود: فی حجرات فی الجنه یا کلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعة و انجز لنا ما وعدتنا: (آنها در حجره هائی از بهشت قرار دارند، از غذاهای بهشتی می خورند، و از نوشیدنیهایش می نوشند، و می گویند پروردگارا! هر چه زودتر قیامت را بر پا کن و به وعده هایی که به ما داده ای وفا فرما.

8 - در حدیث دیگری در همان کتاب از همان امام بزرگوار آمده است: هنگامی که یکی از مؤمنان از دنیا می رود، ارواح مؤمنین او را احاطه می کنند و از کسانی که در دنیا بوده اند و زنده اند یا مرده اند جستجو می کنند، اگر بگویند فلانکس از دنیا رفته اما او را نزد خود حاضر نمی بینند می گویند: حتما سقوط کرده (یعنی در دوزخ قرار گرفته!).

پیدا است که منظور از بهشت و جهنم در روایات فوق، بهشت و دوزخ برزخی است نه عالم قیامت که این دو با هم فرق بسیار دارند.

خلاصه روایات در این زمینه بسیار زیاد است و در ابواب مختلف جمع آوری شده است که به قسمتی از ابواب آن اشاره می کنیم:

روایات فراوانی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می گوید.

روایاتی که از تماس ارواح با خانواده خود و مشاهده وضع حال آنها بحث می کند.

روایاتی که از حوادث شب معراج و تماس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با ارواح انبیا و پیامبران سخن می گوید.

روایاتی که می گوید: نتیجه کارهای نیک یا بدی که انسان در این جهان انجام داده بعد از مرگ به او می رسد... و مانند آن.

برزخ و ارتباط با عالم ارواح گر چه بسیاری از کسانی که دعوی ارتباط با عالم ارواح دارند دروغ می گویند، یا گرفتار تخیل و پندارند، ولی طبق تحقیقاتی که انجام شده است این امر به اثبات رسیده که ارتباط با عالم ارواح امکان پذیر است، و این امر برای جمعی از آگاهان، به تجربه رسیده است که در تماس با ارواح حقایقی را درک کرده اند.

این امر خود دلیل روشنی بر اثبات جهان برزخ و واقعیت آن است، و نشان می دهد که بعد از عالم دنیا و مرگ جسم، و قبل از قیام آخرت، جهان دیگری وجود دارد.

همچنین دلائل عقلی که برای اثبات تجرد روح و بقای آن بعد از فناى جسم در دست داریم خود دلیل دیگری بر اثبات جهان برزخ است (دقت کنید). ترسیمی از عالم برزخ اگر از شاخ و برگها صرف نظر کنیم در میان علمای اسلام در مورد مسأله برزخ و عذاب و نعمت در این عالم اتفاق نظر وجود دارد و علمای شیعه و اهل سنت در این امر متفقند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب آن همانگونه که گفتیم صریحا در آیات قرآن مجید آمده است.

در مورد شهیدان قرآن با صراحت می گوید: نباید تصور کرد که آنها مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان نعمت و روزی می گیرند و از آنچه خدا به آنها داده است خوشحالند و حتی به بازماندگان بشارت می دهند که آنها غم و اندوهی ندارند (آل عمران آیه 169).

نه تنها این دسته از نیکوکاران متعتمد بلکه گروهی از بدترین طاغیان و مجرمان نیز در عذابند چنانکه درباره معذب بودن آل فرعون بعد از مرگ و قبل از قیام قیامت، قبلا اشاره کردیم (سوره غافر آیه 46).

و روایات نیز چنانکه دانستیم در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنابراین اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست، مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشنترین آنها آن است که روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می گیرد که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف برکنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است، به آن (قالب مثالی) یا (بدن مثالی) می گویند که نه به کلی مجرد است، و نه مادی محض، بلکه دارای یکنوع (تجرد برزخی) است.

بعضی از محققان آن را تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده اند که در آن حال ممکن است با مشاهده نعمتهائی برآستی لذت ببرد و یا بر اثر دیدن مناظر هولناک معذب و متالم شود آنچنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می شود، و به هنگام دیدن خواب های هولناک، فریاد می کشد، نعره می زند، پیچ و تاب می خورد، بدن او غرق عرق می شود.

حتی بعضی معتقدند که در حال خواب به راستی روح با قالب مثالی فعالیت می کند و حتی بالاتر از آن معتقدند که ارواح قویه در حال بیداری نیز می تواند همان تجرد برزخی را نیز پیدا کند، یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود، و یا از طریق خوابهای مغناطیسی در جهان سیر کند و از مسائلی با خبر گردد.

بلکه بعضی تصریح می کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست،
منتها به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی جدا می شود و گاه در همین
زندگی مادی دنیا نیز امکان جدائی چنانکه گفتیم برای او حاصل می شود.

حال اگر تمام این مشخصات را برای قالب مثالی نپذیریم
اصل مطلب را نمی توان انکار کرد چرا که در روایات بسیاری به آن
اشاره شده و از نظر دلیل عقل نیز هیچگونه مانعی ندارد.

ضمناً از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد روشن شد که بعضی می گویند:
اعتقاد به جسد مثالی مستلزم اعتقاد به مسأله تناسخ است، چرا که تناسخ
چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسمهای متعدد گردد.

جواب این ایراد را مرحوم (شیخ بهائی) به طرز روشنی بیان کرده
است، او می گوید: تناسخی که همه مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند
این است که روح بعد از ویرانی این بدن به بدن دیگری در همین عالم
بازگردد، اما تعلق روح به بدن مثالی در (جهان برزخ) تا قیام قیامت که
باز به بدنهای نخستین به فرمان خدا بر می گردد هیچگونه ارتباطی به
تناسخ ندارد، و اگر می بینید ما تناسخ را شدیداً انکار کرده و معتقدان آن
را تکفیر می کنیم به خاطر آن است که آنها قائل به ازلی بودن
ارواح و انتقال دائمی آنها از بدنی به بدن دیگرند و معاد جسمانی را در جهان
دیگر به کلی منکرند.

و اگر همانطور که بعضی گفته اند قالب مثالی در باطن همین بدن مادی
باشد پاسخ مسأله تناسخ روشنتر می شود، زیرا روح از قالب
خود به قالب دیگری منتقل نشده بلکه بعضی از قالبهای خود را رها
ساخته و با دیگری ادامه حیات برزخی داده است.

سؤال دیگر که در اینجا باقی می ماند این است که از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که گروهی از مردم دارای عالم برزخ نیستند، چنانکه در آیه 55 و 56 سوره روم می خوانیم: (گروهی از مجرمان بعد از برپا شدن قیامت سوگند یاد می کنند که ساعتی بیشتر در جهان برزخ نبودند ولی بزودی مؤمنان آگاه به آنها می گویند شما به فرمان خدا مدتی طولانی تا روز قیامت، مکث کرده اید و هم اکنون روز قیامت است).

پاسخ این ایراد در روایات متعددی چنین داده شده است: مردم سه گروهند: گروهی مؤمنان خالص، گروهی کافران خالص، و گروهی متوسط و مستضعفند. جهان برزخ مخصوص گروه اول و دوم است اما گروه سوم در یکنوع حالت بیخبری، عالم برزخ را طی می کنند (برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد 6 بحار الانوار بحث احوال برزخ و قبر مراجعه شود).

آیه (101) تا (104) و ترجمه

(فاذا نفخ في الصور فلا اعدساب بينهم يومئذ ولا يتسألون) (101) (فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون) (102) (ومن خفت موازينه فاولئك الذين خسروا أنفسهم في جهنم خالدون) (103) (تلفح وجوههم النار وهم فيها كالحون) (104)

ترجمه:

101 - هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست).
102 - کسانی که ترازوهای (سنجش اعمال) آنها سنگین است آنان رستگارانند.

103 - و آنها که ترازوهای عملشان سبک می باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده در جهنم جاودانه خواهند ماند.

104 - شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهاشان نواخته می شود و در دوزخ چهره ای در هم کشیده دارند.

تفسیر:

گوشه ای از مجازات بدکاران

در آیات گذشته چنانکه دیدیم سخن از جهان برزخ در میان بود، و به دنبال آن در آیات مورد بحث سخن از قیامت و قسمتی از حالات مجرمان در آن جهان است.

نخست چنین می گوید: (هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی در میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر سؤ ال نمی کنند) (فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون).

می دانیم طبق آیات قرآن دو بار (نفخ صور) می شود: یکبار به هنگام پایان گرفتن این جهان، و پس از نفخ صور تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند و مرگ سراسر عالم را فرا خواهد گرفت، پس از نفخ دوم، رستاخیز مردگان آغاز می گردد و انسانها به حیات نوین باز می گردند، و آماده حساب و جزا می شوند.

(نفخ صور) به معنی دمیدن در شیپور است، ولی این تعبیر تفسیر و مفهوم خاصی دارد که به خواست خدا شرح آن را در ذیل آیه 68 سوره (زمر)، بیان خواهیم کرد.

به هر حال در آیه فوق به دو قسمت از پدیده های قیامت اشاره شده: یکی از کار افتادن نسبها است، زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است سبب می شود که افراد مجرم از بسیاری از مجازاتها فرار کنند، و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند، اما در قیامت انسان است و اعمالش، و هیچکس نمی تواند حتی از برادر و فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد. دیگر اینکه: آنها چنان در وحشت فرو می روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی از حال یکدیگر به هیچوجه سؤ ال نمی کنند، آن روز روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می شود، و برادر، برادر خود را فراموش می کند مردم همچون مستان به نظر می رسند ولی مست نیستند، عذاب خدا شدید است!

چنانکه در آغاز سوره حج خواندیم: یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید.

این احتمال در تفسیر جمله (و لایتسائلون) نیز وجود دارد که منظور این است که از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند، زیرا می دانند این تقاضا به هیچوجه مفید و مؤثر نیست.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که منظور از نفی سؤ ال آن است که از نسب هم نمی پرسند، و تاءکید است بر جمله (فلا انساب بینهم).

البته تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می رسد هر چند منافاتی در میان آنها وجود ندارد و ممکن است جمله فوق اشاره به همه این معانی باشد. در اینجا سؤ ال معروفی در کلمات مفسران مطرح شده و آن اینکه از پاره ای از آیات قرآن بخوبی استفاده می شود که در روز قیامت مردم از یکدیگر سؤ ال می کنند، مانند آیه 27 سوره صافات که در مورد مجرمان به هنگامی که در آستانه دوزخ قرار می گیرند می گوید: (و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون): (آنها رو به یکدیگر نموده و سؤ الهای سرزنش آمیز) از یکدیگر می کنند).

و در همان سوره آیه 50 از بهشتیان سخن می گوید که به هنگام استقرار در بهشت رو به سوی یکدیگر می کنند و از هم (درباره یارانی که در دنیا داشتند و بر اثر انحراف از جاده حق به دوزخ رفتند) سؤ ال می کنند (فاقبل بعضهم علی بعض یتسائلون).

نظیر این معنی در آیه 25 سوره طور نیز آمده، اکنون سؤال این است که این آیات چگونه با آیه مورد بحث که می گوید در قیامت سؤال از یکدیگر نمی کنند سازگار می باشد؟.

ولی کمی دقت در مضمون آیات فوق که نقل کردیم پاسخ این سؤال را روشن می سازد، زیرا آیات مربوط به اثبات سؤال از یکدیگر بعد از استقرار در بهشت یا در آستانه جهنم است، در حالی که نفی سؤال از یکدیگر مربوط به مراحل نخستین رستخیز است که هول و اضطراب و وحشت آنقدر آنها را پریشان می کند که یکدیگر را به کلی فراموش می کنند.

و به تعبیر دیگر قیامت موافقی دارد و در هر موقف برنامه ای است و گاه عدم توجه به تعدد مواقف منشاء سؤالاتی از قبیل آنچه در بالا گذشت می گردد.

بعد از قیام قیامت، نخستین مساءله، مساءله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده، گروهی اعمال پروزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می کند، درباره این گروه می فرماید: (کسانی که ترازوهایشان سنگین است آنها رستگارانند) (فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون).

(موازين) جمع (میزان) به معنی وسیله سنجش وزن است، و چنانکه قبلاً بطور مشروح گفته ایم منظور از میزان سنجش اعمال یک ترازوی ظاهری دو کفه و مانند آن که برای سنجش وزن اجسام به کار می رود نیست، بلکه منظور وسیله مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می سنجند، و به تعبیر دیگر میزان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل

سنجش را شامل می شود، و بطوری که از روایات مختلف برمی آید میزان سنجش اعمال انسانها و حتی خود انسانها در آن روز پیشوایان بزرگ و انسانهای نمونه اند.

در حدیثی می خوانیم ان امیر المؤمنین و الائمه من ذریته هم الموازین: (امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و امامان از دودمان او میزانهای سنجش اعمالند). بنابراین انسانها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می کنند و در این مقایسه روشن می شود که تا چه اندازه با آنها شباهت دارند. از همین طریق (افراد) و (اعمال) وزین از بی وزن و سنگین از تو خالی و با ارزش از بی ارزش، و پرمایه ها از بی مایه، تشخیص داده می شوند. ضمناً سر ذکر (موازین) به صورت جمع نیز روشن می گردد، چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند متعددند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا به حکم شرائط زندگیشان در یک یا چند جهت الگو بودند و هر کدام در جنبه ای بطور آشکارتری می درخشیدند، و به این ترتیب هر یک میزان سنجشی در آن قسمت خواهند بود.

(اما آنها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح میزان اعمالشان سبک (یا بی وزن) است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود) (و من خفت موازینه فاولئك الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون).

تعبیر به (خسروا انفسهم) (جان و سرمایه وجودشان را زیان کردند) اشاره لطیفی است به این واقعیت که آنها بزرگترین سرمایه یعنی

هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند بی آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند.

آیه بعد بخشی از عذابهای دردناک آنها را چنین شرح می دهد شعله های گرم و سوزان آتش، همچون شمشیر به صورتهای آنها نواخته می شود (تلفح وجوههم النار).

(و آنها از شدت ناراحتی و عذاب در دوزخ، چهره ای عبوس و درهم کشیده دارند (و هم فیها کالحن).

(تلفح) از ماده (لفح) (بر وزن فتح) در اصل به معنی ضربه شمشیر است

و از آنجا که شعله های آتش، یا نور شدید آفتاب، و باد سموم، همچون شمشیر بر صورت انسان نواخته می شود بطور کنایه در این معنی بکار می رود.

(کالج) از ماده کلوح (بر وزن غروب) به معنی عبوس شدن و درهم کشیدن صورت است، و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند که بر اثر شعله های آتش پوست صورت آنها در هم کشیده می شود بطوری که لبها از هم باز می ماند.

نکته ها:

1 - آن روز که نسبها از اثر می افتد

مفاهیمی که در این جهان در محدوده زندگی مادی انسانها حکمفرما است غالباً در جهان دیگر دگرگون می شود، از جمله مسأله ارتباطات قبیله ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالباً کارگشا است و گاهی خود نظامی را تشکیل می دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می گردد.

اما با توجه به اینکه ارزشهای زندگی در جهان دیگر هماهنگ با ایمان و عمل صالح است مسأله انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله جائی نمی تواند داشته باشد در اینجا اعضای یک خاندان به هم کمک می کنند و یکدیگر را از گرفتاریها نجات می دهند، ولی در قیامت چنین نیست آنجا نه از اموال سرشار خبری است، و نه از فرزندان کاری ساخته است (یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم): (روزی که نه مال سودی می بخشد و نه فرزندان، تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد).

حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام (ﷺ) برسد، باز مشمول همین حکم است، و به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان بزرگوار می خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی هاشم را به خاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسماً طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند.

گرچه در حدیثی از پیامبر (ﷺ) نقل شده که فرمود: کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی: (پیوند هر حسب و نسبی روز قیامت بریده می شود جز حسب و نسب من).

ولی به گفته مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در المیزان به نظر می رسد این همان حدیثی است که جمعی از محدثان اهل تسنن در کتابهای خود گاهی از عبدالله بن عمر و گاهی از خود عمر بن الخطاب و گاهی از بعضی دیگر از صحابه از پیامبر (ﷺ) نقل کرده اند.

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث عمومیت دارد و سخن از قطع همه نسبه در قیامت می دهد و اصولی که از قرآن استفاده شده و از طرز رفتار

پیامبر با منحرفان بی ایمان بر می آید این است که تفاوتی میان انسانها از این نظر نیست.

لذا در حدیثی که صاحب کتاب مناقب ابن شهر آشوب از طاووس (یمانی) از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده می خوانیم: خلق الله الجنة لمن اطاع و احسن و لو كان عبدا حبشيا، و خلق النار لمن عصاه و لو كان ولدا قرشيا: (خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت فرمان او کند و نیکو کار باشد هر چند برده ای از حبشه باشد، و دوزخ را برای کسی آفریده است که نافرمانی او کند هر چند فرزندی از قریش باشد).

البته آنچه گفته شد منافات با احترام خاص سادات و فرزندان با تقوای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد که این احترام خود احترامی است به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام و روایاتی که در فضیلت و مقام آنها وارد شده نیز ظاهرا ناظر به همین معنی است.

2 - داستان تکان دهنده اصمعی

در اینجا مناسب است داستانی را که (غزالی) در کتاب (بحر المحبة) از (اصمعی) نقل کرده است و شاهد سخنان گذشته و حاوی نکته های لطیفی است بیاوریم:

(اصمعی) می گوید: (در مکه بودم، شبی بود ماهتابی، به هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش داد به دنبال صاحب صدا می گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود، دست در پرده خانه کعبه افکنده و چنین مناجات می کرد:

هوش شد و به روی زمین افتاد نزدیک او رفتم به صورتش خیره شدم
(نور ماهتاب در صورتش افتاده بود) خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم او
زین العابدین علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) است.

سرش را به دامن گرفتم و سخت به حال او گریستم، قطره اشکم بر
صورتش افتاد به هوش آمد و چشمان خویش را گشود و فرمود: من الذی
اشغلنی عن ذکر مولای؟! (کیست که مرا از یاد مولایم
مشغول داشته) عرض کردم اصمعی هستم ای سید و مولای من، این چه
گریه و این چه بی تابی است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی،
مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده؟ مگر خداوند درباره شما
نفرموده: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

امام برخاست و نشست و فرمود: ای اصمعی! هیئات هیئات! خداوند
بهشت را برای مطیعان آفریده، هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ
را برای عاصیان خلق کرده هر چند فرد بزرگی از قریش باشد مگر
قرآن نخوانده ای و این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: فاذا نفخ فی
الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لایتسائلون... (هنگامی که نفخ صور می شود
و قیام قیامت، نسبها به درد نمی خورد بلکه ترازوی
سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد، اصمعی می گوید: هنگامی که چنین
دیدم او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم).

3 - تناسب مجازات و گناه

در گذشته نیز اشاره کرده ایم که عذاب الهی در قیامت و حتی در
این جهان متناسب با جرمهائی است که انجام می گیرید و چنان
نیست که هر نوع عذاب را نسبت به هر نوع مجرمی اعمال کنند، در آیات فوق

سوختگی شدید صورتها بر اثر شعله های آتش دوزخ تا آنجا که چهره ها در هم کشیده شود و لبها از هم باز بماند به عنوان مجازات برای سبک و زنان بی ارزش و بی ایمان ذکر شده است، و با توجه به این معنی که آنها غالباً کسانی هستند که چهره های خود را از شنیدن آیات الهی در هم می کشند و گاه، بر آنها لبخند تمسخرآمیز می زنند، و با استهزاء و سخریه می نشینند، تناسب این مجازات با اعمال آنها روشن می شود.

آیه (105) تا (111) و ترجمه

(ألم تكن آياتي تتلى عليكم فكنتم بها تكذبون) (105) (قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و كنا قوما ضالين) (106) (ربنا أخرجنا منها فإن عدنا فإنا ظالمون) (107) (قال اخسوا فيها ولا تكلمون) (108) (إنه كان فريق من عبادي يقولون ربنا أئنا فاعفر لنا و ارحمنا و أنت خير الرحمين) (109) (فاتخذتموهم سخريا حتى اءنسوكم ذكرى و كنتم منهم تضحكون) (110) (إني جزيتهم اليوم بما صبروا أنهم هم الفائزون) (111)

ترجمه:

105 - آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و آن را تکذیب می کردید؟!

106 - می گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی

بودیم.

107 - پروردگارا! ما را از آن بیرون بر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعا

ستمگریم (و مستحق عذاب).

108 - می گوید دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگوئید.

109 - (فراموش کرده اید) گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا! ما

ایمان آوردیم، ما را ببخش و بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی.

110 - اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنها شما

را از یاد من غافل کردند و شما از آنها می خندیدید!

111 - ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان

پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند.

تفسیر:

با من سخن نگوئید!

در آیات گذشته سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود، و در تعقیب آن آیات مورد بحث گوشه ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می کند نخست اینکه خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز مخاطب ساخته می گوید: (آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب می کردید؟) (الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون).

آیا به اندازه کافی آیات و دلائل روشن وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم آیا اتمام حجت به شما نکردم و شما پیوسته راه انکار و تکذیب را پیش می گرفتید!.

مخصوصا با توجه به جمله (تتلی) و (تکذبون) که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار، روشن می شود که تلاوت آیات الهی بر آنها تداوم داشته همانگونه که تکذیب آنها در برابر این آیات! آنها در پاسخ این سؤال اعتراف می کنند و می گویند: آری چنین است ای پروردگار ما! ولی شقاوت و بدبختی ما، بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم (قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و کنا قوما ضالین).

(شقوة) و (شقاوة) ضد سعادت است، و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است، و به تعبیر دیگر شر و آفتی است که دامن انسان را می گیرد در حالی که سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است، و در هر حال هر دو (شقاوت و سعادت) چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیات ما نمی باشد، و اعتقاد به اینکه سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان

متولد می شود پنداری بیش نیست که بر خلاف دعوت همه انبیاء و تلاشهای همه راهنمایان و معلمان بشر است، پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیتها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاریها درست شده، یا برای تفسیر موارد ناآگاهیها.

بر این اساس گنهکاران دوزخی صریحا اعتراف می کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شد اما ما به دست خودمان وسائل بدبختیمان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراهی بودیم.

شاید با این اعترافات می خواهند جلب رحمت پروردگار کنند لذا بلا فاصله اضافه می کنند: پروردگارا! ما را از این آتش بیرون ببر و به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم (ربنا اخرجنا منها).

(هر گاه بار دیگر برنامه های سابق را تکرار کردیم ما قطعاً ستمگریم) و شایسته عفو تو نخواهیم بود (فان عدنا فانا ظالمون).

آنها این سخن را در حالی می گویند که گوئی از این واقعیت بی خبرند که سرای آخرت دار جزا است نه عمل، و بازگشت به دنیا دیگر امکان پذیر نیست. به همین دلیل با قاطعیت تمام به آنها پاسخ داده (خداوند می گوید: دور شوید و همچنان در دوزخ بمانید، خاموش شوید و با من سخن مگوئید!) (قال اخسئوا فیها ولا تکلمون).

جمله (اخسئوا) که به صورت فعل امر است معمولاً برای دور کردن سگ به کار می رود، و هر گاه در مورد انسانی گفته شود به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است.

سپس دلیل این سخن را چنین بیان می کند: (آیا فراموش کرده اید که گروهی از بندگان خاص من می گفتند: پروردگارا ما ایمان آوردیم، ما را ببخش بر ما

رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی؟! (انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین).

(اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنقدر در این کار اصرار کردید که استهزا کردن آنها شما را به کلی از یاد من غافل کرد) (فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری).

(و شما پیوسته از آنها می خندیدید) و بر سخنان و عقائد و رفتار و کردارشان یوزخند می زدید (و کنتم منهم تضحکون).

(ولی امروز به خاطر آن صبر و استقامت و پایمردی در مقابل آنهمه استهزا و عدم تزلزل در برنامه های الهیشان آنها را پاداش دادم، آنها پیروز و رستگارند) (انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون).

و اما شما... شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید و کسی به فریادتان نمی رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفرید.

و به این ترتیب در چهار آیه اخیر عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی و رستگاری بهشتیان با صراحت بیان شده است. گروه اول که عوامل بدبختی و گمراهی را بدست خود فراهم ساختند با مسخره کردن یاران حق و تحقیر عقائد پاک آنها به سرنوشتی گرفتار شدند که حتی درخور خطابی که به یک انسان می شود نیستند، آری آنها که مؤمنان را تحقیر کردند باید گرفتار بدترین تحقیر شوند.

و اما گروه دوم به خاطر صبر و پایمردیشان در برابر دشمنان مغرور و از خود راضی و بی منطق و استقامت در ادامه راه الله بزرگترین پیروزی را در پیشگاه خدا کسب کردند.

آیه (112) تا (116) و ترجمه

(قل کم لبثتم فی الارض عدد سنین) (112) (قالوا لبثنا یوماً أو
بعض یوم فسل العادین) (113) (قل إن لبثتم إلا قلیلاً لو إنکم کنتم
تعلمون) (114) (أفحسبتم إنما خلقناکم عبثاً و إنکم إلینا لا ترجعون)
(115) (فتعالی الله الملك الحق لا إله إلا هو رب العرش الکریم) (116)

ترجمه:

- 112 - (خداوند) می گوید چند سال در روی زمین توقف کرده اید.
113 - در پاسخ می گویند: تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز! از
آنها که می توانند بشمارند سؤال فرما.
114 - می گوید (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می دانستید!
115 - ولی آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی
ما بازگشت نخواهید کرد!
116 - پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه
شما را بی هدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم
است.

تفسیر:

کوتاهی عمر این جهان

از آنجا که در آیات گذشته بخشی از مجازات دردناک دوزخیان آمده بود در
تعقیب آن در این قسمت از آیات نوعی دیگر از مجازاتهای روانی آنها که به
صورت سرزنشهای الهی است مطرح شده:

نخست می گوید: (در آن روز خداوند آنها را مخاطب قرار داده می گوید: شما چند سال روی زمین توقف و زندگی کردید؟) **(قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین)**.

کلمه (ارض) در این آیه و همچنین قرائنی که در آیات بعد خواهد آمد نشان می دهد که منظور سؤال از مقدار عمر آنها در دنیا با مقایسه به ایام آخرت است.

و اینکه جمعی از مفسران گفته اند منظور سؤال از مقدار توقف آنها در جهان برزخ می باشد بعید به نظر می رسد، هر چند شواهد مختصری در بعضی دیگر از آیات برای آن دیده می شود.

اما آنها در این مقایسه زندگی دنیا را بقدری کوتاه می بینند که در پاسخ می گویند ما تنها به اندازه یک روز، یا حتی کمتر از آن، به اندازه بعضی از یک روز، در دنیا توقف داشتیم **(قالوا لبثنا یوما او بعض یوم)**.

در حقیقت عمرهای طولانی در دنیا گوئی لحظه های زودگذری هستند در برابر زندگی آخرت، که هم نعمتهایش جاویدان است و هم مجازاتهایش نامحدود.

سپس برای تأکید سخن خود، یا برای اینکه پاسخ دقیقتری گفته باشند، عرض می کنند: خداوندا! از آنها که می توانند درست بشمارند و اعداد را در مقایسه با یکدیگر به خوبی تشخیص دهند سؤال کن **(فسئل العادین)**. ممکن است منظور از (عادین) (شمرندگان) همان فرشتگانی باشد که حساب و کتاب عمر آدمیان و اعمال آنها را دقیقا نگاه داشته اند، زیرا آنها بهتر و دقیقتر از هر کس این حساب را می دانند.

اینجا است که خداوند به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها (می فرماید: آری شما مقدار کمی در دنیا توقف کردید اگر می دانستید) (قال ان لبثتم الا قليلا لو انكم كنتم تعلمون).

در واقع آنها روز قیامت به این واقعیت پی می برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت روز یا ساعتی بیش نیست، ولی در این جهان که بودند آنچنان پرده های غفلت و غرور بر قلب و فکرشان افتاده بود که دنیا را جاودانی می پنداشتند، و آخرت را یک پندار و یا وعده نسیه!، لذا خداوند می فرماید: آری اگر شما آگاهی داشتید به این واقعیت که در قیامت پی بردید در همان دنیا آشنا می شدید.

در آیه بعد از راهی دیگر، راهی بسیار مؤثر و آموزنده برای بیدار ساختن این گروه وارد بحث می شود و می گوید: (آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟! (افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لاترجعون).

این جمله کوتاه و پر معنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند، و آن اینکه اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با اینهمه تشکیلات و مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفا برای همین چند روز باشد بسیار بوج و بی معنی می باشد، چنانکه در نکته ها شرح داده خواهد شد.

و از آنجا که این گفتار یعنی عبث نبودن خلقت، سخن مهمی است که نیاز به دلیل محکم دارد در آیه بعد اضافه می کند

خداوندی که فرمانروای حق است هیچ معبودی جز او نیست و پروردگار
عرش کریم است برتر از آن است که جهان هستی را بیهوده و بی هدف آفریده
باشد (فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم).

در واقع کسی کار پوچ و بی هدف می کند که جاهل و
ناگاه، یا ضعیف و ناتوان، یا ذاتا وجودی باطل و بیهوده باشد، اما
خداوندی که جامع تمام صفات کمالیه است (الله).

خداوندی که فرمانروا و مالک همه عالم هستی است (الملك).
و خداوندی که حق است و جز حق از او صادر نمی شود (الحق) چگونه
ممکن است آفرینش او عبث و بی هدف باشد.

و اگر تصور شود که ممکن است کسی او را از رسیدن به هدفش باز دارد با
جمله لا اله الا هو (هیچ خدائی جز او نیست) آن را نفی می کند و با
تأکید بر ربوبیت خداوند (رب العرش الكريم) که مفهومی مالک مصلح است
هدفدار بودن جهان را مشخصتر می سازد.

خلاصه اینکه در این آیه علاوه بر ذکر کلمه (الله) که خود اشاره اجمالی
به تمام صفات کمالیه خدا است بر چهار صفت به طور صریح تکیه شده:
مالکیت و حاکمیت خدا، سپس حقانیت وجود او، و دیگر عدم وجود شریک
برای او، و سرانجام مقام ربوبیت، و اینها همه دلیلی است بر اینکه او
کاری بی هدف انجام نمی دهد و دنیا و انسانها را عبث نیافریده است.

کلمه (عرش) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم اشاره به مجموعه جهان
هستی است که در حقیقت تحت حکومت خداوند محسوب می شود
(زیرا عرش در لغت به معنی تخته ای پایه بلند مخصوصا تخت
حکومت زمامداران است، و این تعبیر کنایه ای است از قلمرو حکومت

پروردگار) برای توضیح بیشتر درباره معنی عرش در قرآن مجید به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 204 به بعد (ذیل آیه 54 سوره اعراف) مراجعه فرمائید. و اما اینکه (عرش) توصیف به (کریم) شده است به خاطر این است که واژه (کریم) در اصل به معنی شریف و پرفایده و نیکو است و از آنجا که عرش پروردگار دارای این صفات است توصیف به کریم شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که توصیف به کریم مخصوص وجود عاقل مانند خداوند یا انسانها نیست، بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می شود چنانکه در سوره حج ذیل آیه 50 در مورد مؤمنان صالح می خوانیم: لهم مغفرة و رزق کریم: (برای آنها آمرزش و روزی کریم (پر ارزش و پر برکت) است و به طوری که راغب در مفردات می گوید: این صفت در مورد نیکبهای کوچک و کم اهمیت گفته نمی شود بلکه مخصوص مواردی است که خیر و نیکی پر اهمیتی وجود دارد.

نکته:

مرگ نقطه پایان زندگی نیست

گفتیم از جمله دلائلی که در بحث معاد برای اثبات وجود جهان دیگر مطرح شده (مسأله مطالعه نظام این جهان) است، و به تعبیر دیگر مطالعه این نشانه اولی گواهی می دهد که (نشان آخری) بعد از آن است.

در اینجا لازم می دانیم توضیح بیشتری در این زمینه بیاوریم:

ما از یکسو می بینیم جهان آفرینش، هم از نظر عظمت و هم از نظر نظم، فوق العاده وسیع و پرشکوه و اعجاب انگیز است، اسرار این جهان بقدری است که دانشمندان بزرگ معترفند تمام معلومات بشر در برابر

آن همچون یک صفحه کوچک است از یک کتاب بسیار بزرگ، بلکه همه آنچه را از این عالم می دانیم در حقیقت الفبای این کتاب است.

هر یک از کهکشانهای عظیم این عالم شامل چندین میلیارد ستاره است و تعداد کهکشانها و فواصل آنها آنقدر عظیم است که حتی محاسبه آن با سرعت سیر نور که در یک ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه را طی می کند وحشت آور است.

نظم و دقتی که در ساختمان کوچکترین واحد این جهان به کار رفته همانند نظم و دقتی است که در ساختمان عظیمترین واحدهای آن دیده می شود. و انسان در این میان، لااقل کاملترین موجودی است که ما می شناسیم و عالیتترین محصول این جهان است تا آنجا که ما می دانیم اینها همه از یکسو.

از سوی دیگر می بینیم که این عالیتترین محصول شناخته شده عالم هستی یعنی انسان در این عمر کوتاه خود در میان چه ناراحتیها و مشکلاتی بزرگ می شود؟

او هنوز دوران طفولیت را با همه رنجها و مشکلاتش پشت سر نگذاشته و نفسی تازه نکرده دوران پر غوغای جوانی با طوفانهای شدید و کوبنده اش فرا می رسد.

و هنوز جای پای خود را در فصل شباب محکم نکرده دوران کهولت و پیری با وضع رقتبارش در برابر او آشکار می شود.

آیا باور کردنی است که هدف این دستگاه بزرگ و عظیم، و این اعجوبه خلقت که نامش انسان است همین باشد که چند روزی در این جهان بیاید این دورانهای سه گانه را با رنجها و مشکلاتش طی کند، مقداری غذا

مصرف کرده، لباسی بپوشد، بخوابد و بیدار شود و سپس نابود گردد و همه چیز پایان یابد.

اگر راستی چنین باشد آیا آفرینش مهمل و بیهوده نیست؟ آیا هیچ عاقلی این همه تشکیلات عظیم را برای هدفی به این کوچکی می چیند؟!

فرض کنید میلیونها سال نوع انسان در این دنیا بماند، و نسلها یکی پس از دیگری بیایند و بروند، علوم مادی آنقدر ترقی کند که بهترین تغذیه و لباس و مسکن و عالیتترین درجه رفاه را برای بشر فراهم سازد، ولی آیا این خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و بیدار شدن، ارزش این را دارد که اینهمه تشکیلات برای آن قرار دهند؟

بنابراین مطالعه این جهان با عظمت به تنهایی دلیل بر این است که مقدمه ای است برای عالمی وسیعتر و گسترده تر، جاودانی و ابدی، تنها وجود چنان جهانی است که می تواند به زندگی ما مفهوم بخشد، و آن را از هیچی و پوچی در آورد.

به همین دلیل عجیب نیست فلاسفه مادیگرا که اعتقاد به قیامت و جهان دیگر ندارند این عالم را بی هدف و پوچ بدانند، و براستی اگر ما نیز اعتقاد به چنان جهانی نداشتیم با آنها همصدا می شدیم، این است که می گوئیم اگر مرگ نقطه پایان باشد آفرینش جهان بیهوده خواهد بود، لذا در آیه 66 سوره واقعه می خوانیم (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ): (شما که این جهان نشاء اولی - را دیدید چرا متذکر نمی شوید و به عالمی که پس از آن است ایمان نمی آورید؟!)

آیه (117) و (118) و ترجمه

(وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ) (117) (وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِمِينَ)
(118)

ترجمه:

117 - و هر کس معبود دیگری با خدا بخواند و مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگار شما خواهد بود، مسلماً کافران رستگار نخواهند شد.

118 - و بگو پروردگارا! مرا ببخش و مشمول رحمتت قرار ده، و تو بهترین رحم کنندگانی.

تفسیر:

رستگاران و نارستگاران

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مساءله معاد بود و تکیه بر صفات پروردگار، در نخستین آیه مورد بحث اشاره به توحید و نفی هر گونه شرک کرده و بحث مبدء و معاد را به این وسیله تکمیل کرده می فرماید: (هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند و مسلماً هیچ دلیلی بر مدعای خود نخواهد داشت حساب او نزد پروردگارش خواهد بود) (وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ)

آری مشرکان تنها روی ادعا تکیه دارند و دلیلهای آنها همچون تقلید کورکورانه از نیاکان و خرافاتی همانند آن، مطالبی واهی و بی اساس است، آنها معاد را با آن دلائل روشن انکار می کنند اما

شرک را با نداشتن هیچگونه دلیل پذیرا می شوند و مسلم است که خداوند به حساب این گونه افراد که فرمان عقل را زیر پا گذارده و آگاهانه در بیراهه های کفر و شرک سرگردان شده اند می رسد.

و در پایان آیه می فرماید کافران رستگار نخواهند شد و نتیجه کارشان در این حسابرسی الهی روشن است (**انه لا یفلح الکافرون**).

چه جالب است که این سوره با (**قد افلح المؤمنون**) آغاز شد و با (**لا یفلح الکافرون**) بحثهایش به پایان می رسد، و این است دورنمای زندگی مؤمنان و کافران از آغاز تا انجام.

در آخرین آیه این سوره شریفه به عنوان یک نتیجه گیری کلی روی سخن را به پیامبر گرامی (**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**) کرده، می گوید: (**بگو پروردگارا! مرا ببخش، و مشمول رحمت خود قرار ده و تو بهترین رحم کنندگانی**) (**وقل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین**).

اکنون که گروهی در بیراهه شرک سرگردانند و جمعی گرفتار ظلم و ستم، تو خود را به خدا بسپار و در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب.

و مسلم است این دستور برای همه مؤمنان است هر چند مخاطب شخص پیامبر می باشد.

در روایتی نقل شده است که (آغاز این سوره و پایانش از گنجینه های عرش خدا است، و هر کس به سه آیه آغاز آن عمل کند، و از چهار آیه پایانش پند و اندرز گیرد، اهل نجات و فلاح و رستگاری است).

بعید نیست منظور از سه آیه نخست این سوره، سه آیه ای است که بعد از جمله قد افلح المؤمنون آمده که یکی دعوت به خشوع در نماز، و دیگری دعوت به پرهیز از هر گونه کار لغو و بیهوده، و سومی دعوت به زکات می کند، که یکی رابطه انسان است با خدا و دیگری با خلق، و دیگری با خویشان، و منظور از چهار آیه اخیر آیه 115 به بعد است که سخن از بیهوده نبودن خلق، و مسأله معاد، و سپس توحید، و سپس انقطاع الی الله و توجه به پروردگار بحث می کند.

بار الها! به حق مؤمنانی که وعده رستگاری آنها را در این سوره داده ای که در طلعه آنها پیامبر (ﷺ) و اهل بیت او (علیهم السلام) هستند، ما را در صف این گروه قرار ده و فرمان فلاح و رستگاری را به نام ما بنویس. خداوندا! ما را مشمول غفران و رحمتت فرما که ارحم الراحمین تویی. پروردگارا! پایان کار همه ما را به خیر گردان و در لغزشگاهها از هر گونه انحراف و لغزش حفظ کن. انک علی کل شیء قدیر. پایان سوره مؤمنون

سوره نور

مقدمه

این سوره در (مدینه) نازل شده و 64 آیه است

جزء هیجدهم قرآن کریم

فضیلت سوره (نور)

در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم من قرء سورة نور اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل مؤ مئة و مؤ من فیما مضی و فیما بقی: (کسی که سوره نور را بخواند (و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند) خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی در گذشته و آینده ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: حصنوا اموالکم و فروجکم بتلاوة سورة نور و حصنوا بها نساءکم، فان من ادمن قرائتها فی کل یوم او فی کل لیلة لم یزن احد من اهل بیته ابدا حتی یموت: (اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور، و زنانتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد).

توجه به محتوای سوره که از طرق گوناگون و مؤ ثر به مبارزه با عوامل انحراف از جاده عفت برخاسته نکته اصلی حدیث فوق و همچنین مفهوم عملی آن را روشن می سازد.

محتوای سوره نور

این سوره را در حقیقت می توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگیهای جنسی دانست چرا که قسمت عمده دستوراتش بر محور پاکسازی اجتماع از طرق

مختلف از آلودگیهای جنسی دور می زند و این هدف در چند مرحله پیاده شده است:

مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده.

مرحله دوم به این امر می پردازد که اجرای این حد شدید مسأله ساده ای نیست، و از نظر موازین قضائی اسلام شرط سنگینی دارد، نسبت به غیر مرد و همسرش چهار شاهد و در مورد مرد و همسرش برنامه لعان که شرح آن خواهد آمد باید اجرا گردد، و حتی اگر کسی که دیگری را متهم می سازد نتواند ادعای خود را در محکمه قضاوت اسلامی به ثبوت برساند خود مجازات شدید (چهار پنجم حد زنا) خواهد داشت، تا کسی تصور نکند می تواند با متهم ساختن دیگران به سادگی آنها را به مجازات اسلامی بکشانند، بلکه به عکس خودش گرفتار مجازات خواهد شد.

سپس به همین مناسبت (حدیث معروف افک) و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر (ﷺ) زدند مطرح کرده، و قرآن شدیداً این مسأله را تعقیب می کند، تا کاملاً روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد.

در مرحله سوم برای اینکه تصور نشود اسلام تنها به برنامه مجازات گنهکار قناعت می کند به یکی از مهمترین راههای پیشگیری از آلودگیهای جنسی

پرداخته، مسأله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحاً در این زمینه بحث می کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مسأله چشم چرانی و بی حجابی است، و تا آنها ریشه کن نشوند آلودگیها بر طرف نخواهد شد. در مرحله چهارم باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر می کند تا از طریق ارضای مشروع غریزه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند. در مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اطاق آنها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آنها فراهم نگردد. و به همین مناسبت بعضی دیگر از آداب زندگی خانوادگی را، هر چند ارتباط با مسائل جنسی ندارد، ذکر می کند. در مرحله ششم که در لابلای این بحثها طرح شده بخشی از مسائل مربوط به توحید و مبدء و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می کند چرا که پشتوانه همه برنامه های عملی و اخلاقی همان مسائل اعتقادی و ایمان به مبدء و معاد و حقانیت نبوت است، و تا این ریشه نباشد آن شاخ و برگها و گل و میوه ها شکوفا نمی گردد. ضمناً به مناسبت بحثهای مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورات دیگر اسلام نیز اشاره شده است که در مجموع یک واحد کامل و جامع را تشکیل می دهد.

آیه (1) تا (3) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(سورة أنزلنها و فرضنها و أنزلنا فيها آيت بينت لعلكم تذكرون) (1)
(الزانية و الزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة و لا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين) (2) (الزانى لا ينكح إلا زانية أو مشركة و الزانية لا ينكحها إلا زان أو مشرك و حرم ذلك على المؤمنين) (3)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان

- 1 - این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم، و در آن آیات بینات نازل کردیم، شاید شما متذکر شوید.
- 2 - زن و مرد زناکار را هر یک، صد تازیانه بزنید، و هرگز در دین خدا رفت (و محبت کاذب) شما را نگیرد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آنها را مشاهده کنند.
- 3 - مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی آورد، و این کار بر مؤمنان تحریم شده است.

تفسیر:

حد (زانی) و (زانیه)

می دانیم نام این سوره، سوره نور است به خاطر آیه نور که یکی از چشمگیرترین آیات سوره است، ولی گذشته از این، محتوای سوره نیز از

نورانیت خاصی برخوردار است، به انسانها، به خانواده ها، به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می بخشد، به زبانها و سخنها نورانیت تقوی و راستی می دهد، به دلها و جانها نور توحید و خدا پرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر (ﷺ) می دهد.

نخستین آیه این سوره در حقیقت اشاره اجمالی به مجموع بحثهای سوره دارد و می گوید: (این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم، و در آن آیات بینات نازل کردیم شاید شما متذکر شوید) (سوره انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذكرون).

(سوره) از ماده (سور) به معنی ارتفاع و بلندی بنا است، سپس به دیوارهای بلندی که در گذشته اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می کشیدند، سور اطلاق کرده اند، و از آنجا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می کرد،

تدریجا این کلمه به قطعه و بخش از چیزی از جمله قطعه و بخشی از قرآن که از بقیه جدا شده است اطلاق گردیده.

بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند که (سوره) به بناهای زیبا و بلند و برافراشته گفته می شود، و به بخشهای مختلف از یک بنای بزرگ نیز سوره می گویند، به همین تناسب به بخشهای مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است سوره اطلاق شده است.

به هر حال این تعبیر، اشاره به این حقیقت است که تمام احکام و مطالب این سوره اعم از عقائد و آداب و دستورات همه دارای اهمیت فوق العاده ای است زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است.

مخصوصاً جمله (فرضناها) (آن را فرض کردیم) با توجه به معنی (فرض) که به معنی قطع می باشد نیز این معنی را تاءکید می کند.

تعبیر به (آیات بینات) ممکن است اشاره به حقایقی از توحید و مبدء و معاد و نبوت باشد که در آن مطرح شده، در برابر (فرضنا) که اشاره به احکام و دستوراتی است که در این سوره، بیان گردیده، و به عبارت دیگر یکی اشاره به عقائد است و دیگری اشاره به (احکام).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از (آیات بینات)، دلائلی است که برای احکام مفروض در این سوره آمده است.

جمله (لعلکم تذکرون) (شاید شما متذکر شوید) بار دیگر این واقعیت را در نظرها مجسم می کند که ریشه همه اعتقادات راستین و برنامه های عملی اسلام در درون فطرت انسانها نهفته است، و بر این اساس، توضیح آنها یکنوع (تذکر و یاد آوری) محسوب می شود.

بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته می گوید: (زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید) (الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة).

و برای تاءکید بیشتر اضافه می کند (هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رافت (و محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید) (ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر).

و سرانجام در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده می گوید: (و باید گروهی از مؤ

منان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند) (وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين).

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

1 - حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر و بدون مجوز شرعی است).

2 - تاءکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبتها و احساسات بی مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه های این گونه احساسات مسأله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد چرا که نشانه ایمان به مبدء و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می شود که انسان بداند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریع نشده، و ایمان به معاد سبب می شود که انسان در برابر تخلفها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر ﷺ) نقل شده که توجه به آن لازم است: یؤتی بوال نقص من الحد سوطا فیکال له لم فعلت ذاک؟ فیکول: رحمة لعبادک، فیکال له انت ارحم بهم منی؟! فیؤمر به الی النار، و یؤتی بمن زاد سوطا، فیکال له لم فعلت ذلک؟ فیکول لینتهوا عن معاصیک! فیکول: انت احکم به منی؟! فیؤمر به الی النار! (روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک

تازیانه از حد الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند و به او گفته می شود چرا چنین کردی؟ می گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می گوید: آیا تو نسبت به آنها از من مهربانتر بودی؟! و دستور داده

می شود او را به آتش بیفکنید! دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده، به او گفته می شود: چرا چنین کردی؟ در پاسخ می گوید: تا بندگان از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید: تو از من آگاهتر و حکیمتر بودی؟! سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند).

3 - دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آنست که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود، و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همانگونه که گناه برملا شده مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می شود، زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است (خداوند ستار العیوب) راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولا در یک جامعه سالم باید (تخلف از قانون) با اهمیت تلقی شود، مسلما اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود بیش از مسأله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر ترمز نیرومندی بر روی هوسهای سرکش آنها است. از آنجا که در آیه مورد بحث سخن از مجازات زن و مرد زناکار در میان است، به همین مناسبت سؤال پیش می آید که ازدواج مشروع با چنین زنان چه حکمی دارد؟

آیه سوم این سؤال را چنین پاسخ می گوید: (مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند، همانگونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد) (الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک).

(و این کار بر مؤمنان تحریم شده است) (و حرم ذلك علی المؤمنین). در اینکه این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، و همجنس با همجنس پرواز می کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگیها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند، و آن را بر خویشان تحریم می کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت (جمله خبریه) بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند که این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصاً می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد، چرا که بیماریهای اخلاقی همچون بیماریهای جسمی غالباً واگیردار است.

و از این گذشته این کار یکنوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود.

بعلاوه فرزندی که در چنین دامانهای لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است.

شاهد این تفسیر جمله و حرم ذلک علی المؤمنین است که در آن تعبیر به تحریم شده.

و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام (ﷺ) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند.

حتی بعضی از مفسران بزرگ در شائن نزول آیه چنین نوشته اند: (مردی از مسلمانان از پیامبر (ﷺ) اجازه خواست که با (ام مهزول) زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شناسائی بر در خانه خود نصب کرده بود! ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت).

در حدیث دیگری نیز از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا (ﷺ) آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، و حد الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه اش ثابت شود).

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که بسیاری از احکام به صورت جمله خبریه بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت جمله (امر) و (نهی) باشد.

ضمنا باید توجه داشت که عطف (مشرکان) بر (زانیان) در واقع برای بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه (زنا) همطراز گناه (شرک) است، چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده که (شخص زناکار در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود) (قال رسول الله ﷺ) ... لا یزن الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن فانه اذا فعل ذلک خلع عنه الایمان کخلع القمیص)؛ (شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می شود، مؤمن نیست، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می آورند همانگونه که پیراهن را از تن)!

نکته ها:

1 - مواردی که حکم زنا اعدام است

آنچه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنائی هم دارد از جمله زنا ی محصن و محصنه است که حد آن با تحقق شرائط اعدام است.

منظور از (محصن) مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و (محصنه) به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است، هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود حد او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است.

و نیز زنای با محارم حکم آن اعدام است.
همچنین زنای به عنف و جبر که حکم آن نیز همین است.
البته در بعضی از موارد علاوه بر مسأله تازیانه، تبعید و پاره ای دیگر از مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

2 - چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شک این عمل منافی عفت از همه کس قبیح است، ولی از زنان زشت تر و قبیحتر است، چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است.
از این گذشته عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می شود اما در مورد زنان، عواقب شومش بیشتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که سر چشمه وسوسه این کار بیشتر از ناحیه آنها صورت می گیرید و در بسیاری از موارد عامل اصلی محسوب می شوند.
مجموع این جهات سبب شده که زن آلوده بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم داشته شده است.

ولی زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

3 - مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت امر است وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حد زنا می رساند، ولی ناگفته پیداست که قرآن شرط نکرده حتما در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح متفاوت می گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است.

فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا همانگونه که گفتیم اولاً درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ثانیاً شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثاً هر گاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد. رابعاً حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می گردد.

خامساً ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد پردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیتهای تخریبی او را در آینده می گیرید و فوائد دیگر.

4 - حد زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیه 15 و 16 سوره نساء چنین بر می آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد تعیین شده است (فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت) و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فادوهما).

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده، بنابراین حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 306 به بعد ذیل آیه 15 و 16 سوره نساء مراجعه فرمائید).

5 - افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!

بدون شک مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند که حداکثر کوشش به عمل آید که هیچ فرد بیگناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد عفو و گذشت شود، ولی بعد از ثبوت جرم و مسلم شدن حد باید قاطعیت به خرج داد و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیانبخش است بپرهیزند. مخصوصاً در آیه مورد بحث تعبیر به (فی دین الله) شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز نهی شده، زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز بر آنها بیشتر است، ولی نمی توان انکار کرد که اقلیتی وجود دارند که طرفدار خشونت بیشتری می باشند، این گروه نیز همانگونه که سابقاً اشاره کردیم از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

6 - شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم ظاهر آیات فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند، بنابراین اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده اند، ازدواج با آنها شرعاً بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان (زانی) و (زانیه) بر آنها صدق نمی‌کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شاءن نزول آیه نیز آن را تایید می‌کند.

در حدیث معتبری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فقیه معروف (زراره) از آن حضرت پرسید تفسیر آیه الزانی لا ینکح الا زانیه... چیست؟
امام فرمود: هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا، قد شهروا بالزنا و عرفوا به، و الناس الیوم بذلک المنزل، فمن اقیم علیه حد الزنا، او شهر بالزنا، لم ینبغ لا حد ان یناکحه حتی یعرف منه توبته.
(این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود).
این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

7 - فلسفه تحریم زنا

فکر نمی‌کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل دامان فرد و جامعه را می‌گیرید بر کسی مخفی باشد ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک نظام خانواده را در هم می‌ریزد.

رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می‌کند.

فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند در جامعه زیاد می کند.

این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشها در میان هوسبازان است. بعلاوه بیماریهای روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است بر کسی پنهان نیست.

کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن از آثار شوم این عمل می باشد (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد 12 تفسیر نمونه ذیل آیه 32 سوره اسراء مطالعه فرمائید).

آیه (4) و (5) و ترجمه

(والذين يرمون المحصنت ثم لم يأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين
جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة اعبدا واءولئك هم الفسقون) (4) (إلا الذين تابوا من
بعد ذلك وأصلحوا فإن الله غفور رحيم) (5)

ترجمه:

4 - و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای
خود) نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید، و
آنها فاسقانند.

5 - مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند غفور و
رحیم است.

تفسیر:

مجازات تهمت

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده
بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا
که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلا فاصله بعد از بیان
مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زندگان را که در صدد سوء
استفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت خانواده های
پاکدامن از خطر اینگونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرات تعرض به آبروی
مردم پیدا نکند.

نخست می گوید: کسانی که زنان پاکدامن را متهم به

عمل منفی عفت

می کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید! (و الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند:

(و هرگز شهادت آنها را نپذیرید) (ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا).

(و آنها فاسقاند) (و اولئک هم الفاسقون).

به این ترتیب نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند، بعلاوه داغ فسق بر پیشانیشان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است، و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می کند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: اذا تهم المؤمن اخاه انما الايمان من قلبه کما ينما الملح فی الماء: (هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب)!

ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: مگر کسانی که بعد از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار

می دهد، خدا غفور و رحیم است (الا الذین تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحیم).

در اینکه این استثناء تنها از جمله (اولئک هم الفاسقون) است و یا به جمله و (لا تقبلوا لهم شهادة ابدا) نیز باز می گردد، در میان مفسران و دانشمندان گفتگو است، اگر به هر دو جمله باز گردد نتیجه اش این است که به وسیله توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است، و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها بر داشته می شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر باز گردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در اصول فقه پذیرفته شده استثنائاتی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناء است، و اتفاقا در محل بحث چنین قرینه ای موجود است، زیرا هنگامی که بوسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و مجددا تحصیل ملکه عدالت را نموده از آن بر کنار می باشد.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت (علیهم السلام) رسیده نیز روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق (علیه السلام) بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند از شخص سؤ ال کننده می پرسد: (فقهای که نزد شما هستند چه می گویند؟) عرض می کند: آنها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد!

امام می فرماید: بئس ما قالوا کان ابی یقول اذا تاب و لم یعلم منه الاخیر
جارت شهادته: (آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می فرمود: هنگامی که توبه
کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد).

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک
حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه (ابدا) در جمله (لا تقبلوا
لهم شهادة ابدًا) دلیل بر عمومیت حکم است، و می دانیم هر
عموم قابل استثناء می باشد (مخصوصا استثنای متصل)
بنابراین تصور اینکه تعبیر (ابدا) مانع از تاءثیر توبه خواهد بود اشتباه محض
است.

نکته ها:

1 - معنی رمی در آیه چیست؟

(رمی) در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است، و
طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیب‌هایی می رساند، سپس این
کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبت‌های ناروا به کار
رفته است، چرا که گوئی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او
را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث، و همچنین
آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است، مثلاً نفرموده
است و الذین یرمون المحصنات بالزنا (کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم
می کنند) زیرا در مفهوم (یرمون) مخصوصا با توجه به قرائن کلامیه، کلمه

زنا افتاده است، ضمنا عدم تصریح به آن، آنهم در جائی که سخن از زنا پاکدامن در میان است یکنوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

2 - چهار شاهد چرا؟

می دانیم معمولا برای اثبات حقوق و جرمها در اسلام دو شاهد عادل کافی است حتی در مسأله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل، جرم اثبات می شود، ولی در مسأله اتهام به زنا مخصوصا چهار شاهد الزامی است، ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است، و همواره عرض و حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه دار می کنند، اسلام در این زمینه سختگیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبانها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر اثبات جرم می شود، و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، آنجا که ابو حنیفه فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: (قتل نفس) گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گوئید؟ ابو حنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد، امام فرمود: (این به خاطر این است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد

جاری می شود، و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می گردد).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می شود (مانند زنا به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنائی دارد، آنچه معمول و متعارف است آن است که با توافق طرفین صورت می گیرد، و می دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

3 - شرط مهم قبولی توبه

بارها گفته ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته، و حتی تصمیم نسبت به ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه اینها شخص گنهکار باید در مقام جبران بر آید.

اگر واقعا حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکهدار ساخته برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کنند و به اصطلاح اعاده حیثیت نمایند.

جمله (و اصلحوا) بعد از ذکر جمله (تابوا) اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فساد که مرتکب شده اند بر آیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانه خلوت استغفار نموده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده در جواب این سؤال که (آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حد شرعی و

بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟ فرمودند: (آری) و هنگامی که سؤ ال کردند توبه او چگونه است فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می آید و می گوید: (من به فلانکس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم).

4 - احکام قذف

در کتاب (حدود) بابتی تحت عنوان (حد قذف) داریم.

(قذف) (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است، ولی در این گونه موارد مانند کلمه رمی کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است، و به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود.

هر گاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد حد آن همانگونه که در بالا گفته شد هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم تعزیر است (منظور از تعزیر گناهانی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می گیرید).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمت‌هایی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را دربارہ یک یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبتها حد قذف دارد اما اگر یکجا و یکمرتبه آنها را متهم سازد اگر آنها نیز یکجا مطالبه مجازات او را کنند، یک حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حد مستقلی دارد!

این موضوع بقدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود ورثه او می توانند اقامه دعوا کرده و مطالبه اجراء حد کنند، البته از آنجا که این حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق، (مجرم) را ببخشد، حد او ساقط می شود، مگر اینکه آنقدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جدا است.

هر گاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند. بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از این حکم اسلامی اولاً حفظ آبرو و حیثیت انسانها است، و ثانیاً جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامن جامعه را می گیرید، چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرید و حتی سبب می شود که به خاطر این تهمتهای ناروا همسر نسبت به همسرش بد بین گردد، و پدر نسبت به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می افتد، و محیطی از سوء ظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود، بازار شایعه سازان داغ، و همه پاکدامنان در اذهان لکه دار می گردند.

اینجا است که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بد زبان و آلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند!

آیه (6) تا (10) و ترجمه

(والذين يرمون اعزوجهم ولم يكن لهم شهاد إلا أنفسهم فشهادة أحدهم أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقين) (6) (والخمس أن لعنت الله عليه إن كان من الكذابين) (7) (ويدروا عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الكذابين) (8) (والخمس أن غضب الله عليها إن كان من الصادقين) (9) (و لو لا فضل الله عليكم ورحمته وأن الله تواب حكيم) (10)

ترجمه:

6 - کسانی که همسران خود را متهم (به عمل منافی عفت) می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است

7 - و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد!
8 - آن زن نیز می تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می دهد) از دروغگویان است.

9 - و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد!
10 - و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید).

شان نزول:

در شان نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که سعد بن عبادہ (بزرگ انصار) خدمت پیامبر (ﷺ) در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: ای پیامبر خدا! هر گاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی دارای

این مجازات است که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد پس من چکنم اگر وارد خانه خودم شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است، اگر بگذارم تا چهار نفر شاهد بیایند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده است، و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می شوم، و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت! پیامبر (ﷺ) گویا از این سخن احساس یکنوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیت انصار نموده به زبان گله فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟ آنها در مقام عذر خواهی بر آمدند و عرض کردند ای رسول خدا! او را سرزنش نفرما، او مرد غیوری است و آنچه را می گوید به خاطر شدت غیرت او است.

(سعد بن عباد) به سخن در آمد و عرض کرد ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، بخدا سوگند می دانم که این حکم الهی است، و حق است، ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر فرمود: حکم خدا همین است، او نیز عرض کرد (صدق الله و رسوله).

و چیزی نگذشت که پسرعمویش به نام هلال بن امیه از در وارد شد در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود، و برای طرح شکایت خدمت پیامبر (ﷺ) می آمد، او با صراحت گفت: من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم!

پیامبر (ﷺ) بقدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت.

هلال عرض کرد من آثار ناراحتی را در چهره شما می بینم، ولی به خدا قسم، من راست می گویم و دروغ در کارم نیست، من امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

به هر حال پیامبر (ﷺ) تصمیم گرفت که حد قذف را درباره هلال اجرا کند چرا که او شاهی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند، دیدید همان داستان (سعد بن عباد) تحقق یافت آیا براستی پیامبر (ﷺ) (هلال) را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمرد؟

در این موقع وحی بر پیامبر (ﷺ) نازل شد و آثار آن در چهره او نمایان گشت، همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه ای از سوی خدا آمده است.

(آیات فوق نازل شد) و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن را در ذیل می خوانید.

تفسیر:

مجازات تهمت به همسر!

همانگونه که از شاءن نزول بر می آید این آیات در حکم استثناء و تبصره ای بر حکم حد قذف است، به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه ای دیدم حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی شود، و از سوی دیگر ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در

مورد زن پذیرفته نخواهد شد، چرا که ممکن است راست بگویند و نیز ممکن است دروغ بگویند.

در اینجا قرآن راه حلی پیشنهاد می کند که مسأله به بهترین صورت و عادلانه ترین طریق حل می گردد.

و آن اینکه نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است. چنانکه قرآن می فرماید: (کسانی که همسران خود را متهم می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است) (والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین).

(و در پنجمین بار بگویند: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد) (و الخامسة ان لعنة الله عليه ان كان من الکاذبین).

به این ترتیب شوهر برای اثبات مدعای خود از یکسو، و دفع حد قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می کند: (اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا) (من به خدا شهادت می دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم راست می گویم).

و در مرتبه پنجم می گویند: (لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین) (لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم).

در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می آید نشود، مجازات و حد زنا در مورد او ثابت می گردد.

اما (او نیز می تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می دهد

از دروغگویان است) (ویدرء عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكاذبين) .

(و در مرتبه پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت راستگو است) (و الخامسة ان غضب الله عليها ان كان من الصادقين) .

و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دائر به آلودگی او، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می دهد چهار بار با این عبارت: (اشهد بالله انه لمن الكاذبين فيما رماني به من الزنا) (خدا را به شهادت میطلبم که او در این نسبتی که به من داده است دروغ می گوید).

و در پنجمین بار می گوید: (ان غضب الله على ان كان من الصادقين) (غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید).

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه (لعن) در عبارات فوق (لعان) نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت: نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می شوند.

دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می گردند، یعنی امکان بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم اینکه حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حد قذف و اگر زن باشد حد زنا در مورد او اجرا می گردد).

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی باو نسبتی نخواهد داشت، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

البته جزئیات این احکام در آیات فوق نیامده همین اندازه در آخرین آیه مورد بحث قرآن می گوید: (و اگر فضل خدا و رحمتش و اینکه او توبه پذیر و

حکیم است نبود بسیاری از مردم هلاک می شدند یا گرفتار مجازاتهای سخت!) (ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله تواب حکیم).

در واقع این آیه یک اشاره اجمالی برای تأکید احکام فوق است، زیرا نشان می دهد که برنامه (لعان) یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می کند.

از یکسو مرد را مجبور نمی کند که اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید. از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زنای محصنه قرار نمی دهد و حق دفاع به او عطا می کند.

از سوی سوم شوهر را ملزم نمی کند که اگر با چنین صحنهای روبرو شد به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.

از سوی چهارم این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشوئی نیستند از هم جدا می سازد و حتی اجازه نمی دهد در آینده با هم ازدواج کنند، چرا که اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر ادامه زندگی

زناشوئی نیستند، و اگر هم دروغ باشد عواطف زن آنچنان جریحه دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می سازد، چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است. و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می سازد.

این است فضل و رحمت خداوند و ثواب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است، و اگر درست بیندیشم حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده، بلکه هر یک از این چهار (شهادت) را در مورد زن و شوهر جانشین یک شاهد کرده، و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است.

نکته ها:

1 - چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟

نخستین سؤال که در اینجا مطرح می شود همین است که دو همسر چه خصوصیاتی دارند که این حکم استثنائی در مورد اتهام آنها صادر شده؟ پاسخ این سؤال را از یکسو می توان در شأن نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هر گاه مردی همسرش را با بیگانه ای ببیند اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست، چگونه غیرتش اجازه می دهد هیچگونه عکس العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟ اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حد قذف درباره او اجرا می شود، زیرا قاضی چه می داند که او راست می گوید شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی سازد، بعلاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می کنند، و به همین دلیل در مورد بیگانگان آوردن چهار شاهد لازم است و الا حد قذف اجرا می گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگیهای آنهاست.

2 - برنامه مخصوص (لعن)

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حد قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهی شده است، و در مرتبه پنجم برای تأکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به اینکه اجرای این مقررات، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است و هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خود داری می کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می گردد، این در مورد مرد.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است به خاطر این می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند، و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد می دانیم (لعنت)، دوری از رحمت است اما (غضب) چیزی بالاتر از دوری از رحمت می باشد، زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت، و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم (مغضوب علیهم) از (ضالین) (گمراهان) بدترند با اینکه (ضالین) مسلماً دور از رحمت خدا می باشند.

3 - جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیهای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می فرماید: اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند ثواب و حکیم است در کار نبود... ولی نمی فرماید چه می شد، اما با توجه به قرائن کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب ابهت و اهمیت بیشتری به آن می بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد.

مثلا در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما بر می داشت و اعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا شوید.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فورا شما را مورد مجازات قرار می داد و هلاک می کرد.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسانها مقرر نمی داشت.

در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می

دهد

آیه (11) تا (16) و ترجمه

(إن الذين جاءوا بالآفك عصابة منك لا تحسبوه شرا لكم بل هو خير لكم لكل امرئ منهم ما اكتسب من الاثم والذى تولى كبره منهم له عذاب عظيم) (11) (لولا إذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بأنفسهم خيرا وقالوا هذا إفك مبين) (12) (لولا جاءوا عليه بأربعة شهداء فإذ لم يأتوا بالشهداء فأولئك عند الله هم الكاذبون) (13) (ولولا فضل الله عليكم ورحمته في الدنيا والآخرة لمسكم في ما أفضتم فيه عذاب عظيم) (14) (إذ تلقونه بألسنتكم وتقولون بأفواهكم ما ليس لكم به علم وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم) (15) (ولولا إذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا أن نتكلم بهذا سبحناك هذا بهتان عظيم) (16)

ترجمه:

11 - کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است، آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند، و کسی که بخش عظیم آن را بر عهده گرفت عذاب عظیمی برای او است.

12 - چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟ چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است؟!

13 - چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ اکنون که چنین گواهانی نیاوردند آنها در پیشگاه خدا دروغگویانند.

14 - و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت نصیب شما نمی شد به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.

15 - بخاطر بیاورید زمانی را که به استقبال این دروغ بزرگ رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید، و گمان می کردید این مسأله کوچکی است در حالی که نزد خدا بزرگ است!

16 - چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید برای ما مجاز نیست که به این تکلم کنیم؟ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است!

شان نزول:

برای آیات فوق دو شأن نزول نقل شده است:
شأن نزول اول که مشهورتر است و در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده چنین است:

(عایشه) همسر پیامبر خدا (ﷺ) می گوید:
پیامبر خدا (ﷺ) هنگامی که می خواست سفری برود، در میان همسرانش قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با خود می برد، در یکی از غزوات قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر (ﷺ) حرکت کردم، و چون آیه حجاب نازل شده بود در هودجی پوشیده بودم، جنگ به پایان رسید، و ما باز - گشتیم نزدیک مدینه رسیدیم، شب بود، من از لشکر گاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم پاره شده است به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده، و هودج مرا بر شتر گذارده اند و رفته اند در حالی که گمان می کرده اند من در آنم، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند بعلاوه من سن و سالی

نداشتم، به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم، و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می گردند، شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکر گاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود، به هنگام صبح مرا از دور دید نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه (انا لله و انا الیه راجعون) را بر زبان جاری ساخت شتر خود را خواباند، و من بر آن سوار شدم او مهار ناقه را در دست داشت، تا به لشکرگاه رسیدیم، این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، (عبد الله بن ابی سلول) بود.

ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم، در این هنگام بیمار شدم، پیامبر (ﷺ) به دیدن می آمد ولی لطف سابق را در او نمی دیدم، و نمی دانستم قضیه از چه قرار است؟ حالم بهتر شد، بیرون آمدم و کم کم از بعضی از زنان نزدیک از شایعه سازی منافقان آگاه شدم.

بیماریم شدت گرفت، پیامبر (ﷺ) به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم، هنگامی که به خانه پدر آمدم از مادر پرسیدم مردم چه می گویند؟ او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند درباره آنها سخن بسیار گفته می شود.

در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (علی بن ابی طالب) (علیه السلام) و (اسامة بن زید) را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم؟

اما اسامة گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده ایم (اعتنائی به سخنان مردم نکن).

و اما علی (علیه السلام) گفت: ای پیامبر! خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کنیز مرا فرا خواند، و از او پرسید آیا چیزی که شک و شبهه ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده ای؟ کنیز گفت: به خدائی که تو را به حق مبعوث کرده است من هیچ کار خلافی از او ندیده ام.

در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد، بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرد و گفت: ای گروه مسلمین! هر گاه مردی (منظورش عبد الله بن ابی سلول بود) مرا در مورد خانواده ام که جز پاکی از او ندیده ام ناراحت کند اگر او را مجازات کنم معذورم؟! و همچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده ام تکلیف چیست؟

(سعد بن معاذ انصاری) برخاست عرض کرد: تو حق داری، اگر او از طایفه اوس باشد من گردنش را میزنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر از برادران ما از طایفه خزرج باشد تو دستور بده تا دستور را اجرا کنیم.

(سعد بن عباد) که بزرگ (خزرج) و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبد الله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می زد

از طایفه خزرج بود) رو به سعد کرد و گفت: تو دروغ میگوئی! به خدا سوگند توانائی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت! (اسید بن خضیر) که پسر عموی (سعد بن معاذ) بود رو به (سعد به عبادۀ) کرد و گفت تو دروغ می گوئی! به خدا قسم ما چنین کسی را به قتل می رسانیم، تو منافقی، و از منافقین دفاع می کنی!.

در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیله (اوس) و (خزرج) بجان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر (ﷺ) بر منبر ایستاده بود، حضرت بالاخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع همچنان ادامه داشت و غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود و یکماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی نشست.

من خود می دانستم که از این تهمت پاکم و بالاخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سرانجام روزی پیامبر (ﷺ) نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود بشارت بر تو باد که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت، در این هنگام بود که آیات ان الذین جائوا بالافک... تا آخر آیات نازل گردید.

(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند همگی حد قذف بر آنها جاری شد).

شأن نزول دوم که در بعضی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شده است چنین است: (ماریه قطیه) یکی از همسران پیامبر (ﷺ) از سوی (عایشه) مورد اتهام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر (ﷺ) بنام ابراهیم داشت، هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر (ﷺ) شدیداً غمگین

شد، عایشه گفت چرا اینقدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند (جریح قبطنی) بود!!

هنگامی که رسول خدا این سخن را شنید علی (علیه السلام) را مأمور کشتن (جریح) کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

هنگامی که علی (علیه السلام) به سراغ جریح با شمشیر برهنه رفت و او آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده نمود فرار کرد و از درخت نخلی بالا رفت هنگامی که احساس کرد ممکن است علی (علیه السلام) به او برسد خود را از بالای درخت بزیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد که اصلاً او آلت جنسی ندارد.

علی (علیه السلام) به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد آیا باید در انجام دستورات شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟ فرمود باید تحقیق کنی، علی (علیه السلام) جریان را عرض کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکر خدا را بجای آورد و فرمود شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامن ما دور کرده است. در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد.

تحقیق و بررسی

با اینکه نخستین شأن نزول همانگونه که گفتیم در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفتگو و چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله:

1 - از تعبیرات مختلف این حدیث با تفاوت‌هایی که دارد به خوبی استفاده می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست و حتی برخورد خود را با عایشه تغییر داد، و مدتی طولانی از او کناره گیری نمود، و رفتارهای

دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر (ﷺ) طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان با ایمان و ثابت القدم نیز نباید این چنین تحت تاثیر شایعات بی دلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تاءثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، تا چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می توان باور کرد که عتابها و سرزنشهای شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که چرا گروهی از مؤمنان تحت تاءثیر این شایعه قرار گرفتند؟ چرا مطالبه چهار شاهد نمودند؟ شامل شخص پیامبر (ﷺ) نیز بشود؟! این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شائن نزول لااقل گرفتار تردید می کند.

2 - با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می دهد که حکم مربوط به (قذف) (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان افک نازل شده است، چرا پیامبر (ﷺ) در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه عبدالله بن ابی سلول و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نمود و حد الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود که آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یکجا نازل شده و یا به تعبیر دیگر آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریع گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است).

و اما در مورد شائن نزول دوم، مشکل از این بیشتر است چرا که:

اولا: مطابق این شائن نزول کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می گوید گروهی در این مسأله فعالیت داشتند، و شایعه را آنچنان پخش کردند که تقریباً محیط را فرا گرفت، و لذا ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مسأله درگیر شدند همه به صورت جمع آمده است، و این با شأن نزول دوم به هیچوجه سازگار نیست.

ثانیا: این سؤال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعدا خلاف آن ثابت گردید چرا پیامبر (ﷺ) حد تهمت بر او اجرا نکرد؟
ثالثا: چگونه امکان دارد پیامبر اکرم (ﷺ) تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با اینکه رقابت در میان زنانی که دارای یک همسرند عادی است، این امر ایجاب می کرد که احتمال انحراف از حق و عدالت یا حداقل اشتباه و خطا در حق او بدهد.

به هر حال آنچه برای ما مهم است این شائن نزولها نیست، مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود که شخص بی گناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و بظاهر مسلمانها می خواستند از این حادثه بهره برداری غرض آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی نظیری با

این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشاند.

بدیهی است این احکام شاء نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است. بعد از همه این گفتگوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام، این حادثه خاص را پیگیری و مو شکافی نموده و در نهایت حل و فصل کرده است.

تفسیر:

داستان پر ماجرای افک (تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند می گوید: کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند (ان الذین جائوا بالافك عصبه منكم).

زیرا یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که جمله های زائد را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.

واژه (افک) (بر وزن فکر) بنا به گفته (راغب) به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی و طبیعیش دگرگون شود، مثلاً بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته (مؤ تفکه) می نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد، و از جمله دروغ و تهمت (افک) گفته می شود.

مرحوم (طبرسی) در (مجمع البیان) معتقد است که (افک) به هر دروغ ساده ای نمی گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله ای را از صورت اصلیش

دگرگون می سازد، و بنابراین کلمه (افک) خود بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه (عصبه) (بر وزن غصه) در اصل از ماده (عصب) به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند (عصبه) گفته شده است، به کار رفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان افک ارتباط نزدیک و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می دادند.

بعضی گفته اند که این تعبیر معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به کار می رود.

به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دلداری می دهد که (گمان نکنید این ماجرا برای شما شر است بلکه برای شما خیر بود) **(لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم)**.

چرا که پرده از روی نیات پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کوردل برداشت، و این بد سیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه رو شوند، و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها همچنان ناشناخته می ماندند در آینده ضربه سختتر و خطرناکتری می زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان، آنها را به روزهای سیاه می کشاند باید در برابر این کار به سختی بایستند.

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که به ظاهر حوادث تنها ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت کننده و بد ظاهری که خیر کثیر در آن نهفته است.

جالب اینکه با ذکر ضمیر (لکم) همه مؤمنان را در این حادثه سهیم می‌شمرد و براستی چنین است، زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدائی و بیگانگی ندارند و در غمها و شادیه‌ها شریک و سهیمند.

سپس در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می‌کند: نخست اینکه می‌گوید: (اینهایی که دست به چنین گناهی زدند، هر کدام سهم خود را از مسئولیت و مجازات آن خواهند داشت) (لکل امرء منهم ما اکتسب من الاثم).

اشاره به اینکه مسئولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه هرگز مانع از مسئولیت دیگران نخواهد بود، بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد بار گناه آن را بر دوش می‌کشد.

جمله دوم اینکه (کسی که بخش عظیم این گناه را از آنها بر عهده گرفت عذاب عظیم و دردناکی دارد) (والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم). مفسران گفته‌اند این شخص عبدالله بن ابی سلول بود که سر سلسله (اصحاب افک) محسوب می‌شد، بعضی دیگر نیز مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت را به عنوان مصداق این سخن نام برده‌اند.

به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعالیت می‌کرد و نخستین شعله‌های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می‌شد به تناسب بزرگی گناهِش مجازات بزرگتری دارد (بعید نیست تعبیر به (تولی) اشاره به مسأله رهبری او باشد).

سپس روی سخن را به مؤ منانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تاثیر واقع شدند کرده و آنها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده، می گوید:

(چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند؟! (لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيراً).)

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤ من استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤ منان که به منزله نفس خود شما هستند برخورد نکردید.

(و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است) (وقالوا هذا افك مبين).

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می دانستید. شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید. شما که از روی قرائن مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان پذیر نیست.

شما که به توطئه هائی که بر ضد پیامبر (ﷺ) از ناحیه دشمنان صورت می گرفت واقف بودید.

با اینهمه جای ملامت و سرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید، تا چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر آن شوید!.

جالب اینکه در آیه فوق بجای اینکه تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید می گوید: شما نسبت به خودتان باید حسن

ظن می داشتید، این تعبیر چنانکه گفتیم اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گوئی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار بدرد آورد قراری برای دیگر عضوها باقی نمی ماند و همانگونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشان در برابر اتهامات می داند باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند.

استعمال کلمه (انفس) در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود از جمله آیه 11 سوره حجرات (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ): (غیبت و عیبجوئی از خودتان نکنید)!

و اینکه تکیه بر روی (مردان و زنان با ایمان) شده اشاره به این است که ایمان صفتی است که می تواند مانع و رادع در برابر گمانهای بد باشد. تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی دارد که به هر حساب جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه سازان کور دل گردند.

سپس به بعد قضائی مسأله توجه کرده می گوید: (چرا آنها را موظف به آوردن چهار شاهد ننمودید؟) (لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ).

(اکنون که چنین گواهانی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویانند) (فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این مؤاخذه و سرزنش نشان می دهد که دستور اقامه شهود چهار گانه و همچنین حد قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات افک نازل شده بود.

اما این سؤال که چرا شخص پیامبر (ﷺ) اقدام به اجرای این حد نکرد پاسخ روشن است، زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد اقدام به چنین

امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصب آمیز قبیله ای گاهی سبب می شد که مقاومت‌های منفی در برابر اجرای بعضی از احکام ولو به طور موقت ابراز شود، چنانکه طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

سرانجام تمام این سرزنش‌ها را جمع بندی کرده، می گوید: (اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نبود به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامن‌تان را می گرفت) (**ولو لا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا و الاخرة لمکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم**).

با توجه به اینکه (افضتم) از ماده (افاضه) به معنی خروج آب با کثرت و فزونی است، و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است، از این تعبیر چنین بر می آید که شایعه اتهام مزبور آنچنان دامنه پیدا کرد که مؤمنان را نیز در خود فرو برد!

آیه بعد در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه ور شدند، می گوید: (به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید) (**اذ تلقونه بالسنتکم**).

(و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم و یقین نداشتید) (**و تقولون بافواهم ما لیس لکم به علم**).

(و گمان می کردید این مسأله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است) (**و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم**).

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند: (نخست) به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه).

(دوم) منتشر ساختن شایعه ای را که هیچگونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچگونه تحقیق).
(سوم) آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت، بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه، و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب اینکه در یک مورد تعبیر (بالسنتکم) (با زبانتان) و در جای دیگر بافواهم (با دهانتان) آمده است، با اینکه همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می گیرد، اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید

و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان، سرمایه شما در این ماجرا بود.

و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده، و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، و تازیانه ای محکمتر بر روح آنها می نوازد، و می گوید:

(چرا هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید نگفتید ما مجاز نیستیم از این سخن بگوئیم) چرا که تهمتی است بدون دلیل (منزهی تو، ای

پروردگار، این بهتان بزرگی است!) (و لولا اذ سمعتموه قلتم ما یكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظیم).

در واقع قبلا تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می گوید علاوه بر حسن ظن شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید که لب به چنین تهمتی بگشائید، تا چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می شدید، و به یاد پاکی و منزّه بودن پروردگار می افتادید، و از اینکه آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می بردید.

اما مع الاسف شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید - سهل است به آن نیز دامن زدید و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه گر و شایعه ساز شدید.

در مورد اهمیت گناه (شایعه سازی) و (انگیزه ها) و (راه مبارزه با آن) و همچنین نکته های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

آیه (17) تا (20) و ترجمه

(يعظكم الله أن تعودوا لمثله أبدا إن كنتم مؤمنين) (17) (ويبين الله لكم
الآيات و الله عليم حكيم) (18) (إن الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين
أمنوا لهم عذاب أليم في الدنيا والآخرة والله يعلم وأنتم لا تعلمون) (19) (ولو
لا فضل الله عليكم ورحمته وأن الله روف رحيم) (20)

ترجمه:

17 - خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر
ایمان دارید!

18 - و خداوند آیات خود را برای شما تبیین می کند، و خدا عليم و حكيم
است.

19 - کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع
یابد عذاب دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است، و خداوند می داند و شما
نمی دانید.

20 - و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا مهربان و
رحیم است (مجازات سختی دامناتان را فرا می گرفت).

تفسیر:

اشاعه فحشاء ممنوع است

باز در این آیات سخن از (داستان افک) و عواقب شوم و دردناک شایعه
سازی و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است، چرا که این مسأله بقدری
مهم است که قرآن لازم می بیند چند بار از طرق گوناگون و مؤ

ثر این مسأله را تحلیل کند، و چنان محکم کاری نماید که در آینده چنین صحنه ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.

نخست می گوید: (خداوند شما را اندرز می دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید) **(يعظكم الله ان تعودوا لمثله)**.

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد یا نشانه بی ایمانی است و یا ضعف ایمان، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه ای جامع الاطراف باشد.

و بعد برای تاءکید بیشتر که توجه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین بر آمده و حقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد، می گوید: (خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند آگاه و حکیم است) **(و یبین الله لكم الايات و الله علیم حکیم)**.

به مقتضای علم و آگاهی از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است، و به مقتضای حکمتش دستورات لازم را می دهد.

یا به تعبیر دیگر به مقتضای علمش از نیازهای شما و عوامل خیر و شرتان آگاه است، و به مقتضای حکمتش دستورات و احکامش را با آن هماهنگ می سازد.

باز برای محکم کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع تغییر داده و می گوید: (کسانی که دوست می

دارند زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند (ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنيا و الاخرة).

قابل توجه اینککه نمی گوید کسانی که اشاعه فحشاء دهند، بلکه می گوید دوست دارند که چنین کاری را انجام دهند و این نهایت تاءکید در این زمینه است.

به تعبیر دیگر مبدا تصور شود که این همه اصرار و تاءکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر (ﷺ) یا شخص دیگری در پایه او، متهم شده است، بلکه در مورد هر کس و هر فرد با ایمان چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تاءکیدات و اصرارها در مورد او صادق است، چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمناً باید توجه داشت که اشاعه فحشاء منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد با ایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتیها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می شود.

البته کلمه (فاحشه) یا (فحشاء) در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگیهای ناموسی به کار رفته، ولی از نظر مفهوم لغوی چنانکه راغب در (مفردات) گوید: (فحش) و (فحشاء) و (فاحشه) به معنی هر گونه رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد، و در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده مانند (والذین یجتنبون کبائر الاثم و

الفواحش): (کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند...) (سوره شوری آیه 37).

و به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می شود.

اما اینکه می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه، و عکس العملهای اجتماعی، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می شود، علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت، و محکوم بودنشان به فسق و رسوائی نیز از آثار دنیوی آن است.

و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می باشد.

و در پایان آیه می فرماید: (و خدا می داند و شما نمی دانید) (و الله یعلم و انتم لا تعلمون).

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مسأله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامه ای فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید.

و او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند.

در آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیات (افک) و مبارزه با (اشاعه فحشاء) و (قذف) مؤمنان پاکدامن است، بار دیگر این حقیقت را تکرار و تاءکید می کند که: (اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما

نمی شد، و اگر خداوند نسبت به شما رحیم و مهربان نبود آنچنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می شد که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباه گردد) (ولولا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله رؤف رحیم).

1 - اشاعه فحشاء چیست؟

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند از یک نظر همچون خانه او است، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می کند و آلودگی آن به آلودگیش.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده یکی از فلسفه هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می کند.

اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: المذیع بالسیئة مخذول والمستتر بالسیئة مغفور له: (آنکس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آنکس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است).

و اگر می بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق - العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولا گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش، یا حداقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم، حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکند، گناه را کوچک می کند، و آلودگی به آن را ساده می نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم: من اذاع فاحشة كان كمبرئتها: (کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده).

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود: کذب سمعک و بصرک عن اخیک و ان شهد عندک خمسون قسامه و قال لک قول فصدقه و کذبهم، و لاتذیعن علیه شیئا تشینه به و تهدم به مروته، فتکون من الذین قال الله عز و جل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرة: (گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانیت تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند

خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: (کسانی که دوست می دارند زشتیها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند) و.

ذکر این نکته نیز لازم است که (اشاعه فحشاء) اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند، همه اینها مصداق اشاعه فحشاء است چرا که مفهوم این کلمه، وسیع و گسترده می باشد (دقت کنید).

2 - بلای شایعه سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه ای وارد کند دست به پخش شایعات می زند، و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می کند.

شایعه سازی یکی از سلاحهای مخرب برای جریحه دار ساختن حیثیت نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است.

در آیات مورد بحث طبق شأن نزولهای معروف منافقین برای لکه دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن وجاهت عمومی او دست به جعل ناجوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را با استفاده از یک فرصت مناسب زیر سؤال کشیدند، و برای مدتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گر چه در جامعه هائی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یکنوع مبارزه محسوب می شود، ولی انگیزه های دیگری همچون انتقامجویی، تصفیه حسابهای خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لکه دار ساختن شخصیت افراد بزرگ و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی نیز عوامل پخش شایعات محسوب می باشد.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه ای سبب شایعه سازی است، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه سازان گردد و به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد بر حذر داریم، و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همانجا که می شنویم دفن کنیم و گرنه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته ایم، بعلاوه مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

3 - کوچک شمردن گناه

در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفته این بود که شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می شوید و در عین حال آن را کوچک می شمرد.

به راستی کوچک شمردن گناه خود یکی از خطاها است، کسی که گناهی می کند و آن را بزرگ می شمرد و از کار خود ناراحت است در مقام توبه و جبران بر می آید، اما آنکس که آن را کوچک می شمرد و اهمیتی برای آن قائل نیست و حتی گاه می گوید: (خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد)! چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته، و همچنان به گناه خود ادامه می دهد.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: اشد الذنوب ما استهان به صاحبه: (شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد).

آیه (21) تا (25) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (21) (وَلَا يَاتِلْ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا إِلَّا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (22) (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (23) (يَوْمَ تُشْهِدُهُمْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (24) (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) (25)

ترجمه:

21 - ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید هر کس قدم جای قدمهای شیطان بگذارد (گمراهش می سازد)، چرا که او امر به فحشاء و منکر می کند، و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی آمد احدی از شما هرگز پاک نمی شد ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و دانا است.

22 - آنها که دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و صرفنظر نمایند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند غفور و رحیم است.

23 - کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند، و عذاب بزرگی در انتظارشان است.

24 - در آن روز که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد.

25 - در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست می دهد، و می داند که خداوند حق مبین است.

تفسیر:

مجازات هم حسابی دارد!

گر چه این آیات صریحا داستان افک را دنبال نمی کند ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود، هشدار است به همه مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گامهای نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است، بنابراین هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشا یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همانجا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند به انحراف و گمراهی و فحشاء و منکر کشیده می شود چرا که شیطان دعوت به فحشاء و منکر می کند) (یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و من يتبع خطوات الشیطان فانه یامر بالفحشاء و المنکر).

اگر (شیطان) را به معنی وسیع کلمه، یعنی (هر موجود
موزی و تبهکار و ویرانگر) تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام
ابعاد زندگی روشن می شود. هرگز یک انسان پاکدامن و با ایمان را نمی شود
یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را می سپرد:

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است.

گام دوم شرکت در مجلس آنها.

گام سوم فکر گناه.

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات.

گام پنجم انجام گناهان صغیره.

و بالاخره در گامهای بعد گرفتار بدترین کبائر می شود، درست به کسی می
ماند که زمان خویش به دست جنایتکاری سپرده او را گام به گام به سوی
پرتگاه می برد، تا سقوط کند و نابود گردد، آری این است (خطوات شیطان).

سپس اشاره به یکی از مهمترین نعمتهای بزرگش بر انسانها در طریق هدایت
کرده چنین می گوید: اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما
هرگز پاک نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند،
و خدا شنوا و دانا است (و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی
منکم من احد ابداء و لکن الله یزکی من یشاء و الله سمیع علیم).

بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسانها از
آلودگیها و انحرافات و گناهان می شود، چرا که از یک سو موهبت عقل را داده،
و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می
گردد، ولی از این مواهب گذشته توفیقات خاص او و امدادهای غیبیش

که شامل حال انسانهای آماده و مستعد و مستحق می گردد
مهمترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله (من یشاء) چنانکه بارها گفته ایم به معنی اراده
و مشیت بی دلیل نیست، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان
نباشد هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد، آن کس که طالب این
راه است و در آن گام می نهد و جهاد می کند، دستش را می گیرید، از
وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می
رساند.

و به تعبیر دیگر فضل و رحمت الهی گاه جنبه تشریعی دارد،
و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریع احکام و
بشارتها و اندازها است، و گاه جنبه تکوینی دارد و آن از طریق امدادهای
معنوی و الهی است، و آیات مورد بحث (بقرینه جمله من یشاء) بیشتر ناظر به
قسمت دوم است.

ضمناً باید توجه داشت که زکات و تزکیه در اصل به معنی نمو
یافتن و نمو دادن است، ولی در بسیاری از موارد به معنی پاک شدن و پاک
کردن به کار رفته است، و این هر دو ممکن است به یک ریشه باز گردد، زیرا
تا پاکی از موانع و مفسد و رذائل نباشد نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.

جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث شاءن نزولی
نقل کرده اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می سازد و آن اینکه:
(این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از (داستان افک) سوگند یاد
کردند که به هیچیک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت
بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند، و در هیچ موردی با آنها

مواصات ننمایند، آیه فوق نازل شد و آنها را از این شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد).

این شأن نزول را (قرطبی) در تفسیرش از (ابن عباس) و (ضحاک)، و مرحوم (طبرسی) از (ابن عباس) و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند و جنبه عمومی دارد.

ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد خصوص ابوبکر نازل شده که بعد از داستان افک، کمک مالی خود را به (مسطح بن اثاثه) که (پسر خاله) یا (پسر خواهر) او بود و به مسأله افک دامن می زد قطع کرده، در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمکهای خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آنها را از این کار نهی کرد.

ولی به هر حال می دانیم آیات قرآن اختصاص به شأن نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنه قیامت شامل می گردد، یعنی توصیه می کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزشها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند.

با توجه به این شأن نزول به تفسیر آیه باز می گردیم:

قرآن می گوید: (آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می کنند) (ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربى و المساکین و المهاجرین فی سبیل الله).

این تعبیر نشان می دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به خاطر سابقه آنها اجازه نداد که آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و تصمیمهایی که بیش از حد استحقاق باشد درباره آنها بگیرند.

ضمنا جمله (لا یا تل) از ماده (الیه) (بر وزن عطیه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده (الو) (بر وزن دلو) به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است، بنابراین آیه طبق معنی اول نهی از سوگند در قطع این گونه کمکها می کند.

و بنابر معنی دوم نهی از کوتاهی و ترک این عمل می نماید. سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر اضافه می کند (باید عفو کنند و گذشت نمایند) (و لیعفوا و لیصفحوا).

(آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد) (الا تحبون ان یغفر الله لکم).

پس همانگونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزشها دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید.

(و خداوند غفور و رحیم است) (والله غفور رحیم).

عجب اینکه از یکسو با آنهمه آیات کوبنده، (اصحاب افک) را شدیداً محکوم می کند، اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذابتر است احساساتشان را کنترل می نماید:

نخست امر به عفو و گذشت می کند.

سپس می گوید آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید. و سرانجام دو صفت از صفات خدا که (غفور) و (رحیم) است به عنوان تأکید ذکر می کند اشاره به اینکه شما نمی توانید داغتر از فرمان پروردگار

باشید خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است، او دستور می دهد کمکها را قطع نکنید، دیگر شما چه می گوئید؟!

بدون شک همه مسلمانانی که در ماجرای افک درگیر شدند با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان نما پایه گذار بودند، و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو، بدون شک همه آنها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه فرق بسیار بود، و نمی بایست با همه یکسان معامله کنند.

به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که به هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزشی، نباید در کیفر از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آنها را از جامعه اسلامی طرد نمود، و نباید درهای کمکهای را به روی آنها بست تا یکباره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آنها قرار گیرند.

آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل (جاذبه) و (دافعه) اسلامی است: آیات افک و مجازات شدید تهمت زنندگان به نوامیس مردم نیروی عظیم دافعه را تشکیل می دهد، و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می گوید بیانگر جاذبه است!.

سپس بار دیگر به مساءله (قذف) و متهم ساختن زنان پاکدامن با ایمان به اتهام ناموسی بازگشته، و بطور مؤ کد و قاطع می گوید: (کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر از هر گونه آلودگی و مؤ من را به نسبتهای ناروا متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنها است) (ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم).

در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیت
ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می گردد:

(محصنات) (زنان پاکدامن) (غافلات) (دور از هر گونه آلودگی)
و مؤمنات (زنان با ایمان) و به این ترتیب نشان می دهد که تا چه حد
نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه و ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم
است.

ضمناً تعبیر به (غافلات) تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر
گونه انحراف و بی عفتی مشخص می کند، یعنی آنها نسبت به آلودگیهای
جنسی آنقدر بی اعتنا هستند که گوئی اصلاً از آن خبر ندارند، زیرا موضع
انسان در برابر گناه گاه به صورتی در می آید که اصلاً تصور گناه از فکر و مغز
او بیرون می رود گوئی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله
عالی تقوا است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از غافلات زنانی است که از نسبتهای
ناروائی که به آنها داده شده بی اطلاعند، و به همین دلیل از خود دفاع نمی
کنند، و در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه ای در مورد این گونه
اتهامات مطرح می کند چرا که در آیات گذشته سخن از تهمت زندگانی بود
که شناخته می شدند و مورد مجازات قرار می گرفتند، اما در اینجا سخن از
شایعه سازانی است

که خود را از مجازات و حد شرعی پنهان داشته اند، قرآن می گوید:
اینها تصور نکنند که با این عمل می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی
دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می کند و در آخرت
عذابی عظیم دارند.

گرچه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می رسد که نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می شود و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر (ﷺ) بدانند و این گناه را در سر حد کفر قرار می دهند و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.

در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است، و اگر در مورد همسران پیامبر (ﷺ) باشد گناه بزرگتر و عظیمتری محسوب می شود ولی به تنهایی موجب کفر نیست، و لذا پیامبر (ﷺ) در داستان افک با این گونه افراد معامله مرتد نمود بلکه در آیات بعد از آن که شرح آن را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست.

و اما (لعن) دوری از رحمت خدا است که در مورد کافر و مرتکبین گناهان کبیره صادق است، لذا در همین آیاتی که در باره حد قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دوبار کلمه لعن در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کرارا کلمه لعن درباره بعضی از مرتکبین گناهان کبیره به کار رفته است، حدیث لعن الله فی الخمر عشر طوائف... خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده... معروف است.

آیه بعد چگونگی حال این گروه تهمت زندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده می گوید: آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبانهای آنها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهند (یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقائق را بازگو می کند این مجرمان بعد از مشاهده دلائل و شواهد قطعی جرم بر خلاف میل باطنی خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند چرا که جایی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می گوید، گوئی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است، آری در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانها است ظاهر می شوند.

و اگر می بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید: امروز ما بر زبان آنها مهر می زنیم و دست و پایشان با ما سخن می گوید (الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یکسبون) (سوره یس آیه 65) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد چرا که ممکن است در آغاز زبانها از کار بیفتند و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید و گفتنیها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

سپس می گوید:

(در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می دهد)
(یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق).

(و در آنروز می دانند که خداوند حق مبین است) (و یعلمون ان الله هو الحق
المبین).

اگر امروز، و در این دنیا، در حقانیت پروردگار شک و تردید
کنند، یا مردم را به گمراهی بکشانند در آن روز نشانه های عظمت و قدرت و
حقانیتش آنچنان واضح می شود که سر سختترین لجوجان را وادار به اعتراف
می کند.

آیه (26) و ترجمه

(الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات أولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم) (26)

ترجمه:

26 - زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند! و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند، اینان از نسبتهای ناروائی که به آنها داده می شود میرا هستند، و برای آنها آمرزش (الهی) و روزی پر ارزش است.

تفسیر:

نوریان مر نوریان را طالبند!...

آیه فوق در حقیقت تعقیب و تاءکید بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می باشد که تشریع نیز با آن هماهنگ است.

می فرماید: (زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند، همانگونه که مردان ناپاک، تعلق به زنان ناپاک دارند) (الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات).

و در نقطه مقابل نیز (زنان طیب و پاک به مردان طیب و پاک تعلق دارند، و مردان پاک و طیب از آن زنان پاک و طیبند) (والطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات).

و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می گوید: (آنها از نسبتهای نادرستی که به آنان داده می شود میرا هستند) (اولئک مبرؤن مما یقولون).

و به همین دلیل (آمرزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پر ارزش در انتظار آنها است) (لهم مغفرة و رزق کریم).

نکته ها:

1 - (خبیثات) و (خبیثون) کیانند؟

در اینکه منظور از (خبیثات) و (خبیثین) و همچنین (طبیات) و (طیبین) در آیه مورد بحث کیست؟ مفسران بیانات مختلفی دارند:

1 - گاه گفته شده منظور سخنان ناپاک و تهمت و افترا و دروغ است که تعلق به افراد آلوده دارد و به عکس سخنان پاک از آن مردان پاک و با تقوا است، و (از کوزه همان برون تراود که در او است).

2 - گاه گفته می شود (خبیثات) به معنی (سیئات) و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس (حسنات) تعلق به پاکان دارد.

3 - (خبیثات) و (خبیثون) اشاره به زنان و مردان آلوده دامن است، به عکس (طبیات) و (طیبون) که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می کند و ظاهراً منظور از آیه همین است، زیرا قرائنی در دست است که معنی اخیر را تأیید می کند:

الف - این آیات به دنبال آیات افک و همچنین آیه الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلک علی المؤمنین آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب - جمله اولئک مبرئون مما یقولون: (آنها) (زنان و مردان پاکدامن) از نسبتهای ناروایی که به آنان داده می شود منزّه و پاکند (قرینه دیگری بر این تفسیر می باشد).

ج - اصولاً قرینه مقابله خود نشانه این است که منظور از خبیثات جمع مؤنث حقیقی است و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل (خبیثون) که جمع مذکر حقیقی است.

د - از همه اینها گذشته در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که این آیه همانند (الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة) می باشد، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد، و این عمل را ناپسند شمرد

ه - در روایات کتاب نکاح نیز می خوانیم که یاران امامان، گاه سؤال از ازدواج با زنان (خبیثة) می کردند که با جواب منفی روبرو می شدند، این خود نشان می دهد که (خبیثة) اشاره به زنان ناپاک است نه (سخنان) و نه (اعمال) ناپاک.

سؤال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا طیب بودن آنها همان جنبه های عفت و ناموسی است، یا هر گونه ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می شود.

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اول صحیحتر به نظر می رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود که خبیث و طیب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست روی این نظر بعید به نظر نمی رسد که مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد ولی از نظر ملاک و فلسفه و علت قابل تعمیم و گسترش است.

و به تعبیر دیگر آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می گوید (دقت کنید).

2 - آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی

بدون شک قانون (نوریان مر نوریان را طالبند) و (ناریان مر ناریان را جاذبند) و ضرب المثل معروف (کند همجنس با همجنس پرواز) و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است: (السنخية علة الانضمام) همه اشاره به یک سنت تکوینی است که (ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می گیرید که جنس خود را همچو کاه و کهر با جذب می کنند). به هر حال همه جا هموعان سراغ هموعان می روند و هر گروه و هر دسته ای با هم سنخان خود گرم و صمیمی اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه (الزانية لا ینکحها الا زان او مشرک) اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حداقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفتند ممنوع است.

مگر همه احکام تشریعی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنتهای الهی در تشریع و تکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمائید).

3 - پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤال مطرح است و آن اینکه در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می بینیم که با این قانون هماهنگ نیست، به عنوان مثال در خود قرآن آمده است که

همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند (سوره تحریم آیه 10) و در مقابل، همسر فرعون از زنان با ایمان و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود (سوره تحریم آیه 11).

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه هائی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می باشد.

در پاسخ علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثنائاتی دارد باید به دو نکته توجه داشت:

1 - در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از (خبثت) همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و (طیب) بودن نقطه مقابل آن می باشد، به این ترتیب پاسخ سؤال روشن می شود، زیرا هیچیک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند، و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است نه خیانت ناموسی.

اصولا این عیب از عیوب تنفر آمیز محسوب می شود و می دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آئین خدا است عقیم نماند.

2 - از این گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می شدند که مسلما آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی دادند، همانگونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد به موسی ایمان نیاورده بود، اصولا موسی هنوز متولد نشده بود، بعدا که موسی مبعوث شد ایمان آورد و

چاره ای جز ادامه زندگی تواءم با مبارزه نداشت مبارزه ای که سرانجامش
شهادت این زن با ایمان بود.

آیه (27) تا (29) و ترجمه

(یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی
أهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون) (27) (فان لم تجدوا فیها أحدا
فلا تدخلوها حتی يؤذن لکم و إن قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو أذکی لکم
والله بما تعملون علیم) (28) (لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتا غیر
مسکونة فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون و ما تکتُمون) (29)

ترجمه:

27 - ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هائی غیر از خانه خود وارد
نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است،
شاید متذکر شوید.

28 - و اگر کسی در آن نیافتید داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده
شود، و اگر گفته شود بازگردید، بازگردید، که برای شما پاکیزه تر است و
خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

29 - گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در
آنجا متاعی متعلق

به شما وجود دارد، و خدا آنچه را آشکار می کنید یا پنهان می
داند.

تفسیر:

بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است، و آن طرز ورود به خانه های مردم و چگونگی اجازه ورود گرفتن است.

نخست می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هائی که غیر از خانه شما است داخل نشوید تا اینکه اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید) (و به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلا به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمائید) (یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستاءنسوا و تسلموا علی اهلها).

(این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید) (ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون).

جالب اینکه در اینجا جمله (تستاءنسوا) به کار رفته است نه (تستاءذنوا) زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می کند، در حالی که جمله اول که از ماده (انس) گرفته شده اجازه ای تواءم با محبت و لطف و آشنائی و صداقت را می رساند، و نشان می دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد.

بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است، مفهومش این است فریاد نکشید، در را محکم نکوبید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است.

قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله (ذلکم خیر لکم) و (لعلکم تذکرون) همراه می کند که خود دلیلی بر آن

است که اینگونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است.

در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می شود: (اگر کسی در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود) (فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی يؤذن لکم).

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد حضور ندارد شما در اینصورت حق ورود نخواهید داشت.

و یا اینکه اصلا کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد در این موقع حق ورود دارید، به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید.

سپس اضافه می کند (و اگر به شما گفته شود بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است) (و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم).

اشاره به اینکه هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود، و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش مهمان نیست!

و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در، یا از طریق گوش فرا

دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند در ذیل همین آیه می فرماید:

(خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است) (و الله بما تعملون علیم).

و از آنجا که هر حکم استثنائی دارد که رفع ضرورتها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می شود در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: (گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد) (لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم).

و در پایان اضافه می نماید: (و خدا آنچه را آشکار می کنید و پنهان می دارید می داند) (و الله یعلم ما تبدون و ما تکتُمون).

شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه های غیر مسکونی می شوند تا کشف اسراری کنند، و یا در خانه های مسکونی به این بهانه که نمی دانستیم مسکونی است ورود کنند، اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را بخوبی می شناسد.

نکته ها:

1 - امنیت و آزادی در محیط خانه

بی شک وجود انسان دارای دو بعد است، بعد فردی و بعد اجتماعی و به همین دلیل دارای دو نوع زندگی است، زندگی خصوصی و عمومی که هر کدام برای خود ویژگیهایی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع قیود زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیدا است که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز خسته کننده و درد سر آفرین است.

او می خواهد مدتی از شبانه روز را آزاد باشد، قید و بندها را دور کند به استراحت پردازد با خانواده و فرزندان خود به گفتگوهای خصوصی بنشیند و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد، و به همین دلیل به خانه خصوصی خود پناه می برد و با بستن درها به روی دیگران زندگی خویش را موقتاً از جامعه جدا می سازد و همراه آن از انبوه قیودی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می شود. حال باید در این محیط آزاد با این فلسفه روشن، امنیت کافی وجود داشته باشد، اگر بنا باشد هر کس سر زده وارد این محیط گردد و به حریم امن آن تجاوز کند دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت و مبدل به محیط کوچه و بازار می شود.

به همین دلیل همیشه در میان انسانها مقررات ویژه ای در این زمینه بوده است، و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آنها ممنوع است و مجازات دارد، و حتی در جائی که ضرورتی از نظر حفظ امنیت و جهات دیگر ایجاب کند که بدون اجازه وارد شوند مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه ای را دارند.

در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکد داده شده و آداب و ریزه کاریهایی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می شود.

در حدیثی می خوانیم: که ابو سعید از یاران پیامبر (ﷺ) اجازه ورود به منزل گرفت در حالی که روبروی در خانه پیامبر (ﷺ) ایستاده بود، پیامبر (ﷺ) فرمود: به هنگام اجازه گرفتن روبروی در نیست!

در روایت دیگری می خوانیم که خود آنحضرت هنگامی که به در خانه کسی می آمد روبروی در نمی ایستاد بلکه در طرف راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود: السلام علیکم (و به این وسیله اجازه ورود می گرفت) زیرا آن روز هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه بیاویزند. حتی در روایات اسلامی می خوانیم که انسان به هنگامی که می خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی وارد خانه فرزند خود شود اجازه بگیرد.

در روایتی آمده است که مردی از پیامبر (ﷺ) پرسید: آیا به هنگامی که می خواهم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آری، عرض کرد مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد باز هم باید اجازه بگیرم؟! فرمود: اتحب ان تراها عریانه؟! (آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی)؟! عرض کرد: نه، فرمود: فاستاذن علیها! (اکنون که چنین است از او اجازه بگیر)!!

در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر (ﷺ) هنگامی که می خواست وارد خانه دخترش فاطمه (علیها السلام) شود، نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد، سپس فرمود: السلام علیکم، فاطمه (علیها السلام) پاسخ سلام پدر را داد، بعد پیامبر (ﷺ) فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ عرض کرد وارد شو ای رسول خدا!

پیامبر (ﷺ) فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود فاطمه عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست، و هنگامی که خود را به

حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر (ﷺ) مجددا سلام کرد و فاطمه (علیها السلام) جواب داد، و مجددا اجازه ورود برای خودش گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه (علیها السلام) اجازه ورود برای همراهش جابر بن عبدالله گرفت.

این حدیث بخوبی نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر (ﷺ) که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را دقیقا رعایت می فرمود. حتی در بعضی از روایات می خوانیم باید سه بار اجازه گرفت، اجازه اول را بشنوند و به هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند، و به هنگام اجازه سوم اگر خواستند اجازه دهند و اگر نخواستند اجازه ندهند!.

حتی بعضی لازم دانسته اند که در میان این سه اجازه، فاصله ای باشد چرا که گاه لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست، و گاه در حالی است که نمی خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاه وضع اطاق به هم ریخته است و گاه اسراری است که نمی خواهد دیگری بر اسرار درون خانه اش واقف شود، باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند، و اگر اجازه نداد بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.

2 - منظور از بیوت غیر مسکونه چیست؟

در پاسخ این سؤال در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند: منظور ساختمانهایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروانسراها، مهمانخانه ها، و همچنین حمامها و مانند آن این مضمون در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) صریحا آمده است.

بعضی دیگر آن را به خرابه هائی تفسیر کرده اند که در و پیکری ندارد، و هر کس می تواند وارد آن شود، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد چه اینکه کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه ای بگذارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکانهائی می دانند که متاع مردم به عنوان امانت در آن نگهداری می شود و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند.

این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه هائی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده، و هنگام گذاردن رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است.

البته قسمتی از این تفاسیر با هم منافاتی ندارد، ولی تفسیر اول با معنی آیه سازگارتر است.

ضمناً از این بیان روشن می شود که انسان تنها به عنوان اینکه متاعی در خانه ای دارد نمی تواند در خانه را بدون اجازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد.

3 - مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که اگر کسی عمداً به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد آنها می توانند در مرتبه اول او را نهی کنند، اگر خودداری نکرد می توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد با آلات قتاله می توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم

کشته شود خونس هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار
سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسانتر این امر امکان
پذیر است از طریق خشنتر وارد نشوند.

آیه (30) و (31) و ترجمه

(قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك أزكى لهم إن الله خبير بما يصنعون) (30) (وقل للمؤمنات يغضضن من أبصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدین زینتهن إلا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا یبدین زینتهن إلا لبعولتهن أو آبائهن أو أبناء بعولتهن أو أبناءهن أو بنی إخوانهن أو بنی إخوانهن أو نسائهن أو ما ملکت أیمانهن أو التابعین غیر أولى الاربة من الرجال أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء ولا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن وتوبوا إلى الله جمیعاً ایہ المؤمنون لعلکم تفلحون) (31)

ترجمه:

30 - به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه تر است، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

31 - و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامن خویش را حفظ کنند، و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار نمایند، و (اطراف) روسریهای خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن پایهای خود را به زمین نزنند تا زینت

پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.

شأن نزول:

در کتاب کافی در شأن نزول نخستین آیه از آیات فوق از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبرو شد و در آنروز زنان مقنعه خود را در پشت گوشها قرار می دادند (و طبعا گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می شد) چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد در حالی که راه خود را ادامه می داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز همچنان به پشت سر خود نگاه می کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت! هنگامی که زن گذشت جوان به خود آمد و دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پیامبر می روم و این ماجرا را بازگو می کنم، هنگامی که چشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او افتاد فرمود چه شده است؟

و جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا نازل شد و آیه فوق را آورد (قل للمؤمنین يغضوا من ابصارهم...) .

تفسیر:

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب

پیش از این هم گفته ایم که این سوره در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است، و بحثهای مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد، آیات مورد بحث که احکام نگاه کردن و چشم چرانی و حجاب را بیان می دارد نیز کاملاً به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحثهای مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست می گوید: (به مؤ منان بگو چشمهای خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، و دامن خود را حفظ کنند) (قل للمؤمنین يغضوا من ابصارهم ويحفظوا فروجهن).

(یغضوا) از ماده (غض) (بر وزن خز) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود، بنابراین آیه نمی گوید مؤ منان باید چشمهایشان را فرو بندند، بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پائین اندازد گوئی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده.

قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق آن فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگیرند.

اما با توجه به سیاق آیات مخصوصاً آیه بعد که سخن از مسأله حجاب به میان آمده به خوبی روشن می شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است، شائن نزولی را که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تایید می کند.

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاههای غیرخیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه (غض) را به معنی کاهش گفته اند منظور همین است (دقت کنید).

دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ (فروج) است.

(فرج) چنانکه قبلاً هم گفته ایم در اصل به معنی (شکاف) و فاصله میان دو چیز است، ولی در اینگونه موارد کنایه از عورت می باشد و ما برای حفظ معنی کنائی آن در فارسی کلمه دامان را به جای آن می گذاریم.

منظور از (حفظ فرج) به طوری که در روایات وارد شده است پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **(كُلْ آيَةُ فِي الْقُرْآنِ فِيهَا ذِكْرُ الْفُرُوجِ فَهِيَ مِنَ الزَّانَا لَا هَذِهِ الْآيَةُ فَانْهَاهَا مِنَ النَّظَرِ):** (هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید، منظور حفظ کردن از زنا است جز این آیه منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است).

و از آنجا که گاه به نظر می رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می فرماید: (این برای آنها بهتر و پاکیزه تر است) **(ذلک ازکی لهم)**.

سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند می گوید: (خداوند از آنچه انجام می دهید مسلماً آگاه است) **(ان الله خبیر بما تصنعون)**.

در آیه بعد به شرح وظائف زنان در این زمینه می پردازد، نخست به وظائفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید: (و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را فرو گیرند) (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامن خود را حفظ نمایند) **(و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن)**.

و به این ترتیب (چشم چرانی) همانگونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می باشد، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

سپس به مسأله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن سه جمله اشاره فرموده:

1 - (آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است) **(ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها)**.

در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است.

بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته اند، در حالی که کلمه زینت به این معنی کمتر اطلاق می شود.

بعضی دیگر آن را به معنی محل زینت گرفته اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهائی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محل این زینتها است، یعنی گوشها و گردن و دستها و بازوان.

بعضی دیگر آن را به معنی خود زینت آلات گرفته اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد. (این دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مسأله تعقیب می شود).

حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است و بنابراین زنان حق ندارند زینتهائی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباسهای زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینتهائی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن را به (قلاده) (گردنبند) (دملج) (بازوبند) (خلخال)

(پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در میچ پاها می کردند) تفسیر شده است.

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینتهائی است که نهفته و پوشیده است (دقت کنید).

2 - دومین حکمی که در آیه بیان شده است که: (آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند) (ولیضر بن بخرهن علی جیوبهن).

(خمر) جمع (خمار) (بر وزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسی).

(جیوب) جمع (جیب) (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد.

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد، قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد. (از شاءن نزول آیه که قبلاً آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).

3 - در سومین حکم مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را بگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند با این عبارت شرح می دهد:

آنها نباید زینت خود را آشکار سازند (ولا یبدین زینتهن).
(مگر (در دوازده مورد):

1 - برای شوهرانشان (الا لبعولتهن).

2 - (یا پدرانشان) (او آبائهن).

- 3 - (یا پدران شوهرانشان) (او آباء بعولتهن) .
 - 4 - (یا پسرانشان) (و ابنائهن) .
 - 5 - (یا پسران همسرانشان) (او ابناء بعولتهن) .
 - 6 - (یا برادرانشان) (و اخوانهن) .
 - 7 - (یا پسران برادرانشان) (و بنی اخوانهن) .
 - 8 - (یا پسران خواهرانشان) (و بنی اخواتهن) .
 - 9 - (یا زنان هم کیششان) (و نسائهن) .
 - 10 - (یا بردگانیشان) (کنیزانشان) (و ما ملکت ایمانهن) .
 - 11 - (یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند) (افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد) (و التابعین غیر اولی الاربة من الرجال) .
 - 12 - (یا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند) (و الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء) .
 - 4 - و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند: (آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانییشان دانسته شود) (و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد) (ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن) .
- آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آنچنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی را که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خود داری کنند، و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان اعم از مرد و زن به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد، می گوید: (همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤمنان! تا رستگار شوید) (و توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون).

و اگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح به سوی خدا آئید که رستگاری تنها بر در خانه او است، و بر سر راه شما لغزشگاههای خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او، نجات ممکن نیست، خود را به او بسپارید!

درست است که قبل از نزول این احکام، گناه و عصیان نسبت به این امور مفهومی نداشت، ولی می دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگیهای جنسی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح از مستقلات عقلیه است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسئولیت کافی است.

نکته ها:

1 - فلسفه حجاب

بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غریزده، بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمانهای گذشته!

ولی مفسد بی حساب و مشکلات و گرفتاریهای روز افرونی که از این آزادیهای بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجا گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

البته در محیط‌های اسلامی و مذهبی، مخصوصاً در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، بسیاری از مسائل حل شده، و به بسیاری از این سؤالات عملاً پاسخ کافی و قانع کننده داده شده است، ولی باز اهمیت موضوع ایجاب می کند که این مسأله به طور گسترده تر مورد بحث قرار گیرد. مسأله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره کشی از طریق سمع و بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد.

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوسهای آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع بر چیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟!

اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می شود، در حالی که غربیها و غربزدههای هوسباز طرفدار برنامه اولند! اسلام می گوید کامیابیهای جنسی اعم از آمیزش و لذتگیریهای سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می باشد که جمله (ذلک ازکی لهم) در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

1 - برهنگی زنان که طبعاً پیامدهائی همچون آرایش و عشوه گری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصاً جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجانهای بیمار گونه عصبی و گاه سر چشمه امراض روانی

می گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟
مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟

مخصوصاً توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه دارترین غریزه آدمی است و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته اند (هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی کنید مگر اینکه پای زنی در آن در میان است)!

آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟ آیا این کار عاقلانه ای است؟

اسلام می خواهد مردان و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوشی پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه های حجاب است.

2 - آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشوئی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که (هر چه دیده بیند دل کند یاد) و هر چه دل در اینجا یعنی هوسهای سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود، و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می بندد و با دیگری وداع می گوید.
در محیطی که حجاب است (و شرائط دیگر اسلامی رعایت می شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند، و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

ولی در (بازار آزاد برهنگی) که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لااقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده اند دیگر قداست پیمان زناشوئی مفهومی نمی تواند داشته باشد و خانواده ها

همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.

3 - گسترش دامنه فحشاء، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلایل آن مخصوصا در جوامع غربی کاملا نمایان است، آنقدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

نمی گوئیم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرأبی حجابی است، نمی گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می گوئیم یکی از عوامل مؤثر آن مسأله برهنگی و بی حجابی محسوب می شود.

و با توجه به اینکه فحشاء و از آن بدتر فرزندان نامشروع سر چشمه انواع جنایتها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مسأله روشنتر می شود.

هنگامی که می شنویم در انگلستان، در هر سال طبق آمار پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می آید، و هنگامی که می شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده اند نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده اند، به گونه ای که در بسیاری از پرونده های جنائی پای آنها در میان است، به اهمیت این مسأله کاملا پی می بریم، و می دانیم که مسأله گسترش فحشاء حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است، بنابراین هر چیز که دامنه فساد

جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه ها محسوب می شود، و پی آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدارس که در آن دختر و پسر با هم درس می خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می کنند و بی بند و باری در آمیزش آنها حکمفرما است، کم کاری، عقب افتادگی، و عدم مسئولیت به خوبی مشاهده شده است.

4 - مسأله (ابتذال زن) و (سقوط شخصیت او) در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد، هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزونتر

از او دارد، و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیت و سیله تبلیغ کالاها و دکور اطاقهای انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حد یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند، و ارزشهای والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود، و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمایش می شود.

و به این ترتیب مبدل به وسیله ای خواهد شد برای اشباع هوسهای سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان نماهای دیو صفت!

در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگیهای اخلاقی، علم و آگاهی و دانائیش جلوه کند، و حائز مقام والائی گردد؟!

براستی درد آور است که در کشورهای غربی، و غرب زده، و در کشور ما قبل از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم و شهرت و آوازه و پول و در آمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی بند و باری بود که به نام هنرمند و هنر پیشه، معروف شده بودند، و هر جا قدم می نهادند گردانندگان این محیط آلوده برای آنها سر و دست می شکستند و قدمشان را خیر مقدم می دانستند!

شکر خدا را که آن بساط بر چیده شد، و زن از صورت ابتذال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد و شخصیت خود را باز یافت، حجاب بر خود پوشید اما بی آنکه منزوی شود و در تمام صحنه های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامی ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

خرده گیریهای مخالفان حجاب

در اینجا می رسیم به ایرادهائی که مخالفان حجاب مطرح می کنند که باید به طور فشرده بررسی شود:

1 - مهمترین چیزی که همه آنان در آن متفقند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مسأله حجاب ذکر می کنند این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می گردد، و طبعاً آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب میراند، مخصوصاً در دوران شکوفائی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچگونه بهره گیری نخواهد شد، و جای آنها در

مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است!، به این ترتیب آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می آیند.

اما آنها که به این منطق متوسل می شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده اند.
زیرا:

اولاً: چه کسی گفته است که حجاب اسلامی زن را منزوی می کند، و از صحنه اجتماع دور می سازد؟ اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست، زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره ها، در کارگاهها، در راهپیمائیه‌ها و تظاهرات سیاسی، در رادیو و تلویزیون، در بیمارستانها و مراکز بهداشتی، مخصوصاً و در مراقبتهای پزشکی برای مجروحین جنگی، در فرهنگ و دانشگاه، و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از امکان چنین وضعی می گفتیم امروز در برابر وقوع آن قرار گرفته ایم، و فلاسفه گفته اند بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ثانیاً: از این که بگذریم آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسانهایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخهای عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟

آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده و تربیت، در ساختن یک اجتماع سالم و آباد و پر حرکت بی خبرند،

آنها گمان می کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه ها و مانند آن ترک کنند، و بچه های خود را به شیر خوارگاهها بسپارند، و یا در اطاق بگذارند و در را بر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند به آنها بچشانند.

غافل از اینکه با این عمل شخصیت آنها را در هم می کویند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

2 - ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیتهای اجتماعی مخصوصا در عصر ماشینهای مدرن سازگار نیست، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه اش را؟!

ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، حال آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می شود.

زنان کشاورز و روستائی ما، مخصوصا زنانی که در برنجزارها مهمترین و مشکلترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند عملا به این پندارها پاسخ گفته اند، و نشان داده اند که یک زن روستائی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می کند، بی آنکه حجابش مانع کارش شود.

3 - ایراد دیگر اینکه آنها می گویند حجاب از این نظر که میان زنان و مردان فاصله می افکند طبع حریص مردان را آزمندتر می کند، و به جای

اینکه خاموش کننده باشد آتش حرص آنها را شعله ورتر می سازد که (الانسان حریص علی ما منع)!

پاسخ این ایراد یا صحیحتر سفسطه و مغالطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریباً در همه مراکز بدون استثناء حکمفرما است با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می کردند می دهد. آنروز هر کوی و بر زن مرکز فساد بود، در خانواده ها بی بند و باری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.

نمی گوئیم امروز همه اینها ریشه کن شده اما بدون شک بسیار کاهش یافته و جامعه ما از این نظر سلامت خود را باز یافته، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانیها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

2 - استثناء وجه و کفین

در اینکه آیا حکم حجاب صورت و دستها حتی از میچ به پائین را نیز شامل می شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حداقل احتیاط می کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی دانند نیز آن را مقید به صورتی می کنند که منشا فساد و انحرافی نگردد، و گرنه واجب است. در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تأیید قول اول وجود دارد از جمله:

الف: استثناء (زینت ظاهر) در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

ب - دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است. توضیح اینکه: همانگونه که در شأن نزول نیز گفته ایم عربها در آن زمان روسری و مقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها و پشت سر می انداختند به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می گرفت و تنها سر و پشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند و بقیه پوشانده می شد.

ج - روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث، وارد شده است که شاهد زنده ای بر مدعا است هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست، و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشا فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تاءکید و تکرار می کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومی این نیست که جائز است دیگران عمدا نگاه کنند، بلکه در واقع این یکنوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

3 - منظور از نسائهن چیست؟

چنانکه در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر (نسائهن) (زنان خودشان) چنین استفاده می شود که زنهای مسلمان تنها می توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بر گیرند، ولی در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنانکه در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده اند برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمانان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب (من لا یحضر) آمده از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم: لا ینبغی للمرأة ان تنکشف بین یدی الیهودیة و النصرانیة، فانهن یصفن ذلک لازواجهن: (سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آنچه را دیده اند برای شوهرانشان توصیف می کنند).

4 - تفسیر جمله او ما ملکت ایمانهن

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که زن می تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است که منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمی شود، در

حدیثی از امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: لا ينظر العبد الى شعر مولاته: (غلام نباید به موی زنی که مولای او است نگاه کند) ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می شود، اما مسلماً خلاف احتیاط است.

5 - تفسیر (اولی الاربة من الرجال)

(اربة) در اصل از ماده (ارب) (بر وزن عرب) چنانکه راغب در مفردات می گوید - به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره جوئی می کند، گاهی نیز به معنی حاجت بطور مطلق استعمال می شود. و منظور از (اولی الاربة من الرجال) در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر بنابراین (غیر اولی الاربة) کسانی را شامل می شود که این تمایل در آنها نیست. در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را به معنی پیر مردانی دانسته اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند (القواعد من النساء) (زنانی که از سر حد ازدواج بیرون رفته اند و از این نظر بازنشسته شده اند). بعضی دیگر آن را به مردان (خصی) (خواجه).

و بعضی دیگر به (خنثی) که آلت رجولیت مطلقاً ندارد تفسیر کرده اند. اما آنچه بیش از همه می توان روی آن تکیه کرد و در چند حدیث معتبر از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده این است که منظور از این تعبیر مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند، و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می کنند، تعبیر به (التابعین) نیز همین معنی را تقویت می کند.

اما از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران صادق است بعید نیست که مفهوم آیه را توسعه دهیم و این دسته از پیر مردان نیز در معنی آیه داخل باشند. در حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) نیز روی این گروه از پیر مردان تکیه شده است.

ولی به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان همانند محارمند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

6 - کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند

گفتیم دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره ای ندارند.

جمله (لم یظهروا) گاهی به معنی (لم یطلعوا) (آگاهی ندارند) و گاه به معنی (لم یقدروا) (توانائی ندارند) تفسیر شده، زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این و گاه در آن بکار رفته.

مثلا در آیه 20 سوره کهف می خوانیم: (ان یظهروا علیکم یرجموکم) (اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند).

و در آیه 8 سوره توبه می خوانیم (کیف وان یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا ولا ذمه) (چگونه با پیمان شکنان پیکار نمی کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می کنند و نه پیمان).

ولی به هر حال این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانائی

دارند و نه آگاهی. بنابراین اطفالی که به سنی رسیده اند که این تمایل و توانائی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

7 - چرا عمو و دائی جزء محارم نیامده اند؟

از مطالب سؤ ال انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچوجه سخنی از عمو و دائی در میان نیست، با اینکه به طور مسلم محرمند و حجاب در برابر آنها لازم نمی باشد.

ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید، از آنجا که استثنای پسر برادر و پسر خواهر نشان می دهد که عمه و خاله انسان نسبت به او محرمند روشن می شود که عمو و دائی یک زن نیز بر او محرم می باشند و به تعبیر روشنتر حریمیت دو جانبه است، هنگامی که از یکسو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دائی نیز محرم باشند (دقت کنید).

8 - هر گونه عوامل تحریک ممنوع!

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخالهایشان به گوش رسد! این امر نشان می دهد که اسلام به اندازه ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی دهد، و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکسهای تحریک آمیز و فیلم های اغوا کننده و رمانها و داستانهای جنسی را نخواهد داد، و بدون شک محیط

اسلامی باید از اینگونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد و
پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می کشاند پاک و مبرا باشد.

آیه (32) تا (34) و ترجمه

(وَأَنْكَحُوا إِلَّا يَمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَسْعٌ عَلِيمٌ) (32) (وَلَيْسَتْ عَفْوَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتَبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي أَتَيْتُكُمْ وَلَا تَكْرَهُوا فَتَيْتُكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَا تَحْصِنَا لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنِ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (33) (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ) (34)

ترجمه:

32 - مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می سازد، خداوند واسع و آگاه است.

33 - و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد و بردگانی از شما که تقاضای مکاتبه (قرار داد مخصوص برای آزاد شدن) را دارند با آنها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنها احساس می کنید (و بعد از آزادی توانائی زندگی مستقل را دارند) و چیزی از مال خدا که به شما داده است به آنها بدهید، و کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر آنها می خواهند پاک بمانند، و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اکراه غفور و رحیم است (توبه کنید و برای همیشه این عمل ننگین را ترک گوئید).

34 - ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند و موعظه و اندرزی برای پرهیزگاران.

تفسیر:

ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگیهای جنسی مطرح شده است، که هر یک از آنها تاثیر به سزائی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگیها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهمترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای بر چیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، و به تعبیر دیگر هیچگونه مبارزه منفی بدون مبارزه مثبت مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: (مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را) (و انکحوا الایمی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم).

(ایامی) جمع (ایم) (بر وزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است، و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه.

تعبیر (انکحوا) (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومی این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر

مناسب، تشویق به مسأله ازدواج، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود.

بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسأله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: افضل الشفاعات ان تشفع بین اثین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما: (بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر به سامان برسد)!

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم القيامة، يوم لا ظل الا ظله، رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه، او كنتم له سرا (سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش

را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد)!

و بالاخره در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب یکسال عبادت در نامه عمل او می نویسند (کان له بكل خطوة خطاه، او بكل كلمة تكلم بها في ذلك، عمل سنة قيام ليلها و صيام نهارها).

و از آنجا که یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مسأله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که (اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد) (ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله).

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که (خداوند واسع و علیم است) (ان الله واسع علیم).

قدرتش آنچنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرید، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصاً آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

در این زمینه تحلیل روشنی داریم، و همچنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.

ولی از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می کنند وسیله ازدواج فراهم نمی گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبدا کسانی در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است، و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلا فاصله در آیه بعد دستور پارسائی را هر چند مشکل باشد به آنها داده می گوید: (و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد) (ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحاً حتی یغنیهم الله من فضله).

نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای آزمود.

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می دهد، از بحث ازدواج، به بحث آزادی بردگان از طریق مکاتبه (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته می گوید: (بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند با آنها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید) (والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا).

منظور از جمله (علمتم فیهم خیرا) این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرار داد و سپس توانائی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته اند) زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانائی بر این امور را نداشته باشند، و این کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه سر بار جامعه شوند باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانائی حاصل گردد.

سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند دستور می دهد که چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید) (وآتوهم من مال الله الذی آتاکم).

در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمع کثیری گفته اند: منظور این است که سهمی از زکات، همانگونه که در آیه 60 سوره توبه آمده است، به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند منظور آن است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد، و یا اگر دریافت داشته به او باز گرداند، تا توانائی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانائی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند، و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعاً در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف را تحت پوشش کمکهای خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: تضع عنه من نجومه التي لم تكن تريد ان تنقصه، و لا تزيد فوق ما في نفسك. اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده ایم و تخفیف داده ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می نوشتند، تا به هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند! امام صادق (علیه السلام) از این کار نهی می فرماید و می گوید: (باید تخفیف از چیزی باشد که واقعا در نظر داشته از او بگیرد)!

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده می فرماید: (کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می خواهند پاک بمانند!) (ولا تکرهوا فتياتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحیاة دنیا).

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته اند: (عبد الله بن ابی) شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب در آمد برای او از طریق خودفروشی می کرد! هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد آنها به خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد).

این آیه نشان می دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضا به کار خود ادامه می دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می دادند و به مراکز فساد می کشاندند و با طرحهای شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می بستند، تا از این طریق در آمده ای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک، و از عهده این سخن خارج است.

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جنایاتی می شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناکتر است، خداوند مردم جهان را از شر این انسانهای متمدن نما حفظ کند، و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله ان اردن تحصنا (اگر آنها می خواهند پاک بمانند...) مفهومی این نیست که اگر خود آن زنها مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل (منتفی به انتفاء موضوع) است زیرا عنوان اکراه در صورت عدم تمایل صادق است و گرنه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها بر خورد مفهوم آیه این است این کنیزان که ظاهراً در سطح پائینتری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آنهمه ادعا دارید چرا تن به چنین پستی در می دهید؟!

در پایان آیه چنانکه روش قرآن است برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند می گوید: (و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها غفور و رحیم است) (و من یکرههن فان الله من بعد اکراههن غفور رحیم).

این جمله چنانکه گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشان هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می دادند.

در آخرین آیات مورد بحث همانگونه که روش قرآن است به صورت یک جمع بندی اشاره به بحثهای گذشته کرده می فرماید: ما بر شما آیاتی فرستادیم

که حقائق بسیاری را تبیین می کند (**ولقد انزلنا اليكم آيات مبينات**) .
و نیز (مثلها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند) (و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شما است) (**ومثلا من الذين خلوا من قبلكم**) .

و نیز (موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران) (**وموعظة للمتقين**)

نکته ها:

1 - ازدواج یک سنت الهی است

گر چه امروز مسأله ازدواج آنقدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان در آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر می دارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب و مؤ ثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر (**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**) است:

(**تناكحوا، و تناسلوا تكثروا فانی اباهی بكم الامم يوم القيامة و لو بالسقط**) : (ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده در قیامت به دیگر امتها مباهات می کنم!)

و در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم: (من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقی): (کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد).

چرا که غریزه جنسی نیرومندترین و سرکشترین غرائز انسان است که به تنهایی با دیگر غرائز برابری می کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خاطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) (می خوانیم شرارکم عزابکم): (بدترین شما مجردانند).

به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هر گونه کمک ممکن به این امر شده اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده، و پدرانی را که در این مسئله حیاتی بی تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندان شان شمرده است چنانکه در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: من ادرک له ولد و عنده ما یزوجه فلم یزوجه، فاحدث فالاتم بینهما! (کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می شود)!

و باز به همین دلیل دستور مؤ کد داده شده است که هزینه های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمتها سبک و آسان بگیرند، تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم در آمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم (ﷺ) می خوانیم: شوم المرءه غلاء مهرها (زن بد قدم زنی است که مهرش سنگین باشد).

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می خوانیم (من شومها شدة مؤنتها): یکی از نشانه های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد.

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسؤولیت الهی و انسانی متعذر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می شوند در آیات فوق صریحا گفته شده است که (فقر) نمی تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی نیازی می شود.

دلیل آن هم با دقت روشن می شود، زیرا انسان تا مجرد است احساس مسؤولیت نمی کند نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب در آمد مشروع بسیج می کند، و نه به هنگامی که در آمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می کوشد و به همین دلیل مجردان غالبا خانه به دوش و تهی دستند!

اما بعد از ازدواج شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می شود و خود را شدیداً مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تاءمین وسائل زندگی فرزندان آینده می بیند، به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می گیرید و در حفظ در آمده ای خود و صرفه جوئی، تلاش می کند و در مدت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

بی جهت نیست که در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم الرزق مع النساء و العیال: (روزی همراه همسر و فرزند است).

و در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: (مردی خدمت حضرتش رسید و از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر (ﷺ) فرمود: تزوج، فتزوج فوسع له ازدواج کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد)!!.

بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افراد می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند. هر فرد با ایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) نقل شده: (من ترک التزویج مخافة العيلة فقد ساء ظنه بالله ان الله عز و جل يقول ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله).

(کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید: (اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد).

البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها پردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم.

2 - منظور از جمله و الصالحین من عبادکم و امائکم چیست؟

قابل توجه اینک در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقید به (صالح بودن) می کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و همچنین تفسیر صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است. بعضی دیگر گفته اند که منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه: در شرائط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پائینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند بطوری که هیچگونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

3 - عقد مکاتبه؟

گفتیم اسلام برنامه (آزادی تدریجی بردگان) را طرح کرده، و به همین دلیل از هر فرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است، یکی از مواد این برنامه مسأله (مکاتبه) است که به عنوان یک دستور در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است.

(مکاتبه) از ماده (کتابت) و (کتابت) در اصل از ماده (کتب) (بر وزن کسب) به معنی (جمع) است، و اینکه نوشتن را کتابت می گویند

به خاطر آن است که حروف و کلمات را در یک عبارت جمع می کند، و چون در مکاتبه قرار دادی میان (مولا) و (عبد) نوشته می شود آن را مکاتبه نامیده اند.

عقد مکاتبه یکنوع قرار داد است که میان این دو نفر بسته می شود، و عبد موظف می گردد که از طریق کسب آزاد، مالی تهیه کرده و به اقساطی که برای او قابل تحمل باشد به (مولا)پردازد و آزادی خود را باز یابد، و دستور داده شده است که مجموع این اقساط بیش از قیمت عبد نباشد.

و نیز اگر به عللی عبد از پرداختن اقساط عاجز شد باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد، حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده اند که اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد خود او باید اقساط بدهی عبد را از باب زکات حساب کند.

این عقد یک عقد لازم است و هیچیک از طرفین حق فسخ آن را ندارد. روشن است که با این طرح هم بسیاری از بردگان آزادی خود را باز می یابند و هم توانائی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کار کردن و پرداخت اقساط هستند پیدا می کنند، و هم صاحبان آنها به ضرر و زیان نمی افتند و عکس العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد.

(مکاتبه) احکام و فروع فراوانی دارد که در کتب فقهی کتاب المکاتبه آمده است.

آیه (35) تا (38) و ترجمه

(اللَّهُ نور السموت و الارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاج كَأَنها كوكب درى يوقد من شجرة مبركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضىء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الا مثل للناس و الله بكل شىء عليم) (35) (في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال) (36) (رجال لا تلهيهم تجرة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوما تتقلب فيه القلوب و الا بصر) (37) (ليجزيه الله أحسن ما عملوا و يزيدهم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير حساب) (38)

ترجمه:

35 - خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانى است كه در آن چراغى (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابى قرار گیرد، حبابى شفاف و درخشنده همچون يك ستاره فروزان، اين چراغ با روغنى افروخته مى شود كه از درخت پر بركت زيتونى گرفته شده كه نه شرقى است و نه غربى (آنچنان روغنش صاف و خالص است كه) نزديك است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوري است بر فراز نور، و خدا هر كس را بخواهد به نور خود هدايت مى كند و خداوند به هر چيزى آگاه است.

36 - (اين چراغ پرفروغ) در خانه هاى قرار دارد كه خداوند اذن فرموده ديوارهاى آن را بالا برند (تا از دستبرد شياطين و هوسبازان در امان باشد) خانه هاى كه نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن تسبيح گویند.

37 - مردانی که نه تجارت و نه معامله، آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند، آنها از روزی می ترسند که دلها و چشمها در آن زیر و رو می شود!

38 - هدف این است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید، و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد).

تفسیر:

آیه نور!

در تفسیر آیات فوق سخن بسیار گفته شده است، و مفسران و فلاسفه و عرفای اسلامی هر کدام بحثهای فراوانی دارند، پیوند ارتباط این آیات با آیات گذشته از این نظر است که در آیات پیشین سخن از مسأله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائل گوناگون بود، و از آنجا که ضامن اجرای همه احکام الهی، مخصوصاً کنترل کردن غرائز سرکش، بخصوص غریزه جنسی که نیرومندترین آنها است بدون استفاده از پشتوانه ایمان ممکن نیست، سر انجام بحث را به ایمان و اثر نیرومند آن کشانیده و از آن سخن می گوید.

نخست می فرماید: (خداوند نور آسمانها و زمین است) (الله نور السموات و الارض).

چه جمله زیبا و جالب و پر ارزشی؟ آری خدا نور آسمانها و زمین است، روشنی و روشنی بخش همه آنها.

گروهی از مفسران کلمه (نور) را در اینجا به معنی (هدایت کننده)، و بعضی به معنی (روشن کننده).

و بعضی به معنی زینت بخش تفسیر کرده اند.

همه این معانی صحیح است ولی مفهوم آیه باز هم از این گسترده تر می باشد.

توضیح اینکه: در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان (نور) یاد شده است:

1 - قرآن مجید چنانکه در آیه 15 سوره مائده می خوانیم: **(قد جائکم من الله نور و کتاب مبین)**: (از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد) و در آیه 157 سوره اعراف نیز می خوانیم: **(واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون)**: (کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است آنها رستگارانند).

2 - (ایمان) چنانکه در آیه 257 بقره آمده است: **(الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور)**: (خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتهای (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می کند).

3 - (هدایت الهی) و روشن بینی چنانکه در آیه 122 سوره انعام آمده: **(او من کان میتا فاحینا و جعلنا له نورا یمشی- به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها)**: (آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد)؟!

4 - (آئین اسلام) چنانکه در آیه 32 سوره توبه می خوانیم: **(ویابی الله الا ان یتن نور و لو کره الکافرون)**: (خداوند ابا دارد جز از اینکه نور (اسلام) را کامل کند هر چند کافران نخواهند).

5 - شخص پیامبر (ﷺ) در آیه 46 سوره احزاب درباره پیامبر می خوانیم: (و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا): (ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش).

6 - امامان و پیشوایان معصوم چنانکه در زیارت جامعه آمده: (خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محققین): (خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید و نیز در همان زیارتنامه آمده است: و انتم نور الاخیار و هداة الابرار: (شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید).

7 - و بالاخره از (علم و دانش) نیز به عنوان نور یاد شده چنانکه در حدیث مشهور است: (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء): (علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می افکند)... اینها همه از یکسو، و از سوی دیگر: باید در اینجا خواص و ویژگیهای نور را دقیقا بررسی کنیم، با مطالعه اجمالی روشن می شود که نور دارای خواص و ویژگیهای زیر است:

1 - نور زیباترین و لطیفترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیباییها و لطافتها است!

2 - نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل مسافتهای فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می سنجند و واحد سنجش در آنها سال

نوری است، یعنی مسافتی را که نور در یکسال با آن سرعت سرسام آورش می پیماید.

3 - نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است، و بدون آن چیزی را نمی توان دید، بنابراین هم (ظاهر) است و هم (مظهر) (ظاهر کننده غیر).

4 - نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گلها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) زنده بماند.

5 - امروز ثابت شده که تمام رنگهائی را که ما می بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گر نه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند!.

6 - تمام انرژیهای موجود در محیط ما (بجز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرید، حرکت بادهای، ریزش باران و حرکت نهرها و سیلها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود. سرچشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می دارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید نیز از گرمی آفتاب است چرا که همه اینها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند، بنابراین حرکت موتورها نیز از برکت آن است.

7 - نور آفتاب نابود کننده انواع میکربها و موجودات موزی است و اگر تابش اشعه این نور پر برکت نبود کره زمین، تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند!

خلاصه هر چه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور) بیشتر می نگریم و دقیقتر می شویم آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود.

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه نور می توان استفاده کرد؟! همان خدائی که پدید آورنده تمام جهان هستی است، روشنی بخش عالم آفرینش است، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده اند، و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آنها باز گیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند.

و جالب اینکه هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنائی کسب می کند:

قرآن نور است چون کلام اوست.

آئین اسلام نور است چون آئین او است.

پیامبران نورند چون فرستادگان اویند.

امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند.

(ایمان) نور است چون رمز پیوند با او است.

علم نور است چون سبب آشنائی با او است.

بنابراین الله نور السموات و الارض.

بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی (هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهر کننده غیر) در اینصورت به کار بردن کلمه (نور) در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت، چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست، و تمام آنچه غیر او است از برکت وجود او آشکار است.

در کتاب (توحید) از (امام علی بن موسی الرضا) (علیه السلام) چنین آمده:

از آنحضرت تفسیر آیه الله نور السموات و الارض را خواستند فرمود: هاد لاهل السموات و هاد لاهل الارض: (او هدایت کننده اهل آسمانها و هدایت کننده اهل زمین است).

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است، اما مسلماً منحصر به آن نمی باشد، و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته اند می توان در آنچه ذکر کردیم جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنایی بی مانند است.

جالب اینکه در فراز چهل و هفتم از دعای (جوشن کبیر) که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است می خوانیم: یا نور النور، یا منور النور، یا خالق النور، یا مدبر النور، یا مقدر النور، یا نور کل نور، نوراً قبل کل نور، یا نوراً بعد کل نور، یا نوراً فوق کل نور، یا نوراً لیس کمثله نوراً!

(ای نور نورها، و ای روشنی بخش روشناییها، ای آفریننده نور، ای تدبیر کننده نور، ای تقدیر کننده نور، ای نور همه نورها، ای نور قبل از هر نور، ای نور بعد از هر نور، ای نوری که برتر از هر نوری، و ای نوری که همانندش نوری نیست)!

و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرید، و به نور ذات پاک او منتهی می شود.

قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می کند و می فرماید: (مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان) (مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب دری) .

و (این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی) (یوقد من شجرة مباركة زیتونة لا شرقية ولا غربية) .

(آنچنان روغنش صاف و خالص است که گوئی بدون تماس با آتش می خواهد شعله ور شود)! (یکاد زیتها یضی ء و لولم تمسسه نار) .
(نوری است بر فراز نور) (نور علی نور) .

و (خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند) (یهدی الله لنوره من یشاء) .

و برای مردم مثلها می زند (ویضرب الله الامثال للناس) .

و خداوند به هر چیزی آگاه است (والله بكل شی ء علیم) .

برای تشریح این مثال توجه به چند امر ضروری است:

مشکاة در اصل به معنی روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می کردند و چراغهای معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند، و گاه از داخل اطاق طاقچه کوچکی درست می کردند و طرفی را که در بیرون اطاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه ای می پوشاندند، تا هم داخل اطاق روشن شود و هم صحن حیاط، و در ضمن از باد و طوفان نیز مصون بماند، و نیز به محفظه های شیشه

ای که به صورت مکعب مستطیلی می ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه ای برای خروج هوا، و چراغ را در آن می نهادند گفته شده است.

کوتاه سخن اینکه: مشکاة محفظة ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود، و از آنجا که غالباً در دیوار ایجاد می شد نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می نمود.

(زجاجه) یعنی شیشه، و در اصل به سنگهای شفاف می گویند، و از آنجا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است به آن (زجاجه) گفته شده.

و در اینجا به معنی حبابی است که روی چراغ می گذاشتند تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را، از طرف پائین به بالا، تنظیم کرده، بر نور و روشنائی شعله بیفزاید.

(مصباح) به معنی خود (چراغ) است که معمولاً با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است.

جمله یوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية اشاره به ماده انرژیای فوق العاده مستعد برای این چراغ است، چرا که (روغن زیتون) که از درخت پر بار و پر برکتی گرفته شود یکی از بهترین روغنهای برای اشتعال است آنهم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند، و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد.

و با این توضیح به اینجا می‌رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم:

چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد.

و حبابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند، اما آن قدر شفاف باشد که به هیچوجه مانع تابش نور نگردد.

و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است.

و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گوئی بدون تماس با شعله آتش می‌خواهد شعله ور گردد.

اینها همه از یکسو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است.

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در اینکه محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح (مشبه) کدام نور الهی است تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته‌اند منظور همان نور هدایتی است که خداوند در دلهای مؤمنان بر افروخته، و به تعبیر دیگر منظور ایمان است که در سراچه قلوب مؤمنان جایگزین شده است.

بعضی دیگر آن را به معنی قرآن که در درون قلب آدمی نورافکن می‌گردد دانسته‌اند.

بعضی دیگر تشبیه را اشاره به شخص پیامبر (ﷺ).

و بعضی اشاره به دلائل توحید و عدل پروردگار.

و بعضی به روح اطاعت و تقوا که مایه هر خیر و سعادت است تفسیر کرده اند.

در واقع تمام مصادیقی که برای نور معنوی در قرآن و روایات اسلامی آمده در اینجا به عنوان تفسیر ذکر شده است، و روح همه آنها در واقع یک چیز است و آن همان نور هدایت است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرید، و با دلائل توحید آبیاری می شود، و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است.

توضیح اینکه: نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است:

(مصباح) همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود.

(زجاجه) و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند.

(مشکاة) سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد.

و شجره مبارکه زیتونه همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله ور و پر بار می گردد.

در حقیقت این نور خدا است همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند.

دلائلی را که از عقل و خرد دریافته اند با نور وحی آمیخته می شود و مصداق نور علی نور می گردد.

و هم در اینجا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می‌شوند و مضمون یهدی الله لنوره من یشاء در مورد آنان پیاده می‌گردد.

بنابراین برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه‌ای از معارف و آگاهیها و خودسازیها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند.

و نیز قلب مستعد و آماده‌ای می‌خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید.

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد.

و این نور وحی باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می‌شود برکنار باشد.

آنچنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند، و مصداق (یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار) گردد.

هر گونه تفسیر به رای و پیشداوریهای نادرست و سلیقه‌های شخصی و عقیده‌های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند از فروغ این چراغ می‌کاهد و گاه آن را خاموش می‌سازد.

این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است.

از آنچه در بالا گفتیم این نکته روشن می‌شود که اگر در روایات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) که در تفسیر این آیه رسیده است مشکاة

گاهی به قلب پیامبر اسلام (ﷺ) و (مصبح) نور علم، و (زجاجة) وصی او علی (علیه السلام) و (شجره مبارکه) به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از او است، و جمله (لا شرقیه و لا غربیه) به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است، در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت و ایمان، و بیان مصداق روشنی از آن است، نه اینکه منحصر به همین مصداق باشد.

و نیز اگر بعضی از مفسران این نور الهی را به قرآن یا دلائل عقلی یا شخص پیامبر اسلام (ﷺ) تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر فوق دارد.

تا به اینجا ویژگیها و مشخصات این نور الهی، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پر فروغ مشاهده کردیم، اکنون باید دید این چراغ پر نور در کجا است؟ و محل آن چگونه است؟ تا همه آنچه در این زمینه لازم بوده است با ذکر این محل روشن گردد.

لذا در آیه بعد می فرماید: (این مشکاة در خانه هائی قرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند) (تا از دستبرد دشمنان و شیاطین و هوسبازان در امان باشد) (فی بیوت اذن الله ان ترفع).

(خانه هائی که ذکر نام خدا در آن شود) (و آیات قرآن و حقائق وحی را در آن بخوانند) (و یذکر فیها اسمہ).

بسیاری از مفسران آیه فوق را همانگونه که در بالا تفسیر کرده ایم مربوط به آیه قبل دانسته اند ولی بعضی آن را مرتبط به جمله بعد می دانند که چندان صحیح به نظر نمی رسد.

اما اینکه بعضی گفته اند وجود این چراغ پر فروغ در خانه هائی که ویژگیهایش در این آیه بیان شده چه اثری دارد پاسخ روشن است زیرا خانه ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ضامن حفاظت این چراغ پر فروغ است بعلاوه آنها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنائی هستند از محل آن با خبر می شوند و به دنبال آن می شتابند.

اما اینکه منظور از این (بیوت) (خانه ها) چیست؟ پاسخ آن از ویژگیهای که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است روشن می شود، آنجا که می گوید: (در این خانه ها هر صبح و شام تسبیح خدا می گویند)
(یسبح له فیها بالغدو والاصال)

(مردانی که نه تجارت آنها را از یاد خدا و بر پاداشتن نماز و ادای زکات باز می دارد و نه خرید و فروش) (رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة).

(آنها از روزی می ترسند که دلها و دیده ها در آن دگرگون و زیر و رو می شود) (یحافون یوما تتقلب فیہ القلوب و الابصار).

این ویژگیها نشان می دهد که این بیوت همان مراکزی است که: به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقائق اسلام و احکام خدا از آن نشر می یابد، و در این معنی وسیع و گسترده، مساجد، خانه های انبیاء و اولیا، مخصوصا خانه پیامبر (ﷺ) و خانه علی (علیه السلام) جمع است.

و اینکه بعضی از مفسران آن را منحصر به مساجد و یا بیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده اند دلیلی بر این انحصار نیست، و اگر مشاهده می کنیم در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که

فرمود: (هی بیوت الانبیاء و بیت علی منها): (این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می شود).

یا در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) می خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند منظور چه بیوتی است؟ فرمود (بیوت الانبیاء) است ابوبکر پرسید این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی کرد) نیز از آن جمله است؟ پیامبر (ﷺ) فرمود: (نعم من افاضلها): (آری این از برترین آنها است).

همه اینها اشاره به مصداقهای روشن است، زیرا می دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر، مصادیق روشن را بیان می کند. آری هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده، و نام خدا در آن برده می شود، و هر صبح و شام مردان با ایمانی که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی کند به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه هائی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است.

در واقع این خانه ها چند ویژگی دارد:

نخست اینکه به فرمان خدا بنیاد شده.

دیگر اینکه پایه ها و دیوارهایش آنچنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیاطین حفظ می کند.

و دیگر اینکه مرکز یاد خدا است.

و سرانجام اینکه مردانی از آن پاسداری می کنند که صبح و شام به تسبیح خدا مشغولند، و جاذبه های دنیای فریبنده آنها را از حق غافل نمی سازد.

این خانه ها با این ویژگیها سر چشمه هدایت و ایمان است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در این آیه هم (تجارت) آمده است و هم (بیع) با اینکه به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد، ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است.

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید آنها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی روند بلکه می گوید تجارت و بیع آنها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.

آنها پیوسته از روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار که از شدت وحشتش دلها و چشمها در آن دگرگون می شود بیمناکند (توجه داشته باشید جمله (یخافون) به مقتضای اینکه فعل مضارع است دلالت بر استمرار خوف و ترس آنها از قیامت دارد خوف و ترسی که آنان را به انجام مسئولیتها و رسالتها وادار می کند).

در آخرین آیه مورد بحث به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره کرده، چنین می گوید: (این بخاطر آن است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید) (لِجَزِيهِمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

و این جای تعجب نیست، زیرا فیض خداوند برای آنها که شایسته فیض اویند محدود نیست و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد) (وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

در اینکه منظور از (احسن ما عملوا) در این آیه چیست؟ بعضی گفته اند اشاره به همه اعمال نیک است اعم از واجبات و مستحبات، کوچک و بزرگ.

بعضی دیگر معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر، پاداش می دهد، چنانکه در آیه 160 انعام می خوانیم: (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها): (کسی که کار نیک کند ده برابر پاداش می گیرد) و در آیه 261 سوره بقره در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است خداوند تمام اعمال آنها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می دهد، حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان همدیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود! و این از فضل خداوند دور نیست، چرا که در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می رسد مواهب و بخششها بیحساب است، چرا که ذات پاکش نامحدود است، و (نعمتش نامتناهی کرشم بی پایان).

نکته ها:

نکات این آیات را از آنجا که با تفسیر آیات آمیخته بود در لابلای آن بیان کردیم اما چند بخش از روایات باقی مانده است که ذکر آنها برای تکمیل این بحث تفسیر لازم است:

1 - در کتاب (روضه کافی) از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه نور فرمود: ان المشكاة قلب محمد (صلی الله علیه و آله)، و المصباح النور الذي فيه العلم، و الزجاجاة قلب علی او نفسه: (مشکات قلب محمد است، و مصباح همان نور علم و هدایت، و زجاجه اشاره به علی (علیه السلام) یا قلب او است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت).

2 - در حدیث دیگری که در (توحید صدوق) آمده است چنین می خوانیم:
 امام باقر (علیه السلام) فرمود: ان المشكاة نور العلم في صدر النبي (صلى الله عليه وآله) و
 الزجاجة صدر علي... و نور على نور امام مؤيد بنور العلم و الحكمة في
 اثر الامام من آل محمد، و ذلك من لدن آدم الى ان تقوم الساعة، فهو لاء
 الاوصياء الذين جعلهم الله عز و جل خلفاء في ارضه و حججه على
 خلقه، لا تخلوا الارض في كل عصر من واحد منهم: (مشكات) نور علم در
 سینه پیامبر (صلى الله عليه وآله) است و (زجاجة) سینه علی (علیه السلام) است، و (نور
 علی نور) امامانی از آل محمد (صلى الله عليه وآله) هستند که یکی بعد از دیگری می
 آیند و با نور علم و حکمت مؤیدند، و این رشته از آغاز خلقت آدم تا پایان
 جهان ادامه داشته و دارد، اینها همان اوصیائی هستند که خداوند
 آنان را خلفای در زمین قرار داده، و حجت خویش بر بندگان، و در
 هیچ عصر و زمانی صفحه روی زمین از آنها خالی نبوده است و نخواهد
 بود).

3 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) (مشكات) به فاطمه (علیه السلام) و
 (مصابح) به حسن (علیه السلام) و (زجاجة) به حسین تفسیر شده است.
 البته همان گونه که قبلا هم اشاره کردیم آیات مفهوم وسیعی دارد که هر یک
 از روایات فوق بیان مصداق روشنی از آن است. بی آنکه از عمومیت آیه
 صرف نظر شود و به این ترتیب هیچگونه تضادی در روایات نیست.

4 - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که با (قتاده)
 فقیه معروف اهل بصره گفتگوئی داشت، و در ضمن از حضور در مجلس امام
 (علیه السلام) و ابهت خاص آنحضرت که سراسر قلب او را فرا گرفته بود اظهار
 شگفتی کرد، امام به او فرمود: آیا می دانی کجا نشسته ای؟ در برابر همانها که

خدا درباره آنها گفته: فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسمه
یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر
الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة.

سپس فرمود: فانت ثم و نحن اولئک: تو آن هستی که
گفتی (فقیه اهل بصره) و ما این هستیم که قرآن می گوید!
قتاده در جواب گفت: صدقت و الله، جعلنی الله فداک، و الله ما هی بیوت
حجارة ولا طین: (راست گفتی فدایت گردم، به خدا سوگند منظور خانه های
سنگی و گلی نیست) (منظور خانه های وحی و ایمان و هدایت است).

5 - در حدیث دیگری نقل شده که درباره این گروه از مردان
الهی که پاسدار وحی و هدایتند فرمود: هم التجار الذین لا
تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله، اذا دخل مواقیت الصلوة ادوا الی
الله حقه فیها: (آنها تاجرانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا غافل
نمی سازد، هنگامی که وقت نماز داخل می شود حق آن را اداء می
کنند).

اشاره به اینکه آنها در عین فعالیت های سازنده و مثبت اقتصادی تمام
فعالیت های شان تحت الشعاع نام خدا است، و چیزی را بر آن مقدم نمی شمردند.

6 - درخت زیتون چنانکه در آیات فوق خواندیم به عنوان شجره مبارکه
(درخت پر برکت) توصیف شده است. و اگر در آن روز که قرآن
نازل شد اهمیت این تعبیر بر همگان روشن نبود امروز برای ما واضح و
آشکار است، چرا که دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه
مطالعه خواص گوناگون گیاهان صرف کرده اند به ما می گویند از این درخت با

برکت محصولی به دست می آید که از مفیدترین و پرارزشتین روغن‌ها است و نقش مؤثری در سلامت بدن دارد.

ابن عباس می گوید این درخت تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی در خاکستر آن نیز فائده و منفعتی است، و اولین درختی است که بعد از طوفان نوح (علیه السلام) روئید و پیامبران در حق آن دعا کرده اند که درخت پر برکتی باشد.

7 - مفسران بزرگ در تفسیر جمله نور علی نور تعبیرات گوناگونی دارند: مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: اشاره به پیامبرانی است که یکی بعد از دیگری از یک نسل و یک ریشه به وجود می آیند و راه هدایت را تداوم می بخشند.

فخر رازی در تفسیر خود می گوید: اشاره به اجتماع اشعه نور و تراکم آنها است آنچنان که درباره مؤمن وارد شده: (مؤمن در میان چهار حالت قرار دارد: اگر موهبتی به او برسد خدا را شکر می گوید، و اگر مصیبتی رسد صابر و با استقامت است، اگر سخن بگوید راست می گوید، و اگر داوری کند عدالت را می جوید، او در میان توده های مردم ناآگاه همچون انسان زنده ای در میان مردگان است، او در میان پنج نور در حرکت است سخنش نور، عملش نور، محل ورودش نور، محل خروجش نور، و هدفش نور خدا در روز قیامت است. این احتمال نیز وجود دارد که نور اول که در آیه آمده است اشاره به نور هدایت الهی از طریق وحی است، و نور دوم نور هدایتش از طریق عقل، و یا نور اول نور هدایت تشریع است و نور دوم نور هدایت تکوینی است بنابراین نوری است بر فراز نور. و به این ترتیب این جمله گاه تفسیر به منابع مختلف نور شده (انبیاء) و گاه به انواع

مختلف نور، و گاه به مراحل گوناگون آن و در عین حال همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد که مفهومش گسترده است (دقت کنید).

آیه (39) تا (40) و ترجمه

(والذین كفروا اءعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده فوفئه حسابه و الله سريع الحساب) (39) (أو كظلمات في بحر لجي يغشئه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يراها و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور) (40)

ترجمه:

39 - و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد! و خدا را نزد آن می یابد و حساب او را صاف می کند، و خداوند سریع الحساب است!

40 - یا همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور، که موج آن را پوشانیده، و بر فراز آن موج دیگری است، و بر فراز آن ابری تاریک، ظلمتهائی است یکی بر فراز دیگر آنچنان که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!

تفسیر:

اعمالی همچون سراب!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور ایمان و هدایت، بود، برای تکمیل این بحث، و روشن شدن حال آنها در مقایسه با دیگران، در آیات مورد بحث سخن از ظلمت کفر و جهل و بی ایمانی، و

کافران تاریکدل و منافقان گمراه می گوید، سخن از کسانی می گوید که به عکس مؤ منان که زندگی و افکارشان (نور علی نور) بود، وجود آنها (ظلمات بعضها فوق بعض) است!

سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی بجای آب به دنبال سراب می روند، و از تشنگی جان می دهند، در حالی که مؤ منان در پرتو ایمان چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده اند.

نخست می گوید: (کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد) (والذین كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء).

(اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد) (حتى اذا جائه لم يجده شيئاً).

(اما خدا را نزد اعمال خود می یابد و حساب او را صاف می کند!) (و وجد الله عنده فوفاه حسابه).

(و خداوند سریع الحساب است!) (والله سريع الحساب).

(سراب) در اصل از ماده (سرب) (بر وزن شرف) به معنی راه رفتن در سراشیبی است و (سرب) (بر وزن حرب) به معنی راه سراشیبی است، به همین مناسبت (سراب) به تلالوی می گویند که از دور در بیابانها و سراشیبی ها نمایان می شود و به نظر می رسد که در آنجا آب وجود دارد، در حالی که چیزی جز انعکاس نور آفتاب نیست.

(قیعه) به عقیده بعضی جمع (قاعه) به معنی زمین گسترده و وسیعی است که آب و گیاه ندارد و به تعبیر دیگر به زمینهای کویر مانند می گویند که سراب نیز غالبا در آنجا به چشم می خورد.

ولی جمعی از مفسران و ارباب لغت این کلمه را مفرد می دانند که جمع آن (قیعان) یا (قیعات) است.

گرچه از نظر معنی در اینجا تفاوت چندانی وجود ندارد ولی تناسب آیه ایجاب می کند که مفرد باشد زیرا (سراب) به صورت مفرد ذکر شده و طبعا چنین سرابی در یک بیابان خواهد بود نه در بیابانها (دقت کنید).

سپس به مثال دوم می پردازد و می گوید: (و یا اعمال این کافران همانند ظلماتی است در یک اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز موج موج دیگری است و بر فراز آن ابر تاریکی قرار گرفته است) (او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب).

و به این ترتیب (ظلمتهائی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته) (ظلمات بعضها فوق بعض).

(آنچنان که هر کس در میان آن گرفتار شود آنقدر تاریک و ظلمانی است که اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!) (اذا اخرج یده لم یکدیراها).

آری نور حقیقی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تاریک و ظلمانی خواهد بود، اما این نور ایمان تنها از سوی خدا است و کسی که خدا نوری برایش قرار نداده نوری برای او نیست (و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور).

برای درک عمق این مثال قبلا لازم است به معنی واژه (لجی) توجه شود.

(لجی) (بر وزن گرجی) به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده لجاج به معنی پیگیری کردن کاری است (که معمولاً در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس به پیگیری امواج دریا و قرار گرفتن آنها پشت سر هم گفته شده است.

و از آنجا که دریا هر قدر عمیقتر و گسترده تر باشد امواجش بیشتر است این واژه در مورد دریاهاى عمیق و پهناور به کار می رود.

اکنون دریای خروشان و مواجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قویترین نورها است تا حد معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریباً در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد، بطوری که در اعماق بیشتر ظلمت دائم و شب جاویدان حکمفرما است، چرا که مطلقاً در آنجا نوری نفوذ نمی کند.

این را نیز می دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می کند ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می شکند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد.

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تاریک بر بالای آنها سایه افکنده باشد ظلمتی که از آن حاصل می شود ظلمتی است فوق العاده متراکم.

ظلمت اعماق آب از یکسو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است، و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی بیند.

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است، بعکس مؤ منان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند.

بعضی از مفسران گفته اند که این ظلمتهای سه گانه ای که افراد بی ایمان در آن غوطه ورنند عبارتند از ظلمت اعتقاد غلط، و ظلمت گفتار نادرست، و ظلمت کردار بد، و به تعبیر دیگر اعمال افراد بی ایمان هم از نظر زیر بنا تاریک است و هم از نظر انعکاسی که در سخنان آنها دارد و هم به خاطر هماهنگیش با سائر اعمال زشتشان از هر نظر ظلمانی است.

بعضی دیگر گفته اند این ظلمتهای سه گانه عبارت از مراحل جهل آنها است: نخست اینکه نمی دانند، دوم اینکه نمی دانند که نمی دانند، سوم اینکه با اینحال فکر می کنند می دانند که همان جهل مرکب و مضاعف است.

بعضی دیگر گفته اند از آنجا که عامل اصلی شناخت، طبق تصریح قرآن، سه چیز است: قلب و چشم و گوش (البته قلب به معنی عقل) چنانکه در آیه 78 سوره نحل آمده: (وَاللّٰهُ اخْرَجَكُم مِّنْ بَطُونِ امِهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ): (خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد) ولی کفار هم نور قلب را از دست داده اند و هم نور سمع و بصر را و در این ظلمتها غوطه ورنند! اما روشن است که این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها باشد.

به هر حال در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهائی به اینجا می رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می شود، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی نشاند بلکه به خاطر دوندگی بیشتر آن را افزایش می دهد.

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است وارد مرحله باطن این اعمال می شود، باطنی هولناک مملو از ظلمتها و تاریکیهای متراکم و هراس انگیز، باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می افتد و نزدیکترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد، حتی خودش را نمی تواند ببیند تا چه رسد به دیگران را!

بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی، انسان در تنهائی مطلق و جهل و بی خبری کامل فرو می رود، نه راه را پیدا می کند، نه همسرانی دارد، نه موضع خود را می شناسد، نه وسیله ای در اختیار دارد، چرا که از منبع نور یعنی الله کسب روشنائی نکرده، و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است.

اگر فراموش نکرده باشید گفتیم نور سرچشمه تمام زیبائیها، روشنائیها، حیات و زندگی و جنبش و حرکت است، اما به عکس ظلمت منبع زشتیها، مرگ و نیستی، سکون و سکوت می باشد، ظلمت کانون وحشت و نفرت است، ظلمت همراه با سردی و افسردگی است، و چنین است حال کسانی که نور ایمان را از دست می دهند و در ظلمت کفر فرو می روند.

آیه (41) و (42) و ترجمه

(ألم تر أن الله يسبح له من في السموت والأرض والطير صافات
كل قد علم صلاته وتسبيحه والله عليم بما يفعلون) (41) (ولله ملك السموت
والأرض وإلى الله المصير) (42)

ترجمه:

41 - آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمانها و
زمینند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند، هر یک
از آنها نماز و تسبیح خود را می داند، و خداوند به آنچه انجام می دهند عالم
است.

42 - و از برای خداست حکومت و مالکیت آسمانها و زمین و
بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست.

تفسیر:

همه تسبیحگوی او هستند

در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور هدایت و ایمان و ظلمات متراکم کفر
و ضلالت بود، و در آیات مورد بحث از دلایل توحید که نشانه های انوار الهی
و اسباب هدایت است، سخن می گوید:

نخست روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده، می گوید: (آیا ندیدی
که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند برای خدا تسبیح می کنند؟! (الم
تران الله يسبح له من في السماوات ومن في الارض) .
(و پرندگان در حالی که بالها را بر فراز آسمان گسترده اند
مشغول تسبیح او هستند؟! (و الطير صافات) .

(همه آنها از نماز و تسبیح خود، آگاه و باخبرند) (کل قد علم صلوته و تسبیحه).

(و خداوند از تمام اعمالی که آنها انجام می دهند آگاه است) (والله علیم بما یفعلون).

و از آنجا که این تسبیح عمومی موجودات دلیلی بر خالقیت پروردگار است و خالقیت او دلیل بر مالکیت او نسبت به مجموعه جهان هستی است، و نیز دلیل بر آن است که همه موجودات به سوی او باز می گردند، اضافه می کند: (و از برای خدا است مالکیت آسمانها و زمین، و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است) (والله ملک السماوات و الارض و الی الله المصیر).

این احتمال نیز در پیوند این آیه با آیه قبل وجود دارد که در آخرین جمله آیه گذشته سخن از علم خداوند به اعمال همه انسانها و تسبیح کنندگان بود، و در این آیه به دادگاه عدل او در جهان دیگر، و مالکیت خداوند نسبت به همه آسمان و زمین و حق قضاوت و داوری او اشاره می کند.

نکته ها:

1 - جمله الم تر آیا ندیدی به گفته بسیاری از مفسران به معنی الم تعلم (آیا نمی دانی) است، زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود، بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل، درک می گردد، اما از آنجا که این مسأله آنقدر واضح است که گوئی با چشم دیده می شود، تعبیر به (الم تر) شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر اسلام (ﷺ) می باشد اما به گفته جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است، و این در قرآن امثال و نظائر فراوان دارد.

اما بعضی گفته اند این خطاب در مرحله رؤیت و مشاهده مخصوص پیامبر (ﷺ) است، چرا که خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همه موجودات این عالم را مشاهده می کرد، و همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب اویند به مقام شهود عینی می رسند، ولی در مورد عموم مردم جنبه شهود عقلی و علمی دارد نه شهود عینی.

2 - تسبیح عمومی موجودات عالم

آیات مختلف قرآن سخن از چهار عبادت در مورد همه موجودات این جهان بزرگ می گوید: تسبیح، حمد، سجده و نماز، در آیه مورد بحث سخن از نماز و (تسبیح) بود.

و در آیه 15 سوره رعد سخن از (سجود) عمومی است (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و در آیه 44 سوره اسراء سخن از (تسبیح) و (حمد) تمامی موجودات عالم هستی است (وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ).

درباره حقیقت (حمد) و (تسبیح) عمومی موجودات جهان، و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است در ذیل آیه 44 سوره اسراء مشروحا بحث کرده ایم که فشرده آن را در اینجا می آوریم:

در اینجا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد:

1 - تمامی ذرات این عالم اعم از آنچه آن را عاقل می شماریم یا بی جان یا غیر عاقل همه دارای نوعی درک و شعورند، و

در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند، هر چند ما قادر به درک آن نیستیم،
شواهدی از آیات قرآن نیز برای
این تفسیر اقامه شده است.

2 - منظور از تسبیح و حمد همان چیزی است که ما آن
را (زبان حال) می نامیم، یعنی مجموعه نظام جهان هستی و اسرار شگفت
انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بیزبانی، با
صراحت و به طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود، و علم و حکمت بی
انتهای او سخن می گویند، چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت انگیزی،
حتی یک تابلو نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح
ابداع کننده خود می گوید، یعنی از یکسو صفات بر جسته او را بیان می دارد
(حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می کند (تسبیح) تا چه رسد
به این جهان با عظمت و آنهمه عجائب و شگفتی های بی پایانش.
(برای شرح بیشتر به جلد 12 تفسیر نمونه صفحه 133 به بعد مراجعه
فرمائید).

البته اگر جمله (یسبح له من فی السماوات و الارض) به معنی تسبیح گفتن
کسانی که در آسمانها و زمین هستند بگیریم و ظاهر کلمه
(من) را در ذوی - العقول حفظ کنیم، (تسبیح) در اینجا به
معنی اول خواهد بود که یک تسبیح آگاهانه و اختیاری است ولی لازمه این
سخن آن است که برای پرندگان نیز چنین شعوری قائل باشیم زیرا پرندگان در
آیه فوق در کنار (من فی السماوات) قرار گرفته اند، البته این موضوع عجیب
نیست، زیرا در بعضی دیگر از آیات قرآن چنین درکی برای بعضی

از پرندگان آمده است (به تفسیری که در ذیل آیه 38 سوره انعام جلد 5 صفحه 221 آوردیم مراجعه فرمائید).

3 - تسبیح ویژه پرندگان

در اینکه چرا در آیه فوق از میان تمام موجودات جهان روی تسبیح پرندگان، آنهم در حالتی که بالهای خود را بر فراز آسمان گسترده اند تکیه شده نکته ای وجود دارد و آن اینکه: پرندگان علاوه بر تنوع فوق العاده زیادشان، ویژگیهایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می کنند، این اجسام سنگین بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمانها با سرعت زیاد و برق آسا حرکت می کنند، مخصوصا هنگامی که بالهای خود را صاف نگه داشته اند و بر امواج هوا سوارند و بی آنکه فشاری به خود آورند با سرعت به هر سو که مایل باشند می چرخند و پیش می روند وضع جالبی دارند.

آگاهیهای عجیب آنها در مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیائی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب، و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است راهنمائی می کند از شگفت انگیزترین مسائل، و از روشنترین دلائل توحید است.

رادار مخصوصی که در وجود شب پره ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع را بر سر راه خود می بیند، و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق آسا او را بیرون می کشد، از ویژگیهای حیرت انگیز این پرنده است!!

به هر حال عجائبی در وجود پرندگان نهفته شده که قرآن به خاطر آن مخصوصاً روی آنها تکیه کرده است.

4 - تفسیر جمله (کل قد علم صلاته و تسبیحه)

جمعی از مفسران ضمیر (علم) را به (کل) بر گردانده اند که طبق آن مفهوم جمله فوق چنین می شود: (هر یک از کسانی که در زمین و آسمان هستند و همچنین پرندگان، از نماز و تسبیح خود آگاهند).

ولی بعضی دیگر آن را به خدا باز گردانده اند، یعنی خداوند از نماز و تسبیح هر یک از آنان آگاه است، اما تفسیر اول با معنی آیه متناسبتر می باشد، به این ترتیب هر یک از تسبیح کنندگان راه و رسم تسبیح و شرائط و ویژگی های نماز خود را می داند، اگر منظور (تسبیح آگاهانه) باشد مفهوم این سخن روشن است اما اگر با زبان حال باشد مفهومی این است که هر کدام نظام ویژه ای دارند که به نوعی گویای عظمت پروردگار است و هر کدام چهرهای از قدرت و حکمت اویند.

5 - منظور از (صلاة) چیست؟

جمعی از مفسران مانند مرحوم طبرسی در (مجمع البیان) و (آلوسی) در (روح البیان) صلاة را در اینجا به معنی (دعا) تفسیر کرده اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است. و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال، یا زبان قال، در پیشگاه خدا دعا می کنند، و از محضر او تقاضای فیض دارند، و او هم که فیاض مطلق است بر حسب استعدادهایشان به آنها می بخشد و دریغ ندارد.

منتهی هر کدام در عالم خود می دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعائی کنند.

بعلاوه آنها طبق آیاتی که قبلا اشاره کردیم در پیشگاه با عظمت او خاضعند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم، و از سوی دیگر با تمام وجود خود صفات کمالیه خدا را بازگو می کنند، و هر گونه نقصی را از او نفی می نمایند، و به این ترتیب عبادات چهارگانه آنها حمد و تسبیح و دعا و سجود تکمیل می شود.

آیه (43) تا (45) و ترجمه

(ألم تر أن الله يزجي سحابا ثم يؤلف بينه ثم يجعله ركاما فترى الودق يخرج من خلاله وينزل من السماء من جبال فيها من برد فيصيب به من يشاء ويصرفه عن من يشاء يكاد سنا برقه يذهب بالابصار) (43) (يقلب الله الليل والنهار) ن في ذلك لعبرة لا ولي الا بصار) (44) (والله خلق كل دابة من ماء فمنهم من يمشى على بطنه ومنهم من يمشى على رجلين ومنهم من يمشى على اربع يخلق الله ما يشاء إن الله على كل شيء قدير) (45)

ترجمه:

43 - آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند، سپس میان آنها پیوند می دهد و بعد آن را متراکم می سازد، در این حال دانه های باران را می بینی که از

آن خارج می شود، و از آسمان از کوههایی که در آنست دانه های تگرگ نازل می کند، و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می کند، نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشمها را ببرد!

44 - خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

45 - و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید، گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند، و گروهی بر دو پای خود، و گروهی بر چهار پا راه می روند، خداوند هر چه را اراده کند می آفریند، چرا که خدا بر همه چیز تواناست.

تفسیر:

گوشه ای دیگر از شگفتیهای آفرینش
باز در این آیات به گوشه دیگری از شگفتیهای آفرینش و علم و
حکمت و عظمتی که ماورای آن نهفته است برخورد می کنیم که
همه دلائل توحید ذات پاک اویند.

باز روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده
می گوید: (آیا ندیدی که خداوند ابرهائی را به آرامی می راند، سپس آنها
را با هم پیوند می دهد، و بعد متراکم می سازد؟! (الم تر ان الله یزجی
سحابا ثم یولف بینہ ثم یجعلہ رکاما).

(و در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای ابرها خارج می
شوند) و بر کوه و دشت و باغ و صحرا فرو می بارند (فتری الودق یخرج من
خلاله).

(یزجی) از ماده (ازجاء) به معنی راندن با ملایمت است، راندنی که
برای ردیف کردن موجودات پراکنده می باشد، و این تعبیر دقیقا در
مورد ابرها صادق است که هر قطعه ای از آن از گوشه ای از دریاها برمی
خیزد، سپس دست قدرت پروردگار آنها را به سوی هم می راند و پیوند می
دهد، و متراکم می سازد.

(رکام) (بر وزن غلام) به معنی اشیائی است که روی هم متراکم شده اند.
و اما (ودق) (بر وزن شرق) به عقیده بسیاری از مفسران به معنی دانه
های باران است که از خلال ابرها بیرون می آید، ولی به گفته (راغب)
در (مفردات) معنی دیگری نیز دارد، و آن ذرات بسیار کوچکی از
آب است که به صورت غبار به هنگام نزول باران در فضا پراکنده می

شود، ولی معنی اول در اینجا مناسبتر است، زیرا آنچه بیشتر نشانه عظمت پروردگار است همان دانه های حیاتبخش باران می باشد نه آن ذرات غبار مانند آب.

بعلاوه در هر مورد که قرآن مسأله ابرها و نزول برکات را از آسمان مطرح کرده به مسأله باران اشاره می کند.

آری باران است که زمینهای مرده را زنده می کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می پوشاند، و انسان و حیوانات را سیراب می کند. سپس به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان و ابرها اشاره کرده می گوید: (و خدا از آسمان، از کوههایی که در آسمان است، دانه های تگرگ نازل می کند) (وینزل من السماء من جبال فیها من برد).

(تگرگهایی که هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند) شکوفه های درختان، میوه ها و زراعتها، و حتی گاه حیوانات و انسانها از آسیب آن در امان نیستند (فیصیب به من یشاء).

(و از هر کس بخواهد این عذاب و زیان را بر طرف می سازد) (و یصرفه عمن یشاء).

آری او است که از یک ابر گاهی باران حیاتبخش نازل می کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگهای زیانبار و حتی کشنده می کند، و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است!

و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده های آسمانی که از آیات توحید است اشاره کرده می گوید: (نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشمهای انسان را ببرد) (یکاد سنا برقه یذهب بالابصار).

ابرهائی که در حقیقت از ذرات آب تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، آنچنان (آتشی) از درونش بیرون می جهد که برقش چشمها را خیره، و رعدش گوشها را از صدای خود پر می کند، و گاه همه جا را می لرزاند، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است!

پاسخ به یک سؤال تنها

سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که این کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می ریزند، در اینجا مفسران بیانات مختلفی دارند:

1 - بعضی گفته اند (جبال) (کوهها) در اینجا جنبه کنائی دارد، همانگونه که می گوئیم کوهی از غذا، یا کوهی از علم، بنابراین مفاد آیه فوق این است که در واقع کوهی و توده عظیمی از تگرگ به وسیله ابرها در دل آسمان به وجود می آید، و از آنها بخشی در شهر، و بخشی در بیابان فرو می ریزد، و حتی کسانی مورد اصابت آن قرار می گیرند.

2 - بعضی دیگر گفته اند منظور از کوهها، توده های عظیم ابر است که در عظمت و بزرگی بسان کوه است.

3 - نویسندگان تفسیر (فی ظلال) در اینجا بیان دیگری دارد که مناسبتر به نظر می رسد و آن اینکه توده های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوهها هستند گر چه از طرف پائین به آنها می نگریم صافند. اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند غالباً با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوهها و دره ها و پستیها و بلندیهای می مانند که در روی زمین است، و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست، و

همانند سطح زمین دارای ناهمواریهای فراوان است، و از این نظر اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است.

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تکون تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران از ابر جدا می شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند، سپس طوفانهای کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرما است گاهی این دانه ها را مجدداً به بالا پرتاب می کند، و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرو می رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجا است که راه زمین را به پیش می گیرید و فرود می آید، و یا اینکه طوفان فرو می نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند.

با توجه به این مطلب، نکته علمی که در کلمه جبال در اینجا نهفته است روشنتر می شود، زیرا به وجود آمدن تگرگهای درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند، تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آنجاست که توده های ابر بسان کوههای مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکون تگرگ شود (دقت کنید).

در اینجا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان می خوانیم که خلاصه آن چنین است:

(در آیات مورد بحث ابرهای بلند صریحا به کوههائی از یخ اشاره می کند و یا به تعبیر دیگر کوههائی که در آن نوعی از یخ وجود دارد و این بسیار جالب است، زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید، دانشمندان به ابرهائی متشکل و مستور از سوزنهای یخ رسیدند که درست عنوان کوههائی از یخ بر آنها صادق است، و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی، چندین بار از آنها به عنوان (کوههای ابر) یا (کوههائی از برف) یاد کرده است، و به این ترتیب روشن می شود که برآستی در آسمان کوههائی از یخ وجود دارد.

در آیه بعد به یکی دیگر از آیات خلقت و نشانه های عظمت پروردگار که همان خلقت شب و روز و ویژگیهای آنها است اشاره کرده می فرماید: (خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این، عبرتی است برای صاحبان بصیرت) (**يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ**).

در اینکه این دگرگونی از چه نظر است چند تفسیر ذکر کرده اند: بعضی آن را به معنی آمد و شد شب و روز گرفته اند که یکی می آید و دیگری را محو می کند.

و بعضی آن را به معنی کوتاه شدن یکی و طولانی شدن دیگری که به صورت تدریجی انجام می یابد دانسته اند که پیدایش فصول نیز با آن مربوط است.

و بالاخره بعضی آن را به معنی دگرگونیهای از قبیل گرما و سرما و حوادث دیگری که در شب و روز صورت می گیرند دانسته اند.

ولی ناگفته پیدا است که این تفسیرها هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است همه آنها در مفهوم جمله (یقلب) جمع باشد.

بدون شک همانگونه که علم ثابت کرده است هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آنها برای انسان جنبه حیاتی دارد، و درس عبرتی است برای (اولی الابصار).

تابش یکنواخت آفتاب، درجه حرارت هوا را بالا می برد و موجودات زنده را می سوزاند، اعصاب را خسته می کند، اما هنگامی که در لابلای این تابش پرده های ظلمت شب قرار می گیرید آن را کاملاً تعدیل می کند.

تغییرات تدریجی روز و شب که سرچشمه پیدایش فصول چهارگانه است عامل بسیار مؤثری برای بارور شدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول بارانها و ذخیره آب در زمینها است.

آخرین آیه مورد بحث به یکی از مهمترین چهره های نظام آفرینش که از روشنترین دلائل توحید است یعنی مسأله حیات در صورتهای متنوعش اشاره کرده می گوید: (خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید) (والله خلق کل دابة من ماء).

و با اینکه اصل همه آنها به آب باز می گردد با این حال خلقتهای بسیار متفاوت و شگفت انگیزی دارند: (گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند) (خزندگان) (فمنهم من یمشی علی بطنه).

(و گروهی بر روی دو پا راه می روند) (انسانها و پرندگان) (ومنهم من یمشی علی رجلیه).

(و گروهی بر روی چهار پا راه می روند) (چهارپایان) (ومنهم من یمشی- علی اربع).

تازه منحصر به اینها نیست و حیات چهره های فوق العاده متنوع دارد اعم
از موجوداتی که در دریا زندگی می کنند و یا حشرات که هزاران
نوع دارند و هزاران صورت لذا در پایان آیه می فرماید: (خداوند هر چه را اراده
کند می آفریند) (يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

(چرا که خدا بر همه چیز توانا است) (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ).

نکته ها:

منظور از (ماء) در اینجا چیست؟

در اینکه کلمه (ماء) (آب) در آیه مورد بحث اشاره به چه آبی
است در میان مفسران گفتگو است، و در واقع سه تفسیر برای آن ذکر شده.

1 - منظور آب نطفه است، بسیاری از مفسران این تفسیر را انتخاب کرده
اند، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است.

مشکلی که در این تفسیر وجود دارد این است که همه جنبندها از آب
نطفه به وجود نمی آیند، زیرا حیوانات تک سلولی و بعضی دیگر از
حیوانات که مصداق جنبنده (دابه) هستند، از طریق تقسیم سلولها به
وجود می آیند نه از نطفه مگر اینکه گفته شود حکم بالا جنبه نوعی دارد نه
عمومی.

2 - دیگر اینکه منظور پیدایش نخستین موجود است، زیرا هم طبق بعضی از
روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا آفریده آب بوده و انسانها را
بعد از آن آب آفرید و هم طبق فرضیه های علمی جدید
نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده، و این پدیده قبل از همه
جا بر اعماق یا کنار دریاها حاکم شده است.

(البته آن نیروئی که موجود زنده را با آنهمه پیچیدگی در نخستین مرحله به وجود آورد و در مراحل بعد هدایت کرد، یک نیروی ما فوق طبیعی یعنی اراده پروردگار بوده است).

3 - آخرین تفسیر این است که منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که در حال حاضر آب ماده اصلی آنها را تشکیل می دهد و قسمت عمده ساختمان آنها آب است و بدون آب هیچ موجود زندهای نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند اما در عین حال تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد.

2 - پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤال پیش می آید که حیوانات منحصر به این سه گروه نیستند (خزندگان و دو پایان و چهارپایان) بلکه جنبندگان زیادی هستند که بیش از چهار پا دارند؟

پاسخ این سؤال در خود آیه نهفته است زیرا در جمله بعد می فرماید: **(يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ):** (خدا هر چه را بخواهد می آفریند بعلاوه مهمترین حیواناتی که انسان با آن سر و کار دارد همین سه گروه است، از این گذشته بعضی معتقدند که حتی حیواناتی که بیش از چهار پا دارند تکیه گاه اصلی آنها تنها بر چهار پا است و بقیه بازوهای کمکی آن محسوب می شود و.

3 - چهره های متنوع حیات

بدون شک عجیبترین پدیده این جهان پدیده حیات است، همان مسأله ای که هنوز معمای آن برای دانشمندان گشوده نشده، همه می گویند موجودات زنده از مواد بی جان این عالم به وجود آمده، اما هیچکس نمی تواند دقیقا

تحت چه شرائطی چنین جهشی صورت گرفته، زیرا در هیچ آزمایشگاهی تبدیل موجودات بی جان به موجودات زنده هنوز مشاهده نشده است، هر چند هزاران هزار دانشمند در طول سالیان دراز در این باره اندیشیده و آزمایش کرده اند.

البته شبیحی از دور در این زمینه در برابر چشم دانشمندان نمایان است، اما تنها شبیحی است، آنچه مسلم است اسرار حیات و زندگی آنقدر پیچیده است که علوم و دانشهای بشری با تمام گستردگی از کشف و درک آن هنوز عاجز است.

در شرائط فعلی جهان، موجودات زنده تنها از موجودات زنده به وجود می آیند، و هیچ موجود زنده ای از موجودی بی جان پانمی گیرد، ولی مسلماً در گذشته های دور چنین نبوده، و به تعبیر دیگر حیات در کره زمین تاریخچه پیدایشی دارد، اما چگونه و با چه شرائطی معمائی است که بر هیچکس روشن نیست.

و از آن عجیبت تر تنوع حیات است در اینهمه چهره های کاملاً متفاوت، از موجودات زنده تک سلولی که تنها زیر میکروسکوپ پیدا می شوند گرفته، تا والهای دریائی کوه پیکر که طول قامتشان از سی متر تجاوز می کند، و کوهی است از گوشت شناور!

از حشرات که صدها هزار نوع در آنها مشاهده شده گرفته، تا پرندگانی که در هزاران هزار چهره ظاهر می شوند، و هر کدام برای خود عالمی و جهانی پر اسرار دارند.

کتابهای حیوانشناسی که امروز بخش عظیمی از کتابخانه های بزرگ جهان را تشکیل می دهند تنها گوشه ای از

این اسرار را برای ما بازگو می کنند، مخصوصا حیوانات دریائی که همیشه دریا دیار عجائب بوده، و با تمام اطلاعاتی که اخیرا از آن داریم معلوماتمان در این زمینه بسیار ناچیز است.

به راستی چه بزرگ است خدائی که اینهمه موجودات زنده را با این تنوع وسیع آفریده، و به هر کدام آنچه را نیاز داشتند بخشیده؟ و چه عظیم است قدرت و علمش که برای هر کدام متناسب با شرائط و نیازهایش آنچه را لازم بوده قرار داده است، و عجب اینکه همه آنها در آغاز از یک آب و کمی از مواد ساده زمین آفریده شده است.

آیه (46) تا (50) و ترجمه

(لقد أنزلنا آيات مبينات والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم) (46) (و يقولون أمنا بالله وبالرسل و أطعنا ثم يتولى فريق منهم من بعد ذلك و ما أولئك بالمتؤمنين) (47) (و إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم إذا فريق منهم معرضون) (48) (و إن يكن لهم الحق يأتوا إليه مذعنين) (49) (أففى قلوبهم مرضاً ارتابوا أم يخافون أن يحيف الله عليهم و رسوله بل أولئك هم الظالمون) (50)

ترجمه:

46 - ما آیات روشنگری نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

47 - آنها می گویند به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آنها رویگردان می شوند، آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند.

48 - و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان

داوری کند گروهی از آنها رویگردان می شوند.

49 - ولی اگر (داوری به نفع آنها بوده باشد و) حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند.

50 - آیا در دلهای آنها بیماری است؟ یا شک و تردید دارند؟ یا می ترسند خدا و رسولش بر آنها ستم کند؟ اما خود اینها ستمگرند!

شان نزول:

مفسران برای بخشی از این آیات دو شائن نزول ذکر کرده اند: نخست اینکه: یکی از منافقان با یک مرد یهودی نزاعی داشت، مرد یهودی، منافق ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام (ﷺ) خواند، اما منافق زیر بار نرفت، و او را به داوری کعب بن اشرف یهودی! دعوت کرد (و حتی طبق بعضی از روایات صریحا گفت ممکن است محمد در مورد ما عدالت را رعایت نکند!) آیات فوق نازل شد و سخت این گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.

دیگر اینکه در میان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و عثمان (یا طبق روایتی میان آنحضرت و مغیره بن وائل) بر سر زمینی که از علی (علیه السلام) خریداری کرده بود و سنگهائی از آن بیرون آمد و خریدار می خواست آن را به عنوان معیوب بودن رد کند، اختلافی در گرفت، علی (علیه السلام) فرمود: میان من و تو رسول الله داوری کند، اما حکم بن ابی العاص که از منافقان بود به خریدار گفت: این کار را مکن، چرا که اگر نزد پسر عموی او یعنی پیامبر روی مسلما به نفع او داوری خواهد کرد! آیه فوق نازل شد و او را سخت نکوهش کرد.

تفسیر:

ایمان و پذیرش داوری خدا از آنجا که در آیات گذشته، سخن از ایمان به خدا و دلائل توحید و نشانه های او در جهان تکوین بود، در آیات مورد بحث سخن از آثار ایمان و بازتابهای توحید در زندگی انسان و تسلیم او در برابر حق و حقیقت است.

نخست می گوید: (ما آیات روشن و روشنگری نازل کردیم)
(لقد انزلنا آیات مبینات).

آیاتی که دلها را به نور ایمان و توحید روشن می کند، افکار انسانها را نور و صفا می بخشد و محیط تاریک زندگیشان را عوض می کند.

البته وجود این (آیات مبینات) زمینه را برای ایمان فراهم می سازد، ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد، چرا که (خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند) (والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم).

و می دانیم که اراده خداوند و مشیت او بی حساب نیست، او نور هدایت را به دلهایی می افکند که آماده پذیرش آن هستند، یعنی مجاهده را آغاز کرده اند و گامهایی به سوی او برداشته اند.

سپس به عنوان مذمت از گروه منافقان که دم از ایمان می زنند و ایمان در دل آنها پرتوافکن نیست می فرماید: (آنها می گویند: به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم، ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنها روی گردان می شوند، آنها در حقیقت مؤمن نیستند) (و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلك و ما اولئك بال مؤمنین).

این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی رود؟ و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی گردد؟

بعد به عنوان یک دلیل روشن برای بی ایمانی آنها می فرماید: (هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی گردان می شوند) (و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون).

برای تاءکید بیشتر و روشن شدن شرک و دنیاپرستیشان اضافه می کند: (اما اگر این داوری به نفع آنها بوده باشد با نهایت تسلیم به سوی او می آیند) (و ان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین).

قابل توجه اینکه در یک عبارت، سخن از دعوت به سوی خدا و پیامبر (ﷺ) است ولی عبارت بعد یعنی جمله (لیحکم) به صورت مفرد آمده که تنها اشاره به داوری پیامبر (ﷺ) می باشد، این به خاطر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جدا نیست و هر دو در حقیقت به امر واحدی باز می گردد.

ضمنا باید توجه داشت که ضمیر (الیه) به شخص پیامبر (ﷺ) یا داوری او باز می گردد.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر (ﷺ) تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است، شاید به دلیل اینکه گروه دیگر تا این حد بی حیا و جسور نبودند، چرا که نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است.

در آخرین آیه مورد بحث ریشه های اصلی و انگیزه های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر (ﷺ) را در سه جمله بیان می کند و می گوید: (آیا در دلهای آنها بیماری است) (بیماری نفاق) (فی قلوبهم مرض).

این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می کنند اما بخاطر انحرافی که در دل از اصل توحید دارند هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر (ﷺ) نیستند یا اگر بیماری نفاق بر دلهای آنها چیره نشده (به راستی در شک و تردیدند؟) (ام ارتابوا).

و طبیعی است شخصی که در پذیرش یک آئین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود.

یا اینکه اگر نه آن است و نه این و از مؤ منانند (آیا براستی می ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند)؟! (ام یخافون ان یحیف الله علیهم و رسوله).

در حالی که این تناقض آشکاری است کسی که پیامبر اسلام (ﷺ) را فرستاده خدا و بیانگر رسالت او می داند و حکمش را حکم خدا می شمرد ممکن نیست احتمال ظلم و ستم درباره او دهد، مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟ مگر ظلم زائیده جهل یا نیاز یا خود خواهی نیست؟ ساحت مقدس خداوند از همه اینها پاک است.

(بلکه در واقع خود اینها ظالم و ستمگرند) (بل اولئک هم الظالمون).

آنها نمی خواهند به حق خودشان قانع باشند، و چون می دانند پیامبر اسلام (ﷺ) چیزی از حق دیگران به آنها نخواهد داد تسلیم داوری او نمی شوند.

به گفته نویسنده تفسیر (فی ظلال): این سه تعبیر در واقع هر کدام در شکل خاصی عرضه شده است: اولی برای اثبات است، دومی برای تعجب، و سومی برای انکار.

در جمله اول می خواهد علت حقیقی را که بیماری نفاق است روشن کند، و در جمله دوم، هدف بیان تعجب از تردید آنها در عدالت پیامبر است و صحت داوری او با این که مدعی ایمانند، و جمله سوم اشاره به تناقض روشنی است که میان ادعای ایمان و عملشان دیده می شود.

تنها ایرادی که به گفته این مفسر در این سخن متوجه می شود این است که او جمله (ام ارتابوا) را به معنی شک در عدالت و صحت داوری پیامبر (ﷺ) گرفته، در حالی که ظاهر این است که شک در اصل نبوت را می گوید همانگونه که بسیاری از مفسران پذیرفته اند.

نکته ها:

1 - بیماری نفاق

این نخستین بار نیست که در قرآن مجید به تعبیر (مرض) در مورد نفاق برخورد می کنیم، قبل از آن در اوائل سوره بقره، ضمن بیان صفات منافقان، چنین آمده بود: (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا): (در دلهای آنها یکنوع بیماری است، و خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید)!

همانگونه که در جلد اول ذیل آیه مزبور گفتیم، نفاق در حقیقت بیماری و انحراف است، انسان سالم، یک چهره بیشتر ندارد، روح و جسم او هماهنگ است، اگر مؤمن است تمام وجودش فریاد ایمان می کشد، و اگر منحرف است ظاهر و باطنش بیانگر انحراف است، اما اینکه ظاهرش دم از ایمان بزند و باطنش بوی کفر دهد، این یکنوع بیماری است.

و از آنجا که این گونه افراد بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه هایشان مستحق لطف و هدایت خدائی نیستند، خداوند آنان را به حال خود می گذارد تا این بیماریشان افزون گردد.

و برآستی خطرناکترین افراد در یک جامعه همین منافقانند، چرا که تکلیف انسان در برابر آنها روشن نیست، نه واقعا دوستند و نه ظاهرا دشمن! از امکانات مؤمنین استفاده می کنند و از مجازات کفار ظاهرا مصونند، ولی اعمالشان از اعمال کفار بدتر.

و چنانکه می دانیم چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه قابل ادامه نیست سر انجام پرده ها کنار می رود و باطن آلوده آنان ظاهر می شود، چنانکه در آیات مورد بحث و شأن نزول آن ملاحظه کردیم که پیش آمدن یک صحنه داوری، مشت آنها را باز کرد و خبث درونشان را آشکار ساخت.

2 - حکومت عدل تنها حکومت خدا است

بی شک انسان هر قدر بتواند خود را از حب و بغض و خودخواهی و خود دوستی خالی کند باز ممکن است به طور ناآگاه گرفتار این امور بشود، مگر اینکه معصوم باشد و بیمه شده از سوی پروردگار.

به همین دلیل می گوئیم: قانونگذار حقیقی تنها خدا است، زیرا علاوه بر اینکه تمام نیازهای انسان را با علم بی پایانش می داند، و بهترین راه رفع این نیازها را می شناسد هرگز گرفتار انحراف به خاطر نیازها و حب و بغضها نمی گردد.

در مقام قضاوت و داوری نیز عادلانه ترین داورها، داوری خدا و پیامبر و امام معصوم است، و بعد از آن داوری کسانی که راه آنها را می پویند و شباهتی به آنان دارند.

ولی این بشر خود خواه تن به این داوریهای عادلانه نمی دهد، و این قوانین عدالتگستر را نمی پسندد، دنبال قانون و حکومت و قضاوتی می رود که حرص و طمع و شهوت او را بیشتر اشباع کند، و چه تعبیر جالبی در مورد این گروه در آیات فوق آمده (اولئك هم الظالمون): (ستمگران واقعی آنها هستند)!

ضمناً قرار گرفتن در برابر چنین صحنه‌هائی محکمی است برای سنجش معیار ایمان هر انسان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

جالب اینکه قرآن در جالی دیگر می‌گوید: مؤمنان حقیقی نه تنها در ظاهر تسلیم دآوری تواند بلکه در اعماق دل نیز هیچگونه سنگینی و ناراحتی از داوریهای تو نمی‌کنند هر چند ظاهراً به زیانشان باشد (فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً): (سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی‌آورند مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند، و بعد از صدور حکم تو هیچگونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند).

اما آنها که حکم خدا و پیامبر (ﷺ) را فقط در آنجا که حافظ منافعشان است پذیرا هستند در حقیقت مشرکانی می‌باشند که برده و بنده منافع خویشند، هر چند دم از ایمان بزنند و در صفوف مؤمنین باشند!

آیه (51) تا (54) و ترجمه

(إنما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله ورسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا وأطعنا وأولئك هم المفلحون) (51) (ومن يطع الله ورسوله ويخش الله ويتقه فأولئك هم الفائزون) (52) (وأقسموا بالله جهد أيمانهم لئن أمرتهم ليخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة إن الله خبير بما تعملون) (53) (قل أطيعوا الله وأطيعوا الرسول فإن تولوا فإنما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم وإن تطيعوه تهتدوا وما على الرسول إلا البلاغ المبين) (54)

ترجمه:

51 - مؤ منان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان

داوری کند

سخنشان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم.

52 - و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از

مخالفت فرمانش بپرهیزد آنها رستگارانند.

53 - آنها با نهایت تاءکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی

(از خانه و اموال خود) بیرون می روند (و جان در طبق اخلاص گذارده

تقدیم می کنند) بگو سوگند یاد نکنید، شما طاعت خالصانه

نشان دهید که خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.

54 - بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید، و اگر

سرپیچی کنید پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول

اعمال خود، اما اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد، و بر پیامبر چیزی جز

ابلاغ آشکار نیست.

تفسیر:

ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق

در آیات گذشته عکس العمل منافقان تاریک دل را که در ظلمات متراکم و بعضها فوق بعض قرار داشتند، در برابر داوری خدا و پیامبر (ﷺ) دیدیم که چگونه از داوری عدل پیامبر (ﷺ) سر باز می زدند گوئی می ترسیدند خدا و پیامبر (ﷺ) حق آنها را پایمال کند!.

آیات مورد بحث نقطه مقابل آن یعنی بر خورد مؤ منان را با این داوری الهی تشریح می کند و می گوید: (هنگامی که مؤ منان برای داوری به سوی خدا و رسولش فرا خوانده شوند یک سخن بیشتر ندارند و آن این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم (انما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم ان يقولوا سمعنا واطعنا).)

چه تعبیر جالبی (سمعنا واطعنا) (شنیدیم و اطاعت کردیم) کوتاه و پر معنی، جالب اینکه کلمه (انما) که برای حصر است می گوید: آنها جز این سخنی ندارند و سر تا پایشان همین یک سخن است و راستی حقیقت ایمان نیز همین است و بس (سمعنا واطعنا).

کسی که خدا را عالم به همه چیز می داند، و بی نیاز از هر کس، و رحیم و مهربان به همه بندگان، چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد؟ و چگونه ممکن است عکس العملی جز شنیدن و اطاعت کردن در برابر فرمان و داوریهایش نشان دهد؟ و چه وسیله خوبی است برای پیروزی مؤ منان راستین و چه آزمون بزرگی؟!

لذا در پایان آیه می فرماید: (رستگاران واقعی آنها هستند) (و اولئك هم المفلحون).

کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد، و او را حاکم و داور قرار دهد بدون شک در همه چیز پیروز است، چه در زندگی مادی و چه معنوی.

دومین آیه همین حقیقت را به صورت کلی تر تعقیب کرده می فرماید:

(کسانی که اطاعت خدا و پیامبر (ﷺ) کنند و از خدا بترسند و تقوی پیشه نمایند آنها نجات یافتگان و پیروزمندانند) (و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون).

در این آیه مطیعان و پرهیزگاران را به عنوان (فائز) توصیف کرده، و در آیه قبل کسانی که در برابر داوری خدا و پیامبر تسلیمند به عنوان (اهل فلاح) توصیف شده اند، به طوری که از منابع لغت استفاده می شود (فوز) و (فلاح) تقریباً یک معنی دارد، (راغب) در (مفردات) می گوید: (فوز به معنی پیروزی و رسیدن به کار خیر است تواءم با سلامت) و در مورد فلاح می گوید: (فلاح همان ظفر و رسیدن به مقصود است) (البته در اصل به معنی شکافتن می باشد و از آنجائی که افراد پیروزمند موانع را برطرف می سازند و مسیر خود را برای رسیدن به مقصد می شکافند و پیش می روند، فلاح در معنی پیروزی به کار رفته است) و از آنجا که در آیه اخیر سخن از اطاعت به طور مطلق است و در آیه قبل از تسلیم در برابر داوری خدا که یکی عام است و دیگری خاص، نتیجه هر دو نیز باید یکی باشد.

قابل توجه اینکه: در آیه اخیر برای (فائزون)، سه وصف ذکر شده است: اطاعت خدا و پیامبر، خشیت، و تقوی، بعضی از مفسران گفته اند که اطاعت یک معنی کلی است و خشیت شاخه درونی آن، و تقوی شاخه بیرونی آن

است، و به این ترتیب نخست از اطاعت به طور کلی سخن گفته شده، سپس از شاخه درونی و بعد برونی.

ذکر این نکته نیز لازم است که در روایتی در تفسیر جمله و اولئک هم المفلحون از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده ان المعنی بالایه امیر المؤمنین (علی) (علیه السلام) مقصود از این آیه علی (علیه السلام) است.

بدون شک علی (علیه السلام) بارزترین مصداق آیه است و منظور از روایت فوق همین است و هرگز عمومیت مفهوم آن از بین نمی رود.

لحن آیه بعدو همچنین شائن نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شده - نشان می دهد که جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل و ملامت های شدید آن از وضع خود سخت ناراحت شدند و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و شدیداً سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم قرآن در مقام پاسخ بر آمده و با قاطعیت به آنها گفت: (آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که اگر به آنها فرمان بدهی از خانه و اموال خود بیرون می روند (یا جان خود را بر کف گرفته به سوی میدان جهاد گام بر می دارند) بگو سوگند لازم نیست، شما عملاً طاعت خالصانه و صادقانه نشان بدهید که خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است) (واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن امرتهم ليخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة ان الله خبير بما تعملون).

بسیاری از مفسران، منظور از خروج را در جمله ليخرجن خارج شدن برای جهاد دانسته اند در حالی که بعضی دیگر به معنی خارج شدن از اموال و زندگی و یا همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هر جا رفتن و در خدمت او بودن تفسیر کرده اند.

البته کلمه خروج یا مشتقات آن در قرآن مجید هم به معنی خروج به سوی میدان جهاد آمده و هم به معنی رها کردن خانه و زندگی و وطن، البته تناسب با آیات قبل که سخن از داوری پیامبر (ﷺ) در مسائل مورد اختلاف می گفت ایجاب می کند که تفسیر دوم را بپذیریم به این معنی که آنها برای اظهار تسلیم در برابر داوریهای پیامبر (ﷺ) خدمتش رسیدند و سوگند یاد کردند که یک قسمت از اموال سهل است اگر دستور فرمائی تمام زندگی را رها کنید را خواهیم کرد ولی با این حال مانعی ندارد که هر دو در معنی آیه جمع باشد یعنی هم حاضریم در راه فرمان تو مال و زندگی خود را رها کنیم و هم حاضریم جان بر کف به میدان جهاد بشتاییم.

اما از آنجا که افراد منافق در برخورد با جو نامساعد اجتماعی گاه تغییر چهره می دهند و متوسل به سوگندهای غلاظ و شداد می شوند و گاهی سوگندشان خود دلیلی بر دروغشان است قرآن صریحا به آنها پاسخ گفت که سوگند لازم نیست، عمل نشان دهید، ولی خدا از اعماق دل شما آگاه است می داند که در این سوگند دروغ می گوئید و یا واقعا تغییر جهت می دهید.

لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است مجددا روی همین معنی تاءکید کرده و می گوید به آنها بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش را کنید (قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول).

سپس اضافه می کند در برابر این فرمان از دو حال خارج نیست (اگر سرپیچی کنید و روی گردان شوید پیغمبر (ﷺ) مسئول اعمال خویش است (و وظیفه خود را انجام داده) و شما هم

مسئول اعمال خود (و وظیفه شما اطاعت صادقانه است)
(فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم) .

اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد (و ان تطیعوه تهتدوا)
زیرا او رهبری است که جز به راه خدا و حق و صواب دعوت نمی کند.
و در هر حال بر پیامبر (ﷺ) چیزی جز ابلاغ آشکار نیست (و ما علی
الرسول الا البلاغ المبین) .

او موظف است فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند خواه
بپذیرند یا نپذیرند و پذیرش و عدم پذیرش این دعوت، سود و زیانش
متوجه خود آنها خواهد شد و پیامبر (ﷺ) هرگز موظف نیست که
مردم را اجبار به هدایت و قبول دعوت و اجبار کند.

جالب اینکه: از مسئولیتها در آیه فوق تعبیر به بار (سنگین) شده است،
و در واقع چنین است هم وظیفه رسالت پیامبر (ﷺ) و هم اطاعت صادقانه
از دعوت او باری است بر دوش که باید آن را به منزل رساند و
جز مردم مخلص توانائی حمل آن را ندارند، لذا در روایتی از امام باقر
(علیه السلام) در وصف پیامبر (ﷺ) می خوانیم که از پیامبر (ﷺ) چنین نقل می
کند که فرمود: یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عز و جل فیما حملکم
من کتابه فانی مسئول و انتم مسئولون: انی مسئول عن تبلیغ
الرسالة، و اما انتم فتستلون عما حملتم من کتاب الله و سنتی:

(ای خوانندگان قرآن! از خداوند بزرگ بترسید، بپرهیزید نسبت به کتابش
که بر دوش شما نهاده است، چرا که من مسئولم و شما هم مسئولید: من در
برابر تبلیغ رسالت مسئولم، اما شما در برابر کتاب الله و سنت من که بر دوشتان
نهاده شده است).

آیه (55) و ترجمه

(وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا يعبدونني لا يشركون بي شيا و من كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون) (55)

ترجمه:

55 - خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آنچنانکه تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت. و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.

شأن نزول:

بسیاری از مفسران از جمله (سیوطی) در (اسباب النزول) و (طبرسی) در (مجمع البیان) و سید قطب در (فی ظلال) و (قرطبی) در تفسیر خود (با تفاوت مختصری) در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده اند: (هنگامی که پیامبر ﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آنها قیام کردند و آنچنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند، شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح بر

خیزند (و حالت آماده باش دائم داشته باشند) ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد، بعضی این مطلب را آشکارا گفتند که تا کی این حال ادامه خواهد یافت؟ آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده، شب استراحت کنیم و اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد، و جز از خدا از هیچکس نترسیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد که آری چنین زمانی فرا خواهد رسید).

تفسیر:

حکومت جهانی مستضعفان

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر (ﷺ) بود، آیه مورد بحث همین موضوع را ادامه داده و نتیجه این اطاعت را که همان حکومت جهانی است بیان می کند، و به صورت مؤکد می گوید: (خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید) (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم).

(و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده، به طور ریشه دار و پا بر جا در صفحه زمین مستقر سازد) (و لیکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم).

(و خوف و ترس آنها را، به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد) (و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا).

(و آنچنان می شود که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار نخواهند داد) (یعبدونی لا یشرکون بی شیئا).

مسلم است بعد از این سیطره حکومت توحید و استقرار آئین الهی و از میان رفتن هرگونه اضطراب و ناامنی و هرگونه شرک (کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقان واقعی آنها هستند) (و من کفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون).

به هر حال از مجموع آیه چنین بر می آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت هستند ایمان و عمل صالح سه نوید داده است:

- 1 - استخلاف و حکومت روی زمین.
 - 2 - نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا (که از کلمه (تمکین) استفاده می شود).
 - 3 - از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی، و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمانهای او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.
- البته در نکته هایی که ذیلا بیان خواهیم کرد روشن می شود که این وعده الهی کی تحقق یافته و یا کی تحقق خواهد یافت؟!

نکته ها:

- 1 - تفسیر جمله (كما استخلف الذين من قبلهم)، در اینکه این جمله اشاره به چه اشخاصی است که قبل از مسلمانان دارای خلافت روی زمین شدند؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را اشاره به آدم و داود و سلیمان دانسته اند چرا که قرآن در آیه 30 سوره بقره درباره آدم می فرماید: (انی جاعل فی الارض خلیفة): (من در زمین می خواهم خلیفه ای قرار دهم).

و در آیه 26 سوره ص درباره (داود) می فرماید: یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض: (ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم).
و از آنجا که (سلیمان) به مقتضای آیه 16 سوره نمل وارث حکومت داود بود، خلیفه در روی زمین شد.

اما بعضی دیگر مانند مفسر عالیقدر (علامه طباطبائی) در المیزان این معنی را بعید شمرده است، زیرا تعبیر الذین من قبلهم را متناسب انبیاء ندانسته، چرا که در قرآن این تعبیر در مورد پیامبران به کار نرفته است، لذا آن را اشاره به امتهای پیشین که دارای ایمان و عمل صالح بودند و حکومت در روی زمین پیدا کردند می داند.

اما جمعی دیگر معتقدند که این آیه اشاره به بنی اسرائیل است، زیرا آنها با ظهور موسی (علیه السلام) و در هم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالک حکومت روی زمین شدند، چنانکه قرآن در آیه 127 سوره اعراف می فرماید: (و اورثنا القوم الذین کانوا یتستضعفون مشارق الارض و مغاربها التي بارکنا فیها): (ما آن جمعیت مستضعف (مؤ منان بنی اسرائیل) را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پر برکت کردیم قرار دادیم).
و نیز درباره همانها می فرماید: (و نمکن لهم فی الارض): (ما اراده کرده ایم که قوم مستضعف (مؤ منان بنی اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم) (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم).

درست است که در میان بنی اسرائیل حتی در عصر موسی (علیه السلام) افراد ناباب و فاسق و حتی احیانا کافری بودند، ولی به هر حال حکومت بدست مؤ منان صالح بود (بنابراین ایرادی که بعضی از مفسران

به این تفسیر کرده اند با این بیان دفع می شود) تفسیر سوم نزدیکتر به نظر می رسد.

2 - این وعده الهی از آن کیست؟

در آیه خواندیم خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آئین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است داده است اما در اینکه منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است؟ باز در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مخصوص صحابه پیامبر (ﷺ) دانسته اند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر (ﷺ) صاحب حکومت در زمین شدند (البته منظور از (ارض) تمام روی زمین نیست بلکه مفهومی است که بر جزء و کل صدق می کند).

بعضی دیگر اشاره به حکومت خلفای چهار گانه نخستین.

و بعضی مفهوم آن را چنان وسیع دانسته اند که این وعده را شامل تمام مسلمانانی که دارای این صفتند می دانند.

و گروهی آن را اشاره به حکومت مهدی (علیه السلام) می دانند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می گیرید، و آئین حق در همه جا نفوذ می کند و ناامنی و خوف و جنگ از صفحه زمین بر چیده می شود، و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می یابد.

بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می شود و بدون شک حکومت مهدی (علیه السلام) که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آنکه ظلم و جور همه جا را گرفته باشد مصداق کامل

این آیه است، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود. نتیجه اینکه در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه دار و پر نفوذ خواهند شد.

و اینکه بعضی می گویند: کلمه (ارض) مطلق است و تمام روی زمین را شامل می شود و این منحصرأ مربوط به حکومت مهدی (ارواحنا له الفداء) است

با جمله کما استخلف... سازگار نیست زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلما در تمام پهنه زمین نبود.

بعلاوه شأن نزول آیه نیز نشان می دهد که حداقل نمونه ای از این حکومت در عصر پیامبر (ﷺ) برای مسلمانان (هر چند در اواخر عمر آنحضرت) حاصل شده است.

ولی باز تکرار می کنیم که محصول تمام زحمات پیامبران، و تبلیغات مستمر و پیگیر آنها، و نمونه اتم حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک در زمانی تحقق می یابد که مهدی آن صلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام (ﷺ) ظاهر شود، همان کسی که همه مسلمانان این حدیث را درباره او از پیامبر (ﷺ) نقل کرده اند: لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یری رجل من عترتی، اسمہ اسمی، یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا.

(اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن یک روز را آنقدر طولانی می کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است

حاکم بر زمین شود، و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند، آنگونه که از ظلم و جور پر شده باشد).

جالب اینکه: مرحوم طبرسی در ذیل آیه می گوید: از اهل بیت پیامبر (ﷺ) این حدیث نقل شده است: (انها فی المهدی من آل محمد): (این آیه درباره مهدی آل محمد (ﷺ) می باشد).

در تفسیر (روح المعانی) و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجاد (علیه السلام) چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود: هم و الله شیعتنا اهل البيت، يفعل الله ذلک بهم علی یدی رجل منا، و هو مهدی هذه الامة، یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا، و هو الذی قال رسول الله (ﷺ) لو لم یبق من الدنیا الا یوم...: (آنها به خدا سوگند شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می دهد که مهدی این امت است، زمین را پر از عدل و داد می کند آنگونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و هم او است که پیامبر (ﷺ) در حق وی فرموده: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند...).

همانگونه که گفتیم این تفسیرها به معنی انحصار معنی آیه نیست، بلکه بیان مصداق کامل است، منتها چون بعضی از مفسران همچون (الوسی) در روح المعانی به این نکته توجه نکرده اند این احادیث را مردود شناخته اند.

(قرطبی) مفسر معروف اهل تسنن از (مقداد بن اسود) چنین نقل می کند که از رسول خدا (ﷺ) شنیدم فرمود: ما علی ظهر الارض بیت حجر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام: (بر روی زمین

خانه ای از سنگ یا گل باقی نمی ماند مگر اینکه اسلام در آن وارد می شود) (و ایمان و توحید در سر تا سر روی زمین نفوذ می کند).

برای توضیح بیشتر پیرامون حکومت مهدی (علیه السلام) و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای سنت و شیعه به جلد 7 تفسیر نمونه صفحه 372 تا 389 ذیل آیه 33 سوره توبه مراجعه فرمائید.

3 - هدف نهائی، عبادت خالی از شرک است

جمله (یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا) چه از نظر ادبی، حال باشد و چه (غایت) مفهومی این است که هدف نهائی فراهم آمدن حکومت عدل و ریشه دار شدن آئین حق و گسترش امن و آرامش همان استحکام پایه های عبودیت و توحید است، که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است: (و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون): (من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر اینکه مرا عبادت کنند) (زاریات - 56) عبادتی که مکتب عالی تربیت انسانها و پرورش دهنده روح و جان آنها است، عبادتی که خدا از آن بی نیاز و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند.

بنابراین در بینش اسلامی بر خلاف بینشهای مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخورداری از یک زندگی مادی در سطح عالی است، هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی دهد، بلکه حتی زندگی مادی هم در صورتی ارزش دارد که وسیله ای در نیل به آن هدف معنوی گردد.

منتها توجه به این نکته لازم است که عبادت خالی از هر گونه شرک و نفی هر گونه قانون غیر خدا و حاکمیت اهواء، جز از طریق تاسیس یک حکومت عدل امکان پذیر نیست.

ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر گروهی را متوجه حق نمود ولی تعمیم این مسأله در جامعه انسانی جز از طریق تاسیس حکومت صالحان با ایمان امکان پذیر نیست، به همین دلیل انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین حکومتی بوده، مخصوصاً پیامبر اسلام (ﷺ) در نخستین فرصت ممکن یعنی به هنگام هجرت به مدینه اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد.

از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاشها و کوششهایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هر گونه شرک است.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک این نیست که در چنان جامعه ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت، بلکه مفهومی این است که نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است، و چهره عمومی جامعه خالی از شرک، و گرنه مادام که انسان دارای آزادی اراده است ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی احياناً افراد منحرفی وجود داشته باشد (دقت کنید).

آیه (56) و (57) و ترجمه

(وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)
(56) (لا تحسبن الذين كفروا معجزين في الا رض وماؤتهم النار ولبئس
المصير) (57)

ترجمه:

56 - و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را
اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید.

57 - گمان نبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی، در زمین
فرار کنند، جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است؟!

تفسیر:

فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست!

در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود و
این دو آیه، مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می کند، در
ضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می نماید، در حقیقت یکی از
این دو آیه در صدد بیان مقتضی است و آیه دوم نفی موانع.

نخست می گوید: (نماز را بر پا دارید) (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

همان نمازی که رمز پیوند خلق با خالق است، و ارتباط مستمر آنها را با
خدا تضمین می کند، و میان آنها فحشاء و منکر حائل می شود.

(و زکات را ادا کنید) (وَأَتُوا الزَّكَاةَ)

همان زکاتی که نشانه پیوند با (خلق خدا) است، و وسیله مؤثری برای
کم کردن فاصله ها، و سبب استحکام پیوندهای عاطفی است.

و به طور کلی (در همه چیز مطیع فرمان رسول باشید) (و اطیعوا الرسول).

اطاعتی که شما را در خط مؤ منان صالح که شایسته حکومت بر زمینند قرار می دهد.

(تا در پرتو انجام این دستورات مشمول رحمت خدا شوید) (لعلکم ترحمون).

و شایسته پرچمداری حکومت حق و عدالت.

و اگر فکر می کنید ممکن است دشمنان نیرومند لجوج در این راه سنگ بیندازند و مانع تحقق وعده الهی شوند، چنین امری امکان پذیر نیست، چرا که قدرت آنها در برابر قدرت خدا ناچیز است، بنابراین (گمان نبر که افراد کافر می توانند از چنگال مجازات الهی در پهنه زمین فرار کنند) (لا تحسبن الذين كفروا معجزين في الارض).

نه تنها در این دنیا از مجازات خدا مصون نیستند بلکه در آخرت جایگاهشان آتش است و چه بد جایگاهی است (وماواهم النار ولبئس المصير).

(معجزین) جمع (معجز) از ماده (اعجاز) به معنی ناتوان ساختن است و از آنجا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند و هر چه کوشش می نماید به او دسترسی پیدا نمی کند و از قلمرو قدرتش بیرون می رود، و این امر او را ناتوان می سازد لذا کلمه (معجز) گاه در همین معنی استعمال می شود و آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومی این است که شما نمی توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید.

آیه (58) تا (60) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ بَعْضٌ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (58) (وَإِذَا بَلَغَ الْإِنْفَانِ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَذِنُوا كَمَا اسْتَذِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (59) (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (60)

ترجمه:

58 - ای کسانی که ایمان آورده اید باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر، و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد از این سه وقت گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمائید) اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است.

59 - و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می گرفتند، اینچنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است.

60 - و زنان از کار افتاده ای که امید به ازدواج ندارند گناهی بر آنها نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خود آرائی نکنند و اگر خود را بپوشانند برای آنها بهتر است. و خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر:

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

همانگونه که قبلا هم گفته ایم مهمترین مساله ای که در این سوره، تعقیب شده مسأله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته، آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مسأله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ به هنگام ورود به اطاقهایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید باید مملوکهای شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند) (یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکتم ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات) .

(قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء) (من قبل صلوٰۃ الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهيرة و من بعد صلوٰۃ العشاء) .

(ظهيرة) چنانکه راغب در مفردات و فیروزآبادی در قاموس می گویند: به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولا لباسهای روئی خود را در می آورند و گاه مرد و زن با هم خلوت می کنند.

(این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است) (ثلاث عورات لكم).

(عورة) در اصل از ماده (عار) به معنی (عیب) است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده. کلمه (عورة) گاه به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب می باشد، و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیاء هستند.

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود، و کلمه الذین که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد همانگونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به الذین شده و منظور عموم مسلمانان است

(سوره بقره آیه 83).

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می

فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به (ثلاث عورات) شاهد دیگری بر این معنی است.

اما اینکه این حکم در مورد بردگان مخصوص به بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می شود روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه می فرماید: (بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند) (لیس علیکم ولا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض).

آری (این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است) (کذلک یبین الله لکم الایات و الله علیم حکیم).

واژه (طوافون) در اصل از ماده (طواف) به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن (بعضکم علی بعض) آمده مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

و به گفته (فاضل مقداد) در (کنز العرفان) این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می شود.

در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: (هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می گرفتند) (و اذا بلغ الاطفال منكم الحلم فليستأذنوا كما استأذن الذين من قبلهم).

واژه (حلم) (بر وزن (کتب)) به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته اند (حلم) به معنی رؤیا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هائی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آنقدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً به هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچگونه مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله کما استاذن الذین من قبلهم اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند همدیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند. در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر می فرماید: (این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است) (كذلك یبین الله لکم آیاته و الله علیم حکیم).

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچگونه تغییر، جز اینکه در آن آیه (الایات) بود و در اینجا (آیاته) که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

البته پیرامون خصوصیات این حکم و همچنین فلسفه آن در (نکات) بحث خواهیم کرد.

در آخرین آیه مورد بحث استثنائی برای حکم حجاب زنان بیان می کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می شمرد و می گوید: (زنان از کار افتاده ای که امیدی به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند در حالی که در برابر مردم خود آرائی نکنند) (و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة).

در واقع برای این استثناء دو شرط وجود دارد:

نخست اینکه به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده اند. دیگر اینکه در حال بر داشتن حجاب خود را زینت ننمایند.

روشن است که با این دو قید مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است. این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباسها نیست بلکه تنها کنار گذاشتن لباسهای رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است (الجلباب و الخمار).

در حدیثی از امام صادق (ع) در ذیل همین آیه می خوانیم که فرمود: الخمار و الجلباب، قلت بین یدی من کان؟ قال: بین یدی من کان غیر متبرجة بزینة: (منظور روسری و چادر است، راوی می گوید از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس باشد، اما خود آرائی و زینت نکند).

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهلبیت (ع) نقل شده است.

در پایان آیه اضافه می کند که با همه احوال (اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بپوشانند برای آنها بهتر است) (وان يستعففن خیر لهم). چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیکتر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند، و احیاناً با مردان به گفتگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند در آخر آیه به عنوان یک اخطار می فرماید: (خداوند شنوا و دانا است) (والله سمیع علیم).

آنچه را می گوئید می شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می پرورانید می داند.

نکته ها:

1 - فلسفه استیذان و مفاسد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزشهای صحیح اسلامی، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشمچرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاریهای مربوط به این مسأله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است هر چند متأسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانیها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته؟!

گرچه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است حتی اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود، و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

بر خلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند، و گاه می شود سهل انگاری پدران و مادران و بر خورد کودکان به منظره هائی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماریهای روانی شده است.

ما خود با افرادی بر خورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که

عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل! در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند!

اینجا است که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش - بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد از جمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه های ممیز می خوابند تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم که فرمود: ایاکم و ان یجامع الرجل امرته و الصبی فی المهد ینظر الیهما: (مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرد آمیزش جنسی کنید)!

2 - حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محل بحث و گفتگو نیست، چرا که قرآن ناطق به آن است، ولی در خصوصیات آن گفتگوهائی وجود دارد از جمله اینکه: در مورد سن این زنان و این که تا چه حد برسند حکم (قواعد) را دارند گفتگو است در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به (مسنه) شده (زنان سالخورده).

در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به (قعود از نکاح) (بازنشستگی از ازدواج) آمده.

اما جمعی از فقهاء و مفسرین، آن را به معنی پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حد نازائی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها دانسته اند. ولی ظاهر این است که همه این تعبیرات به یک واقعیت اشاره می کند و آن اینکه به سن و سالی برسند که معمولاً در آن سن و سال کسی ازدواج نمی کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند، در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده، در حالی که قرآن به طور سر بسته گفته است مانعی ندارد که لباسهای خود را فرو نهند که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که کدامیک از لباسهایشان را می توانند فرو نهند؟ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (الجلباب) (چادر). در حالی که در روایت دیگری تعبیر به (جلباب و خمار) شده است (خمار به معنی روسری است).

ولی ظاهر این است که این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند و موها و گردن و صورت خود را نپوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقهاء، میج دستها نیز استثناء شده است، اما بیش از این مقدار، دلیلی درباره استثناء آن نداریم.

و به هر حال همه اینها در صورتی است که آنها خود آرائی نکنند (غیر متبرجات بزینة) و زینتهای پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند، و همچنین لباسهای زینتی که جلب توجه می کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.

اما با همه اینها این یک حکم الزامی نیست، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنانکه در ذیل آیه فوق صریحا آمده است، زیرا به هر حال احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این گونه افراد نیز هست.

آیه (61) و ترجمه

(لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ولا علی أنفسکم أن تأکلوا من بیوتکم أو بیوت آبائکم أو بیوت اعمهتکم أو بیوت اخوتکم أو بیوت اعممکم أو بیوت عمتکم اءو بیوت اءخولکم أو بیوت خلتکم أو ما ملکتم مفاتحه اءو صدیقکم لیس علیکم جناح أن تأکلوا جمیعا أو أشتاتا فإذا دخلتم بیوتا فسلموا علی أنفسکم تحية من عند الله مبركة طيبة كذلك یبین الله لکم الایت لعلکم تعقلون)

(61)

ترجمه:

61 - بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان (خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود بدون اجازه خاصی) غذا بخورید، و همچنین خانه های پدرانتان، یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان، یا خانه های خواهرنتان

یا خانه های عموهایتان، یا خانه های عمه هایتان، یا خانه های دائیهایتان، یا خانه های خاله هایتان، یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است، یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که بطور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید، و هنگامی که داخل خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه، اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند شاید اندیشه کنید.

تفسیر:

خانه هایی که غذا خوردن از آنها مجاز است

از آنجا که در آیات سابق سخن از اذن ورود در اوقات معین یا به طور مطلق به هنگام داخل شدن در منزل اختصاصی پدر و مادر بود، آیه مورد بحث در واقع استثنائی بر این حکم است که گروهی می توانند در شرائط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون استیذان غذا بخورند.

نخست می فرماید: (بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست که با شما هم غذا شود) (لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج).

چرا که طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه پیش از آنکه اسلام را پذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آنها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند.

و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی، غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این بر خلاف اخلاق است، و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.

به هر دلیل که بود با آنها هم غذا نمی شدند، و روی همین جهت افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا (ﷺ) که سؤال کردند آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم غذا شوند.

البته در تفسیر این جمله مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است.

و یا اینکه منظور این است که شما مجازید این گونه افراد ناتوان را با خود به خانه های یازده گانه ای که در ذیل آیه به آن اشاره شده ببرید و آنها نیز از غذای آنها بخورند.

ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).

سپس قرآن مجید اضافه می کند: (بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید: خانه های خودتان) (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (ولا علی انفسکم ان تاكلوا من بیوتکم).

(یا خانه های پدرانتان) (او بیوت آبائکم).

(یا خانه های مادرانتان) (او بیوت امهاتکم).

(یا خانه های برادرانتان) (او بیوت اخوانکم).

(یا خانه های خواهرانتان) (او بیوت اخواتکم).

(یا خانه های عموهائیتان) (او بیوت اعمامکم).

(یا خانه های عمه هایتان) (او بیوت عماتکم).

(یا خانه های داییهائیتان) (او بیوت احوالکم).

(یا خانه های خاله هایتان) (او بیوت خالاتکم).

(یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است) (او ما ملکتم مفاتحه).

(یا خانه های دوستانتان) (او صدیقکم).

البته این حکم شرائط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

سپس ادامه می دهد: (بر شما گناهی نیست که به طور دستجمعی یا جداگانه غذا بخورید) (لیس علیکم جناح ان تاكلوا جمیعا او اشتاتا).

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهائی، ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند مدتی گرسنه می ماندند، قرآن به آنها تعلیم می دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است. بعضی نیز گفته اند که گروهی از عرب مقید بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه این قیدها را از آنها برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست.

بعضی دیگر گفته اند که: جمعی مقید بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.

مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد.

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده می گوید:

(هنگامی که وارد خانه ای شدید بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه) (واذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة).

و سرانجام با این جمله آیه را پایان می دهد: (این گونه خداوند آیات خویش را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه و تفکر کنید) **(كذلك يبين الله لكم الايات لعلكم تعقلون)**.

در اینکه منظور از این (بیوت) (خانه ها) چه خانه هائی است؟ بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند.

و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته اند.

ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل می شود، اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود، و یا غیر آن از خانه های دوستان و خویشاوندان یا غیر آنها، زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست.

و اما اینکه منظور از سلام کردن بر خویشان چیست؟ باز در اینجا چند تفسیر دیده می شود:

بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته اند، همانگونه که در داستان بنی اسرائیل (سوره بقره آیه 54) خواندیم **(فاقتلوا انفسکم)**: (بعضی از شما، بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید بقتل برسانند).

بعضی از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر و فرزندان و خانواده دانسته اند، چرا که آنها به منزله خود انسانند، و لذا تعبیر به (انفس) شده است، در آیه مباهله (سوره آل عمران آیه 61) نیز این تعبیر دیده می شود، و این نشان می دهد که گاه نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می شود که از او تعبیر به (نفس) (خود انسان) کنند، آن گونه که نزدیک بودن علی (ع) به پیامبر (ﷺ) سبب این تعبیر شد.

بعضی از مفسران نیز آیه فوق را اشاره به خانه هائی می دانند که شخصی در آن ساکن نیست، انسان به هنگام ورود در آنجا با این عبارت بر خویشان سلام می کند: (السلام علينا من قبل ربنا) (درود بر ما از سوی پروردگار ما) (یاالسلام علينا و علی عباد الله الصالحين) (درود بر ما و بر بندگان صالح خدا).

ما فکر می کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشان، چرا که همه اینها در حقیقت باز گشت به سلام بر خویش دارد.

لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند در جواب فرمود: هو تسليم الرجل على اهل البيت حين يدخل ثم يردون عليه فهو سلامكم على انفسكم: (منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است، به هنگامی که وارد خانه می شود، آنها طبعاً به او پاسخ می گویند، و سلام را به خود او باز می گردانند و این است سلام شما بر خودتان).

و باز از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: اذا دخل الرجل منكم بيته فان كان فيه احد يسلم عليه، و ان لم يكن فيه احد فليقل السلام علينا من عند ربنا يقول الله عز و جل تحية من عند الله مباركة طيبة: (هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند، و اگر کسی نباشد بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همانگونه که خداوند در قرآن فرموده: تحية من عند الله مباركة طيبة).

نکته ها:

1- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟

چنانکه در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها - که مجموعاً یازده مورد می شود - غذا بخورد، و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود، و مسلماً مشروط به اجازه نیست چون با وجود اجازه از غذای هر کس می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است شرط است؟ ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند، همین اندازه که احتمال رضایت او باشد (و غالباً رضایت حاصل است) کافی می شمرد.

ولی اگر وضع طرفین به صورتی در آمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند گر چه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص اینکه اینگونه افراد، نادرند و معمولاً اطلاقات شامل این گونه افراد نادر نمی شود.

بنابراین آیه فوق، در محدوده خاصی، آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آنها کرده است تخصیص می زند، ولی تکرار می کنیم این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر.

آنچه در بالا ذکر شد در میان فقهای ما مشهور است، و قسمتی از آن نیز صریحاً در روایات آمده.

در روایت معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از این آیه - جمله او صدیقکماز آنحضرت سؤ ال کردند فرمود: هو و الله الرجل یدخل بیت صدیقه

فیاکل بغير اذنه: (به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می شود و بدون اجازه غذا می خورد). روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است اذن گرفتن در این موارد شرط نیست (البته اختلافی در میان فقهاء نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد). در مورد (عدم افساد) (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که روایتی که در همین باب وارد شده می خوانیم: تنها از مواد غذائی خاصی می توان استفاده کرد نه هر غذائی ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاء است، سند آن معتبر نخواهد بود.

بعضی دیگر از فقهاء طعامهای نفیس و عالی که صاحبخانه اعیانا برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است استثناء کرده اند، و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی رسد.

2 - فلسفه این حکم اسلامی

ممکن است این حکم اسلامی در مقایسه با احکام شدید و محکمی که در تحریم غصب در برنامه های اسلامی آمده سؤ ال انگیز باشد

که چگونه اسلام با آنهمه دقت و سختگیری که در مسأله تصرف در اموال دیگران نموده چنین امری را مجاز شمرده است؟!

ما فکر می کنیم این سؤال متناسب با محیطهای صدرصد مادی همچون محیط اجتماعی غربیها است که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می کنند! و عذر پدر و مادر را به هنگام پیری و از کار افتادگی می خواهند! و هرگز حاضر نیستند در برابر آنها حقشناسی و محبت کنند، چرا که تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می زند، و از عواطف انسانی خبری نیست!.

ولی این مسأله با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه دار انسانی، مخصوصا در زمینه نزدیکان و بستگان و دوستان خاص، که حاکم بر این فرهنگ است به هیچوجه جای تعجب نیست.

در حقیقت اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را ما فوق این مسائل دانسته است، و این در حقیقت حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد، و تنگ نظریها و انحصارطلبیها و خودخواهی ها از آن دور گردد. بدون شک احکام غصب در غیر این محدوده حاکم است، ولی اسلام در این محدوده خاص مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده، و در واقع الگوئی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان.

3 - منظور از صدیق کیست؟

بدون شک صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلما دوستان خاص و نزدیکند که رفت و آمد با یکدیگر دارند، و ارتباط میان آنها ایجاب می کند که به منزل یکدیگر بروند و از

غذای هم بخورند، البته همانگونه که در اصل مسأله یاد آور شدیم در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست همان اندازه که یقین به نارضائی نداشته باشد کافی است.

لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار می کند، و بعضی دیگر گفته اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است، و ظاهراً همه اشاره به یک مطلب دارند.

ضمناً از این تعبیر اجمالاً روشن می شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند در واقع دوست نیستند!

در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرائط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده بشنویم: امام (علیه السلام) فرمود:

لا تكون الصداقة الا بحدودها، فمن كانت فيه هذه الحدود او شیء منها فانسبه الى الصداقة و من لم یکن فيه شیء منها فلا تنسبه الى شیء من الصداقة:

فاولها ان تكون سریره و علانیته لک واحدة.

و الثانی ان یری زینک زینه و شینک شینه.

و الثالثة ان لا تغیره علیک ولایة و لا مال.

و الرابعة ان لا تمنعک شیئاً تناله مقدرته.

و الخامسة و هی تجمع هذه الخصال ان لا یسلمک عند النکبات:

(دوستی جز با حدود و شرائطش امکان پذیر نیست، کسی که این حدود و شرائط یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان، و کسی که هیچیک از این شرائط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:

نخستین شرط دوستی آنست که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.
دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و
عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند.
سوم این است که مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد!
چهارم این که آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید!
و پنجم که جامع همه این صفات است آنست که تو را به هنگام پشت کردن
روزگار رها نکند)!

4 - تفسیر (ما ملکتم مفاتحه)

در پاره ای از شائن نزولها آمده است که در صدر اسلام هنگامی که
مسلمانها به جهاد می رفتند گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتادهای
که قادر بر جهاد نبودند داده، و حتی به آنها اجازه می دادند که از غذاهای
موجود در خانه بخورند اما آنها احیانا از ترس اینکه مبادا گناهی باشد، از
خوردن امتناع می ورزیدند.

طبق این روایت منظور از ما ملکتم مفاتحه (خانه هائی که مالک
کلیدهای آنها شده اید) همین است.

از (ابن عباس 9 نیز نقل شده که منظور وکیل انسان و نماینده او
نسبت به آب و ملک و زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده
است از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد و از شیر حیوانات بنوشد، بعضی نیز آن
را به (شخص انباردار) تفسیر کرده اند که حق دارد کمی از مواد غذایی تناول
کند.

ولی با توجه به سایر گروههایی که در این آیه، نام آنها برده شده، ظاهر این
است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط

نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسماً وکیل بوده باشد یا نه.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی که عهده دار سرپرستی اموال کسی است تفسیر شده در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست.

5 - سلام و تحیت

(تحیت) چنانکه قبلاً هم گفته ایم در اصل از ماده (حیات) است، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می باشد، خواه این دعا به صورت (سلام علیکم) یا (السلام علینا) و یا مثلاً (حیاک الله) بوده باشد، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می کنند، (تحیت) می گویند.

منظور از (تحیة من عند الله مبارکة طيبة) این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از (سلام علیکم) این باشد که (سلام خدا بر تو باد) با (سلامتی تو را از خدا می خواهم) چرا که از نظر یک فرد موحد، هر گونه دعائی بالاخره به خدا باز می گردد و از او تقاضا می شود و طبیعی است دعائی که چنین باشد، هم پر برکت (مبارک) و هم پاکیزه و (طیبه) است.

(درباره سلام و اهمیت آن و وجوب پاسخ دادن به هر گونه تحیت در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 41 ذیل آیه 86 سوره نساء بحث کرده ایم).

آیه (62) تا (64) و ترجمه

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَم يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوا الْإِنِّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (62) (لَا تَجْعَلُوا دَعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلِيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (63) (إِلَّا إِنْ لَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (64)

ترجمه:

62 - مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند بدون اجازه او بجائی نمی روند، کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها براستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده اند، در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، هر کس از آنها را می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده، و برای آنها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است.

63 - دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کند می داند، آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد.

64 - آگاه باشید که برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است، او می داند آنچه را که شما بر آن هستید، و روزی که به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد، و خدا به هر چیزی آگاه است.

شأن نزول:

درباره نخستین آیه مورد بحث شأن نزولهای گوناگونی نقل کرده اند:

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در مورد حنظله بن اءبی عیاش نازل شده است که در همان شب که فردای آن جنگ احد در گرفت می خواست عروسی کند، پیامبر (ﷺ) با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر (ﷺ) آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر (ﷺ) به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر (ﷺ) به او اجازه داد.

صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار گردید، و سرانجام شربت شهادت نوشید.

پیامبر (ﷺ) درباره او فرمود: فرشتگان را دیدم که حنظله را در میان آسمان و زمین غسل می دهند!، لذا بعد از آن حنظله به عنوان غسیل الملائکه نامیده شد.

در شأن نزول دیگری می خوانیم که آیه در داستان جنگ خندق نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر (ﷺ) با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کردن خندق در اطراف مدینه بودند گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار انجام می دادند، و تا چشم

مسلمانان را غافل می دیدند بدون اجازه گرفتن از پیامبر (ﷺ) آهسته به خانه های خود می آمدند، اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می کردند نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده اجازه می خواستند و به محض اینکه کار خود را انجام می دادند باز می گشتند و به حفر خندق ادامه می دادند، تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند، آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می کند.

تفسیر:

پیامبر را تنها نگذارید!

در چگونگی ارتباط این آیات با آیات قبل بعضی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسندگان تفسیر فی ظلال گفته اند که چون در آیات گذشته بخشی از نحوه معاشرت افراد با دوستان و خویشاوندان مطرح شده بود، آیات مورد بحث کیفیت معاشرت مسلمانان را با پیشوایشان پیامبر مطرح نموده و لزوم انضباط را در برابر او تاءکید می کند، تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر (ﷺ) باشند و در کارهای مهم بدون ضرورت، و بدون اجازه او از جمعیت جدا نشوند.

این احتمال نیز وجود دارد که در چند آیه قبل، سخن از لزوم اطاعت خدا و پیامبر (ﷺ) در میان بود و یکی از شؤون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در آیات مورد بحث از این مطلب سخن می گوید.

به هر حال در نخستین آیه می فرماید: مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب می کند با او باشند، بدون اذن و اجازه او به

جائی نمی روند (انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستاءذنوه) .

منظور از (امر جامع) هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد، خواه مسأله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن، و خواه نماز جمعه در شرائط فوق العاده، و مانند آن، بنابراین اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به خصوص مشورت، یا خصوص مسأله جهاد، یا خصوص نماز جمعه یا نماز عید تفسیر کرده اند باید گفت: بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته اند، و شاءن نزولهای گذشته نیز مصداقهایی از این حکم کلی هستند.

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد، چرا که در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می شود و به هدف نهائی آسیب می رساند، مخصوصا اگر رئیس جمعیت، فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذ الامر باشد. توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این نیست که هر کس کاری دارد یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود، بلکه برآستی اجازه گیرد، یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، به او اجازه می دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند. لذا در دنبال این جمله اضافه می کند: کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها برآستی ایمان به خدا و رسولش آورده اند ایمانشان تنها با زبان نیست، بلکه با روح و جان مطیع فرمان تواند (ان الذين يستاذنونك اولئك الذين يؤمنون بالله ورسوله) .

(در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند به هر کس از آنها می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده) (فاذا استاذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم).

روشن است که اینگونه افراد با ایمان با توجه به اینکه برای امر مهمی اجتماع کرده اند هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی طلبند، و منظور از شأنهم در آیه کارهای ضروری و قابل اهمیت است.

و از سوی دیگر، خواست پیامبر (ﷺ) مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد، بلکه این تعبیر برای آنست که دست رهبر باز باشد و در هر مورد ضرورت حضور افراد را احساس می کند به آنها اجازه رفتن را ندهد.

شاهد این سخن اینکه در آیه 43 سوره توبه، پیامبر (ﷺ) را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤ اخذه می کند و می گوید: عفی الله عنک لمن اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین: (خداوند تو را عفو کرد چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند؟!)، این آیه نشان می دهد که حتی پیامبر (ﷺ) در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسئولیت الهی دارد.

و در پایان آیه می فرماید: هنگامی که به آنها اجازه می دهی برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است (و استغفر لهم الله ان الله غفور رحیم). در اینجا این سؤال پیش می آید که این استغفار برای چیست؟ مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر (ﷺ) باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟!.

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ گفت: نخست اینکه آنها گر چه ماذون و مجازند ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار جمعی مسلمین مقدم داشته اند و این خالی از یکنوع ترک اولی نیست و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه).

ضمناً این تعبیر نشان می دهد که تا می توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبدا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه های مهم قرار دهد. دیگر اینکه آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر (ﷺ) به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می کند.

در عین حال این دو پاسخ با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد.

البته این دستور انضباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر و یارانش نبوده است بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر و امام و علمائی که جانشین آنها هستند رعایت آن لازم است، چرا که مساءله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح می باشد، و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است، زیرا اصولاً هیچ تشکیلاتی بدون رعایت این اصل پا بر جا نمی ماند، و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست.

عجب اینکه بعضی از مفسران معروف اهل سنت این آیه را دلیل بر جواز اجتهاد و واگذاری حکم به رای مجتهد دانسته اند، ولی ناگفته پیدا است آن اجتهادی که در مباحث اصول و فقه مطرح است مربوط به

احکام شرع است نه مربوط به موضوعات، اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست، هر فرمانده لشکر، هر رئیس اداره و هر سرپرست گروهی به هنگام تصمیمگیری در مسائل اجرایی و موضوعات

خارجی راءیش محترم است، این دلیل بر آن نیست که در احکام کلی شرع بتوان اجتهاد کرد و با مصلحت اندیشی، حکمی وضع یا حکمی را نفی نمود.

سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمانهای پیامبر اسلام (ﷺ) بیان کرده می گوید: دعوت پیامبر (ﷺ) را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید (لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا). او هنگامی که شما را برای مسالهای فرا می خواند حتما یک موضوع مهم الهی و دینی است، باید آن را با اهمیت تلقی کنید، و به طور جدی روی آن بایستید، دعوتهای او را ساده نگیرید که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است. سپس ادامه می دهد: خداوند کسانی را که از شما برای جدا شدن از برنامه های مهم پیامبر (ﷺ) پشت سر دیگران پنهان می شوند، و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند و می بیند (قد يعلم الله الذین يتسللون منکم لو اذا).

(اما آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنهای دامنهشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم).

(یتسللون) از ماده (تسلل) در اصل به معنی بر کندن چیزی است (مثلا گفته می شود (سل السیف من الغمد) یعنی شمشیر را از غلاف کشید) و

معمولا به کسانی که مخفیانه و به طور قاچاقی از جایی می گریزند، متسللون گفته می شود.

(لواذا) از (ملاوزه) به معنی استتار است، و در اینجا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می کنند یا در پشت دیواری قرار می گیرند و به اصطلاح افراد را خواب می کنند و فرار می کنند، این عملی بوده است که منافقین به هنگامی که پیامبر (ﷺ) مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرا می خواند انجام می دادند.

قرآن مجید می گوید: این عمل زشت منافقانه شما اگر از مردم پنهان بماند از خدا هرگز پنهان نخواهد ماند، و این مخالفت های شما در برابر فرمان پیامبر (ﷺ) مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد.

در اینکه منظور از (فتنه) در اینجا چیست؟ بعضی از مفسران آن را به معنی قتل و بعضی به معنی گمراهی و بعضی به معنی تسلط سلطان ظالم، و سرانجام بعضی به معنی بلای نفاق که در قلب انسان آشکار می شود دانسته اند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه، فتنه های اجتماعی و نابسامانیها و هرج و مرج و شکست و سایر آفت هایی است که بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامنگیر جامعه می شود.

ولی به هر حال فتنه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور و غیر اینها را شامل می شود. همانگونه که (عذاب الیم) ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را در بر گیرد.

قابل توجه اینکه در تفسیر آیه فوق غیر از آنچه گفتیم دو احتمال دیگر ذکر کرده اند:

نخست اینکه: منظور از (لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا) این است که هنگامی که پیامبر (ﷺ) را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته مقام او است وی را بخوانید، نه همچون صدا زدن یکدیگر، زیرا بعضی از کسانی که با ادب اسلامی آشنا نبودند خدمت پیامبر (ﷺ) می رسیدند و در میان جمع یا تنهایی مرتب: یا محمد! یا محمد!... می گفتند به گونه ای که شایسته یک رهبر بزرگ آسمانی نبود، هدف این است که او را با تعبیراتی مانند یا رسول الله و یا نبی الله و یا لحنی معقول و مؤدبانه صدا بزنند.

در بعضی از روایات نیز این تفسیر وارد شده است، ولی با توجه به آیه گذشته و تعبیرات ذیل خود این آیه که سخن از اجابت دعوت پیامبر (ﷺ) و غائب نشدن از محضر او بدون اذن می گوید این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، مگر اینکه بگوئیم هر دو مطلب مراد است، و تفسیر اول و دوم را در مفهوم آیه جمع بدانیم.

تفسیر سومی نیز برای آیه نقل شده که بسیار ضعیف به نظر می رسد و آن اینکه دعا و نفرینهای پیامبر (ﷺ) را همچون نفرین خودتان در باره یکدیگر نگیرید).

چرا که دعا و نفرین او روی حساب است و برنامه الهی و مسلما کارگر خواهد شد.

اما با توجه به اینکه این تفسیر تناسبی با صدر و ذیل آیه ندارد و روایتی نیز در باره آن نرسیده قابل قبول نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که علمای اصول از جمله فلیحذر الذین یخالفون عن امره... چنین استفاده کرده اند که اوامر پیامبر (ﷺ)

دلالت بر وجوب دارد ولی این استدلال اشکالاتی دارد که در اصول به آن اشاره شده است.

آخرین آیه مورد بحث که (آخرین آیه سوره نور) است اشاره لطیف و پر معنائی است به مساءله مبدء و معاد که انگیزه انجام همه فرمانهای الهی است و در واقع ضامن (اجرای همه اوامر و نواهی می باشد، از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره آمده است، می فرماید:

آگاه باشید که برای خدا است آنچه که در آسمانها و زمین است (**الا ان الله ما فی السماوات والارض**).

خدائی که علم و دانش او همه جهان را در بر می گیرید و می داند آنچه را شما بر آن هستید (روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است) (**قد يعلم ما انتم علیه**).

و تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است و آن روز که انسانها به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می دهد (**و یوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا**).

(و خدا به هر چیز عالم و آگاه است (**والله بکل شیء علیم**). قابل توجه اینک که در این آیه سه بار بر روی علم خدا نسبت به اعمال انسانها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند، کسی به طور دائم مراقب او است، و ذره ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی ماند این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق العاده روی او می گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است.

بار الها! (مصبح قلب ما را به نور علم و ایمان روشن فرما، و مشكاة وجودمان را برای حفظ ایمان تقویت نما، تا صراط مستقیم پیامبرانت را به سوی رضای تو ره سپر شویم و به مصداق لا شرقية و لا غربیه از هر گونه انحراف در سایه لطف مصون بمانیم).

بار الها! چشم ما را به نور عفت، قلب ما را به نور معرفت، روح ما را به نور تقوی، و تمام وجودمان را به نور هدایت روشن فرما و از سرگردانی و غفلت و گرفتاری در چنگال وسوسه های شیطان محفوظ دار.

خداوندا! پایه های حکومت عدل و داد اسلامی را برای اجرای حدودت محکم کن و جامعه ما را از سقوط در دامان بیعتی ها مصون دار انک علی کل شیء قدير.

پایان سوره